

دانشنامه فشرده اندیشه فلسفی

از قرون وسطی تا امروز

بقلم : ابراهیم روشندل

مردادماه 1404 هجری شمسی

دوازده دفتر . یکصد و پنجاه عنوان

فهرست مطالب

پیشگفتار

مقدمه

دفتر یکم — قرون وسطای لاتین و مسیحی

- عنوان ۱ — آگوستین قدیس ۷
- عنوان ۲ — بوئتیوس ۹
- عنوان ۳ — یوهانس اسکوتوس اریوگنا ۱۱
- عنوان ۴ — آنسلم کانتربری ۱۲
- عنوان ۵ — پیر آبلار ۱۴
- عنوان ۶ — آلبرتوس مگنوس ۱۶
- عنوان ۷ — توماس آکویناس ۱۷
- عنوان ۸ — بوناونتورا ۱۹
- عنوان ۹ — راجر بیکن ۲۰
- عنوان ۱۰ — جان دنس اسکوتوس ۲۱
- عنوان ۱۱ — ویلیام اکامی ۲۳
- عنوان ۱۲ — مایستراکهارت ۲۵
- عنوان ۱۳ — ژان بوریدان ۲۶
- عنوان ۱۴ — مارسیلیوس پادوایی ۲۸
- عنوان ۱۵ — نیکولاس کوزایی ۲۹

دفتر دوم — فلسفه در جهان اسلام و سنت یهودی

- عنوان ۱۶ — یعقوب کندی ۳۳
- عنوان ۱۷ — ابونصر فارابی ۳۵
- عنوان ۱۸ — محمد زکریای رازی ۳۷
- عنوان ۱۹ — ابن سینا ۳۸
- عنوان ۲۰ — ابوریحان بیرونی ۴۰
- عنوان ۲۱ — ابوحامد غزالی ۴۱
- عنوان ۲۲ — ابن باجه ۴۳

- عنوان ۲۳ — ابن طفیل ۴۴
 عنوان ۲۴ — ابن رشد ۴۵
 عنوان ۲۵ — شهاب‌الدین سهروردی ۴۷
 عنوان ۲۶ — ابن عربی ۴۹
 عنوان ۲۷ — خواجه نصیرالدین طوسی ۵۱
 عنوان ۲۸ — ابن خلدون ۵۲
 عنوان ۲۹ — موسی بن میمون ۵۴
 عنوان ۳۰ — ملاصدرای شیرازی ۵۶

دفتر سوم — رنسانس و انسان‌گرایی

- عنوان ۳۱ — فرانچسکو پترارک ۶۰
 عنوان ۳۲ — جووانی پیکو دلا میراندولا ۶۱
 عنوان ۳۳ — اراسموس روتردامی ۶۲
 عنوان ۳۴ — نیکولو ماکیاولی ۶۳
 عنوان ۳۵ — توماس مور ۶۵
 عنوان ۳۶ — میشل دو مونتنی ۶۶
 عنوان ۳۷ — ژان بدن ۶۸
 عنوان ۳۸ — جوردانو برونو ۶۹
 عنوان ۳۹ — فرانسویس بیکن ۷۰
 عنوان ۴۰ — گالیلئو گالیله ۷۲

دفتر چهارم — عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی

- عنوان ۴۱ — هوگو گروتیوس ۷۶
 عنوان ۴۲ — توماس هابز ۷۷
 عنوان ۴۳ — رنه دکارت ۷۹
 عنوان ۴۴ — بلز پاسکال ۸۱
 عنوان ۴۵ — نیکلا مالبرانش ۸۳
 عنوان ۴۶ — باروخ اسپینوزا ۸۴
 عنوان ۴۷ — گوتفرید ویلهلم لایبنیتس ۸۶
 عنوان ۴۸ — جان لاک ۸۸

- عنوان ۴۹ — جورج بارکلی ۹۰
عنوان ۵۰ — دیوید هیوم ۹۲
عنوان ۵۱ — توماس رید ۹۴
عنوان ۵۲ — جامباتیستا ویکو ۹۶

دفتر پنجم — روشنگری

- عنوان ۵۳ — منتسکیو ۹۹
عنوان ۵۴ — ولتر ۱۰۰
عنوان ۵۵ — ژان ژاک روسو ۱۰۱
عنوان ۵۶ — دنی دیدرو ۱۰۳
عنوان ۵۷ — گوتهولد افرایم لسینگ ۱۰۴
عنوان ۵۸ — آدام اسمیت ۱۰۶
عنوان ۵۹ — ادموند برک ۱۰۸
عنوان ۶۰ — مارکی دو کندرسه ۱۰۹
عنوان ۶۱ — توماس پین ۱۱۰
عنوان ۶۲ — مری ولستون کرافت ۱۱۱

دفتر ششم — کانت و ایده آلیسم آلمانی

- عنوان ۶۳ — ایمانوئل کانت ۱۱۵
عنوان ۶۴ — یوهان گئورگ هامان ۱۱۷
عنوان ۶۵ — یوهان گوتفرد هردر ۱۱۸
عنوان ۶۶ — یوهان گوتلیب فیشته ۱۱۹
عنوان ۶۷ — فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ ۱۲۰
عنوان ۶۸ — گئورگ ویلهلم فریدریش هگل ۱۲۲
عنوان ۶۹ — فریدریش شلایرماخر ۱۲۴
عنوان ۷۰ — آرتور شوپنهاور ۱۲۵

دفتر هفتم — قرن نوزدهم

- عنوان ۷۱ — جرمی بنتام ۱۲۹
عنوان ۷۲ — آگوست کنت ۱۳۰

- عنوان ۷۳ — لودویگ فویرباخ ۱۳۱
- عنوان ۷۴ — سورن کیرگگور ۱۳۲
- عنوان ۷۵ — جان استوارت میل ۱۳۴
- عنوان ۷۶ — کارل مارکس ۱۳۶
- عنوان ۷۷ — فریدریش انگلس ۱۳۸
- عنوان ۷۸ — هربرت اسپنسر ۱۳۹
- عنوان ۷۹ — فریدریش نیچه ۱۴۰
- عنوان ۸۰ — ویلهلم دیلتای ۱۴۲
- عنوان ۸۱ — فرانکس برنتانو ۱۴۳
- عنوان ۸۲ — چارلز سندرس پرس ۱۴۵
- عنوان ۸۳ — ویلیام جیمز ۱۴۶
- عنوان ۸۴ — گوتلوب فرگه ۱۴۷
- عنوان ۸۵ — هانری برگسون ۱۴۹

دفتر هشتم — سنت تحلیلی

- عنوان ۸۶ — برتراند راسل ۱۵۳
- عنوان ۸۷ — جورج ادوارد مور ۱۵۵
- عنوان ۸۸ — آلفرد نورث وایتهد ۱۵۶
- عنوان ۸۹ — لودویگ ویتگنشتاین ۱۵۸
- عنوان ۹۰ — موریتس شلیک ۱۶۰
- عنوان ۹۱ — رودولف کارناپ ۱۶۱
- عنوان ۹۲ — کارل پوپر ۱۶۳
- عنوان ۹۳ — آلفرد جولز ایر ۱۶۵
- عنوان ۹۴ — گیلبرت رایل ۱۶۶
- عنوان ۹۵ — جان لنگشاو آستین ۱۶۸
- عنوان ۹۶ — ویلارد ون اورمن کواین ۱۷۰
- عنوان ۹۷ — ویلفرد سلارز ۱۷۴
- عنوان ۹۸ — پیتر فردریک استراوسون ۱۷۵
- عنوان ۹۹ — دونالد دیویدسون ۱۷۶

- عنوان ۱۰۰ — سول کریپکی ۱۷۸
 عنوان ۱۰۱ — هیلاری پاتنم ۱۸۰
 عنوان ۱۰۲ — جان سرل ۱۸۲
 عنوان ۱۰۳ — مایکل دامت ۱۸۳
 عنوان ۱۰۴ — دیوید لوئیس ۱۸۴
 عنوان ۱۰۵ — الیزابت انسکوم ۱۸۵
 عنوان ۱۰۶ — فیلیپا فوت ۱۸۶

دفتر نهم — فلسفه سیاسی و اخلاق معاصر

- عنوان ۱۰۷ — هانا آرنست ۱۸۹
 عنوان ۱۰۸ — آیزایا برلین ۱۹۱
 عنوان ۱۰۹ — فردریش آوگوست فون هایک ۱۹۳
 عنوان ۱۱۰ — جان رالز ۱۹۴
 عنوان ۱۱۱ — رابرت نوزیک ۱۹۶
 عنوان ۱۱۲ — چارلز تیلور ۱۹۷
 عنوان ۱۱۳ — السدر مک اینتایر ۱۹۹
 عنوان ۱۱۴ — برنارد ویلیامز ۲۰۱
 عنوان ۱۱۵ — مارتا نوسبام ۲۰۳
 عنوان ۱۱۶ — پیتر سینگر ۲۰۵

دفتر دهم — فلسفه علم و فلسفه ذهن

- عنوان ۱۱۷ — توماس کوهن ۲۰۸
 عنوان ۱۱۸ — ایمره لاکاتوش ۲۱۰
 عنوان ۱۱۹ — پل فایرابند ۲۱۲
 عنوان ۱۲۰ — یان هکینگ ۲۱۳
 عنوان ۱۲۱ — دنیل دنت ۲۱۵
 عنوان ۱۲۲ — توماس نیگل ۲۱۷
 عنوان ۱۲۳ — درک پارفیت ۲۱۹
 عنوان ۱۲۴ — دیوید چالمرز ۲۲۱

دفتر یازدهم — پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک

- عنوان ۱۲۵ — ادموند هوسرل ۲۲۵
 عنوان ۱۲۶ — مارتین هایدگر ۲۲۷
 عنوان ۱۲۷ — کارل یاسپرس ۲۲۹
 عنوان ۱۲۸ — ژان پل سارتر ۲۳۱
 عنوان ۱۲۹ — موريس مرلوپونتي ۲۳۳
 عنوان ۱۳۰ — سيمون دوبووار ۲۳۴
 عنوان ۱۳۱ — آلبر کامو ۲۳۶
 عنوان ۱۳۲ — امانوئل لویناس ۲۳۸
 عنوان ۱۳۳ — هانس گئورگ گادامر ۲۴۰
 عنوان ۱۳۴ — پل ریکور ۲۴۲

دفتر دوازدهم — نظریه انتقادی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی

- عنوان ۱۳۵ — گئورگ لوکاچ ۲۴۶
 عنوان ۱۳۶ — آنتونیو گرامشی ۲۴۸
 عنوان ۱۳۷ — ماکس هورکهایمر ۲۵۰
 عنوان ۱۳۸ — تئودور آدورنو ۲۵۲
 عنوان ۱۳۹ — والتر بنیامین ۲۵۴
 عنوان ۱۴۰ — هربرت مارکوزه ۲۵۶
 عنوان ۱۴۱ — یورگن هابرماس ۲۵۸
 عنوان ۱۴۲ — لویی آلتوسر ۲۶۰
 عنوان ۱۴۳ — میشل فوکو ۲۶۴
 عنوان ۱۴۴ — ژاک دریدا ۲۶۶
 عنوان ۱۴۵ — ژیل دلوز ۲۶۸
 عنوان ۱۴۶ — ژان فرانسوا لیوتار ۲۷۰
 عنوان ۱۴۷ — پیر بوردیو ۲۷۲
 عنوان ۱۴۸ — اسلاوی ژیزک ۲۷۴
 عنوان ۱۴۹ — جورجو آگامبن ۲۷۵
 عنوان ۱۵۰ — آلن بدیو ۲۷۷

منابع و مآخذ

یکی از دغدغه‌های من در سالیان اخیر، تاباندن نور بر افکار و اندیشه‌های چهره‌های مطرح در سپهر فلسفی و سیاسی بوده است؛ دغدغه‌ای که بارها آغاز شد، بارها ناتمام ماند و کنار گذاشته شد، و سرانجام با تلاش فراوان توانستم آن را به انجام برسانم. آنچه پیش روی شماست حاصل همان کوشش است: دوازده دفتر و یکصد و پنجاه عنوان، از قرون وسطی تا امروز.

این دغدغه از کار نظری محض برنخاست. سال‌ها تحلیل سیاسی و پژوهش دربارهٔ دولت، ایدئولوژی و ساخت قدرت، مرا بارها به یک نقطه رساند: در پس هر منازعهٔ سیاسی جدی، یک پیش‌فرض فلسفی نهفته است. بحث بر سر مشروعیت، بی‌آنکه تکلیف خود را با مفهوم حق و قرارداد روشن کرده باشیم، به جایی نمی‌رسد؛ دعوا بر سر آزادی، پیش از تفکیک دو معنای سلبی و ایجابی آن، تکرار شعار است؛ و داوری دربارهٔ نسبت دین و دولت، بدون شناخت مسیری که از آگوستین تا ماکیاولی و از هابز تا هگل پیموده شده، داوری در تاریکی است. هر بار که در تحلیل یک بحران سیاسی به لایهٔ زیرین می‌رسیدم، همان‌جا نامی از این فهرست ایستاده بود.

در زبان فارسی، آشنایی با این اندیشه‌ها اغلب دست‌دوم و پاره‌پاره است. نام‌ها آشنا نیستند و متن‌ها ناخوانده. نتیجه آن شده که اندیشه‌های بزرگ به برچسب فروکاسته شوند: ماکیاولی مساوی نیرنگ، هابز مساوی استبداد، نیچه مساوی نفی اخلاق، مارکس مساوی اقتصاد دولتی و فوکو مساوی نسبی‌گرایی. این برچسب‌ها نه فقط نادرست‌اند، بلکه دقیقاً همان چیزی را از دسترس خارج می‌کنند که به آن نیاز داریم: توان تشخیص اینکه یک استدلال از کجا می‌آید و تا کجا اعتبار دارد. علاج این وضع، شعار تازه نیست؛ بازگشت به سرچشمه‌هاست.

اما بازگشت به سرچشمه، نقشه می‌خواهد. کسی که می‌خواهد بداند از کجا آغاز کند، کدام اثر به کدام پرسش پاسخ می‌دهد، و یک ایده در چه زنجیره‌ای از نقد و پاسخ شکل گرفته است، پیش از هر چیز به یک نمای کلی قابل اعتماد نیاز دارد. کار این مجموعه همین است. این کتاب جانشین متن اصلی نیست و ادعای آن را هم ندارد؛ دروازه ورود به متن اصلی است. اگر خواننده پس از خواندن دو صفحه مربوط به یک فیلسوف، سراغ خود کتاب او برود، این مجموعه به هدفش رسیده است.

در این کار، مرز میان فلسفه محض و اندیشه سیاسی عمداً برداشته شده است؛ زیرا این مرز در واقعیت وجود ندارد. لاک هم معرفت‌شناس است و هم نظریه پرداز حکومت؛ هگل هم منطق نوشته است و هم فلسفه حق؛ و آرنت، هایک، رالز و فوکو را نمی‌توان در یکی از دو خانه جا داد. جداکردن این دو حوزه از یکدیگر، همان خطایی است که به تحلیل سیاسی بی‌ریشه و فلسفه بی‌ربط به جهان می‌انجامد.

این مجموعه در دوازده دفتر و در طول ماه‌ها فراهم آمد. هر دفتر جداگانه نوشته، بازبینی و ویرایش شد و سپس همه در یک مجلد به هم پیوستند. دشوارترین بخش کار نه نوشتن، که گزینش بود. فهرست اولیه بیش از سیصد نام داشت و رساندن آن به یکصد و پنجاه، مستلزم حذف‌هایی بود که هنوز هم بر سربعضی از آن‌ها با خود در نزاعم. معیارهای این گزینش را در مقدمه آورده‌ام تا خواننده بداند بر چه اساسی نامی آمده و نامی نیامده است.

یک رشته پیوسته نیز از آغاز تا پایان کتاب کشیده شده است: مسئله وجود و ماهیت. در هر عنوان، بندی جداگانه نشان می‌دهد که آن فیلسوف با این مسئله

چه کرده است؛ چنان که خواننده می‌تواند سیر یک پرسش واحد را از اشاره مبهم بوئتیوس تا تحلیل منطقی فرگه و راسل و بازطرح آن نزد هایدگر دنبال کند. این انتخاب شخصی است و ریشه در پژوهش جداگانه‌ای دارد که سال‌هاست در این باب دنبال می‌کنم؛ اما گمان می‌کنم برای هر خواننده‌ای که می‌خواهد ببیند یک مسئله فلسفی در طول قرن‌ها چگونه دگرگون می‌شود، آموزنده باشد.

در کاری با این دامنه، خطا و کاستی گریزناپذیر است. فشرده کردن اندیشه یک عمر در دو صفحه ناگزیر به ساده‌سازی می‌انجامد، و در ساده‌سازی همیشه چیزی از دست می‌رود. کوشیده‌ام آنچه از دست می‌رود، جزئیات باشد نه جهت‌گیری اصلی؛ و هر جا که تفسیرهای رقیب جدی وجود داشته، به وجودشان اشاره کرده‌ام تا خواننده تصور نکند تنها یک قرائت در کار است. با این همه، از خوانندگان اهل نظر می‌خواهم کاستی‌ها را بازگویند تا در ویرایش‌های بعدی جبران شود.

امیدوارم این دوازده دفتر برای دانشجو، پژوهشگر، روزنامه‌نگار و هر خواننده جدی‌ای که می‌خواهد بداند اندیشه‌های امروز از کجا آمده‌اند، به کار آید.

ابراهیم روشندل

موضوع و دامنه کار. این کتاب دانشنامه‌ای فشرده است از یکصد و پنجاه چهره اثرگذار در فلسفه و اندیشه سیاسی، از سده چهارم میلادی تا آغاز سده بیست و یکم. هر چهره در یک عنوان مستقل و در حدود دو صفحه معرفی شده است: زمینه تاریخی‌ای که در آن می‌نوشت، مسئله‌ای که با آن درگیر بود، مهم‌ترین دیدگاه‌هایش، نقدهایی که بر او وارد شده، و ردی که در اندیشه پس از خود بر جای گذاشته است. هدف، نه تاریخ‌نگاری فلسفه به معنای فنی کلمه، بلکه فراهم کردن یک نمای مرجع فشرده و کاربردی است.

چرا از قرون وسطی؟ فلسفه یونان و روم عمداً بیرون از دامنه این مجموعه مانده است. دلیل نخست عملی است: پرداختن به افلاطون و ارسطو و رواقیان در حد چند صفحه، نه ممکن است و نه سودمند؛ درباره آنان منابع فارسی خوب کم نیست. دلیل دوم مهم‌تر است. پرسش‌هایی که موضوع اصلی این مجموعه‌اند — نسبت عقل و ایمان، منشأ اقتدار سیاسی، فردیت و اراده، و مسئله وجود و ماهیت — در همان صورت‌بندی‌ای که امروز با آن سروکار داریم، از قرون وسطی آغاز می‌شوند. آگوستین نقطه آغاز است، چون هم واپسین حلقه جهان باستان است و هم بنیان‌گذار چارچوبی که هزار سال بر غرب لاتین حاکم ماند.

معیار گزینش یکصد و پنجاه نام. چهار معیار در کار بوده است. نخست، اثرگذاری تاریخی: کسی که حذفش، فهم دوره پس از او را ناممکن می‌کند. دوم، اصالت: کسی که مسئله‌ای تازه طرح کرده یا صورت‌بندی تازه‌ای به مسئله‌ای کهنه داده است، نه صرفاً شارح دیگری بوده. سوم، پیوند با مسائل محوری این مجموعه؛ به همین سبب نام‌هایی که سهمشان بیشتر در فلسفه سیاسی و حقوق است — گروتیوس، بدن، برک، هایک — در کنار متافیزیسین‌ها آمده‌اند. چهارم،

توازن میان سنت‌ها: سنت لاتین در کنار سنت اسلامی و یهودی، و سنت تحلیلی در کنار سنت قاره‌ای؛ زیرا تصویری که تنها یکی از این دو را ببیند، تصویری ناقص است.

معماری دوازده دفتر. مجموعه به دوازده دفتر تقسیم شده و ترتیب دفترها هم زمانی است و هم موضوعی. دفتر یکم به قرون وسطای لاتین و مسیحی می‌پردازد و دفتر دوم به فلسفه در جهان اسلام و سنت یهودی؛ این دو را باید در کنار هم خواند، چون آنچه از سده دوازدهم در پاریس و آکسفورد رخ می‌دهد، تا حد زیادی واکنش به ورود ارسطو از راه ترجمه‌های عربی و شروح ابن‌سینا و ابن‌رشد است. دفتر سوم به رنسانس و انسان‌گرایی اختصاص دارد، دفتر چهارم به عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی سده هفدهم، و دفتر پنجم به روشنگری. دفتر ششم کانت و ایده‌آلیسم آلمانی را در بر می‌گیرد و دفتر هفتم سده نوزدهم را، از بن‌تام تا برگسون. از دفتر هشتم، مسیر دوشاخه می‌شود: دفتر هشتم سنت تحلیلی، دفتر نهم فلسفه سیاسی و اخلاق معاصر، دفتر دهم فلسفه علم و فلسفه ذهن، دفتر یازدهم پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک، و دفتر دوازدهم نظریه انتقادی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی. هر دفتر با یک دیباچه آغاز می‌شود که خطوط اصلی آن دوره را نشان می‌دهد، و با یک جمع‌بندی پایان می‌یابد.

ساختار ثابت هر عنوان. هر یک از یکصد و پنجاه عنوان از هفت بند ثابت پیروی می‌کند تا خواننده بتواند دو فیلسوف را در دو دوره متفاوت با یکدیگر بسنجد. بند نخست، شناسنامه است: زادروز و مرگ، خاستگاه، جایگاه تاریخی در یک جمله. بند دوم، زمینه و مسئله محوری: جهانی که در آن می‌نوشت و پرسشی که کار او را به حرکت درآورد. بند سوم، مهم‌ترین دیدگاه‌ها، که بدنه اصلی هر عنوان است و در چند تز مستقل عرضه می‌شود. بند چهارم، نقدها و

مناقشات؛ زیرا هیچ اندیشه‌ای بدون مخالفانش فهمیده نمی‌شود. بند پنجم، میراث و اثرگذاری: چه کسانی از او آغاز کردند و چه چیزی از او ماند. بند ششم، نسبت او با مسئله وجود و ماهیت. و بند هفتم، آثار کلیدی.

رشته پیوند مجموعه. بند ششم هر عنوان، عمداً یکسان و در سراسر کتاب پیوسته است. مسئله وجود و ماهیت، از تمایز مبهم بوئیوس آغاز می‌شود، نزد فارابی به تمایزی مفهومی و نزد ابن‌سینا به بنیاد یک متافیزیک بدل می‌گردد، با ابن‌رشد و اکامی از دو سنت مستقل نقد می‌شود، در دوگانه سهروردی و ملاصدرا به دو نظام کامل می‌رسد، با هیوم و کانت و سپس فرگه و راسل صورت منطقی می‌یابد، و در سده بیستم با هایدگر در قالبی تازه بازمی‌گردد. خواننده‌ای که تنها همین بند را در تمام یکصد و پنجاه عنوان دنبال کند، در واقع یک کتاب مستقل خوانده است.

روش و منابع. در نگارش هر عنوان، نخست آثار اصلی خود فیلسوف مبنا بوده و سپس منابع پژوهشی معتبر و تاریخ‌های استاندارد فلسفه. هر جا که تفسیرهای رقیب جدی وجود داشته، به وجودشان اشاره شده و از عرضه یک قرائت واحد به عنوان تنها قرائت ممکن پرهیز شده است. فهرست کامل منابع، به تفکیک دفترها، در پایان کتاب آمده است.

ضبط نام‌ها و تاریخ‌ها. نام‌ها به رایج‌ترین صورتی که در فارسی جا افتاده ضبط شده‌اند، نه لزوماً به دقیق‌ترین صورت آوایی؛ زیرا هدف، یافتن آسان نام در منابع فارسی است. عنوان آثار، در متن به فارسی و در فهرست منابع به زبان اصلی آمده است. تاریخ‌ها میلادی‌اند، مگر آنجا که خلافش تصریح شده باشد، و تاریخ داخل کمانک در برابر نام یک اثر، سال نخستین انتشار آن است.

سه راه خواندن این کتاب. نخست، خواندن پیوسته از دفتر یکم تا دوازدهم؛ در این حالت کتاب مانند یک تاریخ فشرده اندیشه عمل می‌کند. دوم، خواندن موضوعی: دنبال کردن یک بند مشخص — مثلاً بند ششم، یا بند «نقدها و مناقشات» — در سراسر مجموعه. سوم، استفاده مرجع: مراجعه به یک عنوان مشخص هنگام نیاز. ساختار ثابت عنوان‌ها به گونه‌ای طراحی شده که هر سه شیوه ممکن باشد.

آنچه این کتاب نیست. این کتاب نه تاریخ جامع فلسفه است، نه شرح فنی متون، و نه جانشین خواندن آثار اصلی. کار آن، فراهم کردن نقشه است؛ و نقشه هرچه دقیق باشد، جای سفر را نمی‌گیرد. اگر خواننده از این نقشه برای رفتن به سراغ متن‌ها استفاده کند، کتاب کار خود را انجام داده است.

دفتر یکم

قرون وسطای لاتین و مسیحی

دیباچه

این دفتر نخستین از دوازده دفتر مجموعه است و پانزده عنوان دارد: از آگوستین، که حلقه گذار از جهان باستان به قرون وسطاست، تا نیکولاس کوزایی که در آستانه رنسانس ایستاده است. هر عنوان از هفت بند ثابت پیروی می کند: شناسنامه، زمینه و مسئله محوری، مهم ترین دیدگاه ها، نقدها و مناقشات، میراث و اثرگذاری، نسبت با مسئله وجود و ماهیت، و آثار کلیدی.

سه نکته درباره این دفتر گفتنی است. نخست آنکه فلسفه قرون وسطای لاتین را نمی توان جدا از فلسفه دوره اسلامی خواند؛ آنچه از قرن دوازدهم به بعد در پاریس و آکسفورد رخ می دهد، تا حد زیادی واکنشی است به ورود ارسطو از راه ترجمه های عربی و شروح ابن سینا و ابن رشد. در هر جا که این پیوند تعیین کننده بوده، در متن به آن اشاره شده است. دوم آنکه تصویر رایج از این دوره به عنوان «قرون تاریک» تصویری نادرست است؛ مسائلی که در این هشت قرن صورت بندی شد — کلیات، فردیت، اختیار و علم پیشین، رابطه عقل و ایمان، منشأ اقتدار سیاسی — همان مسائلی است که فلسفه مدرن با آن آغاز می شود. سوم آنکه بند ششم هر عنوان، مسئله وجود و ماهیت را دنبال می کند؛ در این دفتر می توان دید که این مسئله چگونه از یک اشاره مبهم نزد بوئتیوس، به یک تمایز فنی نزد آکویناس، و سپس به انکار کامل نزد اکامی می رسد.

شناسنامه. آگوستینوس اهل هیپو (۳۵۴-۴۳۰ م.)، زادهٔ تاگاسته در نومیدیای رومی (الجزایر امروزی)، اسقف هیپو؛ بزرگ‌ترین حلقهٔ اتصال میان فلسفهٔ یونانی‌رومی و الهیات مسیحی و کسی که چارچوب فکری غرب لاتین را برای هزار سال تعیین کرد.

زمینه و مسئلهٔ محوری. آگوستین در جهانی می‌نوشت که امپراتوری روم در آن فرومی‌پاشید؛ رم در ۴۱۰ به دست آلاریک سقوط کرد و آگوستین در سال مرگش شاهد محاصرهٔ هیپو به دست وندال‌ها بود. مسئلهٔ او سه‌لایه بود: چگونه می‌توان از شرّ جهان سخن گفت بی‌آنکه آن را به خدا نسبت داد؛ چگونه نفس آدمی به یقین می‌رسد؛ و چه نسبتی میان نظم سیاسی زمینی و غایت اخروی برقرار است. او نه سال مانوی بود و سپس از راه نوافلاطونیان — به‌ویژه افلوپین — به مسیحیت رسید، و همین مسیر ساختار اندیشه‌اش را ساخت.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

شرّ به مثابهٔ عدم. پاسخ آگوستین به مسئلهٔ شرّ، که تا امروز پرنفوذترین پاسخ در سنت غربی مانده، این است که شرّ جوهر و موجود مستقل نیست، بلکه فقدان خیر است؛ همان‌گونه که تاریکی چیزی نیست جز نبود نور. اگر شرّ وجود مستقل ندارد، خدا خالق آن نیست. مکمل این استدلال، نظریهٔ ارادهٔ آزاد است: شرّ اخلاقی از انحراف ارادهٔ مخلوق برمی‌خیزد، نه از صنع خالق.

درون‌نگری به عنوان راه شناخت. آگوستین هزار و دویست سال پیش از دکارت این استدلال را صورت‌بندی کرد که اگر من فریب بخورم، پس هستم. اما برخلاف دکارت، این یقین را نقطهٔ آغاز یک نظام معرفتی خودبنیاد نکرد؛ آن را

دروازه ورود به درون می‌دانست، جایی که حقیقت نه ساخته نفس بلکه روشن‌شده به نور الهی است — نظریه‌ای که به «اشراق» شهرت یافت و صورت مسیحی‌شده نظریهٔ مُثُل افلاطون است.

زمان به‌عنوان کشش نفس. کتاب یازدهم «اعترافات» یکی از عمیق‌ترین متن‌های تاریخ فلسفه دربارهٔ زمان است. پرسش او این است: گذشته دیگر نیست، آینده هنوز نیست، و حال بی‌امتداد است؛ پس زمان چیست که آن را می‌سنجیم؟ پاسخ او این است که زمان نه خاصیتی از عالم بیرون، بلکه کشش و امتداد نفس است: گذشته در حافظه، آینده در انتظار، و حال در توجه حضور دارد. این تحلیل مستقیماً به هوسرل و هایدگر می‌رسد.

دو شهر. در «شهر خدا»، آگوستین تاریخ را کشمکش دو نظم می‌بیند که با هم درآمیخته‌اند: شهر زمینی که بر حبّ نفس تا حدّ تحقیر خدا بنا شده، و شهر خدا که بر حبّ خدا تا حدّ تحقیر نفس. نتیجهٔ سیاسی این تفکیک بسیار مهم است: هیچ دولت زمینی نمی‌تواند مدعی تقدس شود، و در عین حال دولت — حتی دولت ناعادل — برای مهار خشونت لازم است. صلح زمینی خیری محدود اما واقعی است.

نقدها و مناقشات. نظریهٔ گناه نخستین و تقدیر ازلی او، به‌ویژه در جدال با پلاگیوس، شدیدترین انتقادهای برانگیخت: اگر نجات به گزینش پیشین الهی وابسته است، ارادهٔ آزادی که خود او برای حلّ مسئلهٔ شرّ به آن نیاز داشت چه معنایی دارد؟ منتقدان مدرن نیز تعریف شرّ به عدم را برای شرور فعال و سازمان‌یافتهٔ قرن بیستم نارسا دانسته‌اند. توجیه او برای اجبار بدعت‌گذاران نیز میراثی سنگین بر جای گذاشت که بعدها دستاویز تفتیش عقاید شد.

میراث و اثرگذاری. آگوستین منبع مشترک کاتولیک و پروتستان است: آکویناس بر او تکیه می‌کند و لوتر و کالون نیز خود را وارث او می‌دانند. پاسکال، کیرکگور و هایدگر هر یک از زاویه‌ای به او بازگشته‌اند، و هانا آرنتم نخستین رساله دانشگاهی‌اش را درباره مفهوم محبت نزد آگوستین نوشت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آگوستین تمایز فنی وجود و ماهیت را ندارد — آن صورت‌بندی شش قرن بعد با ابن‌سینا می‌آید — اما دو عنصر را در اختیار سنت لاتین می‌گذارد که بعدها مصالح آن بحث می‌شوند. نخست، خوانش او از عبارت «هستم آنکه هستم» در سفر خروج: خدا نه موجودی در میان موجودات، بلکه خودِ هستی است؛ نامش فعلِ بودن است. دوم، مفهوم مراتب وجود که از افلوطین گرفته است: مخلوقات آمیزه‌ای از بودن و نبودن‌اند و هرچه از مبدأ دورتر، بهره کمتری از هستی دارند. نظریه شرّ به مثابه عدم مستقیماً بر همین مبنا استوار است؛ یعنی نزد آگوستین وجود خود یک مقوله ارزشی است، نه صرفاً واقعیتی خنثی.

آثار کلیدی. اعترافات . شهر خدا . درباره اختیار . درباره تثلیث . درباره تعلیم

مسیحی

شناسنامه. آنیکیوس مانلیوس سورینوس بوئتیوس (حدود ۴۸۰-۵۲۴ م.)، سناتور و کنسول رومی در دربار تئودوریک گوت، مترجم و مفسر منطق ارسطو؛ او را «آخرین رومی و نخستین مدرسی» خوانده‌اند.

زمینه و مسئله محوری. بوئتیوس در لحظه‌ای تاریخی ایستاده است که غرب لاتین در حال از دست دادن زبان یونانی و در نتیجه دسترسی مستقیم به میراث فلسفی است. طرح بزرگ او این بود که تمام آثار افلاطون و ارسطو را به لاتین ترجمه و شرح کند و سازگاری آن دو را نشان دهد. این طرح ناتمام ماند — او به اتهام خیانت زندانی و اعدام شد — اما آنچه ترجمه کرد، یعنی بخش عمده منطق ارسطو، تنها متن فلسفی جدی‌ای بود که اروپای لاتین تا قرن دوازدهم در اختیار داشت.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تسلای فلسفه و مسئله بخت. مشهورترین اثر او در انتظار اعدام و در سلول زندان نوشته شد: گفت‌وگویی با «بانو فلسفه» که بر بالینش ظاهر می‌شود. استدلال محوری آن است که آنچه بخت می‌بخشد — ثروت، مقام، شهرت، لذت — از آن ما نبوده که از دست برود؛ خیر حقیقی چیزی است که نتوان از انسان گرفت، و آن جز خیر اعلی نیست. نکته درخور توجه آنکه این متن، با آنکه نوشته یک مسیحی است، هیچ استنادی به کتاب مقدس ندارد و کاملاً بر عقل فلسفی می‌ایستد.

علم پیشین الهی و اختیار. مسئله چنین است: اگر خدا از ازل می‌داند که من فردا چه خواهم کرد، آیا کار من ضروری نیست؟ پاسخ بوئتیوس مبتنی بر

بازتعریف ازلیت است. ازلیت امتداد بی‌پایان زمان نیست، بلکه «تملک کامل و هم‌زمان حیات بی‌پایان» است. خدا در زمان قرار ندارد تا علمش «پیشین» باشد؛ او همه چیز را در یک اکنون ابدی می‌بیند، همان‌گونه که من دیدن شما در حال راه‌رفتن، راه‌رفتن شما را ضروری نمی‌کند. این تعریف از ازلیت، تعریف رسمی سنت غربی شد و آکویناس عیناً آن را پذیرفت.

طرح مسئله کلیات. بوئتیوس در شرح خود بر «ایساغوجی» فرفوریوس، پرسشی را نقل می‌کند که فرفوریوس از پاسخ به آن طفره رفته بود: آیا جنس و نوع در خارج موجودند یا فقط در ذهن؟ اگر موجودند، جسمانی‌اند یا غیرجسمانی؟ و اگر غیرجسمانی‌اند، در محسوسات‌اند یا جدا از آنها؟ همین سه پرسش، دستورکار پانصد سال مناقشه کلیات را در قرون وسطی تعیین کرد. پاسخ محتاطانه خود بوئتیوس نزدیک به موضع ارسطویی است: کلیات در محسوسات موجودند اما به نحو مجرد ادراک می‌شوند.

تمایز میان بودن و آنچه هست. در رساله کوتاه «هفت گانه‌ها» تمایزی می‌نهد میان *esse* و *id quod est* — میان خود بودن و آن چیزی که هست. در هر موجود مرکب، این دو یکی نیستند؛ تنها در خیر محض یکی‌اند. این جمله کوتاه و مبهم است، اما آکویناس شرحی مفصل بر آن نوشت و آن را پیش‌درآمد بحث خود گرفت.

نقدها و مناقشات. پاسخ او به مسئله علم پیشین از همان قرون وسطی محل مناقشه بود: اگر خدا بیرون از زمان است، رابطه او با رویدادهای زمانی چگونه برقرار می‌شود؟ اکامی و بعدها لوئیس د مولینا راه‌های دیگری پیشنهاد کردند. منتقدان معاصر نیز می‌گویند انتقال مسئله از زمان به ازلیت، دشواری را حل

نمی‌کند بلکه جابه‌جا می‌کند: علمِ خطاناپذیر، در هر ظرفی که باشد، همچنان با امکانِ خلاف آن ناسازگار به‌نظر می‌رسد.

میراث و اثرگذاری. «تسلای فلسفه» یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌های هزار سال بعدی اروپا بود؛ آلفرد کیپر، چاسر و ملکه الیزابت اول هر یک آن را ترجمه کردند. اصطلاح «کوادیویوم» از اوست، و بخش عمده‌ی واژگان فنی فلسفه‌ی لاتین — از جمله معادل‌های *essentia*، *substantia* و *persona* — ساخته‌ی ترجمه‌های اوست.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بوئتیوس نخستین کسی در سنت لاتین است که چیزی شبیه این تمایز را به زبان می‌آورد. صورت‌بندی او — که «بودن» با «آنچه هست» یکی نیست مگر در واجب — از نظر ساختاری همان جایی است که ابن‌سینا چهار قرن بعد و مستقل از او خواهد ایستاد، هرچند بوئتیوس آن را نه به‌عنوان یک اصل متافیزیکی نظام‌مند بلکه به‌عنوان ابزاری برای حلّ یک مسئله‌ی الهیاتی خاص به کار می‌برد. مورخان فلسفه هنوز بر سر اینکه آیا این تمایز واقعاً مقدمه‌ی تمایز وجود و ماهیت است یا شباهتی لفظی، اختلاف دارند.

آثار کلیدی. تسلای فلسفه . شرح بر ایساغوجی فرفوریوس . هفت‌گانه‌ها . درباره‌ی تثلیث . درباره‌ی موسیقی

شناسنامه. (حدود ۸۱۵-۸۷۷ م.)، ایرلندی‌تبار، در دربار شارل کچل در فرانسه؛ مترجم دیونسیوس مجعول به لاتین و یگانه فیلسوف نظام‌ساز اروپای غربی میان بوئتیوس و آنسلم.

زمینه و مسئله محوری. اریوگنا در دوره‌ای می‌زیست که غرب لاتین از حیث فلسفی تقریباً تهی بود، اما او یونانی می‌دانست — استثنایی نادر — و از راه ترجمه آثار دیونسیوس مجعول و گریگوری نیسایی، سنت نوافلاطونی شرقی را به غرب آورد. پرسش محوری او این بود: اگر خدا نامتناهی و ناشناختنی است، جهان متناهی چگونه از او صادر می‌شود و چگونه به او بازمی‌گردد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تقسیم چهارگانه طبیعت. در «درباره تقسیم طبیعت»، مجموع واقعیت را به چهار قسم تقسیم می‌کند: آنچه می‌آفریند و آفریده نمی‌شود (خدا در مقام مبدأ)؛ آنچه می‌آفریند و آفریده می‌شود (علل نخستین یا مُثُل)؛ آنچه آفریده می‌شود و نمی‌آفریند (جهان محسوس)؛ و آنچه نه می‌آفریند و نه آفریده می‌شود (خدا در مقام غایت). ساختار این نظام حرکتی دایره‌ای است: خروج از مبدأ و بازگشت به آن. نکته حساس آنکه قسم اول و چهارم یک چیزند؛ یعنی خدا هم آغاز است و هم پایان، و جهان نه چیزی بیرون از او بلکه تجلی اوست.

الهیات سلبی. اریوگنا از دیونسیوس این را می‌گیرد که هیچ محمولی را نمی‌توان به معنای حقیقی بر خدا حمل کرد. حتی «موجود» نیز بر او صدق نمی‌کند — نه از سرِ نقص بلکه از سرِ فزونی؛ خدا «هیچ» است، اما هیچ ناشی از برتری. تعبیر

جسورانه‌تر او این است که خدا نمی‌داند خود چیست، زیرا «چیست» مستلزم تعریف و حدّ است و خدا حدّ ندارد.

تقدم عقل بر اقتدار. جمله‌ای از او که در قرن نهم بی‌سابقه است: اقتدار از عقل برمی‌خیزد، نه عقل از اقتدار؛ و اقتداری که عقل تأییدش نکند، بی‌اعتبار است. همین موضع بود که چند قرن بعد کتابش را به آتش سپرد.

بازگشت همگانی. در پایان، همه موجودات — از جمله طبیعت انسانی — به مبدأ بازمی‌گردند و در آن مستهلک می‌شوند؛ نه به معنای نابودی فردیت، که او صریحاً آن را رد می‌کند، بلکه به معنای بازگشت به وحدت. این آموزه رنگ روشنی از همه‌خدایی دارد و بارها به آن متهم شده است.

نقدها و مناقشات. کتاب اصلی او در ۱۲۱۰ و دوباره در ۱۲۲۵ محکوم شد و پاپ هونوریوس سوم دستور سوزاندن نسخه‌هایش را داد. اتهام اصلی، وحدت وجود و انکار تمایز خالق و مخلوق بود. مدافعان او پاسخ می‌دهند که تمایز نزد اریوگنا محفوظ است اما نه به صورت تمایز دو شیء، بلکه به صورت تمایز اصل و تجلی — همان دشواری‌ای که در سنت اسلامی نیز میان ابن عربی و منتقدانش برقرار بود.

میراث و اثرگذاری. نفوذ او زیرزمینی و پیوسته بود: عارفان راین، مایستر اکهارت، و به‌ویژه نیکولاس کوزایی از او تغذیه کردند؛ و از راه کوزایی به برونو و از آنجا به ایده‌آلیسم آلمانی رسید. هگل او را «آغازگر واقعی فلسفه اروپایی» خواند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع او رادیکال است: وجود، خود امری مخلوق است. آنچه هست از آن حیث که هست، در مرتبه خدا نیست؛ خدا فراتر از وجود و عدم است. بنابراین اریوگنا نه تنها وجود را از ماهیت جدا نمی‌کند،

بلکه اصلاً مقوله وجود را برای سخن گفتن از مبدأ نارسا می‌داند. این موضع، که ریشه در نوافلاطونی‌گری دارد، نقطه مقابل مسیری است که آکویناس خواهد رفت — و در قرن بیستم، درست همین موضع بود که در نقد هایدگر بر «انتو-تئولوژی» بازخوانی شد.

آثار کلیدی. درباره تقسیم طبیعت · درباره تقدیر ازلی · شرح بر انجیل یوحنا · ترجمه آثار دیونیسوس مجعول

شناسنامه. (۱۰۳۳-۱۱۰۹ م.)، زاده آئوستای ایتالیا، راهب و سپس اسقف اعظم کانتربری؛ بنیان‌گذار روش مدرسی و مبتکر مشهورترین برهان تاریخ فلسفه بر وجود خدا.

زمینه و مسئله محوری. آنسلم در آستانه نوزایی فکری قرن دوازدهم می‌نوشت، پیش از آنکه ترجمه آثار ارسطو اروپا را دگرگون کند. برنامه فکری او در عبارت «ایمانی که در پی فهم است» خلاصه می‌شود. آنسلم بر آن بود که آموزه‌های دینی را «تنها با عقل» و بدون استناد به کتاب مقدس اثبات کند — ادعایی که خود بذر جدایی فلسفه از الهیات را کاشت، حتی اگر مقصود او عکس آن بود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

برهان وجودی. در «پروسلوگیون»، خدا را چنین تعریف می‌کند: آنچه بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست. حتی منکر نیز این تعریف را می‌فهمد، پس چنین مفهومی در ذهن او هست. اما اگر تنها در ذهن باشد و نه در واقعیت، آنگاه می‌توان چیزی بزرگ‌تر از آن تصور کرد — یعنی همان که در واقعیت نیز هست. پس تعریف نقض می‌شود مگر آنکه آن موجود در خارج نیز باشد. ویژگی این برهان آن است که یکسره پیشینی است: از هیچ مشاهده‌ای از جهان آغاز نمی‌کند، بلکه از تحلیل خود مفهوم به وجود می‌رسد. آنسلم در فصل بعد گامی فراتر می‌نهد: خدا نه فقط موجود است، بلکه ضرورتاً موجود است؛ عدمش قابل تصور نیست.

یگانگی خیر و صورت‌بندی صفات. در «مونولوگیون»، از راه تشکیک در کمالات پیش می‌رود: چیزها به درجات مختلف خوب‌اند، و درجه‌داشتن مستلزم

معیاری واحد است که خیر محض باشد. از همین جا صفات الهی — بساطت، ازلیت، ناوابستگی — را استنتاج می‌کند. نکته درخور توجه برای خواننده آشنا با فلسفه اسلامی این است که این استدلال به لحاظ ساختاری به براهین وجوب و امکان در سنت ابن سینا نزدیک است، هرچند آنسلم دسترسی مستقیمی به آن سنت نداشت.

نظریه کفاره. در «چرا خدا انسان شد»، توضیح تجسد را از الگوی کهن فدیة به شیطان به الگوی حقوقی ادای دین منتقل می‌کند: گناه نظم عدل را می‌شکند و جبران آن از توان انسان بیرون است، پس جبران‌کننده باید هم انسان باشد و هم خدا. این انتقال، الهیات را به زبان حقوق فئودالی ترجمه کرد و نمونه روشنی است از اینکه ساختار اجتماعی چگونه در ساختار مفاهیم رسوب می‌کند.

حقیقت به مثابه درستی. در «درباره حقیقت»، حقیقت را درستی قابل ادراک با ذهن تعریف می‌کند: نه فقط گزاره‌ها، بلکه اراده و کنش و حتی اشیاء نیز آنگاه صادق‌اند که آنچه باید باشند، باشند. این تعریف هنجاری از حقیقت بعدها در بحث تطابق نزد آکویناس بازتاب یافت.

نقدها و مناقشات. در همان زمان، راهبی به نام گاونیلو در رساله‌ای «به نمایندگی از نادان» پاسخ داد: با همین استدلال می‌توان وجود کامل‌ترین جزیره ممکن را نیز اثبات کرد. آنسلم پاسخ داد که برهان فقط درباره موجودی کار می‌کند که کمال برای او ذاتی و بی‌حد است، نه درباره اشیاء متناهی. آکویناس برهان را از راه دیگری رد کرد: ما ذات خدا را نمی‌شناسیم، پس نمی‌توانیم از تعریف به وجود برسیم. کوبنده‌ترین نقد از کانت آمد: وجود محمول نیست و چیزی به

مفهوم نمی‌افزاید. در قرن بیستم، پلانتینگ با ابزار منطق موجهات صورت تازه‌ای از برهان ساخت که مناقشه را دوباره زنده کرد.

میراث و اثرگذاری. برهان آنسلم بیش از نه قرن است که هیچ‌گاه به‌طور قطعی نه اثبات و نه دفن شده؛ دکارت، اسپینوزا و لایبنیتس آن را بازسازی کردند، هیوم و کانت آن را رد کردند، و گودل صورت‌بندی صوری خود را از آن به دست داد. مهم‌تر از خودِ برهان، روش اوست: طرح مسئله، اقامهٔ دلیل، پاسخ به اعتراض — الگویی که به روش مدرسی تبدیل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آنسلم پیش از ورود ابن‌سینا به غرب می‌نویسد و ابزار این تمایز را در اختیار ندارد؛ اما موضع او در همین مسئله بسیار صریح است: وجود را کمال می‌شمارد، یعنی چیزی که بودنش بر نبودنش برتری دارد و افزودنش بر یک مفهوم، آن مفهوم را بزرگ‌تر می‌کند. تمام برهان وجودی بر همین پیش‌فرض ایستاده است، و دقیقاً همین پیش‌فرض بود که کانت با تز «وجود محمول نیست» درهم شکست. نکتهٔ دوم آنکه آنسلم به یگانگی ذات و وجود در واجب می‌رسد، اما نه از راه علیت — چنان‌که ابن‌سینا و آکویناس می‌روند — بلکه از راه تحلیل خودِ مفهوم. تفاوت این دو مسیر، خط فاصل میان دو سنت اثبات در تاریخ متافیزیک است.

آثار کلیدی. پروسلوگیون . مونولوگیون . چرا خدا انسان شد . دربارهٔ حقیقت . دربارهٔ اختیار .

شناسنامه. (۱۰۷۹-۱۱۴۲ م.)، منطق‌دان و متکلم فرانسوی، استاد پرآوازه مدارس پاریس؛ تندترین ذهن قرن دوازدهم و کسی که روش جدلی مدرسی را پایه گذاشت.

زمینه و مسئله محوری. قرن دوازدهم دوره انفجار مدارس شهری و پایان انحصار صومعه‌هاست. آبلار محصول و نماد همین تحول است: استادی که با استدلال شاگرد جمع می‌کرد، نه با مقام. مسئله محوری او این بود که چگونه می‌توان ابزار منطق را — تنها بخشی از میراث ارسطو که در دسترس بود — بر مسائل الهیاتی و اخلاقی اعمال کرد، بی‌آنکه به تکرار اقوال گذشتگان بسنده شود. **مهم‌ترین دیدگاه‌ها.**

روش «آری و نه». در کتاب «سیک ات نون»، صد و پنجاه و هشت مسئله الهیاتی را طرح می‌کند و ذیل هر یک، اقوال متعارض آبای کلیسا را کنار هم می‌گذارد — بدون آنکه خود داوری کند. هدف، بی‌اعتبار کردن سنت نبود؛ هدف این بود که نشان دهد اقتدار منقول به تنهایی کافی نیست و خواننده ناگزیر باید به عقل رجوع کند. مقدمه کتاب قواعدی برای رفع تعارض نصوص پیشنهاد می‌کند. همین ساختار — طرح مسئله، اقوال موافق، اقوال مخالف، حلّ — به قالب استاندارد «جامع»‌های مدرسی و از جمله «جامع الهیات» آکویناس تبدیل شد.

کلیات به مثابه لفظ. آبلار در برابر رئالیسم استادش گیوم شامپویی — که معتقد بود جوهر مشترکی به نام «انسانیت» به تمامی در هر انسانی حاضر است — استدلال کرد که کلی نه شیء است و نه صرفاً صدا، بلکه لفظ معنادار است. تنها افراد در خارج موجودند؛ اما ذهن، از راه شباهت وضعیت افراد، مفهومی

مشترک می‌سازد که بر همه صدق می‌کند. این موضع را «مفهوم‌گرایی» می‌نامند و حدّ وسط رئالیسم و نام‌گرایی متأخر اکامی است.

اخلاق مبتنی بر نیت. در «خود را بشناس»، تزرادیکالی می‌آورد: ارزش اخلاقی نه در فعل بیرونی است و نه حتی در میل درونی، بلکه در «رضایت» و نیت فاعل. کسی که کاری را انجام می‌دهد بی‌آنکه بداند خطاست، گناه نکرده است؛ و کسی که به کار خطا رضایت داده اما توفیق انجامش نیافته، گناهکار است. نتیجهٔ جسورانه‌اش این است که مصلوب‌کنندگان مسیح، از آن حیث که خود را محق می‌دانستند، به معنای دقیق گناه نکرده‌اند. این تز بعدها یکی از اتهام‌های اصلی علیه او شد.

معنا و گزاره. در منطق، میان جمله و آنچه جمله می‌گوید تمایز می‌نهد؛ آنچه گفته می‌شود نه شیء است و نه حالت ذهنی، بلکه چیزی مستقل است. مورخان منطق این را جدّی‌ترین پیش‌درآمد قرون وسطایی مفهوم «محتوای گزاره‌ای» نزد فرگه دانسته‌اند.

نقدها و مناقشات. آبلار دو بار محکوم شد: در شورای سواسون (۱۱۲۱) که کتابش را وادار شد خود به آتش بیندازد، و در شورای سنس (۱۱۴۰) به تحریک برنارد کلرووی که او را متهم می‌کرد ایمان را به منطق فرومی‌کاهد و «می‌کوشد با عقل به آنچه فراتر از عقل است دست یابد». ماجرای عاشقانه‌اش با هلوئیز و مثله‌شدن به دستور عموی او، بخش دیگری از این زندگی پرآشوب است که نامه‌نگاری‌های دو طرف آن را به یکی از مشهورترین متن‌های اروپا بدل کرده.

میراث و اثرگذاری. روش جدلی او به استخوان‌بندی دانشگاه قرون وسطی تبدیل شد. در نظریهٔ اخلاق، تأکید او بر نیت مستقیماً به سنت وجدان‌محور و

در نهایت به اخلاق کانتی راه می‌برد. در منطق، آثار او تا کشف مجدد در قرن نوزدهم و بیستم عملاً فراموش شده بود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آبلار این مسئله را به صورت متافیزیکی طرح نمی‌کند، اما موضعش در بحث کلیات پیامد مستقیمی بر آن دارد: اگر تنها افراد موجودند و ماهیت مشترک چیزی جز ساخته ذهن نیست، آنگاه پرسش از نسبت وجود با ماهیت پیشاپیش بی‌موضوع می‌شود. این همان راهی است که دو قرن بعد اکامی با صراحت بیشتری خواهد پیمود.

آثار کلیدی. آری و نه . خود را بشناس . منطق برای مبتدیان . تاریخچه مصائب من . نامه‌های آبلار و هلوئیز

شناسنامه. آلبرت کبیر (حدود ۱۲۰۰-۱۲۸۰ م.)، راهب دومینیکن آلمانی، استاد پاریس و کُن، ملقب به «دکتر جامع»؛ استاد توماس آکویناس و کسی که کل مجموعه آثار ارسطو را برای خواننده لاتین قابل استفاده کرد.

زمینه و مسئله محوری. در نیمه نخست قرن سیزدهم، آثار طبیعی و مابعدالطبیعی ارسطو تازه از راه ترجمه‌های اسپانیا و سیسیل وارد شده و تدریسشان در پاریس ممنوع بود. آلبرت مسئله را چنین صورت‌بندی کرد: پیش از آنکه بتوان درباره سازگاری یا ناسازگاری ارسطو با ایمان داوری کرد، باید نخست فهمید او چه می‌گوید. کار عظیم او — بازنویسی و شرح کل پیکره ارسطویی به زبانی قابل فهم — دقیقاً همین بود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

استقلال روش در علوم طبیعی. آلبرت میان آنچه از راه ایمان دانسته می‌شود و آنچه از راه بررسی طبیعت به دست می‌آید مرزی روشن می‌کشد. جمله مشهور او این است که در امور طبیعی، استناد به معجزه راهگشا نیست؛ باید علل طبیعی را جست. در جای دیگری تصریح می‌کند که در این حوزه، تنها تجربه است که یقین می‌آورد. این موضع، در قرن سیزدهم، اعلام استقلال نسبی علم طبیعی از الهیات است.

پژوهش تجربی. آلبرت گیاهان و جانوران را خود مشاهده و توصیف می‌کرد و آنجا که مشاهده‌اش با ارسطو نمی‌خواند، تردید خود را می‌نوشت. رساله‌های او درباره گیاهان و جانوران تا قرن‌ها مرجع بودند و بخش‌هایی از آنها، مانند توصیف

رفتار زنبورها یا ساختار گیاهان، نتیجه مشاهده مستقیم است. او در کانی‌شناسی و کیمیا نیز کار کرد.

کلیات در سه مرتبه. راه حل او برای مسئله کلیات، که از سنت ابن‌سینایی می‌آید، تفکیک سه اعتبار است: کلی پیش از کثرت (در علم الهی)، کلی در کثرت (در خود افراد)، و کلی پس از کثرت (در ذهن مجرّد). این صورت‌بندی به راه حل استاندارد سنت مدرسی تبدیل شد.

نقد وحدت عقل. آلبرت رساله‌ای مستقل در ردّ نظریه ابن‌رشدی وحدت عقل نوشت — نظریه‌ای که بنا بر آن عقل در همه انسان‌ها یکی است و بنابراین خلود شخصی معنادار ندارد. این نبرد را شاگردش آکویناس با شدت بیشتری ادامه داد. در عین حال، آلبرت خود عناصر نوافلاطونی فراوانی، به‌ویژه از «کتاب علل»، در نظام خود وارد کرد و همین لایه نوافلاطونی بود که بعدها به مکتب عرفانی راین و مایستر اکهارت رسید.

نقدها و مناقشات. ایراد اصلی بر آلبرت، انسجام‌نداشتن است: او همزمان ارسطویی و نوافلاطونی است و همیشه روشن نیست کجا نظر خود را می‌گوید و کجا صرفاً گزارش می‌کند. شهرت او در نسل‌های بعد تا حدّ زیادی زیر سایه شاگردش قرار گرفت، و افسانه‌هایی که او را جادوگر می‌نمود، به بدفهمی از کارهای تجربی‌اش دامن زد.

میراث و اثرگذاری. بدون کار او، نظام آکویناس ممکن نبود. تأثیر دومش بر سنت آلمانی است: از راه شاگردانش در کلن، خطی به اکهارت و از آنجا به عرفان آلمانی کشیده می‌شود. در تاریخ علم نیز او را از نخستین کسانی می‌دانند که مشاهده نظام‌مند را در برابر اعتماد صرف به متن قرارداد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آلبرت تمایز ابن سینایی وجود و ماهیت را می‌پذیرد و آن را به سنت لاتین منتقل می‌کند، اما تفسیر او بیشتر به خوانش ابن سینا وفادار می‌ماند تا آنکه — مانند شاگردش — آن را به رابطه قوه و فعل بازتعریف کند. اهمیت او در این بحث بیشتر انتقالی است تا ابتکاری: او مجرای اصلی ورود این مسئله به فلسفه اروپاست.

آثار کلیدی. شرح‌های ارسطویی . درباره گیاهان . درباره جانوران . درباره وحدت عقل در رد ابن رشد . شرح بر کتاب علل

شناسنامه. (۱۲۲۵-۱۲۷۴ م.)، زادهٔ روکاسکای ایتالیا، راهب دومینیکن و استاد پاریس؛ معمار بزرگ‌ترین نظام فلسفی الهیاتی قرون وسطی و کسی که ارسطو را برای مسیحیت لاتین رام کرد.

زمینه و مسئله محوری. ورود آثار ارسطو از راه ترجمه‌های عربی و شروح ابن سینا و ابن رشد بحرانی فکری آفریده بود: فلسفه‌ای منسجم و طبیعت‌گرا که در چند نقطهٔ کلیدی — قدم عالم، وحدت عقل، نفی عنایت جزئی — با آموزهٔ مسیحی تعارض داشت. واکنش کلیسا تحریم بود. پروژهٔ آکویناس پاسخی سوم بود: نه تحریم، نه تسلیم، بلکه ادغام.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تفکیک و پیوند عقل و وحی. اصل راهنمای او این است که فیض، طبیعت را نفی نمی‌کند بلکه کامل می‌کند. عقل طبیعی به‌تنهایی می‌تواند وجود خدا، خلود نفس و اصول اخلاق را دریابد؛ اما حقایقی مانند تثلیث و تجسد فراتر از دسترس عقل‌اند، نه ضد آن. نتیجهٔ عملی این تفکیک، استقلال نسبی فلسفه و علم طبیعی است — و به همین دلیل برخی، به‌رغم ظاهر دینی این نظام، آن را از پیش شرط‌های علم مدرن دانسته‌اند.

راه‌های پنج‌گانه. در «جامع الهیات» پنج برهان بر وجود خدا اقامه می‌کند: از حرکت، از علت فاعلی، از امکان و وجوب، از مراتب کمال، و از غایت‌مندی. سه راه نخست وامدار ارسطو و ابن سیناست و راه سوم عملاً صورت‌بندی‌شدهٔ برهان امکان و وجوب است. نکتهٔ مهم آنکه او برهان وجودی آنسلم را نمی‌پذیرد: چون ذات خدا را نمی‌شناسیم، اثبات باید پسینی و از آثار به مؤثر باشد.

قانون طبیعی. در فلسفه حقوق چهار مرتبه قائل است: قانون ازلی (نظم عقل الهی)، قانون طبیعی (مشارکت موجود عاقل در آن نظم)، قانون الهی (وحی)، و قانون وضعی (قانون بشری). اصل نخست قانون طبیعی این است که خیر باید انجام شود و شرّ ترک؛ و از آن، تمایلات بنیادین انسان — حفظ حیات، بقای نسل، زندگی اجتماعی، طلب حقیقت — استنتاج می‌شود. نتیجه سیاسی مهم آنکه قانون وضعی ناسازگار با قانون طبیعی، قانون نیست بلکه فسادِ قانون است: بنیاد نظری تمام سنت حقوق طبیعی و، در امتداد آن، اعلامیه‌های حقوق بشر مدرن.

وحدت نفس و بدن. برخلاف افلاطونیان، نفس را زندانی بدن نمی‌داند بلکه صورت بدن می‌شمارد؛ انسان مرکب واحدی است، نه دو جوهر کنار هم. این موضع او را هم‌زمان از دوگانگی افلاطونی و از نظریه وحدت عقل ابن‌رشد جدا می‌کند.

نقدها و مناقشات. بخشی از آرای او در ۱۲۷۷، سه سال پس از مرگش، در پاریس محکوم شد. دنس اسکوتوس و اکامی از درون سنت مدرسی به او تاختند: اسکوتوس بر اشتراک معنوی مفهوم وجود، و اکامی بر زائدبودن بسیاری از تمایزهای او. متفکران مدرن، از هیوم تا کانت، بنیاد براهین طبیعی او را ویران کردند، و منتقدان معاصر استنتاج هنجار از طبیعت را مصداق مغالطه طبیعت‌گرایانه می‌دانند.

میراث و اثرگذاری. نظام او در ۱۸۷۹ به فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک بدل شد و جریان نوتومیسم — ژیلسون و ماریتن — در قرن بیستم آن را با فلسفه

مدرن درگیر کرد. فراتر از الهیات، نظریهٔ قانون طبیعی او در فلسفهٔ حقوق معاصر، نزد فینیس و در مناقشهٔ هارت با فولر، همچنان زنده است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. آکویناس مسئله را از ابن‌سینا می‌گیرد و در یک نقطه دگرگون می‌کند: وجود نه عارضی بر ماهیت، بلکه فعلیت آن است. ماهیت نسبت به وجود در حکم قوه است و وجود، فعلِ همهٔ افعال؛ حتی صورت نیز جز به واسطهٔ وجود فعلیت ندارد. نتیجه آنکه ترکیب وجود و ماهیت در مخلوق، ترکیب دو شیء نیست بلکه ترکیب قوه و فعل است، و در خدا این ترکیب منتفی است: او هستی قائم‌به‌ذات است. ژیلسون این را نقطهٔ اوج «تومیسم وجودی» می‌خواند و مدعی است آکویناس، برخلاف تمام سنت پیش از خود، وجود را بر ماهیت مقدم داشته است. برای خوانندهٔ آشنا با ملاصدرا شباهت این موضع با اصالت وجود چشمگیر است — با این تفاوت اساسی که آکویناس تشکیک وجود را به معنای صدرایی، یعنی وحدت حقیقتِ ذومراتب، نمی‌پذیرد و رابطهٔ خالق و مخلوق را در چارچوب علیت نگه می‌دارد نه تشان.

آثار کلیدی. جامع الهیات . جامع در ردّ کافران . دربارهٔ وجود و ماهیت . مسائل مورد بحث دربارهٔ حقیقت . شرح متافیزیک ارسطو

شناسنامه. جووانی دی فیدانتزا (۱۲۱۷-۱۲۷۴ م.)، راهب فرانسیسکن، استاد پاریس و ژنرال فرقه، ملقب به «دکتر سراف‌گون»؛ بزرگ‌ترین نماینده سنت آگوستینی در برابر موج ارسطویی.

زمینه و مسئله محوری. بوناونتورا هم‌دوره آکویناس بود و هر دو در یک سال درگذشتند، اما پاسخشان به بحران ارسطو متفاوت بود. جایی که آکویناس ادغام را برگزید، بوناونتورا هشدار داد که فلسفه خودبسندۀ — فلسفه‌ای که خود را غایت بداند و نه راه — ناگزیر به خطا می‌افتد. برای او فلسفه بدون نور ایمان، مانند چشمی است که در تاریکی می‌بیند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

سفر نفس به سوی خدا. مشهورترین اثر او نقشه‌ی راهی است در شش مرتبه: از دیدن ردّ خدا در جهان محسوس، به دیدن صورت او در نفس، و سرانجام به آنچه فراتر از هر دو است. ساختار متن ترکیبی است از تحلیل فلسفی و راهنمای عملی؛ و همین آمیختگی، امضای اوست.

نمونه‌گرایی. همه مخلوقات نشانه‌اند: برخی ردّ پا و برخی صورت. جهان کتابی است که باید خوانده شود. هیچ شناختی نیز بدون اشراق الهی ممکن نیست؛ ذهن انسان برای رسیدن به یقین ضروری و تغییرناپذیر، به نوری فراتر از خود نیاز دارد. این موضع، ادامه مستقیم آگوستین و نقطه مقابل تجریدگرایی ارسطویی آکویناس است.

ناممکن بودن ازلیت عالم. یکی از تندترین اختلاف‌های او با آکویناس همین جاست. بوناونتورا استدلال می‌کند که عالم ازلی مستلزم پیمودن سلسله‌ای

نامتناهی تا اکنون است، و پیمودن نامتناهی محال است؛ پس ازلیت عالم نه تنها خلاف ایمان، بلکه عقلاً باطل است. آکویناس در برابر می گفت حدوث عالم از راه عقل قابل اثبات نیست و تنها از راه وحی دانسته می شود. این مناقشه، که ریشه در جدال غزالی و ابن رشد دارد، تا کانت ادامه یافت و در تعارض نخست از تعارضات چهارگانه او بازتاب یافت.

تکثر صور و ماده روحانی. برخلاف آکویناس، معتقد است هر موجود مرکب — حتی فرشته و نفس — از ماده و صورت ساخته شده؛ ماده آنها روحانی است. همچنین در هر موجود بیش از یک صورت هست. این دو موضع، امضای مکتب فرانسیسکن در برابر مکتب دومینیکن شد.

نقدها و مناقشات. ایراد رایج آن است که نظام او فلسفه را به الهیات فرومی کاهد و استقلالی برای عقل باقی نمی گذارد. مدافعانش پاسخ می دهند که او هشدار را می داد که تاریخ بعدی صحتش را نشان داد: عقلی که مبنای خود را نمی پرسد، به چیزی جز خود تکیه نمی کند و همان جا متوقف می ماند. استدلال او علیه نامتناهی بالفعل نیز از سوی ریاضی دانان پس از کانتور به شدت محل مناقشه است.

میراث و اثرگذاری. او منبع اصلی الهیات فرانسیسکن و سنت عرفانی غرب است. ژیلسون معتقد بود بوناونتورا نظامی به همان اندازه نظام آکویناس منسجم دارد، اما بر مبنای متفاوت. در قرن بیستم، یوزف راتسینگر رساله دکتری خود را درباره نظریه تاریخ نزد او نوشت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بوناونتورا تمایز واقعی وجود و ماهیت را به شکل تومیستی نمی پذیرد؛ ترکیب اصلی نزد او ترکیب ماده و صورت است که آن

را به تمام مخلوقات تعمیم می‌دهد. در عوض، تأکیدش بر این است که وجودِ مخلوق یکسره وابسته و عاریتی است — نه چیزی که داشته باشد، بلکه چیزی که پیوسته دریافت می‌کند. این خوانشِ «مشارکتی» از وجود، بیش از آنکه ارسطویی باشد، ریشه در نوافلاطونی‌گری آگوستینی دارد.

آثار کلیدی. سفر نفس به سوی خدا . شرح بر جملات . مسائل مورد بحث دربارهٔ راز تثلیث . بازگرداندن هنرها به الهیات . سخنرانی‌ها دربارهٔ شش روز آفرینش

شناسنامه. (حدود ۱۲۱۴-۱۲۹۲ م.)، انگلیسی، استاد پاریس و آکسفورد، سپس راهب فرانسیسکن؛ ملقب به «دکتر شگفت‌آور»، مبلغ ریاضیات و تجربه در برابر اقتدار متن.

زمینه و مسئله محوری. بیکن در محیطی می‌نوشت که آموزش دانشگاهی بر شرح متون متمرکز بود. تشخیص او این بود که نظام آموزشی زمانه بیمار است: متون را از ترجمه‌های بد می‌خوانند، ریاضیات را جدی نمی‌گیرند و تجربه را ابزار معتبر نمی‌شمارند. آثار اصلی‌اش در واقع گزارش‌هایی است که به درخواست پاپ کلمنت چهارم برای اصلاح این وضع نوشت.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

چهار مانع شناخت. بیکن چهار سرچشمه خطا برمی‌شمارد: پیروی از اقتدار سست، عادت دیرینه، پیش‌داوری عامه، و پنهان کردن نادانی خود در پس نمایش دانش. مورد چهارم را خطرناک‌ترین می‌داند. این فهرست را بعدها فرانسیس بیکن — که نسبتی با او ندارد — در نظریه «بت‌ها» بازسازی کرد.

علم تجربی. بیکن اصطلاح «علم تجربی» را به عنوان شاخه‌ای مستقل به کار می‌برد و برای آن سه کارکرد قائل است: تأیید نتایج استدلالی، کشف حقایقی که استدلال بدان راه ندارد، و گشودن افق‌های تازه. استدلال، به گفته او، نتیجه را نتیجه می‌کند اما یقین نمی‌آورد؛ یقین تنها با تجربه به دست می‌آید. باید توجه داشت که «تجربه» نزد او هم مشاهده حسی را در بر می‌گیرد و هم تجربه درونی و اشراقی؛ یکی گرفتن آن با روش تجربی مدرن خطاست.

ریاضیات به مثابه دروازه علوم. بی ریاضیات، به گفته او، هیچیک از علوم دیگر دانسته نمی‌شود. این تأکید، در قرن سیزدهم و پیش از انقلاب علمی، پیش‌بینی‌کننده است.

نورشناسی و زبان‌شناسی. بیکن مهم‌ترین منتقل‌کننده نورشناسی ابن‌هیثم به غرب لاتین است و خود درباره عدسی‌ها، رنگین‌کمان و ساختار چشم کار کرد. همچنین اصرار داشت که بدون آموختن یونانی، عربی و عبری، متون فلسفی و دینی به‌درستی فهم نمی‌شوند و خود دستور زبان یونانی و عبری نوشت.

نقدها و مناقشات. تصویر رومانتیک از بیکن به‌عنوان «نخستین دانشمند تجربی» را تاریخ‌نگاری معاصر تعدیل کرده است: بخش بزرگی از کارش کیمیا، اخترشناسی احکامی و پیشگویی است، و انگیزه نهایی‌اش نه شناخت طبیعت به‌خودی‌خود، بلکه تقویت مسیحیت و آماده‌شدن برای زمان دجال بود. گزارش‌های مربوط به زندانی‌شدنش نیز مستند نیست.

میراث و اثرگذاری. نفوذ مستقیم او در زمان خودش اندک بود، اما نوشته‌هایش درباره نور و عدسی در سنت نورشناسی اروپایی اثر گذاشت. اهمیت اصلی‌اش تاریخی است: نشان می‌دهد که ایده تجربه و ریاضیات به‌عنوان بنیاد علم، قرن‌ها پیش از گالیله در دل همان محیط مدرسی طرح شده بود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بیکن در این بحث سهم مستقلی ندارد؛ او در چارچوب رایج زمانه، از جمله نظریه ماده روحانی مکتب فرانسیسکن، حرکت می‌کند و توجهش یکسره متوجه روش و علوم طبیعی است. ذکر او در این مجموعه به‌سبب سهمش در نظریه شناخت است، نه در متافیزیک وجود.

آثار کلیدی. اثر بزرگ . اثر کوچک . اثر سوم . دربارهٔ نورشناسی . دستور زبان
یونانی

شناسنامه. (حدود ۱۲۶۶-۱۳۰۸ م.)، اسکاتلندی، راهب فرانسیسکن، استاد آکسفورد، پاریس و کلن؛ ملقب به «دکتر دقیق» و دشوارترین نویسنده سنت مدرسی.

زمینه و مسئله محوری. اسکوتوس یک نسل پس از محکومیت ۱۲۷۷ می‌نویسد، در فضایی که اعتماد به توانایی عقل برای رسیدن به حقایق الهی سست شده است. پرسش محوری او این است: اگر متافیزیک قرار است علمی درباره خدا نیز باشد، موضوع آن چه می‌تواند باشد؟ پاسخ او — «موجود از آن حیث که موجود است»، به شرط آنکه این مفهوم بر خدا و مخلوق به یک معنا صدق کند — نقطه چرخش تاریخ متافیزیک است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اشتراک معنوی وجود. آکویناس معتقد بود «موجود» بر خدا و مخلوق نه به یک معنا بلکه به تشابه حمل می‌شود. اسکوتوس این را رد می‌کند: اگر مفهوم وجود در دو مورد یکسره یک معنا نداشته باشد، هر استدلالی که از مخلوق به خالق برود مغالطه اشتراک لفظ خواهد بود؛ ما درباره خدا حرف می‌زنیم بی‌آنکه بدانیم درباره چه حرف می‌زنیم. پس دست کم یک مفهوم کاملاً کلی و مشترک از «موجود» لازم است که هم بر واجب و هم بر ممکن صدق کند. تمایز میان آن دو، از راه احوال ذاتی — تناهی و عدم تناهی — تأمین می‌شود، نه از راه دوگانگی معنای وجود.

هکسیت یا این‌بودگی. مسئله فردیت این است: چه چیزی سقراط را سقراط می‌کند و نه صرفاً یک انسان؟ پاسخ رایج ارسطویی «ماده» بود. اسکوتوس این را

ناکافی می‌داند و اصلی صوری و مثبت پیشنهاد می‌کند که فردیت بی‌همتای هر موجود را می‌سازد. فرد نزد او افزوده نوع نیست؛ فردیت خود یک کمال است. این موضع، اسکوتوس را به فیلسوف «تکینگی» بدل کرده و توجه متفکران معاصر، از جمله دلوز، را جلب کرده است.

تمایز صوری. میان تمایز واقعی (میان دو شیء) و تمایز صرفاً ذهنی، مرتبه سوم می‌گذارد: تمایزی که در خود شیء هست اما شیء را دو تا نمی‌کند — مانند تمایز صفات الهی یا تمایز نوع و فصل در فرد. این ابزار ظریف، سلاح اصلی اوست و بعدها هدف اصلی تیغ اکامی.

تقدم اراده و امکان. اسکوتوس اراده الهی را بر عقل الهی مقدم می‌دارد: خدا چیزها را نیک نخواسته چون نیک‌اند، بلکه از دسته دوم احکام اخلاقی، آنچه نیک است چون او خواسته نیک است. در پی آن، مفهوم بدیعی از امکان طرح می‌کند: در همان لحظه‌ای که چیزی هست، امکان نبودنش نیز واقعی است — تصویری که پایه منطق موجهات مدرن و مفهوم «جهان‌های ممکن» شمرده شده است.

نقدها و مناقشات. پیچیدگی و اصطلاح‌سازی افراطی او در دوره رنسانس چنان بدنام شد که واژه انگلیسی dunce (کودن) از نام او ساخته شد. نقد فلسفی جدی‌تر از دو سو آمد: اکامی تمایز صوری را زائد خواند، و در قرن بیستم جریان «ارتدکسی رادیکال» به رهبری جان میلبنک، اشتراک معنوی وجود را نقطه آغاز انحطاط متافیزیک غربی و شکل‌گیری همان چیزی دانست که هایدگر «انتو-تئولوژی» می‌نامید: تبدیل خدا به موجودی در میان موجودات، هرچند نامتناهی.

میراث و اثرگذاری. او را پل میان قرون وسطی و مدرنیته می‌دانند: صورت‌بندی‌اش از وجود، از راه سوارس به دکارت و متافیزیک مدرن راه یافت. هایدگر رسالهٔ استادی خود را دربارهٔ نظریهٔ مقولات و معنا در سنت اسکوتوسی نوشت. پیرس، دلوز و شاعرانی چون جرارد منلی هاپکینز نیز از او الهام گرفته‌اند.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. موضع او در این مسئله دقیقاً نقطهٔ مقابل آکویناس است و برای هر بحث جدی دربارهٔ اصالت وجود اهمیت درجه اول دارد. نخست، تمایز واقعی وجود و ماهیت را رد می‌کند: وجود و ماهیت دو چیز نیستند، حداکثر به تمایز صوری از هم جدا می‌شوند. دوم، با تز اشتراک معنوی، وجود را به مفهومی کاملاً کلی و مشترک بدل می‌کند که در ذات خود نه متناهی است و نه نامتناهی. حاصل کار این است که «وجود» از یک واقعیت ذومراتب به یک مفهوم عام و تخت تبدیل می‌شود — همان تحولی که منتقدانش آن را آغاز تهی‌شدن متافیزیک از معنای وجود می‌دانند و مدافعانش شرط ممکن‌بودن هر گفت‌وگوی معنادار دربارهٔ خدا.

آثار کلیدی. اثر آکسفوردی . اثر پاریسی . مسائل مربوط به متافیزیک ارسطو . رساله دربارهٔ مبدأ نخستین . مسائل چهارگانه

شناسنامه. (حدود ۱۲۸۷-۱۳۴۷ م.)، انگلیسی، راهب فرانسیسکن، تحصیل کرده آکسفورد؛ ملقب به «دکتر شکست‌ناپذیر»، بنیان‌گذار «راه نو» و نویسنده سیاسی جنجالی.

زمینه و مسئله محوری. اکامی در دو جبهه می‌جنگید. در فلسفه، در برابر انبوه تمایزها و موجودات نظری‌ای که سنت مدرسی — به‌ویژه اسکوتوس — ساخته بود. در سیاست، در برابر ادعای پاپ یوحنا بیست‌ودوم دربارهٔ اقتدار مطلق و در دفاع از فقر فرانسیسکن‌ها؛ نزاعی که به تکفیر و فرار او به دربار لوئی باواریایی انجامید.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تیغ. اصل مشهور او این است که کثرت را نباید بی‌ضرورت فرض کرد. این اصل نه ادعایی دربارهٔ جهان — که جهان ساده است — بلکه قاعده‌ای روش‌شناختی است: در تبیین، فرض اضافه بار اثبات دارد. اکامی آن را به کار می‌بندد تا انبوهی از موجودات نظری مدرسی را حذف کند: طبیعت مشترک، صور نوعیه، تمایز صوری، و حتی مقولاتی مانند کم و کیف به‌عنوان چیزهایی جدا از جوهر.

نام‌گرایی. هرچه هست، فرد است. کلیات نه در خارج موجودند و نه چیزی در ذهن جز نشانه: کلی چیزی جز یک اصطلاح یا مفهوم نیست که به‌جای بسیاری از افراد می‌نشیند. حاصل، تغییر جهت فلسفه از تحلیل جهان به تحلیل زبان و دلالت است. نظریهٔ «سوپوزیسیون» او — بررسی اینکه یک اصطلاح در متن‌های مختلف جانشین چه چیزی می‌شود — پیشرفته‌ترین معناشناسی پیش از دوران مدرن است.

شناخت شهودی و انتزاعی. شناخت شهودی، شناخت مستقیم امر جزئی حاضر است و همان است که به ما اجازه می‌دهد حکم کنیم چیزی هست. اکامی از این نظریه نتیجه‌ای رادیکال می‌گیرد: خدا با قدرت مطلق خود می‌تواند شناخت شهودی چیزی را در ما پدید آورد بی‌آنکه آن چیز موجود باشد. این ملاحظه، که برای بیان قدرت الهی طرح شده بود، عملاً همان مسئله شکاکانه‌ای است که سه قرن بعد دکارت با فرض «شیطان فریبکار» صورت‌بندی کرد.

قدرت مطلق و قدرت مقرر. تفکیک میان آنچه خدا مطلقاً می‌تواند و آنچه بنا بر نظمی که خود مقرر کرده انجام می‌دهد، به او امکان می‌دهد نظم موجود جهان را یکسره ممکن و غیرضروری بداند. پیامد این موضع در الهیات، ارادی‌گرایی است؛ پیامدش در علم، آن است که نظم طبیعت را نمی‌توان با تعقل محض کشف کرد و باید به تجربه رجوع کرد.

اندیشه سیاسی. اکامی منکر آن است که پاپ اقتدار مطلق دارد یا اینکه قدرت دنیوی از او مشروعیت می‌گیرد؛ دو قلمرو مستقل‌اند. در جدال بر سر فقر نیز میان مالکیت و صرف استفاده تفکیک می‌نهد. برخی مورخان حقوق، بحث او درباره حق را از نخستین صورت‌بندی‌های مفهوم «حق ذهنی» و در نتیجه از پیش‌زمینه‌های نظریه حقوق فردی مدرن دانسته‌اند.

نقدها و مناقشات. خوانش رایج در قرن بیستم، اکامی را ویرانگر سنتز مدرسی و مسبب جدایی ایمان از عقل معرفی می‌کرد؛ ژیلسون او را عامل فروپاشی فلسفه مسیحی می‌دانست. پژوهش‌های اخیر این تصویر را متعادل کرده‌اند: اکامی کمتر شکاک و بیشتر منطق‌دانی سخت‌گیر بود. مناقشه فلسفی جدی‌تر آن است که

آیا نام‌گرایی می‌تواند تبیینی برای شباهت‌های واقعی میان اشیاء بدهد یا صرفاً آن را به ذهن حواله می‌کند.

میراث و اثرگذاری. «راه نو» او در قرن چهاردهم و پانزدهم بر دانشگاه‌های اروپا مسلط شد و بستر فکری لوتر و اصلاح دینی را ساخت. تیغ او به یکی از اصول روش‌شناختی علم مدرن تبدیل شد و امروز در قالب اصل سادگی در نظریه انتخاب مدل و آمار بازشناخته می‌شود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع اکامی انحلال مسئله است. او تصریح می‌کند که وجود و ماهیت دو چیز نیستند و حتی به تمایز صوری نیز از هم جدا نمی‌شوند؛ آنچه هست یک شیء واحد است و تفاوت «انسان» و «انسان هست» تفاوتی در دلالت لفظ است، نه در واقعیت — یکی اسم است و دیگری فعل. به بیان دیگر، تمام آن ساختمانی که از ابن‌سینا تا اسکوتوس بر تمایز وجود و ماهیت بنا شده بود، نزد اکامی محصول خطای زبانی است: از دو نحوه سخن گفتن، دو مؤلفه واقعی ساخته‌ایم. برای کسی که امروز درباره اصالت وجود کار می‌کند، این نقد را نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا پیش از هر داوری میان اصالت وجود و اصالت ماهیت، باید نشان داد که خود مسئله واقعی است و صرفاً اثر نحو زبان نیست.

آثار کلیدی. جامع منطق . شرح بر جملات . گفت‌وگو . هشت مسئله درباره اقتدار پاپ . مسائل هفتگانه کوادلیبتا

شناسنامه. (حدود ۱۲۶۰-۱۳۲۸ م.)، راهب دومینیکن آلمانی، استاد پاریس و واعظ کلن و اشتراسبورگ؛ ژرف‌ترین چهرهٔ عرفان نظری غرب مسیحی و سازندهٔ زبان فلسفی آلمانی.

زمینه و مسئلهٔ محوری. اکهارت در دو زبان و برای دو مخاطب می‌نوشت: به لاتین برای دانشگاه، و به آلمانی برای راهبه‌ها و مردم عادی. همین دوگانگی، هم قدرت و هم دردسر او شد. مسئلهٔ محوری‌اش این است: اگر خدا نامتناهی و بسیط است، جایی برای «من» به‌عنوان چیزی مستقل در برابر او باقی می‌ماند؟ پاسخ او راه را بر اتهام همه‌خدایی گشود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

هستی همان خداست. نخستین جملهٔ برنامهٔ فکری او در اثر لاتینش این است که وجود، خداست. نتیجهٔ مستقیمش آن است که مخلوق از آن حیث که مخلوق است، «هیچ محض» است: چیزی از خود ندارد و هستی‌اش عاریتی و لحظه‌به‌لحظه دریافتی است. این تعبیر — که یکی از محکوم‌شده‌ترین جملات اوست — سنجش دقیق می‌طلبد: مقصود او نفی واقعیت مخلوق نیست، بلکه نفی استقلال آن است.

ذات و خدا. اکهارت میان «خدا» — آنچنان که در نسبت با مخلوق و در قالب صفات و اقانیم فهمیده می‌شود — و «ذات» یا الوهیت بی‌نام تمایز می‌گذارد؛ آن ژرفای بی‌صورتی که پیش از هر نسبت و هر نام است. جملهٔ مشهورش که از خدا می‌خواهد او را از خدا رها کند، بر همین تمایز استوار است.

رهاشدگی. راه عملی او نه ریاضت و نه تصویرسازی ذهنی، بلکه تهی کردن نفس است از هر تعلق، حتی تعلق به تصور خدا. انسانِ رها، آن است که خواستِ خاصی برای خود ندارد؛ و در همین تهی شدن است که «تولد کلمه در نفس» رخ می‌دهد. اکهارت تأکید می‌کند که این تولد رویدادی تاریخی و یک‌بارانه نیست بلکه در هر نفسی ممکن است.

جرقه یا بنیاد نفس. در ژرفای نفس نقطه‌ای هست که آفریده نشده و آفریدنی نیست؛ و بنیاد نفس با بنیاد خدا یکی است. صریح‌ترین صورت این آموزه در موعظه‌های آلمانی او آمده و همان است که محکومیتش را قطعی کرد.

نقدها و مناقشات. در ۱۳۲۶ در کلن محاکمه شد؛ او به دادگاه پاپی در آوینیون شکایت برد و پیش از صدور رأی درگذشت. در ۱۳۲۹ سند پاپی بیست‌وهشت‌گزاره منسوب به او را محکوم کرد؛ هفده مورد بدعت‌آمیز و یازده مورد مشکوک. دفاع خود اکهارت این بود که سخنانش را باید در بافت موعظه فهمید و او هرگز قصد بدعت نداشته است. مناقشه امروزی بر سر آن است که آیا موضع او وحدت وجود است یا وحدت شهود؛ همان اختلافی که در سنت اسلامی بر سر ابن عربی برقرار است — و مقایسه این دو، یکی از پربارترین زمینه‌های فلسفه تطبیقی است.

میراث و اثرگذاری. اکهارت زبان فلسفی آلمانی را عملاً ساخت؛ بسیاری از واژه‌های انتزاعی این زبان از ترجمه‌های او برخاسته است. از راه شاگردانش تاولر و زوزو بر جنبش عرفانی آلمان و سپس بر لوتر و بومه اثر گذاشت؛ هگل، شوپنهاور و هایدگر — که مفهوم رهاشدگی را مستقیماً از او گرفت — به او

بازگشتند. سنت مقایسه‌ او با آیین ذن، به‌ویژه در کار سوزوکی، نیز پرمایه بوده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع اکهارت رادیکال‌ترین موضع ممکن در این دفتر است. او از تمایز وجود و ماهیت عبور می‌کند و مستقیماً وجود را با خدا یکی می‌گیرد؛ در نتیجه هیچ موجودی جز به‌نحو عاریتی «هست». اما نکته ظریف آن است که او در آثار دیگری تعبیر معکوسی نیز دارد و خدا را فراتر از وجود می‌نهد. مفسران بر سر جمع این دو موضع اختلاف دارند. برای خواننده فارسی‌زبان، شباهت ساختاری این بحث با نزاع میان وحدت وجود ابن‌عربی و صورت‌بندی صدرایی از تشکیک، آشکار و درخور بررسی مستقل است.

آثار کلیدی. موعظه‌های آلمانی . اثر سه‌گانه (لاتین) . گفتارهای تعلیمی . کتاب تسلا‌ی الهی . دفاعیه

شناسنامه. (حدود ۱۳۰۰-۱۳۵۸ م.)، فرانسوی، استاد و دو بار رئیس دانشکده هنرهای دانشگاه پاریس؛ منطق‌دان بزرگ قرن چهاردهم و مهم‌ترین چهره فیزیک پیشاگاليله‌ای.

زمینه و مسئله محوری. بوریدان استثنای جالب است: او تمام عمر در دانشکده هنر ماند و هرگز به الهیات نرفت. این انتخاب معنای برنامه‌ای دارد؛ او فلسفه را به عنوان رشته‌ای مستقل و با روش خودش پیش می‌برد. مسئله اصلی‌اش دو چیز بود: ساختن منطق و معناشناسی‌ای دقیق در چارچوب نام‌گرایانه، و رفع تناقض‌های فیزیک ارسطویی.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نظریه نیروی محرکه. فیزیک ارسطو نمی‌توانست توضیح دهد چرا سنگ پس از جدا شدن از دست همچنان حرکت می‌کند؛ پاسخ ارسطویی — هوایی که پشت جسم را می‌راند — آشکارا ضعیف بود. بوریدان مفهوم «ایمپتوس» را پیشنهاد کرد: محرک، کیفیتی از حرکت را به جسم منتقل می‌کند که در خود جسم می‌ماند و تا وقتی مقاومت هوا و ثقل آن را نگاهد، حرکت را ادامه می‌دهد. مقدار آن به ماده جسم و سرعتش بستگی دارد. سپس گامی جسورانه برمی‌دارد: در افلاک که مقاومتی نیست، نیازی به فرشتگان محرک نداریم؛ خدا در آغاز به آنها ایمپتوس داده و همان تا ابد ادامه می‌یابد. این تصور در فاصله اندکی از مفهوم لختی و کمیت حرکت ایستاده است.

منطق و معناشناسی. بوریدان نظام کاملی از منطق نام‌گرایانه ساخت: نظریه نتایج، تحلیل جملات شرطی و موجهه، و بررسی سیستماتیک «سوفیسم»‌ها.

تحلیل او از پارادوکس دروغگو — از جمله در قالب معمای مشهور پل — یکی از پیچیده‌ترین بحث‌های منطقی پیش از قرن بیستم است. راه‌حل او این است که هر جمله ضمناً مدعی صدق خویش است، و جمله خودارجاع به همین دلیل کاذب می‌شود.

اراده و تعلیق حکم. داستان «الاغ بوریدان» که میان دو توده علف یکسان از گرسنگی می‌میرد، در آثار او نیست و احتمالاً ساخته منتقدان است. موضع واقعی او ظریف‌تر است: اراده نمی‌تواند برخلاف حکم قطعی عقل عمل کند، اما می‌تواند حکم را به تعلیق درآورد و خواستار بررسی بیشتر شود. آزادی انسان بیشتر در همین توان تعلیق است تا در گزینش دلخواه.

اخلاق و روش. در شرح خود بر «اخلاق نیکوماخوس»، بحث‌های ارسطو را با ابزار تحلیلی زمانه خود بازخوانی کرد و این شرح تا قرن‌ها متن درسی دانشگاه‌ها بود.

نقدها و مناقشات. پی‌یر دوئم، مورخ علم، بوریدان و مکتب پاریس را عملاً بنیان‌گذاران علم مدرن معرفی کرد و گفت انقلاب علمی در قرن چهاردهم آغاز شده است. مورخان بعدی این تزا را تعدیل کرده‌اند: ایمپتوس هنوز کیفیتی درونی در جسم است و نه حالت حرکت، و بوریدان هیچ‌گاه ریاضی‌سازی گالیله‌ای را انجام نداد. با این حال پیوستگی خط پاریس تا گالیله انکارناپذیر است.

میراث و اثرگذاری. شاگردانش آلبرت ساکسونی و نیکول اورم راه او را ادامه دادند و نظریه ایمپتوس از راه دانشگاه‌های ایتالیا به گالیله رسید. در منطق، آثار او پس از قرن‌ها بی‌توجهی، از نیمه دوم قرن بیستم به یکی از موضوعات فعال پژوهش بدل شده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بوریدان نام‌گرایی اکامی را می‌پذیرد و در نتیجه تمایز واقعی وجود و ماهیت را کنار می‌گذارد. سهم ویژه او این است که نشان می‌دهد کنار گذاشتن آن دستگاه متافیزیکی، نه تنها فلسفه را فلج نمی‌کند، بلکه می‌توان بر مبنای نام‌گرایانه فیزیک و منطقی کارآمد ساخت. برای بحث اصالت وجود، این نکته‌ای است که باید در نظر داشت: مسائل متافیزیکی وجود، برای پیشرفت علم طبیعی ضروری نبوده‌اند.

آثار کلیدی. جامع دیالکتیک . پرسش‌هایی درباره طبیعیات . پرسش‌هایی درباره آسمان و جهان . شرح بر اخلاق نیکوماخوس . رساله درباره نتایج

شناسنامه. (حدود ۱۲۸۰-۱۳۴۳ م.)، ایتالیایی، پزشک و رئیس پیشین دانشگاه پاریس، پناهنده به دربار لوئی باواریایی؛ نویسنده «مدافع صلح»، جسورانه‌ترین متن سیاسی قرون وسطی.

زمینه و مسئله محوری. ایتالیای اوایل قرن چهاردهم صحنه جنگ‌های بی‌پایان شهرها و مداخله پیوسته پاپ در امور دنیوی بود. مارسیلیوس این وضع را نه از سرِ اتفاق بلکه معلول یک ادعای نظری می‌دید: ادعای پاپ به «ملء اقتدار». تمام کتاب او پاسخی است به این پرسش که ریشه اقتدار مشروع کجاست.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

قانون‌گذار انسانی. منشأ قانون، خدا یا پاپ یا حتی حکیم نیست، بلکه مجموع شهروندان یا «بخش مؤثرتر» آنهاست. حکومت مجری اراده این پیکر است و از آن مشروعیت می‌گیرد؛ و اگر از حدّ خود تجاوز کند، همان پیکر می‌تواند عزلش کند. اینکه او «بخش مؤثرتر» را دقیقاً چگونه می‌فهمید محل بحث است — کمیت یا کیفیت یا هر دو — اما جهت استدلال روشن است: مشروعیت از پایین می‌آید، نه از بالا.

انحصار قوه قهریه در دولت. تز محوری‌تر او این است که اقتدار همراه با اجبار، تنها از آن قدرت مدنی است. کلیسای حق مجازات، حق دادگاه و حق اجبار ندارد؛ کار روحانی تعلیم و اندرز است، و مجازات گناه در این جهان جایی ندارد. حتی تعریف بدعت و برخورد با آن، اگر قرار است پیامد قهری داشته باشد، در صلاحیت قانون‌گذار مدنی است.

نقد ساختار کلیسا. مارسیلیوس برتری الهی پاپ را انکار می‌کند: همه کشیشان از حیث الهیاتی برابرند و برتری پاپ ساخته تاریخ است. مرجع نهایی در امور دینی، شورای عمومی است — و آن شورا نیز اقتدارش را از جامعه مؤمنان می‌گیرد، نه از سلسله مراتب روحانی.

جدایی هدف دین از هدف دولت. غایت اجتماع مدنی «زندگی کافی» در این جهان است؛ رستگاری اخروی امری است که به قهر و حکومت مربوط نمی‌شود. این تفکیک، بی‌آنکه لزوماً سکولاریسم مدرن باشد، ساختار استدلالی آن را در اختیار می‌گذارد.

نقدها و مناقشات. یوحنا بیست و دوم در ۱۳۲۷ پنج گزاره کتاب را محکوم و او را بدعت‌گذار خواند. در تفسیر او دو خوانش رقیب هست: خوانشی که او را نخستین نظریه‌پرداز مردم‌سالاری و حاکمیت مردم می‌داند، و خوانشی که هشدار می‌دهد نظریه او با تمرکز کامل قدرت قهری در دولت، به همان اندازه می‌تواند مقدمه اقتدارگرایی باشد — چنان‌که هابز نشان داد. هر دو خوانش به متن مستند است، و همین ابهام یکی از جذابیت‌های آن است.

میراث و اثرگذاری. «مدافع صلح» بر جنبش شورایی قرن پانزدهم اثر گذاشت و در دوره اصلاح دینی — به‌ویژه در انگلستان دوره هنری هشتم — به‌عنوان سند نظری استقلال کلیسای ملی از رم به کار رفت. مورخان اندیشه سیاسی، از جمله کوئنتین اسکینر، او را حلقه کلیدی در شکل‌گیری مفهوم مدرن دولت می‌دانند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مارسیلیوس در متافیزیک سهمی ندارد و بحث وجود در کار او جایی نمی‌گیرد؛ اهمیت او یکسره در فلسفه سیاسی و در

انتقال مرجعیت از آسمان به جامعهٔ سیاسی است. این عنوان نمونهٔ همان دسته‌ای است که در مقدمه گفته شد بند ششم برایشان در حکم اشاره است.

آثار کلیدی. مدافع صلح . مدافع کوچک . دربارهٔ انتقال امپراتوری . دربارهٔ صلاحیت امپراتور در امور ازدواج

شناسنامه. (۱۴۰۱-۱۴۶۴ م.)، آلمانی، حقوق‌دان، دیپلمات کلیسایی و کاردینال؛ آخرین فیلسوف بزرگ قرون وسطی و نخستین فیلسوف بزرگ رنسانس.

زمینه و مسئله محوری. کوزایی در دوره بحران شورایی، سقوط قسطنطنیه و آستانه انقلاب علمی می‌زیست و در همه این رویدادها نقش عملی داشت. پرسش بنیادی او معرفت‌شناختی است: عقل انسان که همواره با مقایسه و نسبت‌سنجی کار می‌کند، چگونه می‌تواند به آنچه هیچ نسبتی با متناهی ندارد راه یابد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نادانی دانشمندانه. پاسخ او این است که نمی‌تواند — و بالاترین دانش ممکن، دانستن همین ناتوانی است. میان متناهی و نامتناهی نسبتی برقرار نیست، پس شناخت ما از حقیقت همواره تقریبی است؛ مانند چندضلعی محاطی که هرچه بر اضلاعش بیفزاییم به دایره نزدیک‌تر می‌شود اما هرگز بر آن منطبق نمی‌گردد. نکته مهم آنکه این موضع، شکاکیت نیست: راه شناخت باز است، اما پایان‌ناپذیر.

هم‌آبی اضداد. در نامتناهی، تقابل‌ها فرومی‌ریزند. کوزایی این را با تمثیل ریاضی نشان می‌دهد: هرچه شعاع دایره بزرگ‌تر شود، کمان به خط راست نزدیک‌تر می‌شود؛ در دایره بی‌نهایت، محیط و مماس و قطری یکی می‌شوند. پس بیشترین و کمترین در نامتناهی یکی‌اند. عقل استدلالی که بر اصل امتناع تناقض کار می‌کند، از فهم این ساحت ناتوان است و باید جای خود را به شهود عقلی بدهد.

جهان بی مرکز. از همین اصل، نتیجه‌ای کیهان‌شناختی می‌گیرد که در سال ۱۴۴۰ حیرت‌آور است: جهان مرکز و محیط ثابت ندارد، زمین در مرکز نیست و ساکن نیست، و هیچ جرم آسمانی از دیگری کامل‌تر نیست. او این را نه از راه رصد بلکه از راه استدلال متافیزیکی به دست آورد. تأثیرش بر برونو مستقیم بود.

خدا به مثابه توان هست. در آثار متأخر، برای اشاره به خدا تعبیرهای تازه می‌سازد: آن که در او توانستن و بودن یکی است، و «نه-دیگری» — آنچه از هیچ چیز غیر نیست و در عین حال با هیچ چیز یکی نیست. هدف این نام‌سازی‌ها آن است که ذهن را از قالب مقولات متناهی بیرون بکشد.

کثرت ادیان. پس از سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳، به جای فراخوان جنگ، رساله‌ای نوشت با این تز که یک دین در تنوع آیین‌ها وجود دارد: اختلاف ادیان بیشتر در شعائر و تعبیر است تا در حقیقت مقصود. او همچنین با کمک ترجمه‌های موجود، مطالعه‌ای انتقادی بر قرآن نوشت؛ اثری که با معیار زمانه خود در پی فهم بود، هرچند غایت آن همچنان اثبات برتری مسیحیت بود.

نقدها و مناقشات. یوهانس ونک، الهی‌دان هایدلبرگ، او را به همه‌خدایی و نابودکردن دانش متهم کرد و کوزایی در «دفاع از نادانی دانشمندان» پاسخ داد. نقد فلسفی دیگر آن است که کنارگذاشتن اصل امتناع تناقض در ساحت نامتناهی، عملاً امکان هرگونه گفت‌وگوی عقلی درباره آن ساحت را از میان می‌برد. درباره نقش او در انقلاب کوپرنیکی نیز مورخان محتاط‌اند: تصور او کیفی و متافیزیکی بود، نه ریاضی و رصدی.

میراث و اثرگذاری. برونو، کپلر و لایبنیتس هر یک از او تأثیر گرفتند. در قرن بیستم، ارنست کاسیرر او را نقطه آغاز فلسفه مدرن خواند و پژوهش درباره او در آلمان به رشته ای مستقل بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. کوزایی وارث سنت الهیات سلبی اریوگنایی است و مانند او خدا را فراتر از مقوله وجود می نهد؛ اما گامی فراتر می رود و می کوشد نام هایی بسازد که نه اثبات وجود باشند و نه سلب آن — از جمله همان تعبیر «توان هست» که در آن قوه و فعل، امکان و وجود، یکی می شوند. برای بحث اصالت وجود، اهمیت او در این نکته است که نشان می دهد راه سومی نیز هست: به جای داوری میان وجود و ماهیت، می توان پرسید آیا زبان و مقولات ما اساساً برای طرح این پرسش درباره امر نامتناهی صلاحیت دارند یا نه.

آثار کلیدی. درباره نادانی دانشمندان • درباره حدس ها • درباره صلح ایمان • درباره توان هست • درباره نه-دیگری

یادداشت پایانی دفتر یکم

سه خط را می‌توان در این پانزده عنوان دنبال کرد. نخست، سرنوشت مسئله وجود: از اشاره مبهم بوئتیوس، به تمایز فنی که آلبرت از ابن‌سینا می‌آورد، به بازتعریف آکویناس بر حسب قوه و فعل، به مفهوم مشترک و تخت اسکوتوس، و سرانجام به انحلال کامل نزد اکامی. دوم، سرنوشت نسبت عقل و اقتدار: از اریوگنا که عقل را مقدم می‌شمارد، به آبلار که تعارض نصوص را رو می‌کند، به آکویناس که دو قلمرو را تفکیک می‌کند، و به مارسیلیوس که اقتدار را یکسره به جامعه سیاسی بازمی‌گرداند. سوم، سرنوشت خود عقل: از اطمینان قرن سیزدهم به توانایی برهان، به احتیاط اسکوتوس، به تیغ اکامی، و به اعلام صریح کوزایی که شناخت ما همواره تقریبی است — تصویری که آستانه ورود به دوره جدید است.

دفتر دوم به فلسفه در جهان اسلام و سنت یهودی می‌پردازد: پانزده عنوان از کندی تا ملاصدرا.

دفتر دوم

فلسفه در جهان اسلام و سنت یهودی

دیباچه

این دفتر پانزده عنوان دارد، از کندی در بغداد قرن سوم هجری تا ملاصدرا در شیراز قرن یازدهم. سه ملاحظه پیش از ورود گفتنی است.

نخست درباره نام گذاری: تعبیر «فلسفه اسلامی» دقیق نیست، زیرا این سنت هم غیرمسلمانان را در بر می گیرد — ابن میمون یهودی و مسیحیان سریانی که مترجمان اصلی بودند — و هم بخش عمده محتوایش پرسش هایی است که ربط مستقیمی به دین ندارد. تعبیر دقیق تر «فلسفه در جهان اسلام» است.

دوم درباره تصویر رایج: در روایت غربی مرسوم، این سنت با ابن رشد پایان می یابد و نقشش انتقال ارسطو به اروپاست. این روایت نادرست است. آنچه با ابن رشد پایان یافت، شاخه مغربی و مشائی محض بود؛ در شرق، فلسفه از راه سهروردی، خواجه نصیر و مکتب اصفهان تا امروز پیوسته ادامه یافته است.

سوم درباره خط اصلی این دفتر: مسئله وجود و ماهیت، که در دفتر یکم به صورت وارداتی و از راه ترجمه به اروپا رسیده بود، اینجا در خاستگاه خود دیده

می‌شود. مسیر آن چنین است: طرح تمایز نزد فارابی و ابن‌سینا، حملهٔ ابن‌رشد به آن، تز اعتباریت وجود نزد سهروردی، وحدت وجود نزد ابن‌عربی، دفاع فنی خواجه نصیر، و سرانجام وارونه‌سازی صدرایی. هر عنوان، همان‌گونه که در دفتر یکم، بند مستقلی به این مسئله اختصاص دارد.

شناسنامه. ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (حدود ۱۸۵-۲۶۰ ق. / ۸۰۱-۸۷۳ م.)، از تبار قبیله کنده، در بغداد و در پیوند با دربار مأمون و معتصم؛ نخستین فیلسوف عرب و بنیان‌گذار سنت فلسفی در زبان عربی.

زمینه و مسئله محوری. کندی در اوج نهضت ترجمه می‌زیست. مسئله او پیش از هر چیز مسئله مشروعیت بود: آیا می‌توان دانشی را که از یونانیان و «بیگانگان» رسیده، در جامعه‌ای که علوم دینی را تنها دانش معتبر می‌شمرد، وارد کرد؟ پاسخ او، که در مقدمه «فلسفه اولی» آمده، صریح است: نباید از پذیرش حقیقت شرم کرد، از هر کس که آمده باشد، حتی از ملت‌های دور و ناهم‌کیش؛ زیرا برای جوینده حقیقت چیزی برتر از خود حقیقت نیست.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

هماهنگی فلسفه و وحی. کندی برخلاف بسیاری از پیروانش، تعارضی میان این دو نمی‌بیند و می‌کوشد نشان دهد آنچه پیامبران به اجمال گفته‌اند همان است که فیلسوفان به تفصیل می‌گویند. تفاوت در روش است نه در مضمون: وحی بی‌واسطه و بی‌زحمت است، فلسفه با کوشش و زمان به دست می‌آید.

تناهی عالم و آفرینش از عدم. برخلاف ارسطو، عالم را حادث می‌داند و برای آن استدلال ریاضی می‌آورد: هیچ کمیت بالفعل نامتناهی ممکن نیست، زیرا اگر از آن جزئی کم کنیم، باقی‌مانده یا متناهی است یا نامتناهی و هر دو محال؛ پس زمان و جسم عالم متناهی‌اند و عالم آغازی دارد. این خط استدلال، از راه متکلمان، بعدها به براهین حدوث و در قرن بیستم به صورت‌بندی ویلیام لین کریگ رسید.

خدا به مثابه واحد حق. خدا نزد او واحد حقیقی است: نه جزء دارد، نه جنس و فصل، نه صفتی که غیر ذات باشد. هرچه در عالم واحد است، وحدتش عاریتی و از اوست. الهیات کندی بنابراین سلبی است؛ چیزی از مقولات مخلوق بر خدا صدق نمی‌کند.

اخلاق و علوم. رساله «دفع الاحزان» او متنی است در آرامش نفس با مایه‌های رواقی: اندوه از تعلق به چیزهایی می‌آید که در طبیعتشان زوال است. کندی در ریاضیات، نورشناسی، موسیقی و رمزگشایی نیز کار کرد؛ روش تحلیل بسامد حروف برای شکستن رمز، نخستین بار در آثار اوست.

نقدها و مناقشات. ایراد اصلی بر کندی، التقاط است: او نوافلاطونی را با ارسطویی درآمیخته، تا حدی به این سبب که متن مشهور «اثولوجیا» — که در واقع بخش‌هایی از «تاسوعات» افلوپین بود — در حلقه او به اشتباه به ارسطو نسبت داده شد. فارابی و ابن‌سینا بعدها او را در دقت فلسفی ضعیف شمردند؛ اصطلاح‌شناسی او هنوز خام بود و بسیاری از تعبیرش را نسل بعد جایگزین کرد.

میراث و اثرگذاری. کندی واژگان فلسفی زبان عربی را پایه گذاشت و بسیاری از معادل‌هایی که ساخت یا تثبیت کرد تا امروز به کار می‌رود. برنامه او — اینکه فلسفه دانشی جهانی است و ملیت و دین ندارد — به مبنای ضمنی کل این سنت بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. کندی هنوز تمایز فنی وجود و ماهیت را ندارد، اما دو عنصر را در اختیار می‌گذارد که این تمایز از دل آنها بیرون می‌آید. نخست، تفکیک میان آنچه وحدت و هستی را از خود دارد و آنچه آن را دریافت می‌کند. دوم، اصرار بر آفرینش از عدم به معنای دقیق کلمه — یعنی افاضه

هستی، نه صورت دادن به مادهٔ پیشین. کندی برای همین معنا اصطلاح تازه‌ای از ریشهٔ «أیس» ساخت. اهمیت این نکته آن است که پرسش «چه چیزی به شیء هستی می‌دهد» را به عنوان پرسشی مستقل از پرسش «شیء چیست» بر جای گذاشت؛ و همین دوگانگی است که نزد فارابی صورت‌بندی می‌شود.

آثار کلیدی. فلسفهٔ اولی . دفع الاحزان . دربارهٔ عقل . دربارهٔ شمار کتاب‌های ارسطو . رسالاتی در نورشناسی و موسیقی

شناسنامه. (حدود ۲۵۹-۳۳۹ ق. / ۸۷۲-۹۵۰ م.)، زاده فاراب در ماوراءالنهر، شاگرد مکتب منطقی بغداد، درگذشته در دمشق؛ ملقب به «معلم ثانی» پس از ارسطو، و بنیان‌گذار فلسفه سیاسی در جهان اسلام.

زمینه و مسئله محوری. فارابی نخستین کسی است که به‌جای رساله‌های پراکنده، نظامی کامل می‌سازد: از منطق و طبیعیات تا الهیات و سیاست، همه در یک ساختار. پرسش مرکزی او سیاسی-دینی است: اگر حقیقت یکی است و فلسفه راه رسیدن به آن، جایگاه دین و شریعت در جامعه چیست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دین به‌مثابه محاکات فلسفه. پاسخ فارابی از مشهورترین و بحث‌انگیزترین تزیهای این سنت است: فلسفه و دین یک مضمون دارند اما دو زبان. فیلسوف حقیقت را به‌صورت برهانی و مفهومی درمی‌یابد؛ پیامبر همان حقیقت را در قالب تمثیل و صورت خیالی به مردم می‌رساند، زیرا عامه توان ادراک برهانی ندارند. تفاوت ملت‌ها و شرایع، تفاوت این صورت‌های خیالی است، نه تفاوت حقیقت.

نبوت به‌مثابه کمال قوه خیال. در نظریه نفس، دریافت وحی را چنین توضیح می‌دهد که قوه خیال در فرد کامل، به مرتبه‌ای می‌رسد که مستقیماً از عقل فعال فیض می‌گیرد و آن معقولات را در قالب صور محسوس بازمی‌تاباند. این تبیین، نبوت را در چارچوب طبیعت‌شناسی نفس قرار می‌دهد.

مدینه فاضله. جامعه مانند بدن است و رئیس آن مانند قلب: کسی که هم فیلسوف باشد و هم توان تخیل و اقناع داشته باشد. فارابی در برابر آن، انواع مدینه‌های ناقص را برمی‌شمارد — جاهله، فاسقه، ضاله — و هر یک را تحلیل

می‌کند. نکته درخور توجه آنکه او در مدینه جاهله شش گونه تفکیک می‌کند، از جمله «مدینه تغلب» که غایتش صرفاً چیرگی و غلبه است؛ تحلیلی که هنوز کارآمد است.

هماهنگی افلاطون و ارسطو. فارابی رساله‌ای در اثبات یگانگی نظر دو حکیم نوشت. امروز می‌دانیم بخشی از این سازگاری بر متون منسوب نادرست استوار بود، اما اهمیت این کوشش در آن است که تصویر واحدی از فلسفه به دست داد که تا قرن‌ها معیار بود.

منطق و طبقه‌بندی علوم. فارابی مراتب گفتار را تفکیک کرد — برهانی، جدلی، خطابی، شعری — و همین تفکیک بعدها زیربنای نظریه او درباره نسبت فلسفه و دین شد. کتاب «احصاء العلوم» او نخستین طبقه‌بندی نظام‌مند دانش‌ها در این سنت است.

نقدها و مناقشات. غزالی تز محاکات را حمله به شریعت خواند: اگر دین صورت خیالی حقیقت فلسفی باشد، مرجعیت آن تابع فلسفه می‌شود. در سوی دیگر، لئو اشتراوس در قرن بیستم فارابی را نمونه برجسته «نوشتار پنهان» دانست: فیلسوفی که در جامعه‌ای نایمن، نظر واقعی خود را میان سطور می‌گذارد. این خوانش خود محل مناقشه جدی است.

میراث و اثرگذاری. ابن‌سینا نوشته است که متافیزیک ارسطو را تنها پس از خواندن رساله فارابی فهمید. نظریه نبوت و طرح عقول عشره از او به ابن‌سینا و از آنجا به کل سنت رسید. در فلسفه سیاسی، او تا امروز مرجع اصلی این سنت مانده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. صورت‌بندی نخستین این تمایز به فارابی بازمی‌گردد. استدلال منسوب به او چنین است: از تصور ماهیت یک چیز — مثلاً مثلث یا انسان — نمی‌توان دانست که آن چیز در خارج هست یا نیست؛ پس هستی داخل در ماهیت نیست و امری زائد بر آن است. برخی پژوهشگران در انتساب رساله حاوی این استدلال تردید کرده‌اند، اما هسته آن در آثار مسلم او نیز حاضر است. اهمیت این نکته در آن است که مسئله در خاستگاهش نه یک بحث انتزاعی، بلکه ابزاری برای اثبات نیاز ممکنات به علت بوده است — همان کاری که ابن‌سینا آن را به یک برهان کامل بدل کرد.

آثار کلیدی. آراء اهل المدينة الفاضلة . السياسة المدنية . احصاء العلوم .
تحصيل السعادة . الجمع بين رأيي الحكيمين

شناسنامه. (حدود ۲۵۱-۳۱۳ ق. / ۸۶۵-۹۲۵ م.)، زاده‌ری، پزشک و رئیس بیمارستان‌های ری و بغداد؛ رادیکال‌ترین عقل‌گرای تاریخ این سنت و تنها فیلسوف بزرگ آن که نبوت را یکسره انکار کرد.

زمینه و مسئله محوری. رازی بیرون از جریان مشائی می‌ایستد. او نه شاگرد مکتب بغداد است و نه پیرو ارسطو؛ الگوش بیشتر افلاطون «تیمائوس» و سنت پزشکی جالینوسی است. پرسش محوری‌اش این است: اگر عقل موهبتی همگانی است، چه نیازی به واسطه — پیامبر، امام، یا مرجع — هست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

پنج قدیم. برخلاف تمام همعصرانش، معتقد است پنج چیز ازلی‌اند: باری، نفس کلی، هیولای نخستین، مکان مطلق و زمان مطلق. آفرینش نه از عدم، بلکه نتیجه‌ی رویدادی در نفس است که به ماده میل کرد و باری برای نجات او صورت‌ها را به ماده بخشید و عقل را به نفس داد تا راه بازگشت را بیابد. این طرح، خدا را از علت مطلق هستی به سازمان‌دهنده‌ی جهان تنزل می‌دهد.

انکار نبوت. استدلال او چند شاخه دارد: عقل به‌طور مساوی میان همه آدمیان تقسیم شده و ترجیح گروهی بر گروهی بی‌دلیل است؛ اگر مقصود هدایت است، چرا پیام‌ها متعارض و متکثرند؛ و در عمل، اختلاف ادیان بیش از آنکه هدایت آورده باشد، جنگ و خون‌ریزی آورده است. رازی معجزات را نیز نمی‌پذیرد و کتاب‌های مقدس را از حیث انسجام نقد می‌کند.

اخلاق پزشکانه. در «طب روحانی»، اخلاق را بر الگوی پزشکی می‌سازد: عقل باید هوا و هوس را نه سرکوب کند و نه رها، بلکه در حدّی نگه دارد که به رنج

نینجامد. معیار لذت مشروع، آن است که پیامد دردناکی نداشته باشد. این موضع، لذت‌گرایی معتدل و نزدیک به اپیکور است.

روش تجربی در پزشکی. «الحاوی» او در واقع دفتر یادداشت‌های بالینی است: مشاهدات موردی، نتایج درمان‌ها، و مواردی که شکست خورده‌اند. رساله او در تفکیک آبله از سرخک نخستین توصیف بالینی دقیق این دو بیماری است. رازی همچنین رساله‌ای در تردید بر جالینوس نوشت — کاری که نشان می‌دهد اقتدار متن را در برابر مشاهده معتبر نمی‌دانست.

نقدها و مناقشات. آثار فلسفی او نابود شد و آنچه می‌دانیم عمدتاً از خلال ردیه‌هاست، به‌ویژه مناظره ابوحاتم رازی اسماعیلی با او. همین وضع، بازسازی دقیق آرائش را دشوار می‌کند و برخی پژوهشگران هشدار داده‌اند که تصویر موجود ممکن است تندتر از واقع باشد. ابن‌سینا او را در فلسفه ناوارد خواند و گفت باید به همان پزشکی می‌پرداخت.

میراث و اثرگذاری. در پزشکی، تأثیرش عظیم و پایدار بود و «الحاوی» تا قرن‌ها در اروپا تدریس می‌شد. در فلسفه، هیچ مکتبی از او برنخاست؛ او در سنت خود منزوی ماند. اهمیت امروزی‌اش بیشتر تاریخی است: نشان می‌دهد که در همان قرن سوم و چهارم هجری، رادیکال‌ترین صورت نقد دین از درون این تمدن ممکن بوده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. رازی در این بحث سهمی ندارد و اساساً بیرون از چارچوبی می‌ایستد که مسئله در آن طرح می‌شود؛ با ازلی‌دانستن ماده، پرسش «چه چیزی به اشیاء هستی می‌بخشد» برای او به شکل ابن‌سینایی مطرح

نمی‌شود. حضور او در این مجموعه به سبب موضعش در نبوت، اخلاق و روش تجربی است.

آثار کلیدی. الحاوی . طب روحانی . السيرة الفلسفية . الشکوک علی جالینوس . المنصوری فی الطب

شناسنامه. ابوعلی حسین بن عبدالله سینا (حدود ۳۷۰-۴۲۸ ق. / ۹۸۰-۱۰۳۷ م.)، زاده افشنه نزدیک بخارا، پزشک و وزیر و فیلسوف؛ نظام‌ساز بزرگ فلسفه مشائی در جهان اسلام و مؤثرترین فیلسوف مسلمان بر فلسفه لاتین قرون وسطی.

زمینه و مسئله محوری. ابن سینا وارث میراث فارابی و ترجمه‌های ارسطو بود، اما کار او صرفاً شرح نبود؛ او دستگاه ارسطویی را در نقطه‌ای بنیادین بازسازی کرد. مسئله محوری اش این بود: چگونه می‌توان از جهان کثیر و ممکن به مبدأ واحد و واجب رسید، آن هم با استدلالی که به مشاهده تجربی حرکت نیازی نداشته باشد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تمایز وجود و ماهیت. در هر موجود ممکن، «چیستی» از «هستی» جداست: از تحلیل مفهوم اسب بر نمی‌آید که اسبی هست. وجود چیزی است که بر ماهیت عارض می‌شود و باید از بیرون افاضه گردد. این تمایز محور تمام متافیزیک پس از اوست، چه در دفاع از آن و چه در نقدش.

برهان وجوب و امکان. هر موجودی یا واجب‌الوجود بالذات است یا ممکن‌الوجود؛ ممکن برای موجود شدن به علت نیاز دارد؛ تسلسل بی‌نهایت علل همزمان محال است؛ پس زنجیره به واجب‌الوجودی می‌رسد که وجودش عین ذات اوست. تفاوت این برهان با برهان محرک نامتحرک ارسطو تعیین‌کننده است: ارسطو از حرکت آغاز می‌کند و به علت حرکت می‌رسد، ابن سینا از خود وجود آغاز می‌کند و به علت وجود می‌رسد.

نظریه نفس و انسان معلق. انسانی را فرض کنید که در لحظهٔ آفرینش در فضا معلق است، اندام‌هایش با یکدیگر تماس ندارند و هیچ داده‌ای از حواس دریافت نمی‌کند. چنین انسانی آیا از خود آگاه است؟ ابن‌سینا می‌گوید بله، و نتیجه می‌گیرد خودآگاهی مستقل از بدن و حواس است، پس نفس جوهری غیرمادی است. این استدلال ششصد سال پیش از دکارت هستهٔ همان شهودی را دارد که در «تأملات» بازمی‌گردد، هرچند ابن‌سینا دوگانگی رادیکال دکارتی را از آن نتیجه نمی‌گیرد.

عقل فعال و معرفت. صور معقول را نه ساختهٔ ذهن انسان بلکه افاضه‌شده از عقل فعال — آخرین عقل در سلسلهٔ عقول — می‌داند. کار انسان آماده‌سازی نفس برای دریافت است، نه تولید. این نظریه با نظریهٔ اشراق آگوستینی هم‌ساختار است: معرفت نهایتاً دریافت است، نه ساخت.

حکمت مشرقی. در آثار متأخر، به‌ویژه در نمط‌های پایانی «اشارات»، زبانی متفاوت به کار می‌گیرد و از مقامات عارفان سخن می‌گوید. اینکه این نشانهٔ نظامی متفاوت است یا صرفاً لایه‌ای دیگر از همان نظام، از دیرباز محل بحث است و سهروردی آن را دستاویز طرح مکتب خود کرد.

نقدها و مناقشات. غزالی در «تهافت الفلاسفه» سه دیدگاه او را کفر شمرد: قدم عالم، انکار معاد جسمانی، و علم خدا به جزئیات تنها به‌نحو کلی. ابن‌رشد در «تهافت التهافت» از فلسفه دفاع کرد اما خود ابن‌سینا را نیز به انحراف از ارسطو متهم ساخت. فخر رازی شرحی انتقادی بر «اشارات» نوشت که خواجه نصیر در پاسخ آن، دفاعیهٔ کلاسیک ابن‌سینا را پدید آورد.

میراث و اثرگذاری. «قانون» تا قرن هفدهم در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد. «شفا» از راه ترجمه‌های تولدو به آلبرتوس و آکویناس رسید و اصطلاح‌شناسی متافیزیک لاتین را ساخت. در شرق، فلسفه او نه با غزالی پایان یافت و نه با ابن‌رشد، بلکه از راه خواجه نصیر و مکتب اصفهان تا امروز زنده مانده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ابن‌سینا نقطه آغاز رسمی این مسئله در تاریخ فلسفه است. اما در خوانش موضع او مناقشه‌ای جدی هست. تعبیر مشهور — و مورد حمله ابن‌رشد و سپس ملاصدرا — این است که وجود نزد او عارضی بر ماهیت است، گویی ماهیت ابتدا در نفس الامر قرار دارد و وجود از بیرون بر آن افزوده می‌شود. مفسران معاصر استدلال کرده‌اند که عروض نزد ابن‌سینا تحلیلی و ذهنی است، نه ترکیبی خارجی از دو جزء. تشخیص اینکه کدام خوانش درست است، عملاً تعیین می‌کند که نقد ملاصدرا بر او نقدی واقعی است یا نقد بر تفسیری از او — و این خود یکی از پرمناقشه‌ترین نقاط تاریخ متافیزیک است.

آثار کلیدی. الشفاء . الاشارات و التنبيهات . النجاة . القانون فی الطب . حی بن یقظان

شناسنامه. (۳۶۲-۴۴۰ ق. / ۹۷۳-۱۰۴۸ م.)، زاده کاث در خوارزم، ریاضی‌دان، اخترشناس، هندشناس و مورخ؛ در دربار محمود و مسعود غزنوی، و هم عصر و مکاتبه‌کننده ابن سینا.

زمینه و مسئله محوری. بیرونی به معنای دقیق فیلسوف نظام‌ساز نیست؛ اهمیتش در روش است. پرسش راهنمای او این است: چگونه می‌توان از گزارش‌های آمیخته به غرض، تعصب و افسانه، به شناختی قابل اعتماد رسید — چه درباره آسمان، چه درباره ملت‌های دیگر؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

روش در شناخت فرهنگ‌ها. در «تحقیق ما للهند»، قاعده‌ای می‌گذارد که در قرن پنجم هجری بی‌سابقه است: باید عقاید هر قوم را از متون خودشان و به زبان خودشان نقل کرد، بی‌آنکه با آنچه ما درست می‌دانیم سنجیده شود. او سانسکریت آموخت، متون هندو را خواند و میان باور نخبگان و باور عامه تفکیک کرد. تصریح می‌کند که هدفش نه ردّ است و نه تأیید، بلکه گزارش. مورخان علوم انسانی این را از نخستین نمونه‌های روش تطبیقی و مردم‌نگاری می‌دانند.

نقد اقتدار در علوم طبیعی. در مکاتبه مشهورش با ابن سینا، اصول فیزیک ارسطویی را به پرسش می‌گیرد: چرا مدار افلاک باید لزوماً دایره باشد و نه بیضی؟ چرا جهان‌های دیگر ممکن نیست؟ چرا سنگینی و سبکی باید ذاتی اجسام باشد؟ ابن سینا و شاگردش پاسخ‌های چارچوبی دادند و بیرونی قانع نشد. این مکاتبه یکی از جدی‌ترین اسناد تعارض روحیه تجربی با نظام بسته مشائی است.

اندازه‌گیری. بیرونی شعاع زمین را با روشی نو و از راه اندازه‌گیری زاویه افق از بلندی کوه محاسبه کرد، با خطایی اندک. چگالی مواد را با دقتی چشمگیر سنجید و در «قانون مسعودی» جدول‌های اخترشناسی خود را بر مبنای رصد بازسنجی کرد.

احتیاط در برابر احکام نجوم. بیرونی رساله آموزشی در نجوم احکامی دارد اما در جای‌جای آثارش تردید خود را نشان می‌دهد و پیشگویی را از دانش رصدی جدا می‌کند. همین دوگانگی محل بحث پژوهشگران است.

حرکت زمین. او تصریح می‌کند که چرخش زمین به دور خود، پدیده‌های رصدی را همان‌گونه توضیح می‌دهد که سکون آن؛ و مسئله از راه رصد صرف حل‌شدنی نیست. این را نپذیرفت، اما امکانش را کنار نگذاشت.

نقدها و مناقشات. برخی او را به سبب خدمت در دربار محمود، که هند را به قصد غارت درنوردید، نقد کرده‌اند؛ گرچه لحن خود او در توصیف این لشکرکشی‌ها انتقادی است. نقد روش‌شناختی جدی‌تر آن است که بی‌طرفی ادعایی او کامل نیست و در جاهایی داوری ارزشی می‌کند.

میراث و اثرگذاری. بیرونی در سنت خود شاگرد و مکتبی‌ن ساخت و آثارش تا قرن نوزدهم عمده‌تاً ناخوانده ماند. اهمیت امروزی او در تاریخ علم و در تاریخ روش‌شناسی مطالعات فرهنگی است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بیرونی در متافیزیک وارد نمی‌شود و در این بحث سهمی ندارد؛ موضع ضمنی او نسبت به کل مابعدالطبیعه مشائی، تردید در ارزش استدلال‌هایی است که به هیچ سنجش تجربی تن نمی‌دهند. حضور او در این مجموعه به سبب روش‌شناسی است، نه هستی‌شناسی.

آثار كلىدى. تحقيق ما للهند . الآثار الباقية . القانون المسعودى . التفهيم .
الاسئلة و الاجوبة (مكاتبه با ابن سينا)

شناسنامه. (۴۵۰-۵۰۵ ق. / ۱۰۵۸-۱۱۱۱ م.)، زاده طوس، استاد نظامیه بغداد در سی و چهار سالگی، سپس ترک منصب و ده سال سلوک؛ ملقب به «حجة الاسلام» و مؤثرترین چهره در تاریخ فکر دینی اسلام.

زمینه و مسئله محوری. غزالی در اوج نفوذ فلسفه ابن سینا و در دوره رقابت سیاسی-مذهبی سلجوقیان با اسماعیلیان می نوشت. مسئله او دوگانه بود: از یک سو تعیین حد اعتبار عقل فلسفی، و از سوی دیگر یافتن راهی به یقین که او در هیچ یک از دانش های موجود نیافته بود.

مهم ترین دیدگاه ها.

شک روش مند و راه به یقین. در «المنقذ من الضلال» شرح می دهد که چگونه در همه چیز شک کرد — حتی در محسوسات و بدیهیات عقلی — و از این شک با چیزی بیرون از استدلال، یعنی نوری که خدا در سینه افکند، بیرون آمد. سپس چهار گروه جویندگان حقیقت را می سنجد: متکلمان، فیلسوفان، تعلیمیان و صوفیان؛ و تنها راه چهارم را کارآمد می یابد. ساختار این متن، پنج قرن پیش از دکارت، به شکلی حیرت آور به «گفتار در روش» شبیه است.

نقد ضرورت علی. مشهورترین بحث فلسفی او این است که میان آنچه علت می نامیم و آنچه معلول، هیچ ضرورتی مشاهده نمی شود؛ آنچه می بینیم تقارن و توالی است. آتش با پنبه تماس می گیرد و پنبه می سوزد، اما سوختن را خدا می آفریند، نه آتش. غزالی از این نتیجه می گیرد که معجزه محال نیست. توجه کنید که تحلیل او — تفکیک تقارن مشاهده شده از ضرورت استنتاج شده —

همان تحلیلی است که هیوم هفت قرن بعد ارائه داد، هرچند نتیجه‌گیری الهیاتی غزالی با شکاکیت هیوم یکی نیست.

بیست مسئله و سه تکفیر. «تهافت الفلاسفه» بیست موضع فلسفی را نقد می‌کند و در پایان سه مورد را موجب تکفیر می‌شمارد: قدم عالم، محدودبودن علم خدا به کلیات، و انکار معاد جسمانی. غزالی تصریح می‌کند که در بقیه موارد فیلسوفان صرفاً بر خطا هستند نه کافر، و در ریاضیات و منطق اساساً نزاعی نیست.

پذیرش منطق ارسطویی. او در «معیار العلم» و «المستصفی» منطق ارسطویی را می‌پذیرد و آن را وارد اصول فقه می‌کند، تا آنجا که می‌گوید هرکس منطق نداند، به علمش اعتمادی نیست. مفارقت تاریخی جالبی اینجا است: کسی که فلسفه را نقد کرد، ابزار فنی آن را در متن علوم دینی نهادینه ساخت.

احیای اخلاق دینی. «احیاء علوم الدین» کوششی است برای بازگرداندن بُعد باطنی و اخلاقی به فقه رسمی، و همین کتاب بود که تصوف را در متن سنت اهل سنت مشروعیت بخشید.

نقدها و مناقشات. ابن‌رشد در «تهافت التهافت» بند به بند پاسخ داد و او را متهم کرد که هم فلسفه را بد فهمیده و هم بسته به مخاطب، سخن متفاوت می‌گوید. تز مشهورتر و امروزی‌تر آن است که غزالی مسبب افول علم در جهان اسلام بوده است؛ این تز را پژوهشگران معاصر تاریخ علم — از جمله عبدالحمید صبره و فرانک گریفیل — به شدت رد کرده‌اند: دوره اوج اخترشناسی و ریاضیات اسلامی، یعنی مکتب مراغه، پس از غزالی است.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر سنت اهل سنت بی‌رقیب است. در غرب، «مقاصد الفلاسفه» — که خلاصهٔ آرای فلاسفه بود و مقدمه‌ای بر نقد آنها — به لاتین ترجمه شد و به اشتباه خود او را فیلسوف مشائی معرفی کرد. برخی پژوهشگران، از جمله در مطالعهٔ منابع هیوم، احتمال انتقال غیرمستقیم بحث علیت او به اروپا را بررسی کرده‌اند، هرچند سند قاطعی در دست نیست.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. غزالی این تمایز را به‌عنوان یک مسئلهٔ فنی هدف نمی‌گیرد؛ نبرد او بر سر قدم عالم و ضرورت علی است. اما موضع عرضی‌گرایانهٔ او پیامد هستی‌شناختی مهمی دارد: اگر هیچ موجودی در هیچ لحظه‌ای اثر ضروری بر موجود دیگر ندارد، آنگاه هستی هر چیز در هر آن، مستقیماً و بی‌واسطه از خداست. این تصویر — آفرینش پیوسته و لحظه‌به‌لحظه — از حیث نتیجه به تصویر ملاصدرا از فقر وجودی ممکنات نزدیک می‌شود، هرچند از راهی کاملاً متفاوت و با انکار همان مبانی‌ای که صدرا بر آن ایستاده است.

آثار کلیدی. تهافت الفلاسفه . المنقذ من الضلال . احیاء علوم الدین . مقاصد الفلاسفه . المستصفی

شناسنامه. ابوبکر محمد بن یحیی بن الصائغ (حدود ۴۸۷-۵۳۳ ق. / ۱۰۹۵-۱۱۳۸ م.)، زاده سرقسطه در اندلس، وزیر مرابطون در غرناطه، درگذشته در فاس و به احتمال مسموم؛ نخستین فیلسوف بزرگ اندلس.

زمینه و مسئله محوری. فلسفه در اندلس دیرتر از مشرق آغاز شد و در محیطی به مراتب خصمانه‌تر. مسئله محوری ابن باجه دقیقاً از همین وضع برمی‌خیزد: اگر جامعه فاسد است و مدینه فاضله فارابی تحقق ندارد، فیلسوف چه باید بکند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تدبیر المتوحد. پاسخ او انزوای آگاهانه است. در مدینه‌های ناقص، کسانی پیدا می‌شوند که ابن باجه آنان را «نوابت» می‌نامد — گیاهانی خودرو که در باغ کاشته نشده‌اند؛ کسانی که به حقیقتی رسیده‌اند که جامعه‌شان نمی‌شناسد. چنین کسی باید با جامعه در حدّ ضرورت بماند و درون خود شهر خویش را بسازد. توجه کنید که این پاسخ، نقطه مقابل خط فارابی است: از سیاست به سوی فرد عقب‌نشینی می‌کند.

اتصال به عقل فعال. غایت این سلوک نظری، رسیدن نفس به مرتبه‌ای است که معقولات را نه از راه صور جزئی بلکه بی‌واسطه دریابد و با عقل فعال متصل شود. در این مرتبه، تمایز میان افراد عاقل از میان می‌رود — نکته‌ای که مقدمه نظریه وحدت عقل نزد ابن رشد شد.

نقد فیزیک ارسطویی. در شرح خود بر «سماع طبیعی»، این اصل ارسطو را که سرعت با نسبت نیرو به مقاومت متناسب است نقد می‌کند: اگر چنین باشد،

حرکت در خلأ باید آنی باشد و لذا خلأ محال است. ابن‌باجه پاسخ می‌دهد که جسم در خلأ نیز سرعت متناهی دارد و مقاومت محیط تنها آن را کاهش می‌دهد. این تصور، که در لاتین به «سرعت باقی‌مانده» شهرت یافت، از راه ابن‌رشد و توماس آکویناس به بحث‌های اروپایی وارد شد و گاليله در آثار اولیه‌اش صریحاً به آن استناد می‌کند.

نظریهٔ صور روحانی. او مراتبی از صور را تفکیک می‌کند، از صور مادی محسوس تا صور کاملاً مجرد، و سلوک معرفتی را حرکت در همین مراتب می‌بیند. **نقدها و مناقشات.** بیشتر آثار او ناتمام ماند و خودش هم اذعان داشت که فرصت پرداختن نیافته است؛ ابن‌طفیل در مقدمهٔ «حی بن یقظان» همین را بر او خرده می‌گیرد و می‌گوید نوشته‌هایش پراکنده و ناقص است. نقد محتوایی مهم‌تر آن است که راه‌حل انزوا، مسئلهٔ اصلاح جامعه را رها می‌کند و به نخبه‌گرایی می‌انجامد.

میراث و اثرگذاری. او بنیان‌گذار سنت فلسفی اندلس است که به ابن‌طفیل و ابن‌رشد رسید. در فیزیک، سهم او در بحث حرکت در خلأ از حلقه‌های واقعی زنجیرهٔ منتهی به مکانیک مدرن است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. ابن‌باجه در چارچوب مشائی حرکت می‌کند و در این مسئله موضع مستقلی طرح نمی‌کند؛ گرایش کلی مکتب اندلس، که نزد ابن‌رشد صریح می‌شود، تمایل به بازگشت به ارسطوی خالص و کنارگذاشتن افزوده‌های ابن‌سینایی است — و تمایز وجود و ماهیت در نظر آنان یکی از همین افزوده‌هاست.

آثار كليدى. تدبير المتوحد . رسالة الاتصال . رسالة الوداع . شرح سماع طبيعى
. كتاب النفس

شناسنامه. ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل (حدود ۵۰۴-۵۸۱ ق. / ۱۱۱۰-۱۱۸۵ م.)، اندلسی، پزشک و وزیر خلیفه موحدی ابویعقوب یوسف؛ کسی که ابن رشد را به دربار معرفی کرد و نویسنده نخستین رمان فلسفی تاریخ.

زمینه و مسئله محوری. پرسش او همان پرسش دیرین است، اما در قالبی تازه: اگر انسانی به کلی بیرون از جامعه و دین و زبان رشد کند، آیا عقل به تنهایی او را به حقیقت می‌رساند؟ و اگر آری، نسبت آن حقیقت با آنچه شریعت می‌گوید چیست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

آزمایش فکری حی بن یقظان. داستان کودکی است که در جزیره‌ای متولد می‌شود و آهویی او را می‌پروراند. حی مرحله به مرحله پیش می‌رود: از مشاهده طبیعت و تشریح جانوران، به شناخت علل، به ادراک صورت و ماده، به اثبات واجب، و سرانجام به شهود عرفانی. نکته ساختاری مهم آن است که این مراحل، همان مراتب نظام فلسفی مشائی است که به صورت روایی و به عنوان مسیر طبیعی عقل بازگو شده.

برخورد عقل و شریعت. حی سرانجام با ابدال آشنا می‌شود، مردی از جزیره همسایه که اهل شریعت و تأویل است، و درمی‌یابد حقیقتی که هر یک یافته‌اند یکی است. اما وقتی حی به جزیره مردم می‌رود و می‌کوشد حقیقت را بی‌پرده بگوید، شکست می‌خورد: مردم تاب آن را ندارند. نتیجه نهایی داستان محافظه کارانه است — حی به آنان توصیه می‌کند به همان ظواهر شریعت پایبند بمانند و خود به جزیره بازمی‌گردد. این پایان، صورت روایی همان تز فارابی است: حقیقت یکی

است اما زبان‌ها دو تا، و انتقال زبان نخبگان به عامه نه تنها بی‌فایده که زیان‌بار است.

جمع میان برهان و ذوق. ابن طفیل در مقدمه، آشکارا میان دو سنت می‌ایستد: از سویی نظام ابن سینایی را می‌پذیرد، از سوی دیگر شکایت غزالی از نارسایی برهان برای رسیدن به یقین را جدی می‌گیرد. راه‌حل او آن است که برهان تا جایی می‌برد و از آن پس، ذوق و مشاهده لازم است.

نقدها و مناقشات. ایراد اصلی، همان پایان‌بندی است: اگر عقل تنها به حقیقت می‌رسد، چرا نتیجه عملی داستان، تسلیم به وضع موجود و کناره‌گیری است؟ برخی این را واقع‌بینی سیاسی خوانده‌اند و برخی محافظه‌کاری. ایراد دوم آن است که تجربه‌ی حی در واقع «خالص» نیست؛ او دقیقاً همان مسیری را می‌پیماید که فلسفه‌ی مشائی از پیش ترسیم کرده بود، و این آزمایش فکری نتیجه‌ی مطلوب خود را از پیش در خود دارد.

میراث و اثرگذاری. ترجمه‌ی لاتین ادوارد پوکاک در ۱۶۷۱ این کتاب را به یکی از پرخواننده‌ترین متون اروپای عصر روشنگری بدل کرد. تأثیر آن بر بحث «لوح سفید» نزد لاک، بر حلقه‌ی اسپینوزا در هلند، و به احتمال بر «رابینسون کروزوئه» دفو، موضوع پژوهش‌های متعدد بوده است. کمتر متنی از این سنت چنین مسیر مستقیمی به فکر مدرن اروپا داشته است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ابن طفیل چارچوب ابن سینایی — تمایز واجب و ممکن و افاضه وجود — را می‌پذیرد و در آن نوآوری نمی‌کند. سهم او در جای دیگری است: در طرح این پرسش که آیا دستگاه مفهومی متافیزیک،

بازتاب ساختار واقعیت است یا محصول تربیت و زبان؛ پرسشی که آزمایش
فکری او دقیقاً برای پاسخ به آن ساخته شده است.

آثار کلیدی. حی بن یقظان . اشعار و رسالات پزشکی بازمانده

شناسنامه. ابوالولید محمد بن احمد بن رشد (۵۲۰-۵۹۵ ق. / ۱۱۲۶-۱۱۹۸ م.)، زاده قرطبه، قاضی القضاات اشبیلیه و قرطبه و پزشک دربار موحدی؛ در سنت لاتین صرفاً «شارح» خوانده می‌شد.

زمینه و مسئله محوری. ابن رشد دو مأموریت برای خود قائل بود. نخست، پیراستن ارسطو از افزوده‌های نوافلاطونی که از راه «اثولوجیا» و از طریق فارابی و ابن سینا وارد شده بود. دوم، دفاع از مشروعیت فلسفه در برابر حمله غزالی، در مقام کسی که هم فیلسوف بود و هم قاضی شرع.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

فصل المقال. در این رساله کوتاه، که در قالب یک فتوای فقهی نوشته شده، استدلال می‌کند که شریعت نه تنها فلسفه را مجاز می‌شمارد بلکه بر اهلش واجب می‌کند، زیرا قرآن به نظر در آفرینش فرمان داده و کامل‌ترین نظر، نظر برهانی است. سپس مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند — اهل برهان، اهل جدل، و اهل خطابه — و می‌گوید تأویل تنها بر گروه نخست رواست و بیان آن برای دیگران فتنه است. این موضع را در غرب به اشتباه «حقیقت دوگانه» نامیدند؛ در حالی که ابن رشد یک حقیقت بیشتر قائل نیست و از دو سطح بیان سخن می‌گوید.

دفاع از علیت. در برابر عرضی‌گرایی غزالی می‌گوید انکار ضرورت علی، انکار عقل است: اگر اشیاء طبیعت و اثر ثابت نداشته باشند، هیچ تعریفی و هیچ علمی ممکن نیست، و حتی شناخت خدا از راه آثار ناممکن می‌شود.

وحدت عقل هیولانی. بحث انگیزترین رأی او این است که عقل بالقوه در همه انسان‌ها یکی است و جوهری واحد و مفارق است؛ آنچه فردی است، صور خیالی است. پیامد آشکارش این است که آنچه از انسان باقی می‌ماند شخصی نیست. همین‌ت‌ز بود که در پاریس، آکویناس رساله‌ای مستقل در رد آن نوشت.

قدم عالم. او میان حدوث زمانی و وابستگی وجودی تفکیک می‌کند: عالم می‌تواند ازلی و در عین حال به‌تمامی وابسته به خدا باشد. فعل الهی نه رویدادی در گذشته، که فعلی دائمی است.

تمایز وجود و ماهیت به‌عنوان خطا. او صریحاً ابن‌سینا را متهم می‌کند که «موجود» را با «واحد» خلط کرده و وجود را عرضی بر ماهیت پنداشته است. به نظر ابن‌رشد، وجود چیزی زائد بر ذات شیء نیست؛ گفتن اینکه «انسان هست» چیزی به انسان نمی‌افزاید. او این خطا را به تأثیر متکلمان بر ابن‌سینا نسبت می‌دهد.

نقدها و مناقشات. در اواخر عمر، در جریان تغییر سیاست موحدون، از منصب برکنار و به لوسنا تبعید شد و برخی کتاب‌هایش سوزانده شد؛ اما اندکی بعد اعاده حیثیت شد و در مراکش درگذشت. از حیث فلسفی، مورخان معاصر نشان داده‌اند که تصویررنان از او در قرن نوزدهم — ابن‌رشد به‌عنوان عقل‌گرای ضد‌دین و آزاداندیش — بیشتر ساخته نیازهای مناقشات اروپایی است تا بازتاب متن‌ها؛ ابن‌رشد تاریخی قاضی‌ای متشرع بود.

میراث و اثرگذاری. سرنوشت او تا حدّ زیادی در بیرون از جهان اسلام رقم خورد. در غرب لاتین، شرح‌هایش متن استاندارد فهم ارسطو شد و جریان «ابن‌رشدگرایی لاتین» به رهبری سیژر برابانتی پدید آمد که یکی از محرک‌های

محکومیت ۱۲۷۷ بود. در سنت یهودی نیز نفوذش گسترده بود. در مشرق اسلامی، برخلاف تصور رایج، تقریباً خوانده نشد؛ سنت شرقی راه سهروردی و ابن عربی را رفت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ابن رشد بزرگ‌ترین منتقد این تمایز پیش از دوران مدرن است، و اعتراض او را نمی‌توان دور زد: اگر وجود عرضی بر ماهیت باشد، آنگاه باید خود آن عرض نیز موجود باشد و این به تسلسل می‌انجامد. راه حل او بازگشت به ارسطو است: «موجود» معنایی است که به تشکیک بر مقولات حمل می‌شود، نه چیزی افزوده بر آنها. اهمیت این موضع برای بحث امروزی دوچندان است، زیرا نقد او و نقد اکامی — که در دفتر یکم آمد — از دو سنت متفاوت به یک نتیجه می‌رسند: تمایز وجود و ماهیت ممکن است زاده خلط میان دو نحوه سخن گفتن باشد، نه بازتاب دو مؤلفه واقعی در شیء.

آثار کلیدی. تهافت التهافت . فصل المقال . الكشف عن مناهج الادلة .
شرح‌های بزرگ بر ارسطو . بداية المجتهد

شناسنامه. (۵۴۹-۵۸۷ ق. / ۱۱۵۴-۱۱۹۱ م.)، زاده سهرورد نزدیک زنجان، مؤسس حکمت اشراق، اعدام شده در حلب به فرمان الملك الظاهر و به فشار فقیهان؛ ملقب به «شیخ اشراق» و «شیخ مقتول».

زمینه و مسئله محوری. سهروردی در سی و هشت سالگی کشته شد و در همان عمر کوتاه، نخستین بدیل جدی برای نظام ابن سینا پی را ساخت. تشخیص او این بود که فلسفه مشائی در دو جا گره خورده است: در نظریه تعریف، و در تبیین معرفت. طرح او بازسازی فلسفه بر مبنای مفهوم نور و بر پایه آنچه «حکمت خسروانی» ایران باستان می خواند، در پیوند با حکمت یونانی.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد تعریف مشائی. استدلال او دقیق و کوبنده است: تعریف حدی باید ذاتیات شیء را به تمامی برشمارد؛ اما ما ذاتیات را از کجا می شناسیم؟ اگر از راه تعریفی دیگر، تسلسل لازم می آید؛ و اگر بدیهی‌اند، تعریف زائد است. پس تعریف مشائی هرگز به شناخت حقیقت شیء نمی رسد. این نقد را برخی پژوهشگران معاصر با نقد پوپر بر تعریف گرایی مقایسه کرده اند.

علم حضوری. در برابر، سهروردی می گوید شناخت بنیادین از راه صورت و مفهوم نیست بلکه حضور است: من خود رانه با صورتی از خود، بلکه بی واسطه می یابم. این نظریه — که تمایز میان علم حصولی و حضوری را بنیان می گذارد — یکی از ماندگارترین سهم‌های فلسفه ایرانی است و در فلسفه معاصر با بحث آگاهی پیشاتأملی مقایسه پذیر است.

متافیزیک نور. واقعیت نزد او نور است و مراتب آن. نور بی‌نیاز از تعریف است زیرا آشکارترین چیزهاست و هرچه هست به آن آشکار می‌شود. در رأس، نورالانوار قرار دارد و از آن انوار قاهره و مدبره صادر می‌شوند؛ تفاوت مراتب نه در ماهیت بلکه در شدت و ضعف است. توجه کنید که مفهوم «شدت و ضعف در یک حقیقت واحد» — یعنی هسته نظریه تشکیک — نخست اینجا و درباره نور صورت‌بندی شده است، پیش از آنکه ملاصدرا آن را به وجود منتقل کند.

عالم مثال. میان عالم عقول مجرد و عالم اجسام، ساحتی سوم می‌نهد: عالم صور معلق یا مثال، که در آن صورت هست اما ماده نیست. این ساحت، جایگاه معاد جسمانی، رؤیا و مکاشفه است. هانری کربن این مفهوم را به فلسفه اروپایی معرفی کرد و آن را «عالم خیال فعال» نامید.

پیوند فلسفه و سلوک. سهروردی تصریح می‌کند که حکمت بحثی بدون ریاضت و کشف ناقص است، و حکیم کامل کسی است که در هر دو توانا باشد. تاریخ فلسفه نزد او تاریخ یک حقیقت واحد است که از حکیمان ایران و یونان به دست او رسیده.

نقدها و مناقشات. اعدام او علل سیاسی و مذهبی توأمان داشت و بحث بر سر آن ادامه دارد. از حیث فلسفی، مهم‌ترین نقد از سوی ملاصدرا آمد که تز اعتباریت وجود او را وارونه کرد. نقد دیگر آن است که متافیزیک نور، به‌رغم زیبایی، تا حد زیادی جای استدلال را به استعاره می‌دهد: اگر نور خود تعریف‌ناپذیر است، مراتب آن را چگونه می‌سنجیم؟

میراث و اثرگذاری. مکتب اشراق در ایران پیوسته زنده ماند و شارحانی چون شهرزوری و قطب‌الدین شیرازی آن را بسط دادند. ملاصدرا از همین مکتب

برخاست و بسیاری از ابزارهای فکری اش — تشکیک، علم حضوری، عالم مثال — از سهروردی است، حتی آنجا که با او مخالفت می‌کند. در قرن بیستم، کرین و طباطبایی نقش اصلی را در احیای او داشتند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهروردی بزرگ‌ترین مدافع اصالت ماهیت در این سنت است و استدلال او هسته تمام مناقشه بعدی است: اگر وجود امری واقعی و عینی باشد، خودش باید موجود باشد؛ و اگر موجود است، برای موجودبودنش به وجود دیگری نیاز دارد، و این تسلسل است. پس وجود مفهومی است اعتباری که ذهن از مقایسه اشياء انتزاع می‌کند، و آنچه در خارج تحقق دارد ماهیت است — یا در زبان خود او، نور با درجات شدت آن. اهمیت این موضع در آن است که نقطه مقابل ملاصدرا را با دقتی کامل صورت‌بندی می‌کند؛ هر بحث امروزی درباره اصالت وجود، پیش از هر چیز باید پاسخی برای همین برهان تسلسل داشته باشد.

آثار کلیدی. حکمة الاشراق . التلویحات . المشارع و المطارحات . هیاکل النور . رساله‌های رمزی فارسی مانند عقل سرخ و آواز پر جبرئیل

شناسنامه. محیی‌الدین محمد بن علی بن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ق. / ۱۱۶۵-۱۲۴۰ م.)، زادهٔ مرسیه در اندلس، درگذشته در دمشق؛ ملقب به «شیخ اکبر» و پرنفوذترین چهرهٔ عرفان نظری در تاریخ اسلام.

زمینه و مسئلهٔ محوری. ابن عربی خود را فیلسوف نمی‌دانست و روش او استدلالی نیست بلکه مکاشفه است؛ اما محتوای آنچه نوشت، دستگاهی هستی‌شناختی است که ناگزیر وارد میدان فلسفه شد. پرسش بنیادی او این است: اگر خدا نامتناهی و یگانه است، آنچه ما «غیر خدا» می‌نامیم چه نحو واقعییتی دارد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

وحدت وجود. اصطلاح را شاگردانش ساختند، اما مضمون از اوست: در حقیقت جزیک وجود نیست، و کثرت آنچه می‌بینیم کثرت تجلیات و مظاهر آن وجود واحد است. نکتهٔ ظریفی که در فهم عامیانه گم می‌شود این است که این تز، جهان را با خدایکی نمی‌گیرد؛ جهان نه خداست و نه غیر او، بلکه ظهور اوست — همان‌گونه که تصویر در آینه نه خود شیء است و نه چیزی مستقل.

اعیان ثابته. برای توضیح نسبت کثرت با وحدت، مفهومی کلیدی می‌سازد: ماهیات اشیاء در علم ازلی خدا صورت‌هایی ثابت دارند که «بوی هستی» به خود ندیده‌اند؛ آنچه در آفرینش رخ می‌دهد، تابیدن وجود بر این صورت‌هاست. نتیجهٔ مهم این نظریه آن است که هر موجود، به اقتضای عین ثابت خود فیض را می‌پذیرد؛ خدا به هر چیز آنچه می‌دهد که استعدادش را داشته باشد. این صورت‌بندی بعدها ابزار اصلی حل مسئلهٔ جبر و اختیار در این مکتب شد.

تنزیه و تشبیه با هم. ابن عربی هر دو راه یک‌جانبه را ناقص می‌داند: آنکه فقط تنزیه می‌کند خدا را محدود کرده، و آنکه فقط تشبیه می‌کند نیز. حق آن است که هر دو با هم گفته شود، هرچند عقل استدلالی از جمع آنها ناتوان است.

انسان کامل. انسان کامل آینه تمام‌نمای اسماء الهی و برزخ میان وجوب و امکان است؛ غایت آفرینش، ظهور کامل حق در چنین آینه‌ای است.

خیال به مثابه ساحت وجود. خیال نزد او نه قوه‌ای ذهنی، بلکه مرتبه‌ای از هستی است که صورت‌های مجرد در آن تجسم می‌یابند؛ همان چیزی که سهروردی عالم مثال می‌نامید و ابن عربی آن را به مرکز نظام خود آورد.

نقدها و مناقشات. حمله‌های ابن تیمیه به او شدیدترین بود: اتهام حلول و اتحاد و خروج از توحید. مدافعان پاسخ داده‌اند که در نظام ابن عربی اصلاً دو چیزی نیست که یکی در دیگری حلول کند. مناقشه درونی مهم‌تر از سوی علاءالدوله سمنانی و بعدها احمد سرهندی آمد که «وحدت شهود» را جایگزین کردند: وحدت، حالتی در تجربه عارف است نه حکمی درباره ساختار واقعیت. این تمایز — میان گزاره‌ای هستی‌شناختی و گزاره‌ای معرفت‌شناختی — دقیق‌ترین نقطه نزاع است. نقد فلسفی دیگر آن است که سبک نوشتار او تفسیرپذیری بی‌حدی دارد و همین، هم منشأ غنای شارحان و هم منشأ سوءفهم بوده است.

میراث و اثرگذاری. مکتب او از راه شاگردش صدرالدین قونوی به کل جهان اسلام گسترش یافت: بر عرفان ایرانی، بر شعر فارسی، بر تصوف عثمانی و هندی. ملاصدرا کوشید میان این میراث و برهان فلسفی پل بزند. در قرن بیستم، ایزوتسو و کربن و شوان او را به مخاطب غربی معرفی کردند و مقایسه او با اکهارت و با سنت ودانتا به یکی از شاخه‌های فعال فلسفه تطبیقی بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع ابن عربی نقطه مقابل کامل سهروردی است. نزد سهروردی وجود اعتباری بود و ماهیت اصیل؛ نزد ابن عربی وجود یگانه حقیقت است و ماهیات — یعنی همان اعیان ثابت — به خودی خود هرگز موجود نمی‌شوند و صرفاً نسبت‌ها و شئون آن حقیقت واحدند. تفاوت او با ملاصدرا در این است که صدرا این نتیجه را از راه برهان فلسفی و با حفظ کثرت واقعی در قالب تشکیک به دست می‌آورد، حال آنکه ابن عربی از راه کشف می‌رود و کثرت را در نهایت به مرتبه ظهور فرومی‌کاهد. برای هر پژوهشی درباره اصالت وجود، این دو مسیر را باید از هم تفکیک کرد: یکی حکمی است درباره ساختار واقعیت و دیگری گزارشی از تجربه‌ای که مدعی است ساختار واقعیت را نشان می‌دهد.

آثار کلیدی. الفتوحات المکیة . فصوص الحکم . ترجمان الاشواق . رسالة الانوار . دیوان

شناسنامه. (۵۹۷-۶۷۲ ق. / ۱۲۰۱-۱۲۷۴ م.)، زاده طوس، سه دهه در قلاع اسماعیلی، سپس وزیر و مشاور هلاکوخان و بنیان‌گذار رصدخانه مراغه؛ احیاگر فلسفه ابن‌سینایی و معمار کلام فلسفی شیعه.

زمینه و مسئله محوری. پس از غزالی و در پی نقدهای فخر رازی، فلسفه مشائی در محاصره بود. کار خواجه نصیر بازسازی و دفاع فنی از آن بود؛ اما او این کار را در بحرانی‌ترین دوره تاریخ ایران، یعنی حمله مغول، و از درون دستگاه قدرت انجام داد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

احیای نظام ابن‌سینایی. شرح او بر «اشارات» در واقع پاسخ بند به بند به شرح انتقادی فخر رازی است. خواجه در آن، اشکالات را دسته‌بندی می‌کند و نشان می‌دهد بسیاری از آنها از بدفهمی اصطلاح برمی‌خیزد. این کتاب، متن معیار فلسفه ابن‌سینایی برای قرن‌های بعد شد.

ورود فلسفه به کلام شیعه. «تجريد الاعتقاد» نقطه عطف است: نخستین متن کلامی شیعه که به تمامی با روش و اصطلاح فلسفی نوشته شده. پس از آن، کلام شیعی عملاً شاخه‌ای از فلسفه شد — تحولی که مسیر فکری ایران را تا امروز تعیین کرده است. شرح‌های متعدد بر این کتاب، از علامه حلی به بعد، خود یک سنت مستقل‌اند.

اخلاق و سیاست. «اخلاق ناصری» بر پایه «تهذیب الاخلاق» مسکویه نوشته شده و اخلاق فردی، تدبیر منزل و سیاست مدن را در یک ساختار جمع

می‌کند. اثر او در انتقال فلسفه عملی یونانی به زبان فارسی تعیین‌کننده بود، و نثر فارسی این کتاب خود الگو شد.

اخترشناسی مراغه. خواجه در نقد مدل بطلمیوسی، همراه با همکارانش، ابزار هندسی تازه‌ای ساخت که در غرب به «زوج طوسی» شهرت دارد و حرکت خطی را از ترکیب دو حرکت دایره‌ای تولید می‌کند. هدف، رفع اشکالات درونی مدل بطلمیوس بود. مورخان علم نشان داده‌اند که همین ابزار عیناً در آثار کوپرنیک ظاهر می‌شود، هرچند مسیر انتقال هنوز به طور قطعی روشن نیست.

نقدها و مناقشات. جنجالی‌ترین بحث درباره او تاریخی است نه فلسفی: نقشش در سقوط بغداد و نسبتش با هلاکو. روایت‌های متأخر او را عامل اصلی معرفی کرده‌اند؛ پژوهش‌های جدید این تصویر را تعدیل و به انگیزه‌های سیاسی روایت‌سازان توجه کرده‌اند. درباره دوره اسماعیلی زندگی‌اش نیز اختلاف هست: باور واقعی یا تقیه. از حیث فلسفی، ایراد رایج آن است که او بیشتر شارح و منقح است تا نوآور.

میراث و اثرگذاری. بدون او، بعید بود فلسفه ابن‌سینا از بحران پس از غزالی جان به در ببرد؛ خط پیوسته فلسفه ایرانی تا ملاصدرا و تا امروز از او می‌گذرد. رصدخانه مراغه الگوی نهاد پژوهشی جمعی شد و «زیج ایلخانی» تا قرن‌ها مرجع بود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم فنی او در این بحث دقیقاً همان نقطه‌ای است که امروز محل مناقشه است: در پاسخ به اشکال ابن‌رشدی و رازی — که اگر وجود عارض بر ماهیت باشد، خود نیازمند وجودی دیگر است و تسلسل لازم می‌آید — تصریح می‌کند که عروض وجود بر ماهیت از سنخ عروض

یک شیء بر شیء دیگر نیست؛ تحلیل ذهن است که این دو را از هم جدا می‌کند، وگرنه در خارج یک واقعیت بیش نیست. این پاسخ، هم اشکال تسلسل را دفع می‌کند و هم نشان می‌دهد که تصویر رایج از ابن‌سینا — دو جزء کنار هم — تصویری خام است. هرکس بخواهد نقد ملاصدرا بر ابن‌سینا را بسنجد، ناگزیر باید از این تقریر خواجه بگذرد.

آثار کلیدی. شرح الاشارات . تجرید الاعتقاد . اخلاق ناصری . تذکره فی علم
الهیة . اساس الاقتباس

شناسنامه. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ق. / ۱۳۳۲-۱۴۰۶ م.)، زاده تونس، دیوان سالار و سفیر و قاضی در مغرب و اندلس و مصر؛ نویسنده «مقدمه» و بنیان گذار آنچه خود «علم عمران» نامید.

زمینه و مسئله محوری. ابن خلدون سه دهه در سیاست دولت‌های کوچک مغرب کار کرد، بارها زندانی و تبعید شد و فروپاشی پی‌درپی سلسله‌ها را از نزدیک دید. پرسش او از همین تجربه برخاست: چرا دولت‌ها به‌طور مکرر و با الگویی مشابه پدید می‌آیند، اوج می‌گیرند و فرومی‌پاشند؟ و چرا مورخان، به‌جای تبیین، فقط روایت می‌کنند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

عصبیت. مفهوم مرکزی او: همبستگی گروهی برخاسته از خویشاوندی یا هم‌سرنوشتی، که توان جمعی برای کنش و پیکار می‌سازد. هیچ دولتی بدون آن پدید نمی‌آید. عصبیت در زندگی بادی‌ن‌نشینی قوی است، زیرا سختی محیط و نبود امنیت آن را می‌طلبد؛ و در زندگی شهری تحلیل می‌رود، زیرا رفاه و تخصص و اتکا به دولت جای آن را می‌گیرد.

چرخه دولت. از این مقدمه، نظریه ادواری او بیرون می‌آید: گروهی با عصبیت نیرومند قدرت را می‌گیرد؛ نسل دوم که در قدرت زاده شده، هنوز خاطره آن را دارد اما خود سازنده‌اش نیست؛ نسل سوم عصبیت را از دست داده، به‌مزدور و دستگاه‌داری متکی می‌شود، هزینه‌ها بالا می‌رود و مالیات فشار می‌آورد. آنگاه گروهی تازه از حاشیه می‌رسد و چرخه از نو آغاز می‌شود. او این دوره را حدود سه نسل برآورد می‌کند.

علم عمران به عنوان دانشی نو. ابن خلدون تصریح می‌کند که آنچه بنیان می‌گذارد دانشی است مستقل، نه تاریخ و نه فقه و نه سیاست به معنای اندرزنامه‌ای. موضوع آن، اجتماع انسانی و احوال ذاتی آن است. همین ادعای تأسیس، مهم‌ترین سند در دفاع از عنوان «پیشگام جامعه‌شناسی» برای اوست.

نقد روش تاریخ‌نگاری. او معیارهایی درونی برای سنجش گزارش‌ها پیشنهاد می‌کند: سازگاری با طبیعت عمران، امکان مادی، تناسب ارقام. نمونه مشهورش نقد گزارش‌های اغراق‌آمیز از شمار سپاهیان بنی‌اسرائیل است. این جابه‌جایی — از نقد سند به نقد محتوا — روش‌شناسی تاریخ را دگرگون می‌کند.

اقتصاد و مالیات. او کار انسانی را منشأ ارزش می‌داند و تحلیل می‌کند که نرخ‌های سنگین مالیات در بلندمدت درآمد دولت را می‌کاهد، زیرا انگیزه تولید را از میان می‌برد؛ تحلیلی که در اقتصاد معاصر بارها به آن ارجاع داده شده است.

نقدها و مناقشات. سه نقد جدی هست. نخست، تعمیم‌پذیری: الگوی او از تجربه مغرب و رابطه قبیله و شهر انتزاع شده و انطباقش بر جوامع دیگر آسان نیست. دوم، جبرگرایی چرخه‌ای: در این طرح، تحول کیفی و انباشت تاریخی جایی ندارد. سوم، فاصله او با علوم عقلی: در فصلی از «مقدمه» و در رساله مستقلی، توانایی فلسفه برای رسیدن به حقایق مابعدالطبیعی را انکار می‌کند. مورخانی که او را پیشگام علوم اجتماعی می‌خوانند باید این نکته را نیز توضیح دهند.

میراث و اثرگذاری. او در سنت خود ادامه‌دهنده نداشت و تا قرن نوزدهم عملاً ناخوانده ماند؛ کشف مجددش در اروپا و سپس در جهان عرب رخ داد. توین‌بی، گلنر و بسیاری از پژوهشگران دولت‌سازی از او بهره گرفته‌اند، و مفهوم عصبیت

هنوز در تحلیل ساخت قدرت در خاورمیانه — به‌ویژه در دولت‌هایی که بر شبکه‌های خویشاوندی یا وفاداری گروهی ایستاده‌اند — ابزار زنده‌ای است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ابن‌خلدون در متافیزیک وارد نمی‌شود و موضع صریحش تردید در ارزش این‌گونه مباحث است: به نظر او عقل ابزاری است متناسب با محسوسات و روابط اجتماعی، و کشاندنش به ماوراء طبیعت، آن را از کار می‌اندازد. این موضع خود در تاریخ این مسئله جایگاهی دارد — نمونه‌ای از نقد بیرونی، یعنی زیر سؤال بردن صلاحیت عقل برای طرح این پرسش‌ها، نه پاسخ‌دادن به آنها.

آثار کلیدی. مقدمه . کتاب العبر . التعریف (زندگی‌نامه خودنوشت) . شفاء

السائل

شناسنامه. ابو عمران موسی بن میمون (۱۱۳۸-۱۲۰۴ م.)، زاده قرطبه، مهاجر به فاس و سپس فسطاط مصر، پزشک دربار صلاح الدین ایوبی؛ بزرگ‌ترین فیلسوف یهودی قرون وسطی و مرجع فقهی یهودیت.

زمینه و مسئله محوری. ابن میمون در بستر فلسفه عربی می‌اندیشید و «دلالة الحائرين» را به عربی نوشت. مخاطب او، چنان‌که خود در مقدمه می‌گوید، مؤمنی است که هم شریعت را می‌شناسد و هم فلسفه را، و میان این دو سرگردان است. پرسش محوری: تا کجا می‌توان ظاهر متن مقدس را تأویل کرد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

الهیات سلبی. هیچ صفت ایجابی را نمی‌توان به خدا نسبت داد. آنچه در متن مقدس آمده یا صفت فعل است یا باید به سلب برگردانده شود: گفتن «خدا عالم است» یعنی «خدا جاهل نیست»، نه اینکه علمی مانند علم ما دارد. ابن میمون در این باب از همه سخت‌گیرتر است و تصریح می‌کند هر تشبیه‌ی، حتی نامحسوس، به شرک نزدیک می‌شود. نتیجه‌ی ضمنی آن است که میان وجود خدا و وجود ما هیچ معنای مشترکی نیست — همان موضعی که چند دهه بعد در پاریس محل نزاع آکویناس و اسکوتوس شد.

تأویل و مرزهای آن. او تجسیم را با تأویل رفع می‌کند، اما در مسئله حدوث عالم راه دیگری می‌رود. استدلالش این است: اگر ازلیت عالم برهانی می‌بود، ما ناگزیر بودیم ظاهر متن را تأویل کنیم، همان‌گونه که در تجسیم کردیم. اما ارسطو ازلیت را اثبات نکرده و ادله‌ی او در بهترین حالت ترجیحی است؛ پس دلیلی نداریم

که از ظاهر دست برداریم. این استدلال روش‌شناختی — تعیین حدّ تأویل بر اساس قوت برهان — یکی از دقیق‌ترین بحث‌های کتاب است.

نظریه نبوت. نبوت را فیضی می‌داند بر کسی که هم عقل و هم قوه خیالش کامل باشد؛ چارچوب همان چارچوب فارابی و ابن‌سیناست. اما تفاوتی می‌گذارد: خدا می‌تواند مانع نبوت کسی شود که همه شرایط را دارد. با این افزوده، نبوت هم طبیعی می‌ماند و هم اراده‌ای.

علل احکام. برخلاف کسانی که احکام شریعت را صرفاً تعبدی می‌دانستند، برای آنها تبیین عقلی و تاریخی می‌آورد: بسیاری از احکام قربانی و طهارت را واکنشی تدریجی به آیین‌های بت‌پرستانه محیط می‌شمارد. این خوانش تاریخی از شریعت در قرن دوازدهم بی‌سابقه است.

نوشتار لایه‌دار. او در مقدمه صریحاً می‌گوید مطالب را پراکنده و گاه با تناقض ظاهری آورده تا هر خواننده به قدر ظرفیتش دریابد. این اعتراف، متن او را به یکی از اصلی‌ترین نمونه‌های «نوشتار پنهان» بدل کرده است.

نقدها و مناقشات. آثار او در قرن سیزدهم جدال بزرگی در جوامع یهودی برانگیخت و در برخی شهرها کتابش را تحریم و حتی سوزاندند. نقد فلسفی معاصر بر الهیات سلبی این است که اگر هیچ محمول ایجابی ممکن نباشد، گزاره دینی معنای محصلی نخواهد داشت. اسپینوزا نیز روش تأویلی او را نقد کرد و گفت او متن را تابع فلسفه کرده است، در حالی که باید متن را با روش تاریخی خواند.

میراث و اثرگذاری. «دلالة الحائرين» به عبری و لاتین ترجمه شد و آکویناس بارها به آن استناد می‌کند. لئو اشتراوس بخش مهمی از نظریه خود درباره نوشتار

پنهان را بر پایه این کتاب ساخت. در فقه یهودی، «مشنه تورا» تا امروز مرجع است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ابن میمون چارچوب ابن سینایی واجب و ممکن را می پذیرد و می گوید در خدا وجود عین ذات است، حال آنکه در هر مخلوق، وجود امری زائد بر ذات است. اما موضع سلبی او پیامد رادیکالی دارد: چون هیچ معنای مشترکی میان وجود خدا و وجود ما نیست، «هستی» وقتی درباره خدا به کار می رود تقریباً اشتراک لفظی است. برای بحث اصالت وجود، این نکته اهمیت دارد زیرا نشان می دهد پیش از هر داوری، باید تکلیف پرسش دیگری روشن شود: آیا وجود مفهومی است مشترک میان واجب و ممکن، یا اساساً دو چیز متفاوت را با یک لفظ می نامیم؟

آثار کلیدی. دلالة الحائرين . مشنه تورا . شرح میشنا . رساله یمن . مقالة فی صناعة المنطق

شناسنامه. صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (حدود ۹۷۹-۱۰۵۰ ق. / ۱۵۷۱-۱۶۴۰ م.)، زاده شیراز، تحصیل در اصفهان نزد میرداماد و شیخ بهایی، سال‌ها انزوا در کهک قم، درگذشته در سفر حج نزدیک بصره؛ بنیان‌گذار حکمت متعالیه.

زمینه و مسئله محوری. ملاصدرا وارث سه جریان بود که تا آن زمان جدا از هم می‌رفتند: برهان مشائی ابن‌سینایی، اشراق سهروردی، و عرفان ابن‌عربی؛ در کنار آن، متن قرآن و حدیث. طرح او — که خود آن را «حکمت متعالیه» نامید — ادغام این سه در یک دستگاه واحد است. مسئله محوری‌اش تعیین تکلیف نهایی نسبت وجود و ماهیت است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اصالت وجود. ملاصدرا تصریح می‌کند که خود در آغاز پیرو اصالت ماهیت بود و سپس از آن برگشت. تز نهایی او این است که آنچه در خارج تحقق دارد وجود است و ماهیت، حدّ و صورت ذهنی آن؛ ماهیت از وجود انتزاع می‌شود، نه برعکس. استدلال محوری‌اش آن است که اگر ماهیت اصیل باشد، رابطه آن با تحقق خارجی هیچ‌گاه توضیح داده نمی‌شود: از مفهوم، هرچه تحلیلش کنیم، تحقق بیرون نمی‌آید. او همچنین برهان تسلسل سهروردی را چنین پاسخ می‌دهد که وجود، موجود بالذات است نه به وجودی دیگر؛ اشکال تنها وقتی پیش می‌آید که وجود را ماهیتی در کنار ماهیات بپنداریم.

تشکیک وجود. اگر تنها وجود اصیل است، کثرت چگونه توضیح داده می‌شود؟ پاسخ او: وجود حقیقی واحد است اما دارای مراتب شدت و ضعف؛

آنچه مراتب را از هم جدا می کند خود همان چیزی است که آنها را متحد می کند. اینجا او ابزار سهروردی — تشکیک در نور — را می گیرد و به وجود منتقل می کند. با این تز، هم وحدت ابن عربی حفظ می شود و هم کثرت واقعی جهان.

حرکت جوهری. در فلسفه مشائی، حرکت تنها در اعراض ممکن بود و جوهر ثابت می ماند. ملاصدرا می گوید حرکت در خود جوهر رخ می دهد: هر موجود مادی در هر آن، هویت وجودی تازه ای می یابد. پیامدهایش گسترده است: زمان به عنوان بُعد چهارم جوهر، تبیین تازه ای از رابطه حادث و قدیم، و توضیح تحول نفس.

جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء. نفس در آغاز امری مادی و برخاسته از بدن است، و در اثر حرکت جوهری به مجرد می رسد. این موضع، هم با دوگانگی افلاطونی فاصله دارد و هم با مادی انگاری؛ و یکی از بدیع ترین بخش های نظام اوست.

اتحاد عاقل و معقول. در معرفت شناسی، شناخت را نه دریافت صورتی در ذهن، بلکه اتحاد وجودی نفس با معقول می داند: نفس با هر ادراک، مرتبه وجودی خود را بالا می برد.

نقدها و مناقشات. نقدها از دو سو آمد. از سوی فقیهان و اخباریان، اتهام وحدت وجود و انحراف از ظواهر شرع؛ کتاب هایش در دوره های تدریسشان ممنوع بود. از سوی فلسفی، مهم ترین پرسش این است که آیا تشکیک وجود در نهایت به وحدت شخصی وجود فرومی غلتد و کثرت را از دست می دهد؛ خود او در آثار متأخر به همان سمت میل کرده است. نقد سوم — که برای پژوهش امروزی مهم تر است — این است که آیا نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت

نزاعی واقعی است یا لفظی: اگر هر دو طرف بپذیرند که در خارج یک واقعیت بیش نیست و اختلاف بر سر آن است که ذهن کدام مفهوم را بر آن منطبق کند، آنگاه اعتراض اکامی و ابن رشد — که در دو عنوان پیشین آمد — دوباره تمام قد بازمی‌گردد و باید پاسخی جز تکرار مبانی برایش یافت.

میراث و اثرگذاری. حکمت متعالیه از قرن سیزدهم هجری به بعد جریان مسلط فلسفه در ایران شد و از راه ملاهادی سبزواری به علامه طباطبایی و شاگردانش رسید؛ سنتی که هنوز زنده و در حال تدریس است. کربن او را به فرانسه معرفی کرد و امروز مطالعات صدرایی شاخه‌ای فعال در فلسفه تطبیقی است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان تماماً بر همین مسئله ایستاده است؛ اما نکته‌ای که باید افزود، جایگاه اوست در قوس این دفتر. آنچه ابن‌سینا به صورت تمایز مفهومی طرح کرد، ابن‌رشد به عنوان خطای زبانی رد کرد، خواجه نصیر به عنوان تحلیل ذهنی نجات داد و سهروردی با وارونه‌کردنش به اصالت ماهیت رساند، سرانجام نزد ملاصدرا به یک تز هستی‌شناختی تمام‌عیار بدل می‌شود: نه دو مؤلفه در کنار هم، بلکه یک حقیقت ذومراتب که ماهیت صرفاً تصویر ذهنی حدود آن است. اینکه این وارونه‌سازی پاسخی قاطع به اشکالات پیشین است یا صورت تازه‌ای از همان مسئله، پرسشی است که هر پژوهش جدی در این باب باید مستقلاً به آن بپردازد.

آثار کلیدی. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة . الشواهد الربوبیة . المشاعر . الحکمة العرشية . تفسیر القرآن الکریم

یادداشت پایانی دفتر دوم

مسیر مسئله وجود در این پانزده عنوان را می‌توان چنین خلاصه کرد. کندی پرسش را به صورت خام بر جای می‌گذارد: چه چیزی به شیء هستی می‌دهد؟ فارابی آن را به تمایز مفهومی بدل می‌کند. ابن سینا از آن یک برهان می‌سازد و متافیزیک را بر آن بنا می‌کند. ابن رشد کل بنا را خطای زبانی می‌خواند. غزالی از راهی دیگر، هر اثر واقعی را از موجودات می‌گیرد و هستی هر چیز را در هر لحظه مستقیماً به خدا بازمی‌گرداند. سهروردی تمایز را می‌پذیرد اما اصالت را به ماهیت می‌دهد. ابن عربی از سوی مقابل، تنها وجود را حقیقی می‌شمارد و ماهیات را به اعیان ثابته فرومی‌کاهد. خواجه نصیر تقریر فنی دقیقی از موضع ابن سینا به دست می‌دهد که اشکال تسلسل را دفع می‌کند. و ملاصدرا سرانجام میان برهان و کشف پل می‌زند و اصالت وجود را به صورت یک نظام کامل درمی‌آورد.

سه نکته برای مطالعه تطبیقی با دفتر یکم درخور توجه است. نخست اینکه نقد ابن رشد بر تمایز وجود و ماهیت و نقد اکامی بر همان تمایز، از دو سنت مستقل و با دو انگیزه متفاوت به یک نتیجه می‌رسند. دوم اینکه مفهوم تشکیک نزد سهروردی و صدرا، با مفهوم اشتراک معنوی نزد دنس اسکوتوس هم موضوع اما ناهم‌جهت است و مقایسه آن دو یکی از پربارترین موضوعات فلسفه تطبیقی است. سوم اینکه الهیات سلبی، در سه صورت متفاوت — اریوگنا، ابن میمون و کوزایی — در هر دو دفتر حاضر است.

دفتر سوم به رنسانس و انسان‌گرایی می‌پردازد: ده عنوان از پترارک تا گالیله.

دفتر سوم

رنسانس و انسان گرایی

دیباچه

این دفتر ده عنوان دارد و دوره‌ای را در بر می‌گیرد که از میانهٔ قرن چهاردهم تا آغاز قرن هفدهم امتداد دارد. سه ملاحظه پیش از ورود.

نخست آنکه رنسانس، برخلاف تصور رایج، دورهٔ نظام‌سازی فلسفی نیست. در این دو قرن و نیم هیچ دستگاه متافیزیکی بزرگی به وسعت نظام آکویناس یا ابن‌سینا ساخته نشد. آنچه رخ داد ویرانگری بود، نه بنّایی: تضعیف اقتدار ارسطو، بی‌اعتبار شدن روش مدرسی، و گشوده شدن پرسش‌هایی که پاسخشان را نسل بعد — دکارت و هابز و اسپینوزا — دادند.

دوم آنکه محور اصلی این دوره جابه‌جایی موضوع است. پرسش از ساختار هستی جای خود را به پرسش از انسان می‌دهد: چه می‌توانیم بدانیم، چگونه باید زیست، قدرت سیاسی از کجا مشروعیت می‌گیرد، و انسان چه جایگاهی در نظم عالم دارد. حتی کسانی که در این دفتر به کیهان‌شناسی می‌پردازند — برونو و گالیله — پیامد کارشان بیش از هر چیز تغییر جایگاه انسان است.

سوم دربارهٔ بند ششم: در بیشتر عنوان‌های این دفتر، مسئلهٔ وجود و ماهیت به صورت فنی مطرح نیست و بند مربوط کوتاه است. اما دو استثنا هست که هر دو مهم‌اند: مونتنی که توجه را از «بودن» به «گذشتن» منتقل می‌کند، و برونو که وجود را یک جوهر نامتناهی واحد می‌شمارد و راه را برای اسپینوزا می‌گشاید. در پایان دفتر، گاليله با تفکیک کیفیات اولیه و ثانویه، صورت مسئله را یکسره عوض می‌کند.

شناسنامه. (۱۳۰۴-۱۳۷۴ م.)، زاده آرتسو، شاعر و مکتوب‌نویس، سرگردان میان آوینیون و ایتالیا؛ بنیان‌گذار انسان‌گرایی و نخستین کسی که آگاهانه از «بازگشت به قدما» سخن گفت.

زمینه و مسئله محوری. پترارک فیلسوف به معنای فنی نیست و خود نیز چنین ادعایی نداشت. اهمیتش در آن است که برنامه‌ای تازه برای فرهنگ پیشنهاد کرد: به جای منطق و مابعدالطبیعه مدرسی، بازگشت به ادبیات، تاریخ، بلاغت و فلسفه اخلاق قدما. پرسش راهنمای او این بود که جهان چگونه ساخته شده، بلکه این بود که انسان چگونه باید زندگی کند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد مدرسیان. در رساله «درباره نادانی خود و بسیاری دیگر»، به ارسطویان پادوا می‌تازد. استدلالش این است که آنان طبقه‌بندی فضایل را می‌دانند اما فضیلت‌مند نمی‌شوند؛ دانستن اینکه فضیلت چیست بی‌آنکه اراده برانگیخته شود، بی‌فایده است. جمله مشهورش این است که ترجیح می‌دهد نیک باشد تا آنکه دانا. سنجۀ او برای فلسفه، اثر آن بر زندگی است.

کشف قدما و پیدایش نقد متن. پترارک نسخه‌های گم‌شده سیسرون را یافت — از جمله نامه‌های او در ورونا — و همین کشف، تصویر تازه‌ای از یک انسان تاریخی واقعی، با تناقض‌ها و ضعف‌هایش، پیش چشم گذاشت. عادت او به مقابله نسخه‌ها و تشخیص افزوده‌ها، هسته آن چیزی است که بعدها به فقه‌اللغه و نقد تاریخی متن بدل شد.

ساختن مفهوم «قرون تاریک». تقسیم تاریخ به دوره درخشان باستان، دوره ظلمت میانی، و امید به دوران روشنی تازه، از اوست. این تقسیم‌بندی، که امروز مورخان آن را نادرست می‌دانند، تا قرن‌ها تصویر اروپا از تاریخ خودش را شکل داد — نمونه روشنی از اینکه یک استعاره ادبی چگونه می‌تواند به یک چارچوب تاریخی تبدیل شود.

نفس دوباره. در «سر من»، گفت‌وگوی خیالی سه‌روزه‌ای با آگوستین می‌نویسد که در آن آگوستین او را به بی‌ثباتی، عشق به شهرت و دلبستگی به لورا متهم می‌کند و پترارک نه انکار می‌کند و نه اصلاح می‌شود. اهمیت متن در همین است: نخستین بار در ادبیات اروپا، تحلیل درونی یک شخصیت بدون رسیدن به راه‌حل ارائه می‌شود.

نقدها و مناقشات. ایراد رایج آن است که تصویر او از مدرسیان تصویری کاریکاتوری است و او آثار آکویناس یا اکامی را جدی نخوانده بود. ایراد دوم آنکه بازگشت به قدما در عمل به کیش سبک و تقلید لفظی از سیسرون انجامید و انسان‌گرایی متأخر را عقیم کرد.

میراث و اثرگذاری. برنامه او به جنبش فرهنگی اروپا بدل شد و مواد درسی دانشگاه‌ها را تغییر داد. سنت نقد متن که از او آغاز شد، در دست والا به ابزاری برای افشای جعل «هبه قسطنطین» بدل گشت و در نهایت به روش تاریخی مدرن رسید.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پترارک در این بحث وارد نمی‌شود و موضع او در واقع کنارگذاشتن کل این پرسش‌هاست: به نظر او فلسفه‌ای که به تربیت

نفس نینجامد، بازی لفظی است. حضور او در این مجموعه به سبب تغییر
دستورکار فلسفه است، نه مشارکت در مسائل آن.

آثار کلیدی. سرّ من . درباره نادانی خود و بسیاری دیگر . نامه های آشنایان .
ترانه ها (کانتسونیره) . درباره زندگی خلوت نشینی

شناسنامه. (۱۴۶۳-۱۴۹۴ م.)، کنت میراندولا، تحصیل کرده فرارا و پادوا و پاریس، عضو حلقه افلاطونی فلورانس؛ درگذشته در سی و یک سالگی، به احتمال بر اثر مسمومیت.

زمینه و مسئله محوری. پیکو در بیست و سه سالگی نهصد قضیه از تمام سنت‌های فکری شناخته شده گرد آورد و آنها را برای مناظره‌ای عمومی در رم اعلام کرد. پرسش او این بود: آیا می‌توان نشان داد که همه این سنت‌ها — افلاطونی، ارسطویی، مشائی اسلامی، کابالای یهودی، هرمسی — به یک حقیقت واحد اشاره می‌کنند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

کرامت انسان. در خطابه‌ای که برای گشایش آن مناظره نوشت — و بعدها به مشهورترین متن رنسانس بدل شد — تصویری بدیع از آفرینش انسان می‌دهد: خدا به آدم جایگاه و طبیعت ثابتی نداد، بلکه به او گفت هر جایگاهی را که برگزیند از آن اوست و می‌تواند به مرتبه حیوان فروافتد یا به مرتبه فرشته برآید. انسان تنها موجودی است که ذات معین ندارد و خود، سازنده خویش است.

هم‌رأی سنت‌ها. پیکو معتقد بود اختلاف مکاتب بیشتر لفظی است و در پس آنها حکمتی واحد نهفته که از موسی و هرمس و زردشت تا افلاطون امتداد دارد. او برای این کار به ابن رشد و ابن سینا نیز استناد می‌کرد و از معدود کسانی در دوره خود بود که سنت فلسفی اسلامی را در طرح خود جدی می‌گرفت.

ورود کابالا به اندیشه مسیحی. پیکو نخستین متفکر مسیحی است که کابالای یهودی را به عنوان منبعی معتبر به کار گرفت. این کار سنت «کابالای مسیحی» را پدید آورد که تا قرن هفدهم ادامه یافت.

نقد احکام نجوم. در آخرین اثرش، احکام نجوم را به تفصیل رد کرد. استدلالش آن است که تأثیر اجرام آسمانی تنها از راه نور و حرکت است و نمی‌تواند اراده و سرنوشت فردی را تعیین کند. کپلر این متن را خوانده و بخشی از احتیاط خود در برابر نجوم احکامی را وامدار آن بود.

نقدها و مناقشات. پاپ اینوکنتیوس هشتم سیزده قضیه از نهصد قضیه را محکوم کرد و مناظره هرگز برگزار نشد؛ پیکو دفاعیه‌ای نوشت که وضع را بدتر کرد و مدتی گریخت. نقد فلسفی امروزی آن است که «هم‌رأیی» او بیشتر با نادیده گرفتن تفاوت‌های واقعی به دست می‌آید تا با حل آنها؛ و اینکه بخشی از منابعش — به‌ویژه متون هرمتی — جعلی و متأخر بودند، چنان‌که کازوبن در ۱۶۱۴ نشان داد.

میراث و اثرگذاری. خطابه کرامت انسان به سند نمادین انسان‌گرایی رنسانس بدل شد، هرچند در زمان خود چاپ نشد. تصویر او از انسان بدون طبیعت ثابت، بارها در بحث‌های بعدی — تا اگزستانسیالیسم قرن بیستم — بازخوانی شده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پیکو در چارچوب کلی نوافلاطونی می‌ماند و مراتب هستی را می‌پذیرد؛ اما یک استثنای مهم قائل می‌شود: انسان. اگر هر موجودی جایگاه و ماهیت معین دارد و انسان ندارد، آنگاه درباره انسان، هستی بر چیستی مقدم است. مقایسه این نکته با تز سارتر که هستی بر ماهیت مقدم

است، مقایسه‌ای بازنگرانه و با احتیاط رواست: پیکو این را استثنای الهیاتی در
دل یک نظام ذات‌گرا می‌داند، نه اصلی عام دربارهٔ ساختار واقعیت.

آثار کلیدی. خطابه دربارهٔ کرامت انسان . نه‌صد قضیه . هیتاپلوس . دربارهٔ
موجود و واحد . احکام در ردّ نجوم پیشگویانه

شناسنامه. دسیدریوس اراسموس (حدود ۱۴۶۶-۱۵۳۶ م.)، هلندی، راهب سابق، استاد کمبریج و ساکن بازل؛ سرشناس‌ترین دانشور اروپای زمان خود و چهره اصلی انسان‌گرایی مسیحی.

زمینه و مسئله محوری. اراسموس در آستانه انشقاق بزرگ کلیسا می‌زیست. پروژه او اصلاح از درون بود، از راه بازگشت به متون اصلی و به اخلاق انجیلی، نه از راه انشعاب. پرسش محوری‌اش: چگونه می‌توان دین را از انبوه مناقشات نظری و مناسک تهی از معنا پیراست و به هسته اخلاقی‌اش بازگرداند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

فلسفه مسیح. آنچه او مهم می‌داند نه دستگاه الهیاتی بلکه شیوه زیستن است: سادگی، گذشت، صلح. مناقشات پیچیده مدرسی را بی‌ثمر و حتی زیان‌بار می‌شمارد. این موضع، امتداد همان خط پترارک است در قلمرو دین.

فقه‌اللغه به‌عنوان ابزار اصلاح. در ۱۵۱۶ متن یونانی عهد جدید را همراه با ترجمه لاتین تازه خود منتشر کرد و در حواشی نشان داد که ترجمه رسمی کلیسا در مواردی نادرست است. این کار، اقتدار متن رسمی را از راه دانش زبانی به پرسش گرفت و ابزار فنی اصلاح دینی را در اختیار همه گذاشت.

طنز به‌عنوان نقد. «در ستایش حماقت» را در چند روز نوشت و در آن، از زبان شخصیت حماقت، روحانیان، الهی‌دانان، شاهزادگان و خود دانشوران را هجو کرد. ساختار طنز به او اجازه داد چیزی را بگوید که در قالب رساله ممکن نبود.

اختیار در برابر لوتر. در ۱۵۲۴ رساله‌ای درباره‌ی اراده‌ی آزاد نوشت و لوتر با «اراده‌ی اسیر» پاسخ داد. استدلال اراسموس دولایه است: متون مقدس در این مسئله صریح نیستند، و در جایی که نصّ مبهم است باید به اجماع کلیسا و به احتیاط عملی تکیه کرد، زیرا انکار کامل اختیار مسئولیت اخلاقی را از میان می‌برد. لوتر پاسخ داد که این احتیاط، خود بی‌ایمانی است.

صلح‌گرایی. در «شکایت صلح» و آثار دیگر، جنگ را در تقریباً همه‌ی صورت‌هایش محکوم می‌کند و استدلال می‌آورد که هزینه‌ی بدترین صلح از بهترین جنگ کمتر است.

نقدها و مناقشات. او از هر دو سو کوبیده شد: کاتولیک‌ها گفتند تخم لوتر را او کاشت، و لوتری‌ها او را ترسو خواندند. نقد امروزی‌تر آن است که موضع میانه‌روی او در لحظه‌ای تاریخی که هر دو سو در حال بسیج بودند، عملاً بی‌اثر ماند. در دفاع از او گفته‌اند که پیامد جنگ‌های مذهبی بعدی، درستی هشدارش را ثابت کرد.

میراث و اثرگذاری. متن یونانی عهد جدید او مبنای ترجمه‌ی لوتر به آلمانی و ترجمه‌های بعدی شد. سنت مدارای دینی — که در قرن هفدهم به لاک و در قرن هجدهم به روشنگری رسید — یکی از سرچشمه‌هایش اوست.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. اراسموس در مابعدالطبیعه وارد نمی‌شود و بدگمانی صریحی به آن دارد؛ به نظر او بحث درباره‌ی مسائلی که نه اثبات‌پذیرند و نه در زندگی اثری دارند، انحراف از اصل دین است. سهم او در تاریخ فلسفه در روش‌شناسی متن و در نظریه‌ی مدارا است.

آثار کلیدی. در ستایش حماقت . عهد جدید یونانی . ضرب المثل ها . درباره
اراده آزاد . شکایت صلح . دستنامه سرباز مسیحی

شناسنامه. (۱۴۶۹-۱۵۲۷ م.)، فلورانسی، منشی دومین دیوان جمهوری فلورانس و مسئول امور دیپلماتیک و نظامی به مدت چهارده سال؛ پس از بازگشت مدیچی‌ها برکنار، شکنجه و تبعید شد و در همان تبعید «شهریار» را نوشت.

زمینه و مسئله محوری. ایتالیای دوران او صحنه رقابت دولت‌شهرها و مداخله فرانسه و اسپانیا بود. ماکیاولی سیاست را نه از کتاب‌ها بلکه از سفارت و میدان آموخته بود. پرسش محوری‌اش این است: چه چیزی دولت‌ها را حفظ می‌کند و چه چیزی آنها را از میان می‌برد — نه در جهان آرمانی، بلکه در جهانی که هست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

حقیقت مؤثر امور. او تصریح می‌کند که به‌جای تصور جمهوری‌ها و شهریارهایی که هرگز دیده نشده‌اند، باید به آنچه واقعاً رخ می‌دهد پرداخت؛ کسی که آنچه باید کرد را بر آنچه کرده می‌شود ترجیح دهد، خود را نابود می‌کند. این جابه‌جایی — از سیاست هنجاری به تحلیل عملکرد — نقطه گسست او از تمام سنت پیشین است.

فضیلت و بخت. «ویرتو» نزد او فضیلت اخلاقی نیست؛ توان کنش قاطع، تشخیص موقع و انعطاف در برابر شرایط است. در برابر آن، بخت قرار دارد که نیمی از کارها را در دست دارد. شهریار توانا کسی است که پیش از رسیدن سیل، سدها را بسته باشد.

جدایی سیاست از اخلاق. پرمناقشه‌ترین بخش «شهریار» آن است که فرمانروا باید بیاموزد چگونه در صورت لزوم نیک نباشد، و اینکه ظاهر فضیلت لازم است اما پایبندی مطلق به آن در جهانی که دیگران پایبند نیستند، به نابدی می‌انجامد. باید توجه داشت که این استدلال، بی‌اخلاقی را ستایش نمی‌کند؛ ادعای او این است که معیار داوری در سیاست، حفظ و امنیت جامعه سیاسی است، نه سعادت شخصی فرمانروا.

جمهوری‌خواهی و ارزش نزاع. «گفتارها» چهره دیگر اوست: آنجا جمهوری را بر شهریاری ترجیح می‌دهد، مشارکت مردم را ضامن آزادی می‌داند، و — برخلاف تمام سنت پیشین — استدلال می‌کند که نزاع میان مردم و اشراف در رم نه بیماری بلکه علت آزادی و نیرومندی آن بود. این تز، یکی از اصیل‌ترین ایده‌های اندیشه سیاسی است: تعارض سازمان‌یافته می‌تواند سازنده باشد.

فساد و بازگشت به مبادی. هر نظام سیاسی به مرور فاسد می‌شود؛ تنها راه بقاء، بازگرداندن دوره‌ای آن به اصول بنیان‌گذارانه‌اش است. او همچنین دین را نهادی می‌بیند که کارکرد سیاسی دارد و مسیحیت را، از حیث پرورش روحیه مدنی، از دین رومیان ناکارآمدتر می‌داند.

نقدها و مناقشات. خوانش‌های او سه‌گانه است. لئو اشتراوس او را «معلم شرارت» خواند: کسی که آگاهانه معیار اخلاقی را از سیاست حذف کرد. اسکینر و پوکاک، با تکیه بر «گفتارها»، او را در سنت جمهوری‌خواهی مدنی می‌نشانند و «شهریار» را متنی موقعیتی می‌دانند. گرامشی او را پیشگام تحلیل واقع‌بینانه قدرت و «شهریار مدرن» را حزب سیاسی خواند. مسئله سازگاری این دو کتاب، هنوز محل بحث است.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار علم سیاست مدرن می‌دانند. تحلیل او از مشروعیت، خشونت بنیان‌گذار و نسبت قدرت با اخلاق، در تمام سنت بعدی — از هابز تا وبر و تا مطالعات معاصر دولت — حاضر است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ماکیاولی در متافیزیک وارد نمی‌شود؛ اما موضع ضمنی‌اش نکته‌ای در همین باب دارد: او مفهوم «طبیعت انسانی» را نه به عنوان ماهیتی الهیاتی بلکه به عنوان الگویی تجربی و مکرر به کار می‌گیرد — آنچه آدمیان در شرایط مشابه معمولاً می‌کنند. این جابه‌جایی از ذات به الگوی رفتار، نمونه‌ای از همان روحیه عمومی این دفتر است.

آثار کلیدی. شهریار . گفتارها درباره دهه نخست تیتوس لیویوس . هنر جنگ . تاریخ فلورانس . ماندراگولا .

شناسنامه. (۱۴۷۸-۱۵۳۵ م.)، حقوق‌دان لندنی، صدر اعظم انگلستان از ۱۵۲۹ تا ۱۵۳۲، اعدام‌شده به فرمان هنری هشتم به سبب امتناع از پذیرش ریاست شاه بر کلیسا.

زمینه و مسئله محوری. مور دوست نزدیک اراسموس و از چهره‌های انسان‌گرایی شمال اروپا بود. «اتوپیا» را در ۱۵۱۶ و به لاتین نوشت، در دوره‌ای که انگلستان با محصورسازی زمین‌های اشتراکی، بیکاری گسترده و مجازات اعدام برای سرقت روبه‌رو بود. پرسش کتاب: آیا علت جرم و فقر، فساد افراد است یا ساختار نهادها؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد ساختاری جرم. در دفتر اول، شخصیت راوی استدلال می‌کند که اعدام دزدان بی‌فایده است، زیرا کسانی را که راه دیگری برای معاش ندارند نمی‌توان با ترس از مرگ بازداشت؛ ریشه را باید در محصورسازی و بیکاری جست. تعبیر مشهوری از همین جاست: در انگلستان گوسفندان آدمیان را می‌خورند.

جزیره اتوپیا. در دفتر دوم، جامعه‌ای توصیف می‌شود بدون مالکیت خصوصی و بدون پول، با کار همگانی شش ساعته، خانه‌های قابل تعویض، آموزش عمومی، و مدارای دینی. اما تصویر یک‌دست نیست: در همین جامعه بردگی برای مجرمان هست، سفر بدون اجازه ممنوع است، و زندگی خصوصی تقریباً وجود ندارد.

ابهام عامده. نام جزیره در یونانی به معنای «ناکجا» است و نام راوی به معنای «سخنگوی یاهو». بحث چهارصدساله مفسران بر سر همین است: آیا مور طرحی برای جامعه آرمانی می‌دهد یا آینه‌ای در برابر اروپا می‌گیرد و خود طرح

را نیز به پرسش می‌کشد؟ متن هر دو خوانش را تاب می‌آورد و احتمالاً همین مقصود بوده است.

مسئله مشاوره فرمانروا. بخش مهمی از دفتر اول به این پرسش می‌پردازد که آیا فیلسوف باید وارد دستگاه قدرت شود. یک طرف می‌گوید حضور در دربار جز آلوده شدن نیست؛ طرف دیگر می‌گوید باید کاری کرد که در حد امکان بد نباشد. نکته تلخ آنکه سرنوشت خودِ مور، هر دو پاسخ را همزمان تأیید کرد.

نقدها و مناقشات. میان اتوپای مدارا و عملکرد مور در مقام صدر اعظم — که در تعقیب و سوزاندن پروتستان‌ها نقش داشت — تناقضی هست که هیچ زندگی‌نامه‌ای نتوانسته به آسانی رفعش کند. تفسیرهای سوسیالیستی از کتاب نیز محل مناقشه است: قرائت کائوتسکی او را پیشگام کمونیسم می‌دید، در حالی که چارچوب فکری مور یکسره مسیحی و صنفی است، نه مدرن.

میراث و اثرگذاری. کلمه «اتوپیا» را او ساخت و ژانر ادبی-سیاسی تازه‌ای پدید آورد که از کامپانلا و بیکن تا اورول و هاکسلی ادامه یافت. در فلسفه سیاسی، اثر ماندگارش طرح این پرسش است که آیا رذایل اجتماعی معلول نهادهاست یا طبیعت آدمی.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مور در متافیزیک سهمی ندارد. اهمیت او در نقد نهادی و در تأسیس یک ژانر است؛ بند ششم در مورد او در حکم اشاره است.

آثار کلیدی. اتوپیا • تاریخ ریچارد سوم • گفت‌وگوی تسلی در برابر مصیبت • نامه‌ها

شناسنامه. (۱۵۳۳-۱۵۹۲ م.)، اشراف‌زادهٔ گاسکونی، قاضی پارلمان بوردو و دو دوره شهردار آن شهر؛ مبتکر ژانر «مقاله» و نویسندهٔ کتابی که موضوعش خودِ اوست.

زمینه و مسئلهٔ محوری. فرانسهٔ مونتنی درگیر جنگ‌های مذهبی و کشتار بارتلمی بود؛ او خود میان دو اردوگاه میانجی‌گری می‌کرد. پرسش محوری‌اش از همین‌جا برمی‌خیزد: اگر آدمیان بر سر یقین‌های خود یکدیگر را می‌کشند، اساساً چقدر می‌توانیم مطمئن باشیم که چیزی می‌دانیم؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

چه می‌دانم؟ شعار او پرسشی است، نه گزاره. مونتنی شکاکیت پیرهونی را نه به عنوان یک دستگاه فلسفی بلکه به عنوان یک عادت ذهنی به کار می‌گیرد: تعلیق حکم، توجه به تعارض شهادت‌ها، و آگاهی از تغییر مداوم داوری‌های خود.

دفاعیهٔ ریمون سبونند. بلندترین مقالهٔ او، که در ظاهر دفاع از یک متن الهیاتی است، در عمل حمله‌ای گسترده به ادعای برتری عقل انسانی است. سه خط استدلال دارد: انسان از حیوانات برتری اثبات‌شده‌ای ندارد؛ حواس ما خطاپذیر و معیار سنجش خودشان نیستند؛ و باورهای ما عمدتاً محصول عادت و جغرافیا هستند نه دلیل. مفسران بر سر نتیجه اختلاف دارند: خوانش ایمان‌گرایانه می‌گوید مقصود او تسلیم به ایمان است، و خوانش براندازانه می‌گوید این نتیجه‌گیری پوششی است بر شکاکیتی تمام‌عیار.

نقد قوم‌مداری. در «دربارهٔ آدم‌خواران»، گزارش‌های سفر به برزیل را می‌آورد و می‌گوید هرکس آنچه را به عادت خود نمی‌خواند بربریت می‌نامد؛ سپس نشان

می‌دهد آنچه اروپاییان در جنگ‌های مذهبی با زندگان می‌کنند، از آنچه بومیان با مردگان می‌کنند وحشیانه‌تر است. این متن یکی از نخستین نمونه‌های استفاده از تفاوت فرهنگی برای نقد جامعه خود است.

خودنگاری و ناپایداری نفس. مونتنی می‌گوید موضوع کتابش خود اوست و در آن نه هستی که گذر را تصویر می‌کند؛ او آدمی را نه چیزی ثابت که رشته‌ای از حالات ناهمگون می‌بیند. تصریح می‌کند که میان دو لحظه، ما همان کس نیستیم. **مدارا و اعتدال سیاسی.** او نه اصلاح طلب دینی است و نه مدافع سرکوب؛ موضعش حفظ نظم موجود با کمترین خونریزی است، از این حیث که تغییرات بزرگ معمولاً بیش از آنکه اصلاح کنند ویران می‌کنند. این محافظه‌کاری، نه از سر تقدیس نظم بلکه از سر بدبینی به توان ما در بازسازی است.

نقدها و مناقشات. پاسکال او را به رهاکردن انسان در بی‌تفاوتی متهم کرد و دکارت کل پروژه خود را در برابر همین شکاکیت بنا نهاد. نقد دیگر آنکه اعتدال سیاسی او در عمل به سود وضع موجود تمام می‌شد. در سوی مقابل، بسیاری او را نخستین کسی می‌دانند که «سوژه» را نه به عنوان جوهر بلکه به عنوان فرایند توصیف کرد.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر ادبیات بی‌کران است: از شکسپیر تا امرسون و نیچه. در فلسفه، احیای شکاکیت باستان به دست او، مسئله معرفت را به مسئله مرکزی دوران جدید بدل کرد؛ به بیان دقیق‌تر، دکارت بی‌مونتنی قابل تصور نیست.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مونتنی از محدود چهره‌های این دفتر است که موضعی صریح و مرتبط دارد. او می‌گوید ما به هستی ثابت دسترسی نداریم،

زیرا هم موضوع شناخت در جریان است و هم شناسنده؛ آنچه توصیف‌پذیر است گذر است نه بودن. این موضع، از منظر بحث اصالت وجود جالب است: نه اصالت وجود است و نه اصالت ماهیت، بلکه تردید در اینکه مقوله «امر ثابت» — چه وجود بنامیش و چه ماهیت — اصلاً برای توصیف واقعیت مناسب باشد. شباهت ساختاری این نکته با ایده حرکت جوهری، البته با مبنایی کاملاً متفاوت، درخور توجه است: صدرا سیلان را در جوهر می‌نشانند و مونتنی سیلان را دلیل دسترسی‌ناپذیری جوهر می‌گیرد.

آثار کلیدی. مقالات (سه دفتر) . سفرنامه . ترجمه الهیات طبیعی ریمون

سبونند

شناسنامه. (حدود ۱۵۳۰-۱۵۹۶ م.)، فرانسوی، حقوق‌دان، نماینده مجلس طبقات و از حلقه «سیاسیون»؛ نظریه‌پرداز مفهوم حاکمیت.

زمینه و مسئله محوری. بدن نیز مانند مونتنی محصول جنگ‌های مذهبی است، اما پاسخش نظری و ساختاری است نه اخلاقی. پرسش او: اگر جامعه بر سر دین دوباره شده و هیچ مرجع دینی مشترکی باقی نمانده، چه چیزی می‌تواند وحدت سیاسی را حفظ کند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

حاکمیت. پاسخ او مفهومی است که برای نخستین بار به‌صورت فنی تعریف می‌شود: قدرت مطلق و دائمی جمهور. سه ویژگی دارد. دائمی است، یعنی به دوره مأموریت و مشروط محدود نیست. تجزیه‌ناپذیر است، زیرا اگر تقسیم شود دیگر مرجع نهایی وجود ندارد و نزاع بی‌پایان می‌ماند. و نشانه اصلی‌اش قانون‌گذاری است: حاکم کسی است که بی‌نیاز از رضایت دیگران قانون می‌نهد.

حدود قدرت مطلق. برخلاف تصور رایج، بدن مدافع استبداد نیست. حاکم مقید است به قانون الهی و طبیعی، به قوانین بنیادین کشور که خود حاکمیت بر آنها استوار است، و به احترام مالکیت خصوصی — تا آنجا که وضع مالیات بدون رضایت طبقات را نامشروع می‌داند. تمایز او میان پادشاهی مشروع و استبداد بر همین بند استوار است.

صلح مذهبی. بدن از سیاسیونی بود که استدلال می‌کردند وحدت دینی شرط بقای دولت نیست و کوشش برای تحمیل آن، خود دولت را نابود می‌کند. در «گفت‌وگوی هفت حکیم» — که در زمان حیاتش منتشر نشد — نمایندگان

هفت دین و مذهب گفت‌وگو می‌کنند و هیچ‌یک بر دیگری پیروز نمی‌شود؛ متنی که در قرن شانزدهم بی‌سابقه است.

روش تطبیقی در مطالعه تاریخ و نقش اقلیم. در «روش شناخت آسان تاریخ»، مقایسه نظام‌های حقوقی ملل مختلف را روش دستیابی به قواعد عام می‌داند و نظریه‌ای درباره تأثیر اقلیم بر خلق و خوی اقوام می‌پروراند که بعدها منتسکیو آن را بسط داد.

نقدها و مناقشات. یک تناقض بزرگ در کارنامه او هست که نباید پنهان شود: همین نویسنده رساله‌ای در دفاع از محاکمه سحران نوشت و در آن سخت‌گیری در اثبات جرم را کنار گذاشت. برخی این را نشانه آن می‌دانند که عقلانیت حقوقی او بدون بستر معرفتی مدرن، در برابر هراس جمعی زمانه بی‌دفاع بود. نقد نظری اصلی نیز آن است که تجزیه‌ناپذیری حاکمیت، با تفکیک قوا و با فدرالیسم ناسازگار است؛ همان نکته‌ای که سنت انگلیسی و آمریکایی بعدها در برابر آن ایستاد.

میراث و اثرگذاری. مفهوم حاکمیت به سنگ‌بنای حقوق بین‌الملل و نظریه دولت مدرن بدل شد؛ خط او مستقیماً به هابز و از آنجا به نظم و ستفالیایی می‌رسد. کارل اشمیت در قرن بیستم بحث خود درباره وضعیت استثنایی را با ارجاع به بدن آغاز کرد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بدن در متافیزیک وارد نمی‌شود؛ عنوان او به سبب سهمش در فلسفه سیاسی و حقوق در این مجموعه آمده است.

آثار کلیدی. شش کتاب درباره جمهور · روش شناخت آسان تاریخ · گفت‌وگوی هفت حکیم · پاسخ به مالسترویت

شناسنامه. (۱۵۴۸-۱۶۰۰ م.)، زادهٔ نولا نزدیک ناپل، راهب دومینیکن گریخته، آواره در ژنو و پاریس و لندن و آلمان؛ پس از هشت سال زندان تفتیش عقاید، در کامپو د فیوری رم سوزانده شد.

زمینه و مسئله محوری. برونو نظام کوپرنیکی را نه به عنوان یک فرضیهٔ ریاضی برای محاسبهٔ مدارها، بلکه به عنوان یک تز دربارهٔ ساختار واقعیت گرفت و پیامدهای متافیزیکی اش را تا آخر پیش برد. پرسش او: اگر زمین مرکز نیست، چه چیز مرکز است؟ و پاسخش این بود که هیچ چیز.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

جهان نامتناهی و جهان‌های بی‌شمار. استدلال او الهیاتی است پیش از آنکه رصدی باشد: قدرت نامتناهی نمی‌تواند اثری متناهی داشته باشد؛ پس فضا نامتناهی است و ستارگان خورشیدهایی هستند که سیارات خود را دارند و به احتمال ساکنانی. با این تز، فلک‌های بستهٔ ارسطویی و تمایز میان عالم فوق قمر و تحت قمر یک جا فرومی‌ریزد.

خدا به مثابهٔ علت درون‌ماندگار. برونو خدا را نه صانعی بیرون از جهان بلکه نفس و اصل درونی آن می‌داند؛ طبیعت خدا در اشیاء است. ماده نزد او منفعل نیست بلکه توان زاینده‌گی دارد و صورت‌ها را از دل خود بیرون می‌دهد.

هم‌آیی اضداد و کمینه‌ها. او این مفهوم را از نیکولاس کوزایی می‌گیرد و بسط می‌دهد: در نامتناهی، متضادها یکی می‌شوند. همچنین نظریه‌ای دربارهٔ اجزای کمینه — که آنها را مونادها می‌نامد — می‌پروراند که لایب‌نیتس بعدها اصطلاحش را وام گرفت، هرچند محتوایش را دگرگون کرد.

هنر حافظه و سنت هرمسی. بخش بزرگی از آثار برونو به فنون حافظه و به سنت هرمسی و جادوی طبیعی مربوط است. او مصر باستان را سرچشمهٔ دین حقیقی می‌دانست و مسیحیت را انحرافی از آن.

نقدها و مناقشات. روایت رایج، برونو را شهید علم می‌شمارد. فرانسیس بیٲس در پژوهش مشهور خود این تصویر را به چالش کشید و نشان داد انگیزهٔ اصلی او نه علم تجربی بلکه احیای دین هرمسی بود؛ او هیچ رصدی نکرد و ریاضیات کپلری را نمی‌شناخت. پژوهش‌های بعدی موضع میانه‌ای گرفته‌اند: اتهام‌های محاکمهٔ او عمدتاً الهیاتی بود — انکار تثلیث، تجسد و بکارت مریم — نه صرفاً کیهان‌شناختی؛ اما تز جهان‌های بی‌شمار نیز در پرونده حاضر بود.

میراث و اثرگذاری. تصور جهان نامتناهی و بی‌مرکز، از راه او وارد فرهنگ اروپایی شد و بر اسپینوزا و لایب‌نیتس و بعدتر بر ایده‌آلیسم آلمانی اثر گذاشت. در قرن نوزدهم به نماد آزادی اندیشه در برابر کلیسا بدل شد؛ نمادی که، چنان‌که گفته شد، با برونوی تاریخی کاملاً منطبق نیست.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. موضع برونو یکی از دو استثنای مهم این دفتر است: هستی نزد او یک جوهر واحد نامتناهی است که همه چیز حالات و صورت‌های آن است؛ ماده و صورت، وجود و ماهیت، دو وجه یک حقیقت‌اند نه دو مؤلفهٔ جدا. این تصویر، پیش‌درآمد مستقیم جوهر واحد اسپینوزاست و از حیث ساختاری با وحدت وجود ابن‌عربی قابل مقایسه — با این تفاوت اساسی که نزد برونو هیچ ساحت متعالی‌ای بیرون از طبیعت باقی نمی‌ماند.

آثار کلیدی. دربارهٔ علت و مبدأ و واحد . دربارهٔ جهان نامتناهی و عوالم . شام چهارشنبهٔ خاکستر . بیرون‌راندن جانور پیروزمند . دربارهٔ سایه‌های ایده‌ها

شناسنامه. (۱۵۶۱-۱۶۲۶ م.)، انگلیسی، حقوق‌دان و سیاستمدار، دادستان کل و سپس صدر اعظم جیمز اول؛ در ۱۶۲۱ به اتهام ارتشا محکوم و از مناصب برکنار شد.

زمینه و مسئله محوری. تشخیص بیکن این بود که پس از دو هزار سال، دانش بشری در جای خود درجا زده است، زیرا روشش غلط بوده: منطق ارسطویی برای مجاب کردن در مناظره ساخته شده، نه برای کشف. طرح او — «بازسازی بزرگ» — پیشنهاد روشی تازه و سازمانی تازه برای تولید دانش بود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

بت‌ها. پیش از هر روشی، ذهن باید پاک شود. بیکن چهار دسته خطای نظام‌مند برمی‌شمارد: بت‌های قبيله، که در ساختار مشترک ذهن انسان ریشه دارند، مانند گرایش به دیدن نظم بیش از آنچه هست و توجه به مؤیدها و نادیده گرفتن نقض‌ها؛ بت‌های غار، که از تربیت و مزاج فردی می‌آیند؛ بت‌های بازار، که از ابهام و بدفهمی زبان برمی‌خیزند و او آنها را آزارنده‌ترین می‌داند؛ و بت‌های تئاتر، که نظام‌های فلسفی موروثی‌اند و مانند نمایش‌هایی ساختگی جهان را بازمی‌نمایند.

استقرای روشمند. استقرای صرف از راه شمارش موارد مثبت را ناکافی و کودکانه می‌داند. روش پیشنهادی او تنظیم سه جدول است: جدول حضور، جدول غیاب در موارد مشابه، و جدول تغییرات تدریجی؛ و سپس حذف تدریجی فرضیه‌ها. تأکید او بر موارد نقض و بر «تجربه‌های سرنوشت‌ساز» که میان دو تبیین رقیب داوری می‌کنند، از سهم‌های ماندگار اوست.

دانش و قدرت. هدف علم نزد او صرفاً فهم نیست، بهبود وضع بشر است؛ اما نکته مکمل آن را نباید حذف کرد: بر طبیعت جز با اطاعت از آن نمی‌توان فرمان راند. یعنی سلطه فقط از راه شناخت قوانین خود طبیعت ممکن است.

کنارگذاشتن علل غایی. او علت غایی را از حوزه علوم طبیعی بیرون می‌راند و می‌گوید جست‌وجوی غایت در طبیعت، مانند باکره‌ای است که فرزندی نمی‌زاید. الهیات جای خود دارد، اما نباید در تبیین طبیعی دخالت کند.

سازمان اجتماعی علم. در «آتلانتیس نو»، جامعه‌ای را تصویر می‌کند که در مرکز آن نهادی پژوهشی به نام «خانه سلیمان» قرار دارد با تقسیم کار میان گردآورندگان داده، آزمایشگران و نظریه‌پردازان. این تصویر، الگوی مستقیم تأسیس انجمن سلطنتی لندن در ۱۶۶۰ بود.

نقدها و مناقشات. ایراد فنی مهم آن است که بیکن نقش ریاضیات را در علم جدید ندید و به کار کوپرنیک و گالیله بی‌اعتنا یا بدبین بود؛ علم مدرن بیشتر از راه ریاضی‌سازی پیش رفت تا از راه جدول‌های او. نقد دوم، که از دهه ۱۹۸۰ رواج یافت، به زبان سلطه‌جویانه او بر طبیعت اعتراض دارد؛ پژوهشگران دیگر پاسخ داده‌اند که برخی از این نقل‌قول‌ها از بستر خود بیرون کشیده شده‌اند. مسئله محکومیت او به ارتشا نیز همواره در ارزیابی شخصیتش حاضر بوده است.

میراث و اثرگذاری. او را بیش از آنکه کاشف روش علمی بدانند، معمار تصویر اجتماعی علم می‌شمارند: علم به عنوان کار جمعی، تراکمی، سازمان‌یافته و معطوف به سود عمومی. روشنگری فرانسه او را پدر خود می‌خواند و دایرةالمعارف دیدرو و دالامبر طبقه‌بندی دانش‌ها را از او گرفت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بیکن مسئله را به شکل سنتی‌اش کنار می‌گذارد، اما مفهومی از سنت مدرسی نگه می‌دارد و بازتعریفش می‌کند: «صورت» نزد او دیگر ذات متافیزیکی نیست، بلکه قانون و ساختار ثابتی است که یک کیفیت طبیعی را تولید می‌کند. این جابه‌جایی مهم است، زیرا نشان می‌دهد که علم جدید مسئله ذات را نه با پاسخ‌دادن بلکه با ترجمه‌کردنش به زبان قانون طبیعی از سر راه برداشت.

آثار کلیدی. ارغنون نو. پیشرفت دانش. آتلانتیس نو. مقالات. درباره حکمت باستانیان

شناسنامه. (۱۵۶۴-۱۶۴۲ م.)، زادهٔ پیزا، استاد ریاضیات پیزا و پادوا، سپس فیلسوف و ریاضی‌دان دربار مدیچی؛ محاکمه‌شده در ۱۶۳۳ و محکوم به حبس خانگی تا پایان عمر.

زمینه و مسئلهٔ محوری. گالیله در نقطهٔ تلاقی سه چیز ایستاده است: رصد با ابزار جدید، ریاضی‌سازی طبیعت، و مسئلهٔ نسبت علم با متن مقدس. کار او فقط کشف چند پدیدهٔ آسمانی نبود؛ تغییر معیار آن بود که چه چیزی به‌عنوان تبیین پذیرفته می‌شود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

کتاب طبیعت به زبان ریاضی نوشته شده. تز روش‌شناختی محوری او این است که طبیعت را تنها با زبان ریاضی می‌توان خواند و بدون آن، آدمی در تاریکی سرگردان است. تبیین درست، تبیینی است که رابطهٔ کمی میان اندازه‌پذیرها را بیان کند، نه آنکه به کیفیات و طبایع ذاتی متوسل شود.

رصدهای تلسکوپی. کشف قمرهای مشتری، کوه‌های ماه، فازهای زهره و لکه‌های خورشیدی، هر یک ضربه‌ای بر کیهان‌شناسی ارسطویی بود: مرکزیت انحصاری زمین از میان رفت، تمایز میان آسمان تغییرناپذیر و زمین فاسدشدنی فرو ریخت، و فازهای زهره نشان داد که این سیاره گرد خورشید می‌گردد.

قوانین حرکت و نسبیت آن. او نشان داد اجسام با شتاب یکسان سقوط می‌کنند و مسافت با مربع زمان متناسب است. مهم‌تر از آن، با مثال کشتی در حال حرکت استدلال کرد که با آزمایش‌های درون یک سامانه نمی‌توان تشخیص داد که آن سامانه ساکن است یا با سرعت ثابت در حرکت — پاسخی به مهم‌ترین

اعتراض تجربی بر حرکت زمین، و هسته آنچه بعدها اصل نسبیت گالیله‌ای نام گرفت.

کیفیات اولیه و ثانویه. در «آزمایشگر» استدلال می‌کند که شکل، اندازه، مکان و حرکت در خود اجسام‌اند، اما مزه و بو و رنگ و گرما جز نام‌هایی نیستند و در موجود حساس پدید می‌آیند؛ اگر حیوان حساسی نباشد، این کیفیات ناپدید می‌شوند. این تفکیک، پیامدی فلسفی عظیم دارد و مستقیماً به دکارت و لاک می‌رسد.

علم و متن مقدس. در «نامه به دوشس کریستینا» می‌گوید کتاب مقدس زبان محاوره‌ای مردم را به کار می‌برد و قصد آموزش نجوم ندارد؛ در جایی که برهان قطعی در دست است، تفسیر متن باید با آن سازگار شود. این استدلال، از حیث ساختار، همان استدلالی است که ابن‌رشد در «فصل المقال» و ابن‌میمون در بحث حدوث عالم آورده‌اند.

نقدها و مناقشات. درباره محاکمه، پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که تنها مسئله کوپرنیکی در کار نبود؛ عوامل سیاسی، لحن تحقیرآمیز «گفت‌وگو» نسبت به مواضع پاپ، و رقابت‌های شخصی نیز نقش داشتند. فرضیه ردوندی مبنی بر اینکه اتهام واقعی، اتم‌گرایی و پیامد آن برای آموزه استحاله بوده، مورد پذیرش عمومی قرار نگرفته است. از حیث علمی نیز باید توجه داشت که نظریه جزر و مدّ او — که آن را دلیل قاطع حرکت زمین می‌دانست — نادرست بود، و او مدارهای بیضوی کپلر را نپذیرفت.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار فیزیک مدرن می‌دانند و اینشتین روش او را ترکیب تجربه و استدلال ریاضی خواند. فراتر از فیزیک، جدال او به نماد نسبت میان اقتدار نهادی و پژوهش آزاد بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. تفکیک کیفیات اولیه و ثانویه، صورت مسئله را از بنیاد تغییر می‌دهد. تا پیش از آن، پرسش این بود که شیء چیست و چه چیزی آن را موجود می‌کند؛ پس از آن، پرسش این می‌شود که کدام ویژگی‌ها واقعاً در شیء‌اند و کدام‌ها در ادراک ما. «واقعیت» عملاً به آنچه اندازه‌پذیر و ریاضی‌پذیر است فروکاسته می‌شود و بقیه به ذهن رانده می‌شود. این جابه‌جایی، مسئله وجود و ماهیت را حل نکرد؛ آن را کنار گذاشت و به جایش مسئله تازه‌ای نشان داد که تمام فلسفه مدرن — از دکارت تا کانت — درگیر آن شد: نسبت میان جهان همان‌گونه که هست و جهان همان‌گونه که بر ما پدیدار می‌شود.

آثار کلیدی. پیام‌آور ستارگان . آزمایشگر . گفت‌وگو درباره دو نظام بزرگ جهان . گفتار درباره دو علم تازه . نامه به دوشس کریستینا

یادداشت پایانی دفتر سوم

این دفتر، برخلاف دو دفتر پیشین، یک خط استدلالی پیوسته ندارد؛ آنچه دارد یک جابه‌جایی است. سه نشانه آن را می‌توان دنبال کرد.

نخست، تغییر موضوع فلسفه از هستی به انسان و شناخت. پترارک دستورکار را عوض می‌کند، پیکو انسان را موجودی بدون ذات معین می‌خواند، مونتنی خود توان شناخت را به پرسش می‌گیرد. در پایان این خط، پرسش «چه چیزی هست» جای خود را به پرسش «چه می‌توانیم بدانیم» داده است — همان پرسشی که از دکارت تا کانت مرکز فلسفه خواهد بود.

دوم، تغییر بنیاد اقتدار سیاسی. ماکیاولی سیاست را از الهیات جدا می‌کند، مور نهادها را عامل رذیلت اجتماعی می‌شمارد، و بدن مفهوم حاکمیت را می‌سازد. مسیری که در دفتر یکم با مارسیلیوس آغاز شده بود، اینجا به مفهوم فنی دولت مدرن می‌رسد.

سوم، فروپاشی کیهان بسته. برونو جهان را نامتناهی و بی‌مرکز می‌کند و گالیله معیار تبیین را به ریاضیات می‌سپارد. پیامد فلسفی این دو، بزرگ‌تر از پیامد نجومی‌شان است: پس از آن، جایگاه انسان در عالم دیگر بدیهی نیست و باید توجیه شود.

دفتر چهارم به عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی می‌پردازد: دوازده عنوان از گروتیوس تا ویکو، شامل دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس، لاک، بارکلی و هیوم.

دفتر چهارم

عقل گرایی و تجربه گرایی

دیباچه

این دفتر دوازده عنوان دارد و قرن هفدهم و نیمهٔ نخست قرن هجدهم را در بر می‌گیرد؛ دوره‌ای که در آن فلسفهٔ مدرن به معنای دقیق کلمه شکل گرفت. سه ملاحظه.

نخست دربارهٔ خودِ تقسیم‌بندی «عقل‌گرا» و «تجربه‌گرا»: این تقسیم را مورخان قرن نوزدهم و تا حدّی زیر تأثیر روایت کانت ساختند و هیچ‌یک از این فیلسوفان خود را در چنین اردوگاهی نمی‌دید. دکارت آزمایش تشریحی می‌کرد و لاک به براهین عقلی برای وجود خدا باور داشت. تقسیم‌بندی به عنوان ابزار آموزشی مفید است، اما نباید آن را تصویر واقعی صف‌بندی‌های آن دوره گرفت.

دوم دربارهٔ مسئلهٔ مشترک: پس از گالیله، جهانِ علم جدید جهانی است از ماده و حرکت و کمیت‌های اندازه‌پذیر. پرسشی که همهٔ متفکران این دفتر با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند این است که ذهن، اراده، ارزش و خدا در چنین جهانی

کجا می‌نشینند. پاسخ‌ها یکسره متفاوت است — از دوگانگی دکارت تا وحدت جوهر اسپینوزا و تا نفی ماده نزد بارکلی — اما مسئله یکی است.

سوم درباره مسئله وجود و ماهیت: این دفتر برای پژوهش در آن باب، پس از دفتر دوم، مهم‌ترین دفتر مجموعه است. اینجا سه صورت‌بندی تازه پدید می‌آید که هیچ‌یک در سنت پیشین سابقه نداشت: تعریف اسپینوزا از ذات یک شیء به عنوان توان بالفعل هستی‌اش، نظریه لایبنیتس درباره ماهیت‌هایی که برای رسیدن به تحقق با هم رقابت می‌کنند، و تمایز لاک میان ذات واقعی و ذات اسمی. در پایان دفتر نیز هیوم تز کوتاهی می‌آورد که بنیاد کل بحث را هدف می‌گیرد.

شناسنامه. هوئیخ دخروت (۱۵۸۳-۱۶۴۵ م.)، هلندی، حقوق‌دان و دیپلمات، زندانی سیاسی و سپس تبعیدی در فرانسه و سفیر سوئد در پاریس؛ بنیان‌گذار حقوق بین‌الملل مدرن.

زمینه و مسئله محوری. گروتیوس در میانه جنگ سی‌ساله می‌نوشت، در اروپایی که هیچ مرجع دینی مشترکی برای داوری میان دولت‌ها باقی نمانده بود. پرسش او: آیا می‌توان قواعدی برای رفتار میان دولت‌ها یافت که بر مبنای مستقل از دین بایستد و بر همه الزام‌آور باشد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

حقوق طبیعی مستقل از الهیات. مشهورترین جمله او این است که آنچه گفته شد اعتبار خود را حفظ می‌کند حتی اگر فرض کنیم — که البته فرضی گناه‌آلود است — خدایی نباشد یا به کار آدمیان نپردازد. مقصود او انکار خدا نبود؛ مقصود این بود که قواعد حقوق طبیعی از ساختار طبیعت انسانی برمی‌آیند و اعتبارشان بر آن مبتنی است، نه بر امر و نهی الهی. اهمیت این جمله در تاریخ اندیشه بیش از محتوایش است: پس از آن، حقوق طبیعی زبانی مشترک برای کاتولیک و پروتستان و لائیک شد.

جامعه‌گرایی به جای خودخواهی محض. گروتیوس در برابر استدلال شکاکانه — که عدالت جز نام مصلحت نیست — می‌گوید انسان طبعاً میل به زندگی اجتماعی سامان‌یافته دارد و همین میل، سرچشمه حقوق است. این موضع، نقطه مقابل تصویری است که هابز چند دهه بعد از وضع طبیعی خواهد داد.

حق به مثابه دارایی شخص. او «حق» را نه فقط به معنای آنچه درست است، بلکه به معنای کیفیتی اخلاقی می‌گیرد که شخص دارد و می‌تواند آن را واگذار کند. این تعریف، زیربنای نظریه قرارداد و نظریه مالکیت در تمام سنت بعدی شد.

قواعد جنگ. او میان مشروعیت ورود به جنگ و قواعد رفتار در جنگ تفکیک می‌کند و در بخش دوم بر خویش‌داری اصرار می‌ورزد: مصونیت غیرنظامیان، تناسب، و منع ویرانگری بی‌هدف. ساختار حقوق بشردوستانه امروزی از همین جا می‌آید.

آزادی دریاها. در رساله «دریای آزاد» استدلال می‌کند که دریا به سبب ماهیتش تملک‌پذیر نیست و کشتیرانی و تجارت باید آزاد باشد.

نقدها و مناقشات. نکته‌ای که باید صادقانه گفت این است که رساله «دریای آزاد» بخشی از دفاعیه‌ای حقوقی بود که گروتیوس به سفارش کمپانی هند شرقی هلند و برای توجیه توقیف یک کشتی پرتغالی نوشت. این پیوند میان نظریه حقوق و منافع تجاری، موضوع پژوهش‌های انتقادی گسترده‌ای بوده است. نقد دوم آنکه حقوق طبیعی او، به‌رغم ادعای جهان‌شمولی، در عمل ابزار توجیه استعمار نیز شد.

میراث و اثرگذاری. او را پدر حقوق بین‌الملل می‌خوانند و خط او مستقیماً به نظم وستفالیایی و سپس به حقوق مدرن جنگ می‌رسد. در فلسفه اخلاق نیز کوشش او برای استخراج قواعد از طبیعت انسانی، الگوی روش‌شناختی پوفندورف و لاک شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. گروتیوس در متافیزیک وارد نمی‌شود، اما روش اومتکی بر یک پیش فرض ذات گرایانه است: طبیعت انسانی ساختاری ثابت و شناخت پذیر دارد و می‌توان از آن، مانند قضایای هندسه، نتایج الزام آور استنتاج کرد. نقد بعدی به حقوق طبیعی — از هیوم تا امروز — دقیقاً همین پیش فرض را هدف گرفت.

آثار کلیدی. درباره حقوق جنگ و صلح . دریای آزاد . درباره حقیقت دین مسیحی . درباره حق غنیمت

شناسنامه. (۱۵۸۸-۱۶۷۹ م.)، انگلیسی، معلم سرخانه خاندان کاوندیش، آشنا با گالیه و مرسن، یازده سال تبعیدی در پاریس در دوران جنگ داخلی انگلستان؛ نویسنده «لویاتان».

زمینه و مسئله محوری. هابز فلسفه سیاسی خود را در میانه جنگ داخلی نوشت و خود می گفت ترس، همزاد او در هنگام تولد بوده است. پرسش محوری اش این است: چه چیزی جنگ همه علیه همه را متوقف می کند و مبنای الزام سیاسی چیست، وقتی هیچ مرجع الهی یا سنتی مورد قبول همه باقی نمانده؟
مهم ترین دیدگاه ها.

مادی گرایی و علم حرکت. هابز می خواهد فلسفه را بر الگوی هندسه و فیزیک گالیه بسازد: هرچه هست جسم است و هرچه رخ می دهد حرکت. ادراک، میل و اندیشه نیز حرکاتی در بدن اند. او تصریح می کند که تعبیر «جوهر غیرجسمانی» متناقض است.

وضع طبیعی. اگر قدرت مشترکی نباشد، آدمیان در وضعی برابر و در نتیجه در ترس متقابل قرار دارند؛ برابری در توان کشتن، نه در فضیلت. نتیجه، جنگ همه علیه همه است — نه لزوماً نبرد دائمی، بلکه آمادگی دائمی برای نبرد — و در آن، زندگی آدمی تنها، فقیرانه، ناخوشایند، حیوانی و کوتاه است. توجه کنید که این وضع، نه یک گزارش تاریخی بلکه یک آزمایش فکری است: آنچه می ماند اگر اقتدار برداشته شود.

قرارداد و نمایندگی. راه خروج، واگذاری حق طبیعی به یک شخص یا مجمع است، به شرط آنکه دیگران نیز چنین کنند. نکته فنی مهم آنکه حاکم طرف

قرارداد نیست، بلکه نماینده آن است؛ به همین دلیل نمی‌توان او را ناقض قرارداد خواند. حاکمیت تجزیه‌ناپذیر است و تقسیم آن یعنی بازگشت به جنگ.

مرز اطاعت. با تمام این اقتدار، یک حق واگذارناشدنی می‌ماند: کسی نمی‌تواند متعهد شود که از خود دفاع نکند یا خود را بکشد. لئو اشتراوس همین نکته را هسته لیبرالیسم مدرن خواند: هابز نظام را نه بر وظیفه بلکه بر حق فرد به حفظ خویش بنا می‌کند.

دین و زبان. هابز کلیسا را تابع قدرت مدنی می‌داند و در دو دفتر پایانی «لویاتان»، تفسیر متن مقدس را در صلاحیت حاکم قرار می‌دهد. در منطق نیز نام گراست: کلیات فقط نام‌اند و صدق و کذب، خاصیت گزاره‌هاست نه اشیاء؛ حقیقت به تعریف‌های ما وابسته است.

نقدها و مناقشات. اسقف برامهال با او بر سر اختیار مناظره کرد؛ هابز موضعی می‌گیرد که امروز آن را سازگارگرای می‌نامند: آزادی یعنی نبود مانع بیرونی، و با ضرورت علی ناسازگار نیست. اشکال کلاسیک دیگر، اشکال «احمق» است: چرا فرد عاقلی که می‌تواند بی مجازات پیمان بشکند، نشکند؟ پاسخ هابز به این اشکال هنوز محل بحث نظریه پردازان بازی است. در زمانه‌اش نیز از هر دو سو کوبیده شد: سلطنت‌طلبان او را به بی‌دینی و جمهوری خواهان به استبدادگرایی متهم کردند.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار فلسفه سیاسی مدرن می‌دانند؛ حتی مخالفانش — لاک، روسو، کانت — در چارچوبی می‌اندیشند که او ساخت. تحلیل او از مسئله نظم، در نظریه انتخاب عقلانی و مطالعات دولت معاصر همچنان نقطه آغاز است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع هابز رادیکال و نام‌گرایانه است: جز اجسام متحرک چیزی موجود نیست، و «ذات» جز نامی نیست که ما بر مجموعه‌ای از خواص می‌نهم. او تصریح می‌کند که ماهیات مجرد و صور جوهری، بقایای فلسفه مدرسی و بی‌معنایند. از این حیث، هابز ادامه خط اکامی است در قرن هفدهم — با این تفاوت که او این نام‌گرایی را نه در الهیات بلکه در بنیاد یک نظریه سیاسی به کار می‌گیرد.

آثار کلیدی. لویاتان . درباره شهروند . درباره جسم . درباره انسان . بهیموت

شناسنامه. (۱۵۹۶-۱۶۵۰ م.)، فرانسوی، تحصیل کرده کالج یسوعی لافلش، سالیان دراز ساکن هلند، درگذشته در استکهلم؛ او را پدر فلسفه مدرن می خوانند. زمینه و مسئله محوری. دکارت در برابر دو چیز ایستاده بود: شکاکیت احیاشده مونتنی، و فروپاشی فیزیک ارسطویی. پرسش او این است که آیا می توان بنیادی یافت که هیچ شکی بر آن وارد نباشد و بتوان بر آن، دانشی یقینی و یکپارچه بنا کرد.

مهم ترین دیدگاه ها.

شک روش مند. او هر باوری را که کمترین تردیدی بر آن ممکن باشد کنار می گذارد: شهادت حواس، سپس تمایز خواب و بیداری، و سرانجام فرض شیطان فریبکاری که حتی در ریاضیات فریب می دهد. این شک ابزاری است، نه هدف. کوگیتو. در نقطه نهایی شک، یک چیز باقی می ماند: همان فریب خوردن، وجود مرا به عنوان اندیشنده اثبات می کند. من می اندیشم، پس هستم. سپس نتیجه می گیرد که ذات من اندیشیدن است، نه امتداد.

نقش خدا و اتهام دور. برای عبور از یقین به نفس به یقین درباره جهان، دکارت به خدا نیاز دارد: خدای غیرفریبکار ضامن آن است که آنچه واضح و متمایز درک می کنم درست باشد. اما اثبات وجود خدا خود از راه ادراک واضح و متمایز است — و همین، اشکال «دور دکارتی» را پدید آورد که آرنو نخستین بار مطرح کرد و مناقشه بر سر آن هنوز ادامه دارد.

دوگانگی نفس و بدن. دو جوهر متمایز: نفس که ذاتش اندیشه است و بدن که ذاتش امتداد. مسئلهٔ بلا فصل، تعامل این دو است. الیزابت پالاتین در نامه‌ای پرسید چگونه چیزی که امتداد ندارد می‌تواند بر امتداد اثر بگذارد؛ پاسخ دکارت — که تعامل در غدهٔ صنوبری رخ می‌دهد — پاسخی مکانی به مسئله‌ای مفهومی بود و کسی را قانع نکرد. تمام فلسفهٔ ذهن پس از او، به نوعی درگیر همین پرسش است.

فیزیک مکانیکی و حیوان-ماشین. در طبیعت، دکارت هر تبیینی بر مبنای غایت و صورت جوهری را کنار می‌گذارد؛ همه چیز با امتداد و حرکت توضیح داده می‌شود. حیوانات را نیز خودکارهایی پیچیده و فاقد آگاهی می‌داند — موضعی که همان زمان نیز مخالفان جدی داشت.

نقدها و مناقشات. اعتراض‌های ششگانهٔ ضمیمهٔ «تأملات» — از هابز، گاسندی، آرنو و دیگران — تقریباً همهٔ نقدهای بعدی را در خود دارد. گاسندی گفت کوگیتو چیزی بیش از یک مشاهده نیست و از فعل به جوهر اندیشنده رسیدن، جهش است. هیوم بعدها گفت آنچه می‌یابیم رشته‌ای از ادراکات است، نه یک «من» جوهری. رایل در قرن بیستم دوگانگی او را «شبح در ماشین» نامید.

میراث و اثرگذاری. او دستورکار فلسفهٔ مدرن را تعیین کرد: تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی، و آغاز از سوژه. هندسهٔ تحلیلی از اوست و فیزیک مکانیکی‌اش، با همهٔ خطاهایش، الگوی تبیین علمی را در قرن هفدهم تثبیت کرد.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. دکارت دو سهم متمایز دارد. نخست، احیای برهان وجودی: در تأمل پنجم می‌گوید وجود از ذات خدا جدایی‌ناپذیر است،

همان گونه که مجموع زوایای مثلث از ذات مثلث؛ در هر چیز دیگری ذات و وجود جدایند و تنها در خدا یکی اند. این بازگشت به آنسلم است، و کانت دقیقاً همین را هدف گرفت. دوم و مهم تر، تعریف او از جوهر: آنچه برای موجود بودن به چیز دیگری نیاز ندارد. با این تعریف، پرسش قدیمی «چه چیزی به ماهیت هستی می دهد» به پرسش تازه ای بدل می شود: «چه چیزهایی مستقل اند و چه چیزهایی وابسته». همین بازتعریف بود که اسپینوزا آن را تا نتیجه منطقی اش پیش برد: اگر جوهر آن است که به هیچ چیز نیاز ندارد، پس جوهر یکی بیش نیست.

آثار کلیدی. تأملات در فلسفه اولی . گفتار در روش . اصول فلسفه . انفعالات
نفس . قواعد هدایت ذهن

شناسنامه. (۱۶۲۳-۱۶۶۲ م.)، فرانسوی، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان، سازنده یکی از نخستین ماشین‌های حساب، وابسته به حلقه ژانسنی پور-روایال؛ درگذشته در سی‌ونه‌سالگی.

زمینه و مسئله محوری. پاسکال هم در قلب علم جدید بود و هم منتقد ادعاهای آن. پرسش او این است: اگر عقل ریاضی در قلمرو خود بی‌رقیب است، در پرسش‌هایی که سرنوشت انسان به آنها بسته است — معنا، مرگ، خدا — چه می‌تواند بگوید؟ و پاسخ او این است که کمتر از آنچه ادعا می‌شود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دو گونه ذهن. او میان «ذهن هندسی» — که از اصول روشن و اندک، گام‌به‌گام پیش می‌رود — و «ذهن ظریف» تفکیک می‌کند که در آن اصول چندان زیاد و درهم‌تنیده‌اند که باید یک‌جا و با نوعی حس دریافت‌شوند. خطای فیلسوفان آن است که می‌خواهند همه چیز را با روش نخست حل کنند.

حدود عقل. جمله مشهورش این است که دل دلایلی دارد که عقل از آنها بی‌خبر است. اما نکته ظریف آن است که این خود یک حکم عقلی است: آخرین گام عقل، شناختن آن است که چیزهایی بی‌شمار از او فراترند. پاسکال شکاک نیست؛ او مرزکشی می‌کند.

انسان میان دو بی‌نهایت. آدمی در برابر بی‌نهایت بزرگ هیچ است و در برابر بی‌نهایت کوچک همه‌چیز؛ در میانه معلق است و همین وضع، هم عظمت و هم فلاکت او را می‌سازد. تصویر مشهور دیگرش این است که انسان نی‌ای است

شکننده، اما نی‌ای اندیشنده: عالم برای نابودکردنش کافی است یک قطره آب، اما انسان می‌داند که می‌میرد و عالم نمی‌داند.

سرگرمی. یکی از بدیع‌ترین تحلیل‌های او: آدمیان به این دلیل به شکار و بازی و جنگ روی می‌آورند که تاب نشستن آرام در اتاقی خالی و رویارویی با وضع خود را ندارند. آنچه می‌جویند نه هدف بلکه گریز است.

شرط‌بندی. استدلال معروف او تصمیم در شرایط عدم قطعیت است، نه اثبات: اگر نمی‌توان با برهان دربارهٔ وجود خدا داوری کرد، باید مانند یک تصمیم عملی سنجید. با احتمال هرچند اندک، سود بی‌نهایت در برابر زیان متناهی قرار می‌گیرد. مورخان ریاضی این را نخستین کاربرد مفهوم امید ریاضی در یک استدلال عملی می‌دانند.

نامه‌های ایالتی. در جدال ژانسنی‌ها با یسوعیان، هجدهم نامهٔ او علیه «تقلیل‌گرایی اخلاقی» یسوعی نوشته شد؛ متنی که هم اثری کلامی است و هم شاهکار نثر فرانسه.

نقدها و مناقشات. بر شرط‌بندی سه ایراد اصلی وارد شده: مسئلهٔ «خدایان بسیار» — چرا این خدای خاص؟ — ناممکن بودن اختیار باور به فرمان، و اشکال ریاضی محاسبه با بی‌نهایت. پاسکال خود پیش‌بینی می‌کند که کسی نمی‌تواند به فرمان ایمان بیاورد و توصیه‌اش عمل کردن است تا عادت، باور را بسازد؛ پاسخی که منتقدان آن را تسلیم به شرطی‌شدن خوانده‌اند. نقد او بر دکارت نیز صریح است: فلسفهٔ دکارت را بی‌فایده و نامطمئن می‌خواند.

میراث و اثرگذاری. او سرچشمهٔ سنتی است که از کیرکگور تا اونا مونو و مارسل امتداد دارد: تحلیل وضع بشری از درون، نه از بیرون. در ریاضیات، نظریهٔ احتمال

از مکاتبه او با فرما آغاز شد و در فیزیک، آزمایش‌های او درباره خلأ، تصور ارسطویی از امتناع خلأ را باطل کرد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پاسکال از این بحث فاصله می‌گیرد و فاصله‌اش موضع‌دار است: خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را از خدای فیلسوفان و دانشمندان جدا می‌کند و می‌گوید آنچه براهین متافیزیکی به دست می‌دهند حتی اگر درست باشند، چنان از انسان دورند که اثری بر او ندارند. برای پژوهشی که به نسبت عقل با امر مطلق می‌پردازد، موضع او یکی از دقیق‌ترین صورت‌بندی‌های ممکن است: نه انکار عقل، بلکه تعیین مرزی که فراتر از آن، براهین متافیزیکی حتی اگر معتبر باشند بی‌اثرند.

آثار کلیدی. اندیشه‌ها . نامه‌های ایالتی . رسالاتی درباره خلأ و فشار سیالات . درباره روح هندسی

شناسنامه. (۱۶۳۸-۱۷۱۵ م.)، فرانسوی، کشیش فرقه اورتوار؛ پس از خواندن رساله «انسان» دکارت به فلسفه روی آورد و کوشید نظام دکارتی را با الهیات آگوستینی درآمیزد.

زمینه و مسئله محوری. دکارت دو مسئله حل نشده بر جای گذاشته بود: تعامل نفس و بدن، و منشأ ایده‌ها. مالبران هر دو را با یک راه حل واحد پاسخ می‌دهد، و آن راه حل این است که هیچ مخلوق علت واقعی هیچ چیز نیست.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

عرضی‌گرایی. علت حقیقی آن است که میان آن و معلولش پیوند ضروری باشد؛ چنین پیوندی را جز میان اراده خدا و اثرش نمی‌یابیم. پس آنچه علت می‌نامیم صرفاً «علت عرضی» است: مناسبتی که به مناسبت آن، خدا اثر را می‌آفریند. اراده کردن من علت حرکت دستم نیست؛ مناسبتی است که خدا به سبب آن حرکت را پدید می‌آورد. با این‌تزو، هم مسئله تعامل نفس و بدن منتفی می‌شود و هم مسئله تأثیر جسم بر جسم.

مشاهده اشیاء در خدا. ایده‌هایی که با آنها می‌اندیشیم نه ساخته نفس ما هستند و نه از اجسام به ما می‌رسند؛ ما آنها را در خدا می‌بینیم، زیرا خدا حاوی ایده‌های همه ممکنات است و به ذهن ما حاضر است. این نظریه، صورت دکارتی شده اشراق آگوستینی است.

شناخت ناقص نفس. برخلاف دکارت که نفس را شناخته‌ترین چیز می‌دانست، مالبران می‌گوید ما از نفس خود ایده روشنی نداریم و تنها به آگاهی

درونی آن را می‌یابیم؛ به همین دلیل، شناخت ما از خودمان از شناخت ما از هندسه کمتر است، نه بیشتر.

خدا و سادگی راه‌ها. در مسئله شرّ، پاسخ او این است که خدا نه با اراده‌های جزئی بلکه با قوانین کلی و ساده عمل می‌کند؛ کمال فعل الهی در سادگی و کلیّت آن است، حتی اگر پیامدهای جزئی ناخوشایند داشته باشد. لایب‌نیتس این ایده را گرفت و در نظریه خود درباره بهترین جهان ممکن به کار برد.

نقد‌ها و مناقشات. آرنو دو دهه با او جدال کرد، عمدتاً بر سر نظریه ایده‌ها و بر سر پیامدهای الهیاتی سادگی راه‌ها. اشکال فلسفی اصلی بر عرضی‌گرایی این است که با حذف علیت طبیعی، علم طبیعی از جست‌وجوی علل به توصیف قواعد فروکاسته می‌شود؛ گرچه برخی پاسخ داده‌اند که این دقیقاً همان کاری است که فیزیک مدرن انجام می‌دهد. اشکال دوم مسئله اختیار است: اگر خدا تنها علت واقعی است، فعل گناه‌آلود از کیست؟

میراث و اثرگذاری. بارکلی و هیوم هر دو او را با دقت خوانده‌اند؛ تحلیل هیوم از علیت، از حیث نقطه آغاز — نبود پیوند ضروری مشاهده‌شده — به مالبرانش بسیار نزدیک است، هرچند نتیجه‌گیری‌شان کاملاً متفاوت است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مالبرانش با تز «آفرینش پیوسته» استدلال می‌کند که نگهداشتن یک شیء در وجود، چیزی جز آفریدن دوباره آن در هر لحظه نیست؛ اگر خدا لحظه‌ای دست بردارد، شیء نه فاسد بلکه معدوم می‌شود. اهمیت این نکته برای بحث ما در آن است که در چنین تصویری، وجود هرگز ملک شیء نمی‌شود؛ ماهیت‌ها در خدا ازلی‌اند و وجود، عطایی است که در هر آن تجدید می‌شود. مقایسه ساختاری این موضع با عرضی‌گرایی غزالی — که

در دفتر دوم آمد — یکی از جالب‌ترین موازی‌های تاریخ فلسفه است: دو سنت جدا، با انگیزه الهیاتی مشابه، به یک نتیجه هستی‌شناختی می‌رسند.

آثار کلیدی. جست‌وجوی حقیقت . گفت‌وگوهایی دربارهٔ متافیزیک و دین . رساله دربارهٔ طبیعت و فیض . رساله دربارهٔ اخلاق

شناسنامه. (۱۶۳۲-۱۶۷۷ م.)، زاده آمستردام در خانواده‌ای یهودی پرتغالی‌تبار، در بیست و چهار سالگی با شدیدترین صورت تکفیر از جماعت یهودی رانده شد؛ عدسی تراش و منزوی، در گذشته در چهل و چهار سالگی.

زمینه و مسئله محوری. اسپینوزا تعریف دکارتی جوهر را جدی گرفت و تا انتها برد. اگر جوهر آن است که برای بودن به هیچ چیز نیاز ندارد و با خود قابل تصور است، آنگاه دو جوهر متمایز — نفس و بدن — نمی‌توانند وجود داشته باشند؛ جوهر باید یکی و نامتناهی باشد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

جوهر یگانه: خدا یا طبیعت. تنها یک جوهر هست که او را می‌توان خدا یا طبیعت نامید؛ نامتناهی، ضروری، و علت خویش. این جوهر صفات بی‌شماری دارد که ما تنها دو تا را می‌شناسیم: اندیشه و امتداد. همه اشیاء و اذهان، حالات این جوهرند نه موجودات مستقل. توجه کنید که این ترانه خدا ناباوری است و نه همه خداانگاری به معنای رایج؛ اسپینوزا خدا را با مجموع اشیاء یکی نمی‌گیرد، بلکه اشیاء را حالات او می‌داند.

نفی غایت. در ضمیمه بخش نخست «اخلاق» استدلال می‌کند که تصور غایت در طبیعت زاده آن است که ما آدمیان همه چیز را با الگوی سود خود می‌سنجیم؛ طبیعت غایت ندارد و از ضرورت ذات خود عمل می‌کند. این یکی از رادیکال‌ترین گسست‌ها از کل سنت پیشین است.

جبر و آزادی. هیچ اراده آزادی به معنای رایج وجود ندارد؛ ما خود را آزاد می‌پنداریم چون از علل امیال خود بی‌خبریم. اما آزادی معنایی دیگر دارد: کسی آزاد است که از ضرورت ذات خود عمل کند، و راه رسیدن به آن، شناختن است.

توازی نفس و بدن. نظم و ارتباط ایده‌ها همان نظم و ارتباط اشیا است؛ نفس و بدن دو چیز در تعامل نیستند، بلکه یک چیزند که زیر دو صفت فهمیده می‌شود. با این‌تر، مسئله دکاری تعامل نه حل بلکه منحل می‌شود.

کوشش برای بقا و اخلاق. هر چیز می‌کوشد در هستی خود پایدار بماند و همین کوشش، ذات فعلی اوست. عواطف از افزایش یا کاهش این توان برمی‌خیزند. اخلاق نزد او نه فهرست اوامر، بلکه دانش رهایی از انفعال از راه شناخت است، و بالاترین مرتبه آن، شناخت شهودی و «عشق عقلانی به خدا» است.

نقد متن مقدس و سیاست. در «رساله الهیاتی-سیاسی» با روش تاریخی نشان می‌دهد که کتاب مقدس محصول شرایط تاریخی و زبانی نویسندگان آن است و مقصودش نه آموزش حقیقت نظری بلکه ترغیب به اطاعت و عدالت. نتیجه سیاسی: آزادی اندیشه نه تنها با آرامش دولت ناسازگار نیست، بلکه شرط آن است.

نقدها و مناقشات. در قرن هجدهم، مناقشه اسپینوزیسم — که با افشاگری یاکوبی درباره لسینگ آغاز شد — او را در کانون بحث آلمان قرارداد. هگل موضع او را «اکسمیسم» خواند: نه اینکه همه چیز خداست، بلکه اینکه در برابر جوهر واحد، اشیاء متناهی واقعیت خود را از دست می‌دهند — و ایراد هگل این بود که در چنین نظامی، فردیت و تاریخ جایی ندارند. اشکال دیگر آنکه اگر همه چیز

ضروری است، معنای هرگونه توصیه اخلاقی — که کتاب «اخلاق» پر از آن است — مبهم می ماند.

میراث و اثرگذاری. او را از سرچشمه های نقد مدرن متون دینی و از پیشگامان دفاع فلسفی از آزادی بیان می دانند. تأثیرش بر گوته، هگل، نیچه، انیشتین و در فلسفه معاصر بر دلوز عمیق بوده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع اسپینوزا از دقیق ترین موضع های این مجموعه است و دو بخش دارد. نخست، درباره جوهر: ذات خدا شامل وجود است، یعنی در تنها موجود واقعی، این دو یکی اند و همین است که او را واجب می کند. دوم، درباره اشیاء متناهی: در آنها ذات شامل وجود نیست و به همین دلیل وجودشان از علت بیرونی می آید — تا اینجا همان ساختار ابن سیناست. اما اسپینوزا نکته ای می افزاید که تازه است: ذات هر شیء همان کوشش او برای پایداری در هستی است. یعنی ذات دیگر یک صورت ثابت نیست، بلکه توان بالفعل هستی داشتن است. این تعریف، از حیث ساختاری به آنچه ملاصدرا با اصالت وجود قصد داشت نزدیک می شود — تقدم امروبودی و پویا بر صورت ثابت — هرچند اسپینوزا آن را در چارچوب یک جوهر یگانه ضروری می نشاند و صدرا در چارچوب تشکیک.

آثار کلیدی. اخلاق . رساله الهیاتی-سیاسی . رساله سیاسی . رساله در اصلاح فاهمه . نامه ها

شناسنامه. (۱۶۴۶-۱۷۱۶ م.)، آلمانی، حقوق دان، دیپلمات و کتابدار خاندان هانوفر؛ ریاضی دان، مخترع، و به گفته بسیاری آخرین کسی که در همه دانش‌های زمانه خود صاحب نظر بود.

زمینه و مسئله محوری. لایبنیتس هم مکانیک گرایی دکارتی را ناکافی می‌دید و هم جبر اسپینوزایی را ویرانگر. پرسش او: چگونه می‌توان جهانی داشت که هم به تمامی قانونمند و قابل تبیین مکانیکی باشد و هم جا برای غایت، فردیت، آزادی و خدا بگذارد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

موناد. اجزای نهایی واقعیت نه ذرات مادی بلکه جوهرهای ساده بدون جزء اند که او آنها را موناد می‌نامد. هر موناد ادراک و میل دارد و آینه‌ای است از کل جهان از منظر خود. مونادها «پنجره ندارند»: هیچ چیز از بیرون در آنها اثر نمی‌گذارد و هر حالتشان از حالت پیشین خودشان می‌آید.

هماهنگی پیشین بنیاد. اگر مونادها بر هم اثر نمی‌گذارند، هماهنگی جهان از کجاست؟ پاسخ: خدا از آغاز آنها را چنان کوک کرده که حالاتشان با هم منطبق باشد؛ مانند دو ساعت که بی‌ارتباط با هم، همیشه یک وقت را نشان می‌دهند. با این‌تزو، مسئله نفس و بدن باز هم به گونه‌ای دیگر منحل می‌شود.

دو اصل بنیادی. اصل امتناع تناقض بر حقایق ضروری حکومت می‌کند و اصل جهت کافی بر حقایق واقعی: هیچ چیز بی‌دلیل نیست، و پرسش نهایی همان است که چرا اساساً چیزی هست به جای آنکه هیچ نباشد. از این اصل، اصل دیگری نیز نتیجه می‌گیرد: دو چیز کاملاً یکسان نمی‌توانند دو تا باشند.

بهترین جهان ممکن. بی‌نهایت جهان ممکن در فهم الهی هست؛ خدا آن را برمی‌گزیند که بیشترین کمال را با ساده‌ترین قوانین جمع کند. شرّ در چنین جهانی نه هدف بلکه پیامد ناگزیر تناهی مخلوقات است. ولتر در «کاندید» این تر را به سخره گرفت، اما استدلال لایب‌نیتس ادعای «هیچ شرّی نیست» نبود؛ ادعا این بود که هر جهان بدیل، در مجموع بدتر می‌بود.

منطق و زبان جهانی. او در پی زبانی نمادین بود که مفاهیم را به عناصر ساده تجزیه کند و ماشینی که با آن استدلال کند، تا در اختلافات بتوان گفت: بنشینیم و حساب کنیم. این طرح، پیشگام منطق نمادین و به تعبیری منطق محاسباتی است.

فضا و زمان نسبی. در مکاتبه با کلارک، در برابر نیوتن استدلال می‌کند که فضا و زمان جوهرهای مستقل نیستند بلکه نظم هم‌زیستی و توالی اشیاء‌اند. این موضع در فیزیک قرن بیستم اهمیت تازه یافت.

نقدها و مناقشات. اشکال کلاسیک بر هماهنگی پیشین‌بنیاد آن است که تبیین نیست بلکه به تعویق‌انداختن مسئله است. راسل و کوتورا در آغاز قرن بیستم نشان دادند که متافیزیک او تا حدّ زیادی از منطق موضوع-محمولش استنتاج می‌شود؛ خوانشی که بعدها تعدیل شد. در مسئله آزادی نیز مناقشه ادامه دارد: اگر مفهوم کامل هر فرد از پیش شامل همه محمولات اوست، آزادی چه معنایی دارد؟ پاسخ او — تمایز ضرورت مطلق و ضرورت فرضی — همه را قانع نکرده است.

میراث و اثرگذاری. حساب دیفرانسیل و انتگرال را مستقل از نیوتن ساخت و نمادگذاری او همان است که امروز به کار می‌رود. نظام دوگانی و ماشین حساب

چهار عملی از اوست. در فلسفه، مفهوم «جهان‌های ممکن» که او پروراند، در منطق موجهات قرن بیستم به ابزار فنی اصلی بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. لایب‌نیتس بدیع‌ترین نظریه این دفتر را در این باب دارد. ماهیات یا ممکنات، در فهم الهی واقعیتی دارند و هر یک، به تناسب کمالی که در خود دارد، گرایشی به تحقق دارد؛ او تعبیری می‌سازد که تقریباً به معنای «میل به موجود شدن» است. اما همه ممکن‌ها با هم جمع‌شدنی نیستند؛ آنچه تحقق می‌یابد، بزرگ‌ترین مجموعه سازگار از ممکن‌هاست. با این تصویر، وجود دیگر نه عارضی بر ماهیت است و نه اصیل در برابر آن؛ وجود نتیجه یک رقابت و یک بهینه‌سازی میان ماهیات است. برای پژوهش در بحث اصالت وجود، این نظریه یک بدیل سوم است که در سنت اسلامی همتایی ندارد و ارزش سنجش مستقل دارد.

آثار کلیدی. مونا دولوژی . تئودیه . گفتار در متافیزیک . تأملات نو درباره فهم انسانی . مکاتبه با کلارک

شناسنامه. (۱۶۳۲-۱۷۰۴ م.)، انگلیسی، پزشک و مشاور لرد شافتسبری، تبعیدی در هلند و بازگشته پس از انقلاب ۱۶۸۸؛ بنیان‌گذار تجربه‌گرایی مدرن و از پدران لیبرالیسم سیاسی.

زمینه و مسئله محوری. لاک می‌گوید ایده «جستار» در جلسه‌ای با دوستان به ذهنش رسید، وقتی دیدند بحث به جایی نمی‌رسد؛ نتیجه گرفت پیش از پرسیدن از ماهیت اشیاء، باید توان و حدود خود فهم انسانی را سنجید. این جابه‌جایی — تقدم نقد قوه شناخت بر متافیزیک — همان است که کانت بعدها به اوج رساند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نفی ایده‌های فطری. ذهن در آغاز مانند کاغذی نانوشته است و همه محتوایش از تجربه می‌آید: احساس بیرونی و تأمل درونی. استدلال او این است که هیچ اصلی نیست که همگان بر آن توافق داشته باشند، و اگر داشتند نیز، اشتراک همگانی دلیل فطری بودن نیست.

ایده‌های ساده و مرکب. ذهن در دریافت ایده‌های ساده منفعل است اما در ترکیب آنها فعال: مفاهیم مرکب، جوهر، نسبت و کلیات، همه ساخته ذهن‌اند از مصالح تجربه.

جوهر به مثابه نمی‌دانم چه. وقتی می‌گوییم شیء، ایده‌ای مبهم از حاملی داریم که کیفیات بر آن ایستاده‌اند؛ اما از خود آن حامل هیچ ایده روشنی نداریم. لاک این را با صراحت اعتراف می‌کند و همین اعتراف، پایه‌ای شد برای حمله بارکلی و سپس هیوم.

هویت شخصی. بدیع‌ترین بحث «جستار»: هویت شخص نه در جوهر نفس و نه در پیوستگی بدن، بلکه در پیوستگی آگاهی و حافظه است. تا آنجا که آگاهی من به عمل گذشته‌ام کشیده می‌شود، آن عمل از آن من است. این تز، بحث هویت شخصی را در فلسفه مدرن پایه گذاشت و تا پارفیت ادامه یافت.

حقوق طبیعی و مالکیت. در «رساله دوم»، وضع طبیعی — برخلاف هابز — وضع جنگ نیست بلکه وضع آزادی و برابری تحت قانون طبیعی است. مالکیت از آمیختن کار با طبیعت پدید می‌آید، مشروط به دو قید: باقی‌ماندن به قدر کافی برای دیگران و پرهیز از فساد و ائتلاف. دولت با رضایت پدید می‌آید و امانت‌دار است؛ اگر امانت را بشکنند، مردم حق مقاومت دارند.

مدارا. در «نامه‌ای درباره مدارا» استدلال می‌کند که ایمان اجباری بی‌معناست و وظیفه دولت حفظ منافع مدنی است، نه نجات ارواح. اما مدارای او حد دارد: کاتولیک‌ها را به سبب وفاداری به قدرت خارجی و ملحدان را به سبب بی‌اعتباری سوگندشان، مستثنا می‌کند.

نقدها و مناقشات. بارکلی نشان داد که تمایز کیفیات اولیه و ثانویه در چارچوب خود لاک قابل دفاع نیست، و نظریه ایده‌های انتزاعی او را نیز رد کرد. رید بعدها گفت کل «راه ایده‌ها» پرده‌ای میان ما و جهان می‌کشد که دیگر برداشتنی نیست. نقد تاریخی مهم دیگری نیز هست که باید صادقانه ثبت شود: لاک در تنظیم قانون اساسی کارولینا مشارکت داشت و سهامدار کمپانی سلطنتی آفریقا بود؛ نسبت این واقعیت با نظریه آزادی و مالکیت او، موضوع پژوهش‌های انتقادی جدی است.

میراث و اثرگذاری. نظریه سیاسی او مستقیماً در اعلامیه استقلال آمریکا بازتاب یافت. در معرفت‌شناسی، خط او به بارکلی و هیوم و از آنجا به کانت رسید.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم لاک صورت‌بندی تازه‌ای از خود مفهوم ماهیت است و برای پژوهش امروزی اهمیت درجه اول دارد. او میان «ذات واقعی» و «ذات اسمی» تفکیک می‌کند: ذات واقعی، ساختار درونی و ناشناخته‌ی شیء است که کیفیات محسوس از آن ناشی می‌شوند؛ ذات اسمی، آن مجموعه ایده‌ای است که ما با یک نام گره می‌زنیم. نتیجه‌گیری او رادیکال است: طبقه‌بندی اشیاء به انواع، ساخته فهم ماست نه بازتاب مرزهای واقعی طبیعت. با این تفکیک، پرسش سنتی «آیا ماهیت اصیل است یا وجود» به دو پرسش متفاوت تجزیه می‌شود: پرسشی درباره ساختار واقعی اشیاء که به علم واگذار می‌شود، و پرسشی درباره نحوه مفهوم‌سازی ما که به فلسفه زبان و ذهن تعلق می‌گیرد. این تجزیه، یکی از مهم‌ترین اتفاق‌هایی است که بر سر این مسئله در دوران مدرن آمده است.

آثار کلیدی. جستاری در فهم انسانی . دو رساله درباره حکومت . نامه‌ای درباره مدارا . اندیشه‌هایی درباره تربیت . معقولیت مسیحیت

شناسنامه. (۱۶۸۵-۱۷۵۳ م.)، ایرلندی، اسقف انگلیکن کلوین؛ آثار اصلی اش را پیش از بیست و هشت سالگی نوشت.

زمینه و مسئله محوری. بارکلی معتقد بود ریشه شکاکیت و بی‌دینی عصر، یک فرض واحد است: فرض وجود ماده مستقل از ادراک. اگر جهانی مادی بیرون از ذهن فرض شود که ما فقط تصاویرش را داریم، آنگاه هرگز نمی‌توان از تطابق تصویر با اصل مطمئن شد. راه حل او حذف خودِ فرض است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

بودن یعنی ادراک شدن. هستی اشیاء محسوس چیزی جز ادراک شدنشان نیست؛ و آنچه ادراک می‌کند، ذهن است. بارکلی تأکید می‌کند که این‌تر، واقعیت اشیاء را انکار نمی‌کند: درخت و سنگ همان قدر واقعی‌اند که پیش‌تر بودند، فقط تحلیل ما از معنای «واقعی بودن» عوض می‌شود. آنچه انکار می‌شود، جوهر مادی نامدرک زیر آنهاست.

نقد ایده‌های انتزاعی. او استدلال می‌کند که ما نمی‌توانیم ایده مثلی را تصور کنیم که نه قائم‌الزاویه باشد و نه غیر آن؛ ایده کلی، ایده جزئی است که به‌نمایندگی از دیگران به کار می‌رود. با این نقد، بنیاد نظریه لاک درباره انتزاع فرومی‌ریزد.

ابطال تمایز کیفیات اولیه و ثانویه. اگر رنگ و مزه ذهنی‌اند چون به ادراک‌کننده وابسته‌اند، شکل و امتداد نیز همین‌گونه‌اند: اندازه و شکل نیز با فاصله و زاویه تغییر می‌کنند و جز در ادراک تصورشدنی نیستند. این استدلال، ضربه‌ای دقیق بر دستگاه گالیله-لاک بود.

نقش خدا. اگر بودن ادراک شدن است، شیء در نبود ناظر چه می شود؟ پاسخ بارکلی این است که ادراک الهی پیوسته است و نظم و ثبات تجربه ما ناشی از همان است. آنچه ما قوانین طبیعت می نامیم، قواعد ثابتی است که خدا بر توالی ایده ها نهاده؛ علیت طبیعی، نه تولید بلکه دلالت است — یک ایده نشانه ایده بعدی است.

ابزارگرایی در علم. در رساله «درباره حرکت»، نیرو و جاذبه را نه علل واقعی بلکه ابزارهای ریاضی برای محاسبه و پیش بینی می داند. ماخ و پوزیتیویست های بعدی، این متن را از پیشگامان دیدگاه ابزارگرایانه به نظریه های علمی شمرده اند. او همچنین در «تحلیل گر»، ناسازگاری منطقی مفهوم بی نهایت کوچک را در حساب نیوتنی نشان داد؛ نقدی که ریاضی دانان بعدها با دقت کردن مفهوم حد به آن پاسخ دادند.

نقدها و مناقشات. واکنش مشهور ساموئل جانسون — لگدزدن به سنگ برای ابطال بارکلی — نشان می دهد تز او چقدر بد فهمیده شده است؛ بارکلی سختی سنگ را انکار نمی کند. اشکال های جدی تر اینهاست: اگر تنها ایده ها را ادراک می کنیم، از کجا می دانیم ذهن های دیگر وجود دارند؟ و آیا خدا در این نظام، همان نقش ماده حذف شده را ایفا نمی کند؟

میراث و اثرگذاری. هیوم گام بعدی را برداشت و جوهر ذهن را نیز کنار گذاشت. در قرن نوزدهم و بیستم، ایده آلیست های انگلیسی، ماخ، و بعدها بحث های پدیدارگرایانه در فلسفه تحلیلی، همه با او درگیر بوده اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بارکلی رادیکال ترین بازتعریف وجود را در این دفتر ارائه می دهد: هستی، رابطه است نه ویژگی — بودن شیء یعنی ادراک شدن،

و بودنِ ذهن یعنی ادراک کردن. با این تعریف، پرسش «چه چیزی به ماهیت وجود می‌بخشد» بی‌موضوع می‌شود، زیرا اساساً ماهیتی مستقل از ادراک باقی نمی‌ماند که چیزی به آن افزوده شود. کسی که در سنت صدرایی کار می‌کند، این موضع را می‌تواند به‌عنوان نقطهٔ مقابل کامل در نظر بگیرد: نزد صدرای وجود عینی‌ترین امر است، و نزد بارکلی وجود جز نسبتی با ذهن نیست.

آثار کلیدی. رساله دربارهٔ اصول معرفت بشری . سه گفت‌وگو میان هیلاس و فیلونوس . جستاری در نظریهٔ نو دربارهٔ بینایی . دربارهٔ حرکت . تحلیل‌گر

شناسنامه. (۱۷۱۱-۱۷۷۶ م.)، اسکاتلندی، کتابدار، تاریخ‌نگار و دیپلمات؛ به سبب شهرت به بی‌دینی هرگز کرسی دانشگاهی نیافت. «رساله طبیعت آدمی» را پیش از بیست‌وهشت‌سالگی نوشت.

زمینه و مسئله محوری. طرح او ساختن «علم طبیعت آدمی» بر مبنای روش تجربی نیوتنی بود: مشاهده کردن اینکه ذهن چگونه کار می‌کند، به جای فرض کردن اینکه چگونه باید کار کند. نتیجه این طرح، به‌رغم قصد سازنده‌اش، ویرانگر از آب درآمد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

انطباعات و ایده‌ها. هر محتوای ذهنی یا انطباع است — ادراک زنده و مستقیم — یا ایده که رونوشت کم‌رنگ آن است. معیار سنجش هر مفهوم این است که پرسیم از کدام انطباع گرفته شده؛ اگر انطباعی در کار نباشد، مفهوم تهی است.

علیت. با اعمال همین معیار بر مفهوم ضرورت علی، هیچ انطباعی از پیوند ضروری یافت نمی‌شود. آنچه هست تقارن مکانی، تقدم زمانی و اقتران مکرر است. تصور ضرورت، از عادت ذهن ما در انتظار معلول پس از دیدن علت پدید می‌آید؛ ضرورت در اشیاء نیست، در ماست.

مسئله استقرا. هر استدلالی از گذشته به آینده، بر این فرض ایستاده که طبیعت یکنواخت می‌ماند. اما این فرض نه از راه منطق اثبات‌شدنی است و نه از راه تجربه، زیرا استفاده از تجربه برای اثبات آن، مصادره به مطلوب است. هیوم

نتیجه نمی‌گیرد که نباید استقرا کرد؛ نتیجه می‌گیرد که بنیاد آن عادت است، نه عقل.

نفس به مثابه دسته. در درون خود، هرگاه می‌جویم، تنها ادراکی خاص می‌یابم و هرگز خودِ «من» را جدا از ادراکات نمی‌یابم. پس نفس دسته‌ای از ادراکات است در جریان دائم، نه جوهری ثابت. خود هیوم بعدها در ضمیمه رساله اعتراف کرد که از این تحلیل کاملاً راضی نیست.

اخلاق و شکاف باید و هست. در پایان یک بند مشهور می‌گوید نویسندگان اخلاق ناگهان از گزاره‌های «هست» به گزاره‌های «باید» می‌پرند بی‌آنکه توضیح دهند این پیوند از کجا آمده. موضع خودش سنتیمنتالیستی است: احکام اخلاقی از احساس همدلی برمی‌خیزند و عقل، به تعبیر مشهور او، برده عواطف است و باید باشد.

دین. در جستار «درباره معجزات» استدلال می‌کند که شهادت بر معجزه هرگز نمی‌تواند به قوت شواهدی باشد که قانون طبیعی را تأیید می‌کنند. در «گفت‌وگوها درباره دین طبیعی»، برهان نظم را از چند سو نقد می‌کند: تشبیه جهان به مصنوع بشری ضعیف است، و از اثر متناهی نمی‌توان به علت نامتناهی رسید.

نقدها و مناقشات. رید و مکتب اسکاتلندی گفتند نتایج او آن قدر خلاف عقل سلیم است که باید در مقدمات — یعنی در نظریه ایده‌ها — خطایی باشد. کانت گفت هیوم او را از خواب جزمی بیدار کرد و پاسخش این بود که علیت نه از تجربه می‌آید و نه توهم است، بلکه صورتی پیشین از فاهمه است. مناقشه تفسیری امروزی نیز بر سر آن است که آیا هیوم شکاک است یا طبیعت‌گرا:

خوانش «واقع‌گرای شکاک» می‌گوید او منکر علیت در جهان نیست، بلکه منکر دسترسی ما به آن است.

میراث و اثرگذاری. او مسئله استقرارا به فلسفه علم سپرد — مسئله‌ای که پوپر کل روش‌شناسی خود را بر آن بنا کرد. در فلسفه اخلاق، تفکیک باید و هست هنوز نقطه آغاز بحث است، و اخلاق مبتنی بر عاطفه در روان‌شناسی اخلاق معاصر احیا شده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. هیوم گزاره کوتاهی دارد که بنیاد کل این بحث را هدف می‌گیرد: ایده وجود، ایده متمایزی نیست که به تصور یک شیء افزوده شود؛ تصورکردن چیزی و تصورکردن آن به عنوان موجود، یک کارند. با این تحلیل، «هستی» چیزی نیست که بتوان آن را بر ماهیت افزود یا از آن برداشت — و در نتیجه، پرسش از اینکه کدام یک اصیل است، بی‌موضوع می‌شود. نتیجه دوم آنکه هیچ موجودی نیست که وجودش ضروری باشد، زیرا هرچه را بتوان موجود تصور کرد، معدوم نیز می‌توان تصور کرد؛ و این، تیغی است بر گلوئی هر برهانی که از مفهوم به وجود می‌رود. کانت پنجاه سال بعد همین را در قالب «وجود محمول واقعی نیست» صورت‌بندی کرد، و هر پژوهشی در باب اصالت وجود ناگزیر است پیش از هر دآوری، تکلیف خود را با این اعتراض روشن کند.

آثار کلیدی. رساله طبیعت آدمی . کاوش در فهم بشری . کاوش در مبادی اخلاق . گفت‌وگوها درباره دین طبیعی . تاریخ انگلستان

شناسنامه. (۱۷۱۰-۱۷۹۶ م.)، اسکاتلندی، کشیش و سپس استاد فلسفه اخلاق در گلاسکو به‌جانشینی آدام اسمیت؛ بنیان‌گذار مکتب «عقل سلیم» اسکاتلندی.

زمینه و مسئله محوری. رید خود در آغاز پیرو بارکلی بود و می‌گوید خواندن هیوم او را از خواب بیدار کرد — اما در جهتی مخالف کانت. استدلال او این است: وقتی زنجیره‌ای از استدلال‌های ظاهراً معتبر به نتیجه‌ای می‌رسد که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند در زندگی به آن عمل کند، عاقلانه‌تر آن است که در یکی از مقدمات شک کنیم تا در عقل سلیم.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد «راه ایده‌ها». مقدمه مشترک دکارت، لاک، بارکلی و هیوم این است که آنچه ذهن مستقیماً درمی‌یابد ایده است، نه خودِ شیء. رید می‌گوید همین مقدمه سرچشمه همه مشکلات است: اگر میان ما و جهان پرده‌ای از ایده‌ها بکشیم، هرگز نمی‌توانیم آن را کنار بزنیم. و مهم‌تر آنکه این مقدمه، خود هیچ‌گاه اثبات نشده و صرفاً مفروض گرفته شده است.

واقع‌گرایی مستقیم. در ادراک، ما خودِ اشیاء را درمی‌یابیم. احساس نشانه است، نه تصویر؛ رابطه آن با شیء رابطه شباهت نیست بلکه رابطه دلالت است، مانند رابطه کلمه با معنا. ما نمی‌آموزیم که از احساس به شیء استنتاج کنیم؛ ساختار ذهن ما چنان است که مستقیماً به شیء می‌رسیم.

اصول اول عقل سلیم. برخی باورها مقدمه هر استدلالی اند و خود اثبات پذیر نیستند: اعتماد به حافظه، وجود جهان بیرون، وجود اذهان دیگر، اعتبار حواس. اینها پیش فرض های خود عمل استدلال اند و انکارشان به تناقض عملی می انجامد.

فاعلیت و اختیار. رید میان علیت رویدادی و علیت فاعلی تفکیک می کند: فاعل، آغازگر واقعی یک زنجیره است و به رویداد پیشین فروکاستنی نیست. این تحلیل، صورت بندی کلاسیک اختیارگرایی است و در فلسفه معاصر همچنان مدافع دارد.

هویت شخصی. او تحلیل حافظه محور لاک را با مثال مشهور «افسر» نقض می کند: کسی ممکن است در پیری کار میان سالی خود را به یاد آورد و در میان سالی کار کودکی را، اما در پیری کار کودکی را به یاد نیاورد؛ بنا بر معیار لاک نتیجه ای متناقض به دست می آید. هویت شخص نزد او امری بسیط و تحلیل ناپذیر است.

نقدها و مناقشات. ایراد رایج آن است که توسل به عقل سلیم، بیش از آنکه پاسخ باشد، امتناع از پاسخ است: هیوم می پرسید این باورها چه توجیهی دارند و رید می گوید توجیه نمی خواهند. مدافعان معاصر — از جمله در معرفت شناسی اصلاح شده — پاسخ داده اند که این دقیقاً همان چیزی است که امروز باور پایه نامیده می شود و پرسش از توجیه هر باوری، خود بی پایان نیست.

میراث و اثرگذاری. فلسفه اسکاتلندی در قرن نوزدهم در آمریکا و فرانسه نفوذ گسترده داشت، سپس فراموش شد، و از نیمه قرن بیستم دوباره جدی گرفته شد — هم در واقع گرایی مستقیم در فلسفه ادراک، هم در نظریه فاعلیت، و هم در معرفت شناسی باور پایه نزد پلانتینگا.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. رید در متافیزیک نظام‌سازی نمی‌کند، اما موضع روش‌شناختی‌اش برای این بحث نکته‌ای دارد: به نظر او بسیاری از بن‌بست‌های فلسفی نه از دشواری خود مسئله بلکه از مقدمه‌ای نادرست در آغاز راه پدید می‌آیند. کسی که مسئله اصالت وجود را بررسی می‌کند، می‌تواند همین پرسش را به کار بندد: آیا مقدمه مشترکی که هر دو طرف نزاع بی‌بحث پذیرفته‌اند وجود دارد، و اگر هست، آیا خود آن آزموده شده است؟

آثار کلیدی. پژوهش در ذهن انسان بر مبنای اصول عقل سلیم . مقالاتی درباره قوای عقلانی انسان . مقالاتی درباره قوای فعال انسان

شناسنامه. (۱۶۶۸-۱۷۴۴ م.)، ناپلی، استاد کم‌درآمد بلاغت در دانشگاه ناپل؛ در زمان حیات تقریباً ناشناخته ماند و پس از یک قرن کشف شد.

زمینه و مسئله محوری. ویکو در برابر روش دکارتی ایستاد، اما نه از موضع شکاکیت. اعتراض او این بود که روش هندسی برای امور انسانی — تاریخ، حقوق، زبان، سیاست — نامناسب است و کاربردش، این حوزه‌ها را از دانش خارج نمی‌کند بلکه نوع دیگری از دانش را نادیده می‌گیرد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

حقیقت همان ساخته است. اصل بنیادی او این است که ما تنها آنچه را خود ساخته‌ایم به تمامی می‌شناسیم. طبیعت را خدا ساخته، پس شناخت کامل آن از آن اوست؛ اما جهان مدنی — نهادها، زبان‌ها، قوانین، اسطوره‌ها — ساخته آدمیان است و از همین رو، تاریخ برای ما شناخت‌پذیرتر از طبیعت است. این وارونه‌سازی سلسله‌مراتب دانش، جسورانه‌ترین ایده اوست.

سه عصر. تاریخ ملت‌ها از سه دوره می‌گذرد: عصر خدایان، عصر قهرمانان، و عصر انسان‌ها؛ هر یک با نوع خاصی از زبان، حقوق، حکومت و خرد. در پایان عصر سوم، فروپاشی و بازگشت رخ می‌دهد و چرخه از نو آغاز می‌شود. توجه کنید که این چرخه، برخلاف الگوی ابن‌خلدون که بر عصبیت و اقتصاد سیاسی می‌ایستد، بر تحول صورت‌های آگاهی و زبان استوار است.

خرد شاعرانه. انسان نخستین با مفهوم نمی‌اندیشید بلکه با تصویر و اسطوره؛ و این نه نادانی بلکه نوعی دیگر از شناخت بود. اسطوره‌ها را نباید دروغ‌های

کودکانه دانست؛ آنها تاریخ‌های رمزی شدهٔ نهادهای واقعی‌اند و با روش درست، خواندنی. این موضع، پایهٔ تمام مطالعات مدرن اسطوره‌شناسی است.

پیوند فقه‌اللغه و فلسفه. ویکو می‌گوید فلسفه بدون فقه‌اللغه در انتزاع می‌ماند و فقه‌اللغه بدون فلسفه در جزئیات؛ باید از خودِ واژه‌ها و تحول معنایشان، تاریخ نهادهای را بازساخت. تحلیل‌های زبانی او در «علم نو» نمونه‌های چشمگیری از این روش‌اند.

نقدها و مناقشات. نثر او دشوار و ساختار «علم نو» آشفته است و همین، بخشی از دلیل مهجورماندنش بود. نقد محتوایی آنکه بسیاری از ریشه‌شناسی‌هایش از نظر زبان‌شناسی مدرن نادرست است. همچنین این پرسش هست که آیا نظریهٔ چرخه‌ای او با ایدهٔ پیشرفت سازگار است یا نه؛ خودِ او مسیر را نه پیشرفت خطی بلکه بازگشت مکرر می‌دید.

میراث و اثرگذاری. هردر، میشله، کوچه و برلین هر یک از او الهام گرفتند؛ مارکس در پانوشتی از «سرمایه» به همان ایدهٔ «تاریخ را ما ساخته‌ایم» ارجاع می‌دهد. جویس ساختار «شب‌زنده‌داری فینیگان‌ها» را بر چرخهٔ ویکو بنا کرد. در روش‌شناسی علوم انسانی، تمایز میان تبیین و فهم — که در دیلتای صورت‌بندی شد — ریشه‌اش نزد اوست.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. ویکو در متافیزیک وارد نمی‌شود، اما تز او پیامدی برای این بحث دارد: اگر شناخت کامل تنها از آن سازنده باشد، آنگاه شناخت «ذات» اشیاء طبیعی برای ما دست‌نیافتنی است و آنچه به‌عنوان ماهیت می‌شناسیم، محصول مفهوم‌سازی خود ماست. این نتیجه از راهی کاملاً

متفاوت، به همان‌جا می‌رسد که لاک با تفکیک ذات واقعی و ذات اسمی رسیده بود.

آثار کلیدی. علم نو . دربارهٔ روش مطالعات زمانهٔ ما . دربارهٔ قدیم‌ترین حکمت ایتالیایی‌ها . زندگی‌نامهٔ خودنوشت

یادداشت پایانی دفتر چهارم

سه خط را می‌توان در این دوازده عنوان دنبال کرد.

نخست، سرنوشت جوهر. دکارت آن را به «آنچه برای بودن به چیزی نیاز ندارد» تعریف می‌کند؛ اسپینوزا نتیجه می‌گیرد که پس جوهر یکی است؛ لایب‌نیتس آن را به بی‌نهایت موناخ تکثیر می‌کند؛ لاک اعتراف می‌کند که از آن هیچ ایده‌روشنی نداریم؛ بارکلی جوهر مادی را حذف می‌کند؛ و هیوم جوهر ذهنی را نیز. در فاصله صد سال، مرکزی‌ترین مفهوم متافیزیک سنتی از میان می‌رود.

دوم، سرنوشت علیت. مالبرانش آن را از مخلوقات می‌گیرد و به خدا می‌سپارد؛ هیوم آن را از جهان می‌گیرد و به عادت ذهن می‌سپارد. جالب آنکه هر دو از یک مشاهده آغاز می‌کنند — نبود پیوند ضروری مشاهده‌شده — و به دو نتیجه کاملاً متفاوت می‌رسند. این همان مشاهده‌ای است که غزالی شش قرن پیش‌تر کرده بود.

سوم، سرنوشت مسئله ما. این دفتر چهار موضع تازه درباره وجود و ماهیت می‌آفریند که هیچ‌یک در سنت پیشین هم‌تا ندارد: تعریف اسپینوزا از ذات به عنوان توان بالفعل هستی، رقابت ماهیات برای تحقق نزد لایب‌نیتس، تفکیک ذات واقعی و اسمی نزد لاک، و بازتعریف هستی به عنوان نسبت با ذهن نزد بارکلی. و در پایان، هیوم با یک جمله کوتاه — که تصور یک چیز و تصور آن به عنوان موجود، یک کارند — بنیاد هر دو طرف نزاع را هدف می‌گیرد. کانت در دفتر ششم همین را در قالب فنی‌تری تکرار خواهد کرد.

دفتر پنجم به روشنگری می‌پردازد: ده عنوان از منتسکیو تا مری ولستون‌کرافت.

دفتر پنجم

روشنگری

دیباچه

این دفتر ده عنوان دارد و قرن هجدهم را در بر می‌گیرد، از «روح‌القوانین» منتسکیو تا سال‌های انقلاب فرانسه. سه ملاحظه.

نخست آنکه روشنگری یک مکتب فلسفی نیست، یک جنبش فکری و اجتماعی است. کسانی که در این دفتر آمده‌اند در بسیاری از مسائل با هم اختلاف اساسی دارند: روسو منتقد سرسخت تمدنی است که ولتر از آن دفاع می‌کند، و برک تمام بنیاد فکری کندرسه را رد می‌کند. آنچه مشترک است، نه مجموعه‌ای از باورها بلکه یک عادت است: عرضه کردن هر نهاد و هر سنت به دادگاه عقل و پرسیدن اینکه چه توجیهی دارد.

دوم آنکه در این دوره، وزن فلسفه از مابعدالطبیعه به فلسفه سیاسی و اجتماعی و اخلاقی منتقل می‌شود. پرسش‌های اصلی این‌هاست: مشروعیت قدرت از کجاست، نابرابری از کجا آمده، حدود مدارا کجاست، تربیت چه می‌کند، و آیا تاریخ جهتی دارد.

سوم دربارهٔ بند ششم: در بیشتر عنوان‌های این دفتر، مسئلهٔ وجود و ماهیت به صورت فنی مطرح نیست. اما یک مضمون مرتبط و مهم در سراسر دفتر جریان دارد که ارزش دنبال کردن دارد: تردید در ثابت بودن «طبیعت انسانی». روسو انسان را محصول تاریخ می‌داند، دیدرو صورت‌های زنده را حالات گذرای ماده، کندرسه انسان را بی‌نهایت اصلاح‌پذیر، و ولستون کرافت نشان می‌دهد که آنچه طبیعت یک گروه پنداشته می‌شود، رسوب شرایط اوست. این خط، حمله‌ای است به ذات‌گرایی از سویی که در سنت کلاسیک سابقه نداشت.

شناسنامه. شارل لویی دو سکوندا، بارون دو منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵ م.)، فرانسوی، رئیس موروئی پارلمان بوردو؛ نویسنده «روح القوانین» که بیست سال از عمرش را گرفت.

زمینه و مسئله محوری. منتسکیو در پی آن بود که به جای پرسیدن اینکه بهترین حکومت کدام است، پرسد چرا قوانین و نهادها در جوامع مختلف این گونه اند که هستند. این جابه جایی — از هنجاری به تبیینی و تطبیقی — او را به یکی از سرچشمه های علوم اجتماعی بدل می کند.

مهم ترین دیدگاه ها.

قانون به مثابه نسبت. او قوانین را نسبت های ضروری برخاسته از طبیعت اشیاء تعریف می کند. قانون گذاری از هیچ آغاز نمی شود؛ باید با اقلیم، اقتصاد، دین، جمعیت و خلق و خوی مردم سازگار باشد. مجموع این عوامل را «روح عمومی» یک ملت می نامد.

سه گانه حکومت ها. برخلاف تقسیم بندی کلاسیک، سه گونه می شناسد و هر یک را با اصل محرکش تعریف می کند: جمهوری که بر فضیلت مدنی ایستاده، سلطنت که بر شرافت و امتیاز، و استبداد که بر ترس. نکته مهم آنکه اگر اصل محرک فرسوده شود، شکل حکومت هرچند برجا بماند، از درون پوسیده است.

تفکیک قوا. مشهورترین سهم او. استدلالش تجربی است نه صرفاً منطقی: هر که قدرت دارد گرایش به سوءاستفاده از آن دارد و تا به مانع نرسد پیش می رود؛ پس باید قدرت را با قدرت مهار کرد. تفسیر او از نظام انگلستان تا حدی

آرمانی شده بود، اما همین تفسیر بود که مستقیماً بر قانون اساسی آمریکا و بر «فدرالیست» اثر گذاشت.

نقد استبداد. در «نامه‌های ایرانی»، از زبان دو مسافر ایرانی، جامعهٔ فرانسه را می‌بیند و نقد می‌کند؛ شگردی که به او اجازه داد نقد را از دهان بیگانه بگوید. اما در «روح‌القوانین»، مقولهٔ «استبداد شرقی» را به عنوان یک نوع حکومت تئوریزه کرد. پژوهش‌های بعدی نشان داده‌اند که این مقوله بیش از آنکه توصیف دولت‌های عثمانی و ایرانی و چینی باشد، تصویری ساخته شده از دیگری بود که به کار نقد داخلی می‌آمد؛ نقدی که ادوارد سعید و مورخان خاورمیانه بسط داده‌اند.

بردگی. فصل کوتاه او در ردّ بردگی، در قالب طنزی گزنده نوشته شده: استدلال‌های موافقان را چنان می‌آورد که پوچی‌شان آشکار شود.

نقدها و مناقشات. نظریهٔ اقلیم او — تأثیر گرما و سرما بر خلق و خوی اقوام — امروز بی‌اعتبار است و به تعمیم‌های قوم‌مدارانه انجامیده بود. نقد دوم آنکه تفکیک قوای او بر خوانشی نادرست از نظام واقعی بریتانیا استوار بود. با این حال، اصل کلی مهار قدرت با قدرت، مستقل از آن خوانش، پابرجا مانده است.

میراث و اثرگذاری. او را از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی سیاسی و حقوق تطبیقی می‌دانند. ساختار نهادی دولت مدرن — به‌ویژه در سنت آمریکایی — بدون او قابل تصور نیست.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. منتسکیو وارد متافیزیک نمی‌شود، اما پیش‌فرض روش او درخور توجه است: نهادهای اجتماعی «طبیعت» دارند و از نسبت‌های ضروری پیروی می‌کنند، درست مانند اشیاء طبیعی. یعنی نوعی

ذات گرایی را از قلمرو اشیاء به قلمرو صورت‌های اجتماعی منتقل می‌کند — همان چیزی که بعدها روسو و کندرسه در نقد ثبات طبیعت انسانی به آن خواهند تاخت.

آثار کلیدی. روح‌القوانین . نامه‌های ایرانی . تأملاتی دربارهٔ علل عظمت و انحطاط رومیان

شناسنامه. فرانسوا-ماری آروئه (۱۶۹۴-۱۷۷۸ م.)، فرانسوی، نمایشنامه‌نویس، مورخ، شاعر و جدلی‌نویس؛ دو بار زندانی باستیل، سال‌ها تبعیدی در انگلستان و سپس ساکن فرانسه در مرز سوئیس.

زمینه و مسئله محوری. ولتر فیلسوف نظام‌ساز نیست و خود نیز چنین ادعایی نداشت؛ او مبلّغ است. مسئله محوری‌اش عملی است: چگونه می‌توان تعصب دینی و خودسری قضایی را در جامعه‌ای که کلیسا و سلطنت در آن قدرت دارند، عقب راند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

مدارا. در «رساله درباره مدارا»، که در پی اعدام ژان کالاس پروتستان بر مبنای اتهامی نادرست نوشت، استدلال می‌کند که تنوع ادیان تهدیدی برای نظم نیست و آنچه جامعه را می‌درد، خواست یکسان‌سازی است. کارزار او سرانجام به اعاده حیثیت کالاس انجامید — نمونه نادری از اثرگذاری مستقیم یک متن فلسفی بر یک پرونده قضایی.

دئیسم و نقد کلیسا. او خدا ناباور نیست؛ به صانعی معتقد است که از نظم جهان استنباط می‌شود، اما دین سازمان‌یافته، معجزه و وحی را رد می‌کند. شعار مشهورش در نامه‌ها، فراخوانی است به درهم‌کوبیدن «آن چیز ننگین» — که مقصودش تعصب و خرافه بود، نه دین به‌طور کلی.

انتقال تجربه‌گرایی انگلیسی. در «نامه‌های فلسفی»، نیوتن و لاک و نظام سیاسی انگلستان را به فرانسویان معرفی کرد و همین کتاب بود که سوزانده شد.

نقش او در جابه‌جایی مرجعیت فکری فرانسه از دکارت به نیوتن و لاک تعیین‌کننده بود.

نقد خوش‌بینی. «کاندید» را پس از زمین‌لرزه لیسبون در ۱۷۵۵ نوشت؛ حمله‌ای است به تز «بهترین جهان ممکن» در قرائت عامیانه‌اش. نتیجه داستان نه ناامیدی بلکه یک توصیه عملی است: باید باغ خود را کشت کرد — یعنی به‌جای توجیه نظری شر، به کار مشخص و محدود پرداخت.

تاریخ‌نگاری تازه. در «جستار در آداب و روحیه ملت‌ها»، تاریخ را از شرح جنگ‌ها و سلسله‌ها به تاریخ تمدن، آداب، تجارت و هنر گسترش داد و برای نخستین بار چین و هند و جهان اسلام را در روایتی جهانی گنجانید — هرچند اطلاعاتش در بسیاری موارد نادرست بود و داوری‌هایش گزینشی.

نقدها و مناقشات. تناقض‌های او کم نیست: مدافع مدارا بود اما درباره یهودیان جملاتی نوشت که امروز به‌درستی نقد می‌شود؛ منتقد ستم بود اما به توان سیاسی توده مردم بی‌اعتماد و مدافع «استبداد روشن» بود؛ و ثروتش تا حدی از سرمایه‌گذاری‌هایی می‌آمد که با اصولش نمی‌خواند. نقد فلسفی نیز آن است که خوانش او از لایب‌نیتس در «کاندید» ساده‌شده و نه چندان منصفانه است.

میراث و اثرگذاری. او بیش از آنکه فیلسوف باشد، سازنده نقش تازه‌ای است: روشنفکر عمومی که در پرونده‌های مشخص مداخله می‌کند. سنت دفاع از آزادی بیان و از حقوق متهم، در فرهنگ اروپایی تا حد زیادی با نام او گره خورده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ولتر با مابعدالطبیعه سرستیز دارد و آن را اتلاف وقت می‌داند؛ در «فرهنگ فلسفی» بارها نظام‌سازی متافیزیکی را به سخره

می‌گیرد. موضع او نمونه‌ای است از آن دسته که در دیباچهٔ دفتر یکم گفته شد:
کنار گذاشتن مسئله، خود یک موضع در آن است.

آثار کلیدی. کاندید . رساله دربارهٔ مدارا . نامه‌های فلسفی . فرهنگ فلسفی .
جستار در آداب و روحیهٔ ملت‌ها

شناسنامه. (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م.)، زاده ژنو، خودآموخته، موسیقی‌دان و نویسنده؛ کتاب‌هایش در پاریس و ژنو سوزانده شد و سال‌های آخر عمرش را در گریز و انزوا گذراند.

زمینه و مسئله محوری. روسو تنها کسی در این دفتر است که پیش‌فرض مشترک روشنگری را رد می‌کند: اینکه پیشرفت علم و هنر، آدمی را بهتر می‌کند. پرسش محوری‌اش این است که اگر انسان آزاد زاده می‌شود، این زنجیرها از کجا آمده و چگونه می‌توان نظامی ساخت که در آن، اطاعت با آزادی جمع شود. **مهم‌ترین دیدگاه‌ها.**

نابرابری و منشأ آن. در «گفتار دوم»، وضع طبیعی را نه جنگ‌های بلکه وضعی از سادگی و استقلال ترسیم می‌کند. تحول از آنجا آغاز می‌شود که کسی زمینی را حصار کشید و گفت این از آن من است و دیگران باور کردند. با مالکیت، وابستگی متقابل و مقایسه پدید می‌آید، و با آن، «خوددوستی رقابتی» جای «خوددوستی طبیعی» را می‌گیرد: از این پس آدمی نه در چشم خود بلکه در چشم دیگران زندگی می‌کند.

قرارداد اجتماعی و اراده عمومی. راه‌حل، واگذاری کامل هر فرد به کل جامعه است، به شرطی که همه چنین کنند؛ در نتیجه هرکس تنها از قانونی اطاعت می‌کند که خود در وضع آن شریک بوده. اراده عمومی نه مجموع خواست‌های خصوصی، بلکه آن چیزی است که به خیر مشترک نظر دارد. حاکمیت از آن مردم است و واگذارناشدنی و نمایندگی‌ناپذیر؛ روسو نظام نمایندگی انگلیسی را نقد می‌کند و می‌گوید مردم آنجا فقط در روز انتخابات آزادند.

تربیت. «امیل» بر این اصل ایستاده که کودک را باید گذاشت تا مراحل طبیعی خود را طی کند و تربیت در آغاز باید سلبی باشد: پیشگیری از عادات بد، نه تلقین. تأثیر این کتاب بر آموزش و پرورش مدرن عظیم بوده است. اما بخش پایانی آن، دربارهٔ تربیت «سوفی» برای همسری، تصویری فرودست از زن ارائه می‌دهد که مری و لستون کرافت مستقیماً به آن حمله کرد.

دین مدنی. در پایان «قرارداد اجتماعی» می‌گوید جامعه به مجموعه‌ای حداقلی از باورهای مشترک نیاز دارد؛ و کسی که آنها را نمی‌پذیرد باید تبعید شود. این فصل، تاریک‌ترین بخش کتاب و محل بیشترین انتقاد است.

اعترافات. با این کتاب، خودزندگی‌نامهٔ مدرن آغاز می‌شود: نه شرح اعمال، بلکه شرح احساس‌ها و تناقض‌ها و شرمساری‌ها.

نقدها و مناقشات. بنژامن کنستان و بعدها آیزایا برلین و یاکوب تالمون هشدار دادند که مفهوم ارادهٔ عمومی — به‌ویژه با آن جملهٔ مشهور که فرد را می‌توان «مجبور به آزادبودن» کرد — راه را بر توتالیتاریسم می‌گشاید. مدافعان معاصر، از جمله رالز، پاسخ داده‌اند که ارادهٔ عمومی نزد روسو یک معیار هنجاری و رویه‌ای است، نه مجوزی برای سرکوب اقلیت. این مناقشه هنوز زنده است.

میراث و اثرگذاری. او هم بر انقلاب فرانسه اثر گذاشت و هم بر رمانتیسم؛ هم بر کانت، که می‌گفت روسو او را از تحقیر تودهٔ مردم رهاند، و هم بر مارکس در تحلیل بیگانگی. تصور «اصالت» و ارزش زندگی درونی در فرهنگ مدرن، تا حدّ زیادی از اوست.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. موضع روسو در این باب مهم و غیرمستقیم است. او می‌گوید ویژگی متمایز انسان «کمال‌پذیری» است: توانایی دگرگون‌شدن.

یعنی آنچه امروز «طبیعت انسانی» می‌نامیم — حرص، رقابت، خودنمایی — نه ذات ثابت بلکه رسوب تاریخ اجتماعی است. با این‌تز، ذات‌گرایی دربارهٔ انسان از درون فرومی‌ریزد و راه برای اندیشه‌ای باز می‌شود که در مارکس و بعدها در سارتر به بلوغ می‌رسد.

آثار کلیدی. قرارداد اجتماعی . گفتار در منشأ نابرابری . امیل . اعترافات .
هلوئیز جدید

شناسنامه. (۱۷۱۳-۱۷۸۴ م.)، فرانسوی، سردبیر «دایرةالمعارف» به مدت بیست و پنج سال؛ به سبب یکی از نوشته‌هایش زندانی شد و پس از آن، رادیکال‌ترین آثارش را منتشر نشده نگه داشت.

زمینه و مسئله محوری. پروژه محوری زندگی دیدرو، «دایرةالمعارف» بود: گردآوری کل دانش زمانه در قالبی که هم آموزنده باشد و هم اقتدار سنت را بی‌سروصدا تضعیف کند. پرسش نظری او این بود که اگر جهان چیزی جز ماده در حرکت نیست، حیات و آگاهی و اخلاق چه می‌شوند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دایرةالمعارف به مثابه سلاح. دیدرو در عنوان‌های به ظاهر بی‌خطر، ارجاع‌های متقابل می‌گذاشت که خواننده را به عنوان‌هایی می‌برد که نتیجه انتقادی می‌دادند. همچنین برای نخستین بار، صنایع دستی و فنون عملی را با تصویرهای دقیق در کنار علوم نظری نشانده — کاری که خود حاوی یک تزااست: دانش عملی کارگر و صنعتگر، دانش است.

مادی‌گرایی پویا. در «خواب دالامبر»، ماده را نه توده‌ای منفعل بلکه دارای حساسیت درونی می‌داند؛ تفاوت جماد و جاندار تفاوت درجه است نه نوع. از این مبنا به تصویری از تحول انواع می‌رسد: صورت‌های زنده، حالات گذرا و در جریان ماده‌اند، نه انواع ثابت. این متن، حدود یک قرن پیش از داروین، شهودی از خویشاوندی و دگرگونی موجودات دارد.

خود به مثابه فرایند. از همین مبنا، «من» را نه جوهری ثابت بلکه هماهنگی موقت اجزای یک ارگانیسم می‌داند؛ تشبیه مشهورش کندوی زنبوران است که از بیرون یک موجود می‌نماید.

جبر و مسئولیت. در «ژاک قضا و قدری»، پیامد اخلاقی جبر را می‌کاود: اگر همه چیز از پیش نوشته شده، سرزنش و ستایش چه معنایی دارد؟ دیدرو پاسخ قاطعی نمی‌دهد؛ اما موضع عملی‌اش این است که ستایش و سرزنش، خود از علل مؤثر بر رفتارند.

نقد استعمار. رادیکال‌ترین نوشته‌های سیاسی او در کتاب رینال درباره دو هند و بدون نام خودش منتشر شد: محکومیت صریح استعمار، بردگی و غارت، و دفاع از حق مقاومت مردمان مستعمره. این متن‌ها را پژوهش‌های اخیر به او نسبت داده‌اند.

نقدها و مناقشات. بخش بزرگی از آثار فلسفی او در زمان حیاتش منتشر نشد و همین باعث شد تأثیرش دیرتر و نامنظم‌تر باشد. از حیث نظری، مادی‌گرایی او بیش از آنکه دستگاهی مدلل باشد، مجموعه‌ای از شهودهای درخشان و ناتمام است — نقدی که خود او نیز با گزینش قالب گفت‌وگو تا حدی به آن اذعان داشت.

میراث و اثرگذاری. «دایرةالمعارف» به نماد پروژه روشنگری بدل شد. در فلسفه، شهودهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی او را متفکران بعدی — از لامارک تا بحث‌های معاصر درباره خودآگاهی — بازخوانی کرده‌اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع دیدرو انحلال ماهیت است در جریان ماده: اگر انواع ثابت نیستند و هر صورت زنده، پیکربندی موقتی از ماده

در حرکت است، آنگاه «ذات» چیزی جز برشی از یک پیوستار نیست که ما برای سهولت نام‌گذاری‌اش کرده‌ایم. این نتیجه، از راه علم طبیعی، به همان‌جا می‌رسد که لاک با تفکیک ذات واقعی و اسمی از راه تحلیل مفهومی رسیده بود.

آثار کلیدی. خواب دالامبر. ژاک قضا و قدری و اربابش. نامه‌ای درباره نابینایان. برادرزاده رامو. دایرةالمعارف.

شناسنامه. (۱۷۲۹-۱۷۸۱ م.)، آلمانی، نمایشنامه‌نویس، منتقد و کتابدار ولفنبوتل؛ مهم‌ترین چهرهٔ روشنگری آلمان پیش از کانت.

زمینه و مسئلهٔ محوری. لسینگ در فضایی می‌نوشت که در آن، نقد تاریخی متون مقدس تازه آغاز شده بود. پرسش محوری او: اگر باورهای دینی بر رویدادهای تاریخی استوارند و شناخت تاریخی همواره احتمالی است، چگونه می‌توان بر آنها یقین ابدی بنا کرد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

خندق پهن و زشت. صورت‌بندی مشهور او این است که حقایق تصادفی تاریخ هرگز نمی‌توانند برهان حقایق ضروری عقل شوند؛ میان این دو خندق است که او هرچه کوشیده از آن نجسته است. این جمله، مسئلهٔ بنیادی فلسفهٔ دین مدرن را تعریف کرد و کیرکگور تمام کار خود را بر همین شکاف بنا نهاد.

تربیت نوع بشر. او وحی را آموزشی تدریجی می‌بیند که متناسب با مرحلهٔ رشد بشریت عرضه شده؛ همان‌گونه که به کودک با زبان کودکانه می‌آموزند. نتیجه آنکه ادیان مراحل یک فرایندند و بشریت سرانجام به مرحله‌ای می‌رسد که خیر را برای خود خیر انجام می‌دهد، نه از بیم و امید. این نظریه، یکی از نخستین صورت‌بندی‌های فلسفهٔ تاریخ در سنت آلمانی است.

تمثیل حلقه. در نمایشنامهٔ «ناتان خردمند»، پدری سه حلقهٔ همانند به سه پسر می‌دهد و هیچ‌کس نمی‌داند اصل کدام است؛ قاضی می‌گوید هر یک چنان زندگی کنید که گویی حلقهٔ شما اصل است، و آیندگان از آثارتان داوری خواهند کرد. سه دین ابراهیمی، بی‌آنکه یکی برتر شمرده شود، به میدان عمل اخلاقی احاله

می‌شوند. این نمایشنامه در همان دوره منع انتشار آثار الهیاتی او نوشته شد — یعنی وقتی راه رساله بسته شد، همان‌ت‌ز را در قالب درام گفت.

ارزش جست‌وجو. جمله مشهور دیگرش این است که اگر خدا حقیقت را در یک دست و کوشش دائمی برای یافتن آن را در دست دیگر به او عرضه کند، دست دوم را برمی‌گزیند؛ زیرا حقیقت محض از آن خداست و آنچه به انسان تعلق دارد جست‌وجوست.

حدود هنرها. در «لائوکون»، تمایز میان شعر و نقاشی را بر مبنای زمان و مکان بنا می‌کند: نقاشی اجسام را در فضا نشان می‌دهد و شعر کنش‌ها را در زمان. این متن، نقطه آغاز زیبایی‌شناسی مدرن آلمانی است.

نقدها و مناقشات. انتشار «قطعات» ریماروس به دست او جنجالی بزرگ به راه انداخت و کشیش گوتسه او را به تخریب ایمان متهم کرد؛ دولت انتشار آثار الهیاتی‌اش را ممنوع کرد. پس از مرگش، یاکوبی مدعی شد لسینگ در گفت‌وگویی خصوصی خود را اسپینوزایی خوانده است؛ این ادعا مناقشه بزرگ اسپینوزیسم را در آلمان برانگیخت و صحتش هنوز محل بحث است.

میراث و اثرگذاری. او الگوی نقد ادبی مدرن در آلمان را ساخت و تئاتر ملی آلمان را از تقلید فرانسوی رهاوند. در فلسفه دین، مسئله او همچنان مسئله است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. لسینگ در متافیزیک نظام‌سازی نمی‌کند، اما تمایز او میان حقایق ضروری و حقایق تصادفی، از حیث ساختاری همان تمایز واجب و ممکن است که از فلسفه لایب‌نیتس به او رسیده، منتها در قلمرو معرفت و نه هستی. اهمیتش برای پژوهش در باب امر مطلق آن است که نشان

می‌دهد شکاف میان امر ضروری و امر واقع، پیش از آنکه یک مسئله هستی‌شناختی باشد، یک مسئله معرفتی است: ما به آنچه ضروری است تنها از راه عقل دسترسی داریم و عقل، از داده‌های تاریخی و تجربی به آن نمی‌رسد.

آثار کلیدی. ناتان خردمند . تربیت نوع بشر . لائوکون . دراماتورژی هامبورگ . درباره برهان روح و قدرت

شناسنامه. (۱۷۲۳-۱۷۹۰ م.)، اسکاتلندی، استاد منطق و سپس فلسفه اخلاق در گلاسکو، بعدها مأمور گمرک ادینبرو؛ او خود را فیلسوف اخلاق می‌دانست، نه اقتصاددان.

زمینه و مسئله محوری. اسمیت در قلب روشنگری اسکاتلندی و در دوستی نزدیک با هیوم می‌زیست. پرسش راهنمای هر دو کتاب بزرگ او یکی است: چگونه از کنش‌های افراد که هیچ‌یک قصد نظم عمومی ندارند، نظم جمعی پدید می‌آید — چه در اخلاق و چه در اقتصاد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

همدلی و ناظر بی‌طرف. در «نظریهٔ عواطف اخلاقی»، بنیاد اخلاق را نه عقل محض و نه سود شخصی، بلکه توانایی قراردادن خود به جای دیگری می‌داند. داوری اخلاقی وقتی شکل می‌گیرد که رفتار خود را از دید یک «ناظر بی‌طرف» درونی‌شده بنگریم — کسی که نه دوست ماست و نه دشمن. وجدان نزد او محصول اجتماعی‌شدن این نگاه است.

تقسیم کار. «ثروت ملل» با نمونهٔ کارگاه سنجاق‌سازی آغاز می‌شود: تقسیم فرایند به مراحل ساده، بهره‌وری را چند صد برابر می‌کند. اسمیت این را موتور اصلی رشد می‌داند و منشأ آن را نه نقشهٔ کسی، بلکه گرایش طبیعی آدمیان به مبادله می‌شمارد؛ و گسترهٔ آن را محدود به وسعت بازار می‌داند.

نفع شخصی و دست نامرئی. عبارت مشهور او این است که ما شام خود را نه از خیرخواهی قصاب و نانوا، بلکه از توجه آنان به نفع خودشان انتظار داریم.

تعبیر «دست نامرئی» را — برخلاف تصور رایج — تنها چند بار در کل آثارش به کار برده و آن را به یک اصل جهان‌شمول تبدیل نکرده است.

نقد بازرگانان و انحصار. آنچه معمولاً از قلم می‌افتد این است که اسمیت بدبین‌ترین تحلیل را از خود سرمایه‌داران دارد: می‌گوید هرگاه اهل یک صنف گرد هم آیند، گفت‌وگویشان به توطئه علیه عموم و بالابردن قیمت‌ها می‌انجامد. حمله اصلی کتاب متوجه نظام سوداگری و امتیازهای انحصاری است، نه دفاع بی‌قید از هر آنچه سرمایه می‌خواهد.

هزینه انسانی تقسیم کار. در دفتر پنجم، با صراحتی که کمتر نقل می‌شود، می‌گوید کسی که تمام عمر چند حرکت ساده را تکرار می‌کند، فرصتی برای پرورش فهم خود ندارد و به‌طور طبیعی چنان کودن می‌شود که ممکن است؛ و نتیجه می‌گیرد که دولت باید آموزش عمومی را تأمین کند. او همچنین وظایف دیگری برای دولت قائل است: دفاع، عدالت، و کارهای عمومی که بخش خصوصی سود کافی در آنها نمی‌بیند.

نقدها و مناقشات. مسئله مشهور «آدام اسمیت» در آلمان قرن نوزدهم مطرح شد: چگونه نویسنده کتابی درباره همدلی، کتابی دیگر بر پایه نفع شخصی می‌نویسد؟ پژوهش‌های معاصر این تعارض را تا حد زیادی برطرف کرده‌اند: نفع شخصی نزد اسمیت در چارچوب عدالت و نهادهای اخلاقی عمل می‌کند و بیرون از آن چارچوب، ویرانگر است. نقد دیگر آنکه نام او بیش از هر متفکر دیگری برای توجیه موضعی به کار رفته که خودش نداشت.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی مدرن می‌دانند. اما خوانش دقیق‌تر آثارش در دهه‌های اخیر، تصویر تازه‌ای ساخته است: فیلسوف اخلاقی

که به شرایط نهادی و اخلاقی لازم برای کارکرد بازار توجه داشت، نه مبلغ رهاسازی مطلق.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. اسمیت در متافیزیک وارد نمی‌شود. اما روش او برای این دفتر نمونه‌وار است: به جای پرسش از ذات انسان، از سازوکارهایی می‌پرسد که رفتار جمعی از آنها پدید می‌آید — همان جابه‌جایی از ذات به فرایند که مضمون مشترک این دفتر است.

آثار کلیدی. ثروت ملل . نظریه عواطف اخلاقی . درس گفتارهای فقه . مقالاتی در موضوعات فلسفی

شناسنامه. (۱۷۲۹-۱۷۹۷ م.)، ایرلندی تبار، نماینده مجلس عوام بریتانیا به مدت سه دهه؛ نویسنده «تأملاتی درباره انقلاب فرانسه» و بنیان‌گذار محافظه‌کاری مدرن.

زمینه و مسئله محوری. برک در ۱۷۹۰، یعنی پیش از دوره ترور، کتابی نوشت که فروپاشی انقلاب به خشونت و سپس به دیکتاتوری نظامی را پیش‌بینی می‌کرد. پرسش محوری او: آیا می‌توان جامعه‌ای را بر مبنای اصول انتزاعی و از نو ساخت؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

محدودیت عقل فردی. استدلال بنیادی او معرفت‌شناختی است، نه صرفاً سیاسی: ذخیره خرد هر فرد اندک است و بهتر است افراد از بانک عمومی سرمایه اقوام و اعصار بهره بگیرند. نهادها و آداب، تجربه انباشته نسل‌هایند؛ بسیاری از آنها دلیلی دارند که ما نمی‌دانیم، و ویران‌کردنشان به بهانه ندانستن دلیل، نادانی است نه خردورزی.

پیش‌داوری به معنای مثبت. او واژه‌ای را که روشنگری بدنام کرده بود بازتعریف می‌کند: پیش‌داوری، خرد فشرده‌شده در عادت است که در لحظه عمل به کار می‌آید، در حالی که استدلال از نو، کند و مردد است.

جامعه به مثابه قرارداد میان نسل‌ها. قرارداد اجتماعی نزد او توافقی میان زندگان بر سر منافع نیست، بلکه پیوندی است میان مردگان، زندگان و آیندگان. نسل حاضر مالک مطلق نیست؛ امانت‌دار است.

اصلاح در برابر انقلاب. برک مخالف تغییر نیست؛ می‌گوید دولتی که ابزار تغییر ندارد، ابزار بقای خود را هم ندارد. اما تغییر باید تدریجی، جزئی و در پیوند با آنچه هست باشد، نه بازسازی کامل بر مبنای طرحی نظری.

کارنامه عملی. تصویر او به‌عنوان مرتجع، تصویری ناقص است: از حقوق مستعمرات آمریکا دفاع کرد، سال‌ها برای محاکمه وارن هیستینگز به سبب فجایع کمپانی هند شرقی در هند کوشید، با تجارت برده مخالفت کرد و برای کاتولیک‌های ایرلند حقوق می‌خواست. اصل واحد این مواضع، مخالفت با قدرت خودسروبی مهار است — چه قدرت شاه، چه کمپانی، چه مجلس انقلابی.

نقدها و مناقشات. توماس پین در «حقوق انسان» پاسخ او را داد و نوشت که برک به پرندۀ در قفس نمی‌نگرد و فقط پرهای زیبا را می‌بیند — یعنی احساسات او صرف تشریفات و اشرافیت می‌شود و نه رنج واقعی مردم. ولستون کرافت نیز در نخستین پاسخ منتشرشده به او، همین نکته را با تندی بیشتری آورد. نقد نظری اصلی آن است که اگر معیار اعتبار، دوام و سنت باشد، هیچ ابزاری برای نقد سنت‌های ناعادلانه — از جمله بردگی — باقی نمی‌ماند؛ و برک برای گریز از این نتیجه، ناچار به اصولی فراسنتی متوسل می‌شود.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار سنت محافظه‌کاری می‌دانند، اما تأثیرش فراتر رفته است: نقد او بر مهندسی اجتماعی از پیش طراحی شده، در قرن بیستم نزد هایک و اوکشات و در نقد برنامه‌های توسعه متمرکز بازتاب یافت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. برک با «حقوق انتزاعی انسان» مخالف است، و مبنای مخالفتش ضدذات‌گرایانه است: انسان انتزاعی وجود ندارد؛ آنچه هست انسان انگلیسی و فرانسوی و هندی است، در بستر نهادها و تاریخ

خودش. جالب آنکه او از همین مقدمه — که در این دفتر مقدمهٔ رادیکال‌هاست — نتیجه‌ای کاملاً مخالف می‌گیرد: اگر ذات ثابتی در کار نیست، پس معیارِ داوری هم انتزاعی نمی‌تواند باشد و باید در خودِ تاریخ جست.

آثار کلیدی. تأملاتی دربارهٔ انقلاب فرانسه · پژوهشی فلسفی دربارهٔ خاستگاه تصورات ما از امر والا و زیبا · نطق دربارهٔ مصالحه با آمریکا · نامه‌هایی دربارهٔ صلح شاهانه

شناسنامه. ماری ژان آنتوان نیکلا دو کاریتا (۱۷۴۳-۱۷۹۴ م.)، فرانسوی، ریاضی‌دان و عضو فرهنگستان علوم، نماینده مجلس ملی؛ در جریان ترور تحت تعقیب قرار گرفت، در مخفیگاه آخرین کتابش را نوشت و در زندان درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. کندرسه تنها کسی در این دفتر است که ریاضی‌دان حرفه‌ای بود و کوشید ابزار ریاضی را به مسائل اجتماعی و سیاسی بیاورد. پرسش او: آیا می‌توان برای تصمیم‌گیری جمعی، بنیادی دقیق و اثبات‌پذیر یافت؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

قضیه هیئت منصفه. اگر هر رأی‌دهنده احتمال بیش از یک‌دوم برای درست‌تصمیم‌گرفتن داشته باشد، احتمال درستی تصمیم اکثریت با افزایش شمار رأی‌دهندگان به یک نزدیک می‌شود؛ و اگر آن احتمال کمتر از یک‌دوم باشد، عکس آن رخ می‌دهد. این قضیه، نخستین دفاع ریاضی از دموکراسی است — و در عین حال، شرط آن را نیز روشن می‌کند: آگاهی و استقلال رأی‌دهندگان.

تناقض رأی‌گیری. او نشان داد که ترجیح‌های جمعی می‌توانند دوری شوند: ممکن است اکثریت الف را بر ب، ب را بر ج، و ج را بر الف ترجیح دهند. یعنی «اراده اکثریت» همیشه انسجام ندارد. این کشف، دو قرن بعد پایه نظریه انتخاب اجتماعی و قضیه ناممکن بودن آرو شد.

پیشرفت به مثابه قانون تاریخ. در «طرح یک تصویر تاریخی از پیشرفت روح انسانی»، تاریخ بشر را در ده دوره ترسیم می‌کند و دوره دهم را آینده می‌داند: محو نابرابری میان ملت‌ها، کاهش نابرابری درون هر ملت، و کمال‌یابی واقعی انسان. او تصریح می‌کند که برای این کمال‌پذیری هیچ حدّی نمی‌شناسد.

حقوق زنان. در ۱۷۹۰ متنی نوشت که در آن استدلال می‌کند یا هیچ فردی از نوع بشر حقوق واقعی ندارد، یا همه یک حق دارند؛ و هرکس به سبب دین یا رنگ یا جنسیت رأی دیگری را نفی کند، حق خود را نیز نفی کرده است. او خواستار حق رأی و حق تحصیل و مشاغل برای زنان بود — موضعی که حتی در میان انقلابیون فرانسه در اقلیت قرار داشت.

آموزش عمومی. گزارش او درباره آموزش، نظامی سراسری، رایگان، سکولار و مستقل از قدرت سیاسی پیشنهاد می‌کرد که پایه نظام آموزشی فرانسه مدرن شد.

نقدها و مناقشات. طنز تلخ سرنوشت او — نوشتن کتابی درباره پیشرفت ناگزیر عقل، در گریز از انقلابی که به نام عقل او را می‌کشت — بارها موضوع تأمل بوده است. نقد نظری اصلی، متوجه فلسفه تاریخ اوست: ایده پیشرفت خطی و ناگزیر، در قرن بیستم به شدت نقد شد. اما بخش ریاضی کارش، برخلاف بخش تاریخی، نه تنها بی‌اعتبار نشد بلکه یک رشته کامل از آن پدید آمد.

میراث و اثرگذاری. نظریه انتخاب اجتماعی، از آرو تا آمارتیا سن، خود را وامدار او می‌داند. در فلسفه سیاسی، او نمونه کامل ایمان روشنگری به پیوند علم، آموزش و آزادی است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع کندرسه ادامه خط روسوست، اما با نتیجه‌ای خوش‌بینانه: اگر توانایی‌های انسان حدّ ثابتی ندارند، «طبیعت انسانی» یک نقطه ثابت نیست بلکه دامنه‌ای گشوده است. برای بحث ذات‌گرایی، این موضع صورت حداکثری نفی ماهیت ثابت برای انسان است.

آثار کلیدی. طرح یک تصویر تاریخی از پیشرفت روح انسانی . رساله دربارهٔ کاربرد تحلیل در تصمیم‌های اکثریت . دربارهٔ پذیرش زنان در حقوق شهروندی . گزارش دربارهٔ سازمان عمومی آموزش

شناسنامه. (۱۷۳۷-۱۸۰۹ م.)، انگلیسی‌تبار، مأمور سابق مالیات، مهاجر به آمریکا در ۱۷۷۴؛ در سه انقلاب حضور داشت — آمریکا، فرانسه و در نبرد قلمی با نظم قدیم بریتانیا — و در فقر و انزوا در نیویورک درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. پین نویسنده‌ای است که برای مخاطب عام می‌نویسد و همین، بخشی از فلسفه اوست: به باور او مسائل سیاسی پیچیده نیستند و اگر به زبان ساده گفته شوند، هر شهروندی می‌تواند درباره آنها داوری کند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تفکیک جامعه و حکومت. در آغاز «عقل سلیم» می‌گوید جامعه از نیازهای ما پدید می‌آید و نعمت است، اما حکومت از شرارت‌های ما و در بهترین حالت شری لازم است. نتیجه عملی: هر اقتدار حکومتی باید توجیه شود و هیچ چیز به‌خودی‌خود مقدس نیست.

نقد سلطنت موروثی. استدلال او ساده و کوبنده است: حکومت موروثی، به همان اندازه نامعقول است که شاعر یا ریاضی‌دان موروثی؛ و اگر منشأ نخستین پادشاهان را بکاویم، معمولاً به سرکرده دسته‌ای راهزن می‌رسیم.

حاکمیت نسل زنده. در «حقوق انسان» در برابر برک می‌گوید هیچ نسلی حق ندارد نسل‌های بعد را برای همیشه متعهد کند؛ مردگان بر زندگان حکومت نمی‌کنند. این پاسخ، دقیقاً نقطه مقابل «قرارداد میان نسل‌ها»ی برک است و مناقشه این دو، هنوز چارچوب بحث میان اصلاح‌طلبی و سنت‌گرایی است.

عدالت زمینی. آخرین رسالهٔ سیاسی او، که کمتر خوانده شده، رادیکال‌ترین آنهاست: زمین در اصل مالِ مشترک بشر بوده، پس مالکان زمین باید اجاره‌بهای به صندوق ملی پردازند و از آن صندوق، به هر جوان در آغاز بزرگسالی سرمایه‌ای پرداخت شود و به هر سالمند مستمری. این طرح را از پیشگامان مستقیم ایدهٔ درآمد پایه و بیمهٔ اجتماعی می‌دانند.

دئیسم و نقد کتاب مقدس. در «عصر عقل» به خدای واحدِ عقلی معتقد می‌ماند اما وحی و کتاب مقدس را نقد می‌کند. این کتاب برایش گران تمام شد: بسیاری از هم‌پیمانان آمریکایی‌اش از او فاصله گرفتند و شهرتش تا یک قرن آسیب دید.

نقدها و مناقشات. منتقدان، سادگی استدلال‌های او را نقطهٔ ضعف نظری‌اش می‌دانند: پین ساختار پیچیدهٔ نهادها را ساده می‌بیند و برای مسئلهٔ اکثریت و اقلیت، پاسخی در حد برک یا مدیسون ندارد. در جریان انقلاب فرانسه، مخالفتش با اعدام لویی شانزدهم او را به زندان انداخت و نزدیک بود به گیوتین برود.

میراث و اثرگذاری. «عقل سلیم» در چند ماه صدها هزار نسخه در مستعمرات پخش شد و نقشی تعیین‌کننده در چرخش افکار عمومی به سوی استقلال داشت. او الگوی نویسندهٔ سیاسی مردمی است: کسی که زبان فلسفهٔ سیاسی را از دانشگاه به میدان می‌آورد.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. پین در متافیزیک وارد نمی‌شود. موضع ضمنی او در برابر برک، دفاع از حقوق طبیعی جهان‌شمول است — یعنی برخلاف

خط غالب این دفتر، به چیزی مانند ماهیت مشترک انسانی باور دارد و همان را
مبنای حق قرار می‌دهد.

آثار کلیدی. عقل سلیم . حقوق انسان . عصر عقل . عدالت زمینی . بحران
آمریکایی

شناسنامه. (۱۷۵۹-۱۷۹۷ م.)، انگلیسی، معلم و مترجم و نویسنده، از حلقهٔ رادیکال‌های لندن؛ در سی‌وهشت‌سالگی، ده روز پس از زایمان دخترش مری شلی، درگذشت.

زمینه و مسئلهٔ محوری. ولستون کرافت نخستین پاسخ منتشرشده به برک را نوشت و دو سال بعد، همان روش استدلالی را بر مسئله‌ای به کار بست که هیچ‌یک از مردان این دفتر جدی نگرفته بودند: وضعیت زنان. پرسش محوری‌اش: آنچه ضعف طبیعی زن خوانده می‌شود، طبیعت است یا محصول تربیت؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تربیت به‌جای طبیعت. استدلال مرکزی کتاب این است که زنان از کودکی به ظرافت، اطاعت و جلب توجه پرورده می‌شوند و از تمرین عقلی محروم می‌مانند؛ آنگاه همین نتیجهٔ محرومیت را دلیل فرودستی طبیعی‌شان می‌شمارند. او این استدلال دوری را با دقت بازمی‌نماید: نخست شرایطی می‌سازند که توان را از میان می‌برد، سپس نبود توان را گواه بر ذات می‌گیرند.

نقد روسو. حمله‌ای مستقیم به بخش «سوفی» در «امیل»: اگر تربیت طبیعی برای امیل، پرورش استقلال و قضاوت است، چرا برای دختر باید پرورش وابستگی و خوشایندی باشد؟ او نشان می‌دهد که روسو در همان کتابی که آزادی را می‌آموزد، نیمی از بشر را از آن مستثنا کرده است.

یگانگی فضیلت. فضیلت نمی‌تواند دو گونه باشد. اگر عقل، مبنای اخلاق است و زنان موجودات عاقل‌اند، معیار اخلاقی برای هر دو جنس یکی است. آنچه

به عنوان «فضایل زنانه» تبلیغ می‌شود — نجابت منفعل، حجب، دلبری — فضیلت نیست بلکه صورتی از ضعف آموخته است.

نقد احساساتی‌گری. او فرهنگ «حساسیت» زمانه را که زن ایده‌آل را موجودی لطیف و زودرنج می‌خواست، نقد می‌کند: این تربیت، زنان را به موجوداتی وابسته بدل می‌کند که در ازدواج جز کالای زینتی نیستند. تعبیر تندش این است که ازدواج بدون استقلال اقتصادی و فکری، صورتی قانونی از تن‌فروشی است.

راهکار نهادی. پیشنهاد مشخص او آموزش عمومی، رایگان و مختلط برای دختران و پسران است؛ همراه با گشودن مشاغل و امکان استقلال مالی. او همچنین از حق نمایندگی سیاسی زنان سخن می‌گوید، هرچند با احتیاط بیشتر.

نقدها و مناقشات. پس از مرگش، شوهرش ویلیام گادوین زندگی‌نامه‌ای صادقانه منتشر کرد که در آن از روابط و اقدام به خودکشی او نوشت؛ نتیجه آن شد که برای بیش از یک قرن، شخصیت او دستاویز بی‌اعتبارکردن آرائش شد. نقد درونی‌تر از سوی فمینیست‌های بعدی آمده: چارچوب او طبقاتی و متکی بر ارزش‌های طبقه متوسط است و بر عقل تأکیدی چنان یک‌سویه دارد که تجربه عاطفی را کم‌ارزش می‌کند.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار فلسفه فمینیستی مدرن می‌دانند. خط استدلالی‌اش — تفکیک میان آنچه طبیعت است و آنچه رسوب شرایط — بعدها در جان استوارت میل، در سیمون دوبووار و در تمام سنت بعدی ادامه یافت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، روشن‌ترین نمونه آن مضمونی است که در دیباچه دفتر آمد. ولستون کرافت نشان می‌دهد که آنچه به عنوان ماهیت یک گروه انسانی عرضه می‌شود، می‌تواند رسوب شرایط تاریخی و تربیتی آن گروه باشد؛ و اینکه ذات گرایی، در کاربرد اجتماعی‌اش، اغلب کارکردی توجیهی دارد. این یک نقد فلسفی بر ذات گرایی نیست بلکه نقدی بر کاربرد آن است — و از این حیث، مکمل نقدهای نظری‌ای است که در دفترهای پیشین آمد: اکامی می‌گفت ماهیت مستقل، ساخته زبان است؛ ولستون کرافت نشان می‌دهد که ساخته قدرت نیز می‌تواند باشد.

آثار کلیدی. استیفای حقوق زن . استیفای حقوق انسان . اندیشه‌هایی درباره تربیت دختران . نامه‌هایی از سوئد و نروژ و دانمارک . ماریا یا ستم بر زنان

یادداشت پایانی دفتر پنجم

سه خط در این ده عنوان به هم گره خورده است.

نخست، جابه‌جایی از ذات به تاریخ. روسو کمال‌پذیری را ویژگی متمایز انسان می‌خواند، دیدرو انواع زنده را حالات گذرای ماده می‌بیند، کندرسه برای اصلاح‌پذیری انسان حدّی قائل نیست، و ولستون‌کرافت نشان می‌دهد که «طبیعت زن» چگونه ساخته می‌شود. تا پیش از این دوره، نزاع بر سر آن بود که ماهیت اصیل است یا وجود؛ اینجا برای نخستین بار پرسش دیگری طرح می‌شود: آیا آنچه ماهیت می‌نامیم، اساساً ثابت است یا محصول شرایط؟ این پرسش را قرن نوزدهم — هگل و مارکس — و قرن بیستم — سارتر و دوبووار — به ارث می‌برند.

دوم، دو پاسخ متضاد به یک مقدمهٔ مشترک. برک نیز مانند رادیکال‌ها انسان انتزاعی را رد می‌کند، اما نتیجه می‌گیرد که پس معیارداوری را باید در تاریخ و سنت جست، نه در اصول کلی. پین برعکس، بر حقوق طبیعی جهان‌شمول می‌ایستد. مناقشهٔ این دو، هنوز صورت‌بندی زندهٔ اختلاف میان سنت‌گرایی و جهان‌شمول‌گرایی است.

سوم، عقب‌نشینی مابعدالطبیعه. تقریباً همهٔ چهره‌های این دفتر — ولتر با صراحت، دیگران در عمل — از پرسش‌های هستی‌شناختی فاصله می‌گیرند و به سیاست، اخلاق، تاریخ و آموزش می‌پردازند. این عقب‌نشینی، خود زمینه‌ای است که کانت در آن ظاهر می‌شود: کسی که در دفتر ششم، مسئله را نه با بازگشت به متافیزیک قدیم بلکه با پرسش از شرایط امکان خودِ شناخت، از نو می‌گشاید.

دفتر ششم به کانت و ایده آلیسم آلمانی می پردازد: هشت عنوان از کانت تا شوپنهاور.

دفتر ششم

کانت و ایده‌آلیسم آلمانی

دیباچه

این دفتر هشت عنوان دارد و دوره‌ای کوتاه اما پرتراکم را در بر می‌گیرد: از انتشار «نقد عقل محض» در ۱۷۸۱ تا مرگ شلینگ در ۱۸۵۴. سه ملاحظه.

نخست آنکه این دفتر برای پژوهش در مسئله وجود، پس از دفترهای دوم و چهارم، مهم‌ترین دفتر مجموعه است — و شاید تعیین‌کننده‌ترین. دلیلش این است که اینجا مسئله دو بار زیر و رو می‌شود: نخست کانت با تز «وجود محمول واقعی نیست» راه هرگونه استنتاج هستی از مفهوم را می‌بندد، و سپس شلینگ، در متأخرترین دوره کارش، همان تز را از سوی دیگری می‌گیرد و از آن نتیجه‌ای می‌سازد که به دفاعی از تقدم وجود بر ماهیت می‌انجامد — نزدیک‌ترین چیزی در سنت غربی به آنچه در سنت ما اصالت وجود نامیده می‌شود، هرچند از مبنایی یکسره متفاوت.

دوم آنکه در کنار خط اصلی، یک خط انتقادی نیز از همان آغاز حاضر است: هامان و هردر، پیش از آنکه ایده‌آلیسم به اوج برسد، به کانت اعتراض کردند که

عقل خالص وجود ندارد، زیرا هر عقلی در زبان و تاریخ و فرهنگ خاصی کار می‌کند. این اعتراض در قرن بیستم — از هایدگر و گادامر تا فلسفهٔ زبان — به جریان اصلی بدل شد.

سوم آنکه در این دفتر، مفهوم تازه‌ای به مرکز متافیزیک می‌آید: اراده و فعل. فیثته با «کنش» آغاز می‌کند، شلینگ خواستن را هستی نخستین می‌خواند، و شوپنهاور ذات جهان را اراده می‌داند. برای خوانندهٔ آشنا با سنت صدراپی، این چرخش از جوهر ثابت به امر پویا قابل مقایسه است — اما باید توجه داشت که مسیر رسیدن و مبانی، هیچ شباهتی به هم ندارند.

شناسنامه. (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م.)، زاده کونیگسبرگ در پروس شرقی و درگذشته در همان جا؛ استاد منطق و متافیزیک، که آثار اصلی اش را پس از پنجاه و پنج سالگی نوشت.

زمینه و مسئله محوری. کانت می گوید هیوم او را از خواب جزمی بیدار کرد. اگر هیوم درست بگوید که علیت را نه در تجربه می یابیم و نه از منطق استنتاج می کنیم، آنگاه نه تنها متافیزیک بلکه خود علم نیوتنی بی بنیاد می شود. پرسش او این است: چگونه احکام تألیفی پیشین ممکن اند — یعنی احکامی که هم به شناخت ما می افزایند و هم ضروری و کلی اند؟

مهم ترین دیدگاه ها.

انقلاب کوپرنیکی. تا کنون فرض بر آن بود که شناخت باید خود را با متعلق شناخت تطبیق دهد. کانت فرض را وارونه می کند: متعلق شناخت است که باید با ساختار قوه شناخت ما هماهنگ باشد. ما جهان را از پشت عینکی می بینیم که برداشتنی نیست؛ اما همین عینک، نظم و ضرورت تجربه را تأمین می کند.

صورت های شهود و مقولات فاهمه. زمان و مکان نه چیزهایی در جهان بلکه صورت های حساسیت ما هستند. مقولات دوازده گانه — از جمله جوهر و علیت — نیز صورت های فاهمه اند. علیت پس نه از تجربه می آید و نه توهم است؛ شرط امکان خود تجربه است. با این پاسخ، اشکال هیوم رفع می شود، اما به بهایی سنگین.

پدیدار و شیء در خود. آن بها این است: ما اشیاء را چنان که هستند نمی شناسیم، بلکه چنان که بر ما پدیدار می شوند. شیء در خود مرز شناخت

است. نتیجه فوری آنکه متافیزیک سنتی — که درباره خدا، نفس و کل جهان حکم صادر می کرد — از حدود مجاز عقل خارج است.

تعارضات و نقد براهین الهیاتی. کانت نشان می دهد که عقل، وقتی از حدود تجربه فراتر می رود، به تعارض هایی می رسد که هر دو طرفشان با استدلالی به ظاهر معتبر اثبات پذیرند: جهان آغاز دارد و ندارد، اجزای بسیط هست و نیست، آزادی هست و نیست. سپس هر سه برهان کلاسیک بر وجود خدا وارد می کند و نشان می دهد دو برهان دیگر، در نهایت به برهان وجودی بازمی گردند.

عقل عملی. آنچه از راه نظر بسته شد، از راه عمل گشوده می شود. اخلاق بر امر مطلق استوار است: چنان عمل کن که بتوانی بخواهی قاعده عملت قانونی عام شود؛ و انسان را همواره غایت بدان، نه صرفاً وسیله. اخلاق نزد کانت بر خودآیینی می ایستد: قانون اخلاقی را عقل خود بر خود می نهد.

نقد سوم و سیاست. در «نقد قوه حکم» به زیبایی و غایت مندی می پردازد: حکم زیبایی شناختی بی غرض است و ادعای اعتبار همگانی دارد بی آنکه بر مفهوم استوار باشد. در سیاست، در «صلح پایدار»، طرح فدراسیونی از جمهوری ها را می دهد که یکی از سرچشمه های نظری نهادهای بین المللی مدرن است. در «روشنگری چیست» نیز آن را خروج انسان از نابالغی خودخواسته می خواند.

نقدها و مناقشات. یاکوبی اشکالی وارد کرد که تا امروز زنده است: بدون فرض شیء در خود نمی توان وارد نظام کانت شد و با آن نمی توان در آن ماند — زیرا اگر مقولات فقط بر پدیدارها اعمال شدنی اند، چگونه می توان گفت شیء در خود علت پدیدار است؟ هگل صورت گرایی اخلاق او را نقد کرد و گفت امر مطلق تهی است و بدون محتوای اجتماعی، هیچ وظیفه مشخصی نتیجه نمی دهد.

سخت‌گیری او در مثال دروغ‌نگفتن به قاتل نیز از همان زمان محل اعتراض بوده است. نکته دیگری نیز باید صادقانه ثبت شود: در درس گفتارهای مردم‌شناسی و جغرافیای او احکام نژادی‌ای هست که پژوهش‌های دو دهه اخیر آنها را به تفصیل بررسی کرده‌اند؛ نسبت این احکام با جهان‌شمولی اخلاق او، مسئله‌ای گشوده است.

میراث و اثرگذاری. پس از کانت، فلسفه به معنای پیشین ممکن نبود. ایده‌آلیسم آلمانی از دل نقد او برخاست، نوکانتی‌گری قرن نوزدهم علوم انسانی را شکل داد، و در سنت تحلیلی نیز مفهوم پیشین و بحث شرایط امکان همچنان زنده است. در اخلاق، کانت‌گرایی یکی از دو سه نظریه مسلط معاصر است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم کانت در این بحث، از سهم هر فیلسوف دیگری در سنت غربی تعیین‌کننده‌تر است و در یک جمله خلاصه می‌شود: هستی محمول واقعی نیست. مثال مشهورش این است که صد سکه واقعی، ذره‌ای بیش از صد سکه ممکن محتوا ندارند؛ اگر داشتند، آنچه موجود شده همان چیزی نبود که تصور کرده بودیم. «هست» چیزی به مفهوم نمی‌افزاید، بلکه وضع کردن آن مفهوم با تمام محمولاتش است. پیامد نخست، فروریختن برهان وجودی است. اما پیامد دوم برای بحث ما مهم‌تر است: اگر وجود اصلاً از سنخ محمول و صفت نیست، آنگاه پرسش «آیا وجود اصیل است یا ماهیت» ممکن است پرسشی بدصورت‌بندی‌شده باشد — چون هر دو طرف نزاع، وجود را چیزی می‌گیرند که می‌تواند بر ماهیت افزوده شود یا اصیل‌تر از آن باشد. توجه کنید که این همان نتیجه‌ای است که هیوم پیش‌تر گرفته بود و ابن‌رشد و اکامی، از دو سنت دیگر، به آن رسیده بودند. هر پژوهش جدی در باب اصالت وجود، ناگزیر باید نخست به این اعتراض پاسخ دهد — و پاسخ ممکن

است این باشد که «وجود» در سنت صدرایی اساساً به معنای محمول منطقی به کار نمی‌رود؛ اما این پاسخ خود باید مدلل شود، نه فرض.

آثار کلیدی. نقد عقل محض . نقد عقل عملی . نقد قوه حکم . بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق . صلح پایدار

شناسنامه. (۱۷۳۰-۱۷۸۸ م.)، آلمانی، همشهری و دوست و منتقد کانت، کارمند دون پایه گمرک؛ ملقب به «مغ شمال» به سبب سبک معماگونه اش.

زمینه و مسئله محوری. هامان روشنگری را نه از موضع سنت گرایی بلکه از درون نقد می کند. پرسش او این است: عقلی که مدعی است می تواند همه چیز را داوری کند، خود از کجا آمده و بر چه ایستاده است؟

مهم ترین دیدگاه ها.

فرانقد بر خلوص عقل. در متنی کوتاه که پس از مرگش منتشر شد، به کانت اعتراض می کند که او عقل را از تجربه و سنت پالوده اما از یک چیز نمی تواند بپالاید: زبان. اندیشیدن جز در زبان ممکن نیست و زبان امری تاریخی، اجتماعی و حسی است. پس «عقل محض» یک انتزاع ناممکن است. هامان می گوید زبان هم مادر عقل است و هم دخترش.

پیوند حس و فهم. کانت میان حساسیت و فاهمه دوریشه جدا می نهد؛ هامان می گوید این جداسازی خودسرانه است و در تجربه واقعی، دیدن و فهمیدن از هم تفکیک پذیر نیستند.

ایمان به مثابه بنیاد شناخت عادی. او تحلیل هیوم را می پذیرد اما نتیجه ای دیگری گیرد: اگر باور به وجود جهان بیرون نیز اثبات پذیر نیست و بر نوعی اعتماد استوار است، آنگاه ایمان نه استثنایی در حاشیه عقل، بلکه شرط عادی هر شناختی است. او هیوم را علیه هیوم به کار می گیرد.

هم‌آبی اضداد و سبک. هامان معتقد بود حقیقت در قالب نظام بیان‌شدنی نیست و عامدانه با کنایه، نقل قول و اشاره می‌نویسد. این سبک، هم دلیل نفوذ محدود او در زمان حیاتش بود و هم دلیل جذابیتش برای متفکران بعدی.

نقدها و مناقشات. ابهام عمدی، بزرگ‌ترین ایراد اوست: بسیاری از متن‌هایش بدون کلید تاریخی خواندنی نیستند. آیزایا برلین او را پدر ضدروشنگری و سرچشمه جریان‌های غیرعقل‌گرا خواند؛ پژوهشگران بعدی این تصویر را یک‌سویه دانسته‌اند و نشان داده‌اند که هدف هامان تخریب عقل نبود، بلکه نشان‌دادن وابستگی آن به بستری بود که خود نساخته است.

میراث و اثرگذاری. هر در شاگرد او بود و یاکوبی و کیرکگور از او تغذیه کردند؛ گوته او را ذهنی‌ترین سر زمانه خواند. در قرن بیستم، اعتراض او به «خلوص عقل» به یکی از مضمون‌های اصلی فلسفه بدل شد — همان چیزی که در چرخش زبانی، در هرمنوتیک و در نقد بنیادگرایی معرفتی بازتاب یافت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. هامان در این بحث مستقیماً وارد نمی‌شود، اما تز او پیامدی مستقیم دارد: اگر مقولات ما — از جمله جوهر، ذات و وجود — در زبان شکل گرفته‌اند، آنگاه پیش از هر داوری هستی‌شناختی باید پرسید چه مقدار از آنچه ساختار واقعیت می‌پنداریم، ساختار زبان ماست. این همان اعتراضی است که ابن‌رشد و اکامی از دو سنت دیگر مطرح کرده بودند، اکنون در قالبی عام‌تر و رادیکال‌تر.

آثار کلیدی. خاطرات سقراطی . صد فچه زیباشناسی . فرانقد بر خلوص عقل . نامه‌ها

شناسنامه. (۱۷۴۴-۱۸۰۳ م.)، آلمانی، شاگرد کانت و هامان، کشیش و ناظر مدارس در وایمار؛ از چهره‌های اصلی جنبش «توفان و تکاپو».

زمینه و مسئله محوری. هردر با یک پیش‌فرض روشنگری درمی‌افتد: اینکه معیاری واحد و جهان‌شمول برای سنجش همهٔ فرهنگ‌ها هست و تاریخ‌نردبانی است که ملت‌ها بر پله‌های آن ایستاده‌اند. پرسش او: چه می‌شود اگر هر فرهنگ مرکز ثقل خودش را داشته باشد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

خاستگاه زبان. در رساله‌ای که جایزهٔ فرهنگستان برلین را برد، استدلال می‌کند که زبان نه هدیهٔ الهی است و نه ادامهٔ صدای حیوانی، بلکه از توانایی ویژهٔ انسان برای تأمل و درنگ برمی‌خیزد: انسان می‌تواند در جریان ادراک بایستد و بر یک نشانه تمرکز کند. زبان و اندیشه با هم و در یک فرایند زاده می‌شوند.

تکثر فرهنگی. هر ملت، در زبان و شعر و آداب خود، صورتی خاص از انسانیت را تحقق می‌بخشد. سنجیدن یونان با معیار فرانسهٔ قرن هجدهم، یا داوری دربارهٔ اقوام دیگر با معیار اروپا، خطای روشی است. برلین این موضع را «کثرت‌گرایی فرهنگی» نامید و بر تفکیک آن از نسبی‌گرایی تأکید کرد: هردر می‌گوید ارزش‌ها متکثرند، نه اینکه هر چیزی به یکسان درست است.

روح قوم و شعر عامیانه. او مجموعه‌های شعر و ترانهٔ ملل مختلف را گرد آورد و شعر عامیانه را نه محصول فرودست بلکه صدای اصیل یک فرهنگ دانست. این کار، انگیزهٔ جنبش گردآوری فولکلور در سراسر اروپا شد.

نقد کانت. در «فرانقد» به استادش می‌تازد که تفکیک صورت و محتوا و انتزاع عقل از زبان، خطاست — همان اعتراض هامان، اما با پشتوانه تاریخی و زبانی گسترده‌تر.

انسانیت به مثابه غایت. غایت تاریخ نزد او پرورش «انسانیت» است: تحقق کامل استعدادهای انسانی در صورت‌های گوناگون. او در همین چارچوب، استعمار و برده‌داری را محکوم می‌کند و استدلال می‌آورد که هیچ ملتی حق ندارد صورت زندگی خود را بر دیگری تحمیل کند.

نقدها و مناقشات. مفهوم «روح قوم» بعدها در ناسیونالیسم قومی و در بدترین صورت‌هایش به کار گرفته شد. پژوهشگران تأکید کرده‌اند که این کاربرد با مقصود خودِ هردر — که ضدامپریالیست و مخالف برتری‌جویی ملی بود — ناسازگار است؛ اما این پرسش باقی می‌ماند که آیا در خودِ مفهوم، ظرفیتی برای چنین چرخشی نهفته بوده است.

میراث و اثرگذاری. او را از بنیان‌گذاران مردم‌شناسی فرهنگی، تاریخ‌گرایی و فلسفهٔ زبان می‌دانند. تأثیرش بر هگل، بر رمانتیسم، و در قرن بیستم بر چارلز تیلور و آیزایا برلین آشکار است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. موضع هردر ادامهٔ همان خطی است که در دفتر پنجم دیدیم، اما دقیق‌تر: انسانیت ذات ثابتی ندارد که در همه‌جا یکسان تحقق یابد؛ آنچه هست، صورت‌های تاریخی متکثری است که هر یک به‌نحوی انسان‌بودن را متحقق می‌کنند. این نه انکار طبیعت انسانی است و نه پذیرش ذات ثابت، بلکه موضعی میانه: ماهیت مشترکی هست، اما جز در صورت‌های متکثر تاریخی تحقق نمی‌یابد.

آثار کلیدی. ایده‌هایی برای فلسفهٔ تاریخ بشریت . رساله دربارهٔ خاستگاه زبان
. نیز فلسفه‌ای دیگر برای تاریخ . صداهای ملت‌ها در ترانه‌ها

شناسنامه. (۱۷۶۲-۱۸۱۴ م.)، آلمانی، از خانواده‌ای فقیر، استاد ینا و سپس نخستین رئیس منتخب دانشگاه برلین؛ در ۱۷۹۹ به اتهام بی‌دینی از ینا اخراج شد.

زمینه و مسئله محوری. فیشته از اشکال یاکوبی آغاز می‌کند: شیء در خود کانت نگه‌داشتنی نیست. اگر آن را حذف کنیم، چه می‌ماند؟ پاسخ او این است که باید کل نظام را از یک اصل واحد بازساخت، و آن اصل، خودِ فاعل شناسا در فعالیتش است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

من و کنش بنیادین. نقطه آغاز نه یک شیء و نه یک واقعیت، بلکه یک فعل است: «من» خود را وضع می‌کند. این نه توصیف یک جوهر که توصیف یک فعالیت است. سپس «من» در برابر خود «نامن» را وضع می‌کند و از تقابل و محدودسازی متقابل این دو، ساختار تجربه پدید می‌آید.

تقدم عقل عملی. جهان نزد فیشته میدان انجام وظیفه است؛ نامن هست تا در برابرش کوششی ممکن شود. اگر مانعی نباشد، اراده معنایی ندارد. با این‌تزو، اخلاق نه ضمیمه نظام بلکه بنیاد آن می‌شود.

انتخاب فلسفه. جمله مشهور او این است که آدمی چه فلسفه‌ای برمی‌گزیند بستگی به این دارد که چه گونه آدمی است؛ زیرا نظام فلسفی اثاثی نیست که بتوان برداشت و گذاشت، بلکه با جانِ کسی که آن را دارد جان دارد. این نکته، پیوند شخصیت و موضع نظری را به میان می‌آورد.

به رسمیت شناسی. در «مبانی حقوق طبیعی» استدلال می‌کند که خودآگاهی فرد بدون فراخوان دیگری ممکن نیست: من خود را به عنوان فاعل آزاد تنها در برابر فاعل آزاد دیگری می‌شناسم که مرا به رسمیت می‌شناسد. این مفهوم، که هگل آن را در دیالکتیک خواجه و بنده بسط داد، یکی از پربارترین ایده‌های فلسفه اجتماعی است.

سیاست و اقتصاد. در «دولت تجاری بسته» طرحی اقتصادی می‌دهد که در آن دولت باید حق کار و معاش هر شهروند را تضمین کند — از نخستین صورت‌بندی‌های حقوق اجتماعی. در «خطابه‌هایی به ملت آلمان»، که در دوره اشغال به دست ناپلئون ایراد شد، بازسازی ملت را از راه آموزش ملی می‌خواهد.

نقدها و مناقشات. «خطابه‌ها» بعدها به یکی از متون بنیادی ناسیونالیسم آلمانی بدل شد و بخش‌هایی از آن، به‌ویژه درباره برتری زبان آلمانی، به درستی نقد شده است. از حیث فلسفی، اشکال اصلی این است که از فعالیت «من» چگونه می‌توان به محتوای مشخص جهان تجربی رسید؛ شلینگ همین را نقطه ضعف او دانست و نتیجه گرفت که طبیعت را نمی‌توان صرفاً به مانع اراده فروکاست.

میراث و اثرگذاری. او پل میان کانت و هگل است. مفهوم به رسمیت شناسی از راه هگل به فلسفه اجتماعی معاصر — از جمله نزد اکسل هونت — رسیده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. فیشته نخستین کسی در این سلسله است که به جای آغازکردن از «چیزی که هست»، از یک فعل آغاز می‌کند: پیش از هر جوهری، کنش است. «من» یک شیء نیست، یک انجام دادن است. برای بحث ما این نکته ارزش دارد که نشان می‌دهد بدیل ذات گرایی، لزوماً اصالت وجود به

معنای صدرایی نیست؛ می‌توان از فعالیت آغاز کرد و هم جوهر و هم ماهیت را نتیجه آن دانست.

آثار کلیدی. آموزه دانش . مبانی حقوق طبیعی . نظام آموزه اخلاق .
خطابه‌هایی به ملت آلمان . دولت تجاری بسته

شناسنامه. (۱۷۷۵-۱۸۵۴ م.)، آلمانی، هم‌اتاقی هگل و هولدرلین در حوزهٔ توپینگن، در بیست‌وسه‌سالگی استاد ینا؛ کارنامه‌اش چند دورهٔ متمایز و گاه ناسازگار دارد.

زمینه و مسئلهٔ محوری. شلینگ کار خود را با اعتراض به فیثته آغاز کرد: طبیعت را نمی‌توان صرفاً به مانعِ فعالیت «من» فروکاست؛ طبیعت خود پویا و زاینده است. در دورهٔ متأخر، اعتراضی بنیادی‌تر مطرح کرد که این بار متوجه هگل و کل سنت عقل‌گرا بود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

فلسفهٔ طبیعت. طبیعت نزد او روحِ مرئی است و روح، طبیعتِ نامرئی. این دو نه دو جوهر که دو مرتبه از یک واقعیت‌اند. طبیعت مجموعه‌ای از قطبیت‌ها و نیروهای متقابل است که در مراتب بالاتر به آگاهی می‌رسد. این تصور بر زیست‌شناسی رمانتیک و بر رمانتیسم ادبی اثر گذاشت.

فلسفهٔ این‌همانی. در دورهٔ میانی، مطلق را «بی‌تفاوتی» ذهن و عین می‌خواند: نقطه‌ای که هنوز به سوژه و ابژه تقسیم نشده است. هگل این را به طعنه شبی خواند که در آن همهٔ گاوها سیاه‌اند — یعنی وحدتی که هیچ تمایزی در خود ندارد و بنابراین چیزی توضیح نمی‌دهد.

رسالهٔ آزادی و ریشهٔ شر. اثر ۱۸۰۹ او یکی از عمیق‌ترین متون این دفتر است. در آنجا میان «بنیاد» و «آنچه موجود است» در خدا تمایز می‌گذارد: در هر موجودی، از جمله در مطلق، لایه‌ای تاریک و بی‌سامان هست که مقدم بر نظم است. آزادی واقعی — یعنی توان انتخاب شر — تنها بر همین بنیاد ممکن است.

جمله مشهورش این است که خواستن، هستی نخستین است. شرّ نزد او امری عدمی نیست بلکه امکانی مثبت است که در ساختار هستی ریشه دارد؛ این موضع، گسست صریح از پاسخ آگوستینی است که در عنوان نخست این مجموعه آمد.

فلسفه سلبی و ایجابی. در دوره آخر، تمایزی می‌گذارد که برای بحث ما اهمیت درجه اول دارد. فلسفه سلبی — که به نظر او فلسفه هگل نمونه کامل آن است — می‌تواند «چیستی» را از راه مفهوم استنتاج کند؛ اما هیچ زنجیره مفهومی نمی‌تواند به «هستی» برسد. اینکه چیزی هست، از هیچ مفهومی بیرون نمی‌آید. شلینگ برای این واقعیت تعبیری می‌سازد که تقریباً به معنای «هستی نااندیشیدنی‌پیش» است: آنچه پیش از هر اندیشه‌ای هست و اندیشه نمی‌تواند پشت آن برود. فلسفه ایجابی باید از خود همین واقعیت آغاز کند، نه از مفهوم.

نقدها و مناقشات. ایراد رایج، بی‌ثباتی نظام‌های اوست: کسی که سه یا چهار فلسفه متفاوت عرضه کرده است. مدافعان پاسخ می‌دهند که این تحول، صداقت فکری در برابر مسائل حل‌نشده بوده است. درس گفتارهای برلین او — که قرار بود هگل گرای را جواب دهد — انتظارها را برآورده نکرد، هرچند در میان شنوندگانش کیرکگور، انگلس و باکونین بودند.

میراث و اثرگذاری. نفوذ او تا مدت‌ها زیر سایه هگل ماند و در قرن بیستم احیا شد. کیرکگور نقد او بر هگل را گرفت و به فلسفه وجودی بدل کرد؛ هایدگر رساله آزادی را با دقت خواند و پرسش «چرا اساساً چیزی هست به جای آنکه هیچ نباشد» را در همان مسیر طرح کرد؛ و در فلسفه معاصر، بازخوانی او همچنان ادامه دارد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، مهم‌ترین عنوان غربی برای پژوهش شما در این مجموعه است. شلینگ صریحاً میان «چیستی» و «که هست» تفکیک می‌کند و می‌گوید عقل تنها به اولی دسترسی دارد. نتیجه‌اش دو چیز است: نخست آنکه هستی، از مفهوم استنتاج‌پذیر نیست — تا اینجا هم‌نظر کانت است. اما گام دوم را کانت بر نداشت: شلینگ نتیجه نمی‌گیرد که پس درباره هستی نمی‌توان فلسفه کرد؛ نتیجه می‌گیرد که فلسفه باید از هستی آغاز کند، نه از مفهوم. یعنی تقدم وجود بر ماهیت، اما نه به‌عنوان یک تز هستی‌شناختی درباره ساختار اشیاء — چنان‌که نزد ملاصدرا — بلکه به‌عنوان یک تز روش‌شناختی درباره نقطه آغاز فلسفه. سنجش این دو در کنار هم، یکی از پربارترین کارهایی است که در فلسفه تطبیقی می‌توان کرد: هر دو به تقدم وجود می‌رسند، یکی از راه نقد نظریه اصالت ماهیت سهروردی و دیگری از راه نقد عقل‌گرایی هگلی.

آثار کلیدی. پژوهش‌های فلسفی درباره ذات آزادی انسانی . نظام ایده‌آلیسم استعلایی . ایده‌هایی برای فلسفه طبیعت . فلسفه وحی . فلسفه اسطوره

شناسنامه. (۱۷۷۰-۱۸۳۱ م.)، زاده اشتوتگارت، معلم سرخانه و مدیر دبیرستان تا میان‌سالی، سپس استاد هایدلبرگ و برلین؛ در اوج شهرت بر اثر وبا درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. هگل شکاف کانتی را نمی‌پذیرد. اگر بگوییم شناخت ما به پدیدارها محدود است و شیء در خود دست‌نیافتنی، پیشاپیش ادعا کرده‌ایم که مرزی می‌شناسیم؛ و شناختن مرز یعنی دیدن هر دو سوی آن. پرسش او: چگونه می‌توان نشان داد که واقعیت و عقل، در نهایت یکی‌اند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دیالکتیک. روش او نه اعمال قالبی سه‌گانه از بیرون، بلکه دنبال‌کردن تناقض‌های درونی هر موضع است: هر مقوله، اگر تا انتها فهمیده شود، به حدّ خود می‌رسد و به مقوله بعدی گذر می‌کند. اصطلاح کلیدی او هم به معنای نفی کردن است، هم نگه‌داشتن و هم بالابردن: آنچه نفی می‌شود، در مرتبه بالاتر حفظ می‌شود.

پدیدارشناسی روح. راه آگاهی از یقین حسی تا دانش مطلق، در قالب سلسله‌ای از شکست‌ها: هر مرحله می‌کوشد و ناکام می‌ماند و ناکامی‌اش راه مرحله بعد را می‌گشاید. مشهورترین بخش، دیالکتیک خواجه و بنده است: خودآگاهی جز از راه به‌رسمیت شناخته شدن به دست نمی‌آید، و در رابطه نابرابر، سرانجام این بنده است که از راه کار بر طبیعت به آگاهی می‌رسد، نه خواجه.

منطق. «علم منطق» با تهی‌ترین مفهوم آغاز می‌کند: هستی محض، بدون هیچ تعین. اما هستی بی‌هیچ تعین، از هیچ قابل تمییز نیست؛ پس هستی محض

همان نیستی محض است، و حقیقت هر دو در «شدن» است. سپس نشان می‌دهد که ماهیت، حقیقت هستی است و مفهوم، حقیقت ماهیت.

فلسفه حق. در برابر صورت‌گرایی کانت، اخلاق را در نهادهای عینی می‌نشانند: خانواده، جامعه مدنی و دولت. جامعه مدنی صحنه نیازها و رقابت است و به‌رغم ثروت‌آفرینی، ناگزیر توده‌ای فقیر و طردشده تولید می‌کند — مسئله‌ای که خودِ هگل اذعان می‌کند برایش راه‌حلی در نظامش نیافته است. جمله مشهور «آنچه معقول است بالفعل است و آنچه بالفعل است معقول» را نباید تأیید هر وضع موجود خواند؛ «بالفعل» نزد او اصطلاحی فنی است و شامل هر آنچه صرفاً هست نمی‌شود.

فلسفه تاریخ. تاریخ جهانی، پیشرفت آگاهی به آزادی است. افراد تاریخی از سرِ اهداف شخصی عمل می‌کنند اما نتیجه‌ای فراتر از قصدشان پدید می‌آید — آنچه او «مکر عقل» می‌نامد. فلسفه همواره دیر می‌رسد: جغد مینروا هنگام غروب پر می‌گشاید.

نقدها و مناقشات. شلینگ گفت این نظام تنها می‌تواند بگوید اشیاء چه هستند، نه اینکه چرا هستند. کیرکگور گفت در این نظام جایی برای فرد موجود و انتخاب او نیست؛ نظام همه چیز را دربردارد جز خودِ زندگی. مارکس گفت دیالکتیک بر سر ایستاده و باید بر پا شود. پوپر او را در «جامعه باز» عامل توتالیتاریسم خواند — نقدی که امروز اغلب مبتنی بر خوانشی نادقیق ارزیابی می‌شود. مسئله اصلی تفسیری نیز این است که آیا «دانش مطلق» ادعای پایان تاریخ و فلسفه است یا صرفاً مرتبه‌ای از خودآگاهی روش‌شناختی.

میراث و اثرگذاری. تقریباً هر جریان مهم فلسفه قاره‌ای پس از او، موافق یا مخالف، از او می‌گذرد: مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، مکتب فرانکفورت، و در دهه‌های اخیر بازخوانی‌های تحلیلی نزد براندوم و مک‌داول.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. هگل تنها فیلسوف این مجموعه است که کل رابطه وجود و ماهیت را نه به عنوان یک نسبت ثابت بلکه به عنوان یک حرکت مفهومی می‌فهمد. نزد او هستی و ماهیت دو جزء در کنار هم نیستند و یکی بر دیگری مقدم نیست؛ آنها دو مرتبه‌اند در سیر خودگستری مفهوم: هستی بی‌واسطه به ماهیت گذر می‌کند، و ماهیت ناگزیر باید ظاهر شود، وگرنه ماهیت نیست. برای خواننده آشنا با حکمت متعالیه، مقایسه با تشکیک و حرکت جوهری و سوسه‌انگیز است و باید با احتیاط انجام شود: شباهت در این است که هر دو نظام، وجود را امری ایستا نمی‌دانند و کثرت را از دل وحدتی پویا بیرون می‌آورند؛ اما تفاوت بنیادی این است که حرکت نزد هگل حرکت مفهوم و آگاهی است و در نهایت به دانش مطلق می‌انجامد، حال آنکه حرکت جوهری نزد صدرای حرکتی در متن واقعیت خارجی است و به مفهوم فروکاستنی نیست. دقیقاً همین جاست که اعتراض شلینگ بر هگل به کار پژوهش شما می‌آید.

آثار کلیدی. پدیدارشناسی روح · علم منطق · دایرةالمعارف علوم فلسفی · عناصر فلسفه حق · درس‌گفتارهای فلسفه تاریخ

شناسنامه. (۱۷۶۸-۱۸۳۴ م.)، آلمانی، کشیش پروتستان، از بنیان‌گذاران دانشگاه برلین، مترجم آثار افلاطون به آلمانی؛ او را پدر الهیات مدرن و بنیان‌گذار هرمنوتیک عام می‌دانند.

زمینه و مسئله محوری. مخاطب نخستین کتاب او روشنفکران رمانتیک برلین‌اند: کسانی که دین را خرافه یا اخلاقی تنزل‌یافته می‌شمردند. پرسش او این است که اگر دین نه مجموعه‌ای از گزاره‌های متافیزیکی است و نه صرفاً نظام اخلاقی، پس چیست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دین به مثابه ساحتی مستقل. پاسخ او این است که جوهر دین نه اندیشه است و نه عمل، بلکه شهود و احساس نسبت به کل هستی. با این تعریف، دین از رقابت با علم و متافیزیک بیرون می‌آید: نه درباره ساختار جهان حکم می‌دهد و نه با کشف علمی ابطال می‌شود.

احساس وابستگی مطلق. در اثر متأخرش، این را دقیق‌تر می‌کند: آگاهی دینی، آگاهی از وابستگی مطلق است. در رابطه با هر چیز در جهان، هم وابسته‌ایم و هم آزاد؛ اما در برابر آن سرچشمه، تنها وابسته‌ایم. توجه کنید که این تعریف، خدا را به عنوان متعلق شناخت طرح نمی‌کند بلکه به عنوان آن چیزی که در ساختار خود آگاهی ما به صورت وابستگی حاضر است.

هرمنوتیک عام. پیش از او، تفسیر رشته‌های جدا داشت: تفسیر متن مقدس، تفسیر متون حقوقی، تفسیر ادبیات کلاسیک. شلایرماخر پرسید آیا هنر عام

فهمیدن ممکن است. پاسخش آری بود، با یک اصل بنیادی: سوءفهم امر عادی است و فهم، دستاوردی است که باید برای آن کوشید.

دو سویه تفسیر و دور هرمنوتیکی. هر متن را باید هم از حیث زبانی — جایگاه واژه در نظام زبان — و هم از حیث روان‌شناختی — نسبت آن با ذهن و زندگی نویسنده — فهمید. و فهم همواره دوری است: جزء را جز از راه کل و کل را جز از راه اجزا نمی‌توان فهمید.

نقدها و مناقشات. کارل بارت در قرن بیستم سخت‌ترین حمله را کرد: اگر دین را به تجربه انسانی برگردانیم، الهیات به مردم‌شناسی بدل می‌شود و سخن خدا جای خود را به سخن انسان درباره خودش می‌دهد. گادامر نیز، با آنکه وارث اوست، بعد روان‌شناختی هرمنوتیک او را نقد کرد: هدف فهم، بازسازی ذهن مؤلف نیست بلکه فهم خود موضوع متن است. هگل نیز طعنه زد که اگر جوهر دین احساس وابستگی است، سگ بهترین مؤمن است.

میراث و اثرگذاری. الهیات لیبرال قرن نوزدهم و بحث «تجربه دینی» — از رودولف اتو تا ویلیام جیمز — وامدار اوست. در فلسفه، هرمنوتیک از او به دیلتای و از آنجا به هایدگر و گادامر رسید و به یکی از دو سه جریان اصلی فلسفه قاره‌ای بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. شلایرماخر مابعدالطبیعه را از قلمرو دین بیرون می‌گذارد و همین، برای پژوهشی که به نسبت عقل با امر مطلق می‌پردازد، موضعی درخور توجه است: به نظر او مطلق نه به عنوان یک موجود در میان موجودات و نه به عنوان نتیجه یک برهان، بلکه به عنوان ساختار وابستگی در خودآگاهی حاضر است. این موضع، بدیلی است هم در برابر اثبات فلسفی و هم

در برابر انکار؛ و نقد بارت بر آن — که این کار مطلق را به تجربه بشری فرومی‌کاهد — دقیقاً همان اشکالی است که باید در ارزیابی‌اش سنجید.

آثار کلیدی. دربارهٔ دین: خطابه‌هایی به منتقدان فرهیختهٔ آن . ایمان مسیحی . هرمنوتیک و نقد . تک‌گویی‌ها . ترجمهٔ آثار افلاطون .

شناسنامه. (۱۷۸۸-۱۸۶۰ م.)، زاده دانتسیگ، دارای ثروت موروئی و مستقل از دانشگاه؛ اثر اصلی اش را در سی سالگی نوشت و تا دهه آخر عمرش تقریباً خوانده نشد.

زمینه و مسئله محوری. شوپنهاور خود را تنها وارث راستین کانت می دانست و ایده آلیست های پس از او را شیاد می خواند. پرسش محوری اش: اگر جهان چنان که می شناسیم صرفاً پدیدار است، آیا راهی به شیء در خود هست؟ و پاسخ او این است که آری — از یک نقطه، و آن نقطه بدن خود ماست.

مهم ترین دیدگاه ها.

جهان به مثابه تصور. بخش نخست نظام او کانتی است: آنچه می شناسیم در قالب های زمان و مکان و علیت بر ما ظاهر می شود و جهان شناخته شده، جهان تصور است.

جهان به مثابه اراده. اما من بدن خود را دو گونه می شناسم: از بیرون به عنوان یک شیء در میان اشیاء، و از درون بی واسطه به عنوان خواستن. این تجربه درونی، تنها روزنه به آن سوی پدیدار است. شوپنهاور تعمیم می دهد: ذات درونی همه چیزها اراده است — خواستی کور، بی غایت و سیری ناپذیر که در جاذبه و رویش گیاه و غریزه حیوان و کوشش انسان، همان است.

رنج به مثابه امر ذاتی. اگر ذات هستی خواستن است، رنج ذاتی است نه عارضی: خواستن یعنی فقدان، و برآورده شدن آن جز آرامشی گذرا نیست که بی درنگ به ملال می انجامد. زندگی، آونگی است میان درد و ملال.

هنرورهای موقت. در تجربه زیبایی شناختی، آدمی لحظه‌ای از چرخه خواستن بیرون می‌آید و به تماشای محض می‌رسد. موسیقی جایگاه ویژه دارد: بازنمایی ایده‌ها نیست، بلکه بازتاب مستقیم خودِ اراده است — و همین توضیح می‌دهد چرا چنان مستقیم بر ما اثر می‌گذارد.

اخلاق شفقت. او اخلاق کانتی را صوری و بی‌جان می‌داند. بنیاد اخلاق نزد او شفقت است: لحظه‌ای که مرز میان من و دیگری در تجربه فرومی‌ریزد و رنج دیگری را رنج خود می‌یابم. بر همین مبنا، از نخستین فیلسوفان غربی است که رفتار با حیوانات را مسئله‌ای اخلاقی جدی می‌شمارد.

نفی اراده. راه‌رهای نهایی، خودکشی نیست — که خودکنشی از سرِ اراده است — بلکه فرونشاندن خواستن از راه زهد و ریاضت است. شوپنهاور در تدوین این بخش صریحاً از اوپانیشادها و آموزه‌های بودایی الهام گرفت و نخستین فیلسوف بزرگ غربی است که اندیشه هندی را در ساختار نظام خود گنجانده.

نقد‌ها و مناقشات. ایراد فنی اصلی این است که اگر شیء در خود بیرون از زمان و مکان و علیت است، پس واحد و بی‌کثرت است؛ در این صورت چگونه می‌توان آن را «اراده» نامید، که مفهومی است برگرفته از تجربه پدیداری ما؟ خودِ او این دشواری را می‌شناخت و می‌گفت این نام‌گذاری، بهترین تقریب ممکن است. نکته دیگری نیز باید ثبت شود: نوشته او درباره زنان، حتی به معیار زمانه خودش، متنی سخیف است و از این حیث نقد شده است.

میراث و اثرگذاری. نیچه او را استاد نخستین خود می‌دانست و سپس بدبینی‌اش را وارونه کرد. واگنر، تولستوی، توماس مان، بکت و ویتگنشتاین از او اثر گرفتند.

مفهوم اراده و انگیزه‌های ناخودآگاه نزد او، از پیشینه‌های مستقیم روان‌کاوی فروید است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. شوپنهاور ذات جهان را نه صورت و نه جوهر ایستا، بلکه یک کوشش می‌داند. از حیث ساختاری، این با تعریف اسپینوزا از ذات به عنوان توان بالفعل هستی هم‌خانواده است و با تعبیر شلینگ که خواستن راهستی نخستین می‌خواند، هم‌جهت. برای پژوهش شما نکته این است که در سنت غربی قرن نوزدهم، سه بار و از سه مسیر مستقل، ذات از «صورت ثابت» به «کوشش پویا» بازتعریف می‌شود؛ همان چرخشی که در سنت ما با اصالت وجود و حرکت جوهری رخ داده بود، اما با نتیجه‌ای کاملاً متفاوت: نزد صدرای این پویایی رو به کمال است و نزد شوپنهاور بی‌غایت و کور.

آثار کلیدی. جهان همچون خواست و تصور . درباره ریشه چهارگانه اصل جهت کافی . درباره اراده در طبیعت . دو مسئله بنیادی اخلاق . در باب حکمت زندگی

یادداشت پایانی دفتر ششم

چهار خط در این هشت عنوان درخور دنبال کردن است.

نخست و مهم‌تر از همه، سرنوشت مسئله وجود. کانت راه استنتاج هستی از مفهوم را می‌بندد و می‌گوید وجود محمول نیست. هگل پاسخ می‌دهد که مسئله را باید از نو صورت‌بندی کرد: هستی و ماهیت مراتب یک حرکت مفهومی‌اند، نه دو جزء ثابت. و شلینگ در برابر هگل می‌ایستد و می‌گوید هیچ زنجیره مفهومی به «اینکه چیزی هست» نمی‌رسد، پس فلسفه باید از هستی آغاز کند نه از مفهوم. اگر بخواهیم یک نقطه در سنت غربی را برای مقایسه با بحث اصالت وجود انتخاب کنیم، همین اختلاف شلینگ و هگل است — نه چون پاسخ‌ها یکی است، بلکه چون صورت مسئله به طرز چشمگیری هم‌ساختار است.

دوم، بازتعریف ذات به مثابه فعل. فیثته با کنش آغاز می‌کند، شلینگ خواستن را هستی نخستین می‌خواند، شوپنهاور ذات جهان را اراده می‌داند. این سه، در فاصله نیم قرن، متافیزیک را از جوهر ایستا به امر پویا منتقل می‌کنند.

سوم، خط انتقادی هامان و هردر: عقل خالص نیست، در زبان و تاریخ و فرهنگ زندگی می‌کند. این اعتراض که در زمان خود حاشیه‌ای بود، در قرن بیستم به جریان مسلط بدل شد و امروز هر ادعای هستی‌شناختی باید از فیلتر آن بگذرد.

چهارم، جابه‌جایی دین از قلمرو گزاره به قلمرو تجربه نزد شلایرماخر — بدیلی که تا امروز در فلسفه دین زنده است و نقد بارت بر آن نیز.

دفتر هفتم به قرن نوزدهم می‌پردازد: پانزده عنوان از بن‌تام تا برگسون، شامل کیرکگور، مارکس، نیچه، فرگه و آغاز پراگماتیسم.

دفتر هفتم

قرن نوزدهم

دیباچه

این دفتر پانزده عنوان دارد و از بنتمام تا برگسون امتداد می‌یابد. سه ملاحظه.

نخست آنکه این دفتر، دفتر واگرایی است. تا پیش از این، در هر دوره یک جریان مسلط قابل شناسایی بود؛ اینجا چند جریان همزمان و کمابیش بی‌خبر از هم پیش می‌روند: فایده‌گرایی و اصلاح حقوقی در انگلستان، پوزیتیویسم در فرانسه، نقد چپ‌گرایی هگل در آلمان، فلسفه وجودی در دانمارک، منطق ریاضی در رینا، و پراگماتیسم در آمریکا. در پایان این دفتر، دو شاخه بزرگ فلسفه قرن بیستم — تحلیلی و قاره‌ای — از هم جدا شده‌اند.

دوم آنکه در همین دفتر، مسئله وجود از چهار سو همزمان زیر فشار قرار می‌گیرد: کنت آن را بی‌معنا اعلام می‌کند، فرگه آن را به ویژگی مفهوم فرومی‌کاهد، نیچه آن را توهمی برخاسته از دستور زبان می‌خواند، و جیمز می‌پرسد که نزاع بر سرش اساساً چه تفاوت عملی دارد. در سوی مقابل، دو نفر آن را احیا می‌کنند: کیرکگور که «وجود» را مقوله‌ای مربوط به فرد انسانی می‌سازد، و برنتانو که

پرسش ارسطویی معانی وجود را به قرن بیستم منتقل می‌کند و مسیر هایدگر را می‌گشاید.

سوم آنکه خط تاریخی شدن ماهیت، که در دفتر پنجم آغاز شد، در این دفتر به اوج می‌رسد. مارکس در جمله‌ای کوتاه می‌گوید ذات انسان مجموعهٔ مناسبات اجتماعی است، و دیلتای می‌گوید آنچه انسان هست را تنها تاریخ به او می‌گوید. این، رادیکال‌ترین صورت نفی ذات ثابت است که تا اینجا در این مجموعه دیده‌ایم.

شناسنامه. (۱۷۴۸-۱۸۳۲ م.)، انگلیسی، حقوق‌دان و اصلاح‌گر؛ بیشتر آثارش در زمان حیاتش منتشر نشد و پیکرش، به وصیت خودش، هنوز در دانشگاه کالج لندن نگهداری می‌شود.

زمینه و مسئله محوری. بنتام با نظام حقوقی انگلستان درافتاد: مجموعه‌ای انباشته از سنت‌ها و رویه‌ها که مدافعانش آن را «خرد ادوار» می‌خواندند. پرسش او این بود که آیا معیاری واحد و سنجش‌پذیر برای داوری دربارهٔ قانون و سیاست وجود دارد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اصل فایده. معیار درستی هر عمل و هر قانون، سهم آن در افزایش خوشی و کاهش رنج همهٔ کسانی است که تحت تأثیر قرار می‌گیرند. کتاب او با این جمله آغاز می‌شود که طبیعت ما را زیر فرمان دو خداوندگار نهاده است: رنج و لذت. اصل فایده در سنجش، هر کس را یک نفر می‌شمارد و نه بیشتر — و همین برابری، در قرن هجدهم، رادیکال بود.

حساب سعادت. او هفت متغیر برای سنجش لذت و رنج پیشنهاد می‌کند: شدت، مدت، قطعیت، نزدیکی، باروری، خلوص، و گستره. هدف، تبدیل داوری اخلاقی به محاسبه‌ای عمومی و قابل بازبینی بود، نه امری ذوقی.

نقد حقوق طبیعی. او مفهوم حق طبیعی را بی‌معنا می‌خواند و تعبیر تندش این است که حقوق طبیعی مهملی است بر چوب‌پا. استدلالش این است که حق بدون قانون معنا ندارد؛ آنچه هست خواست ماست که چیزی حق باشد. این

موضع، بنیاد پوزیتیویسم حقوقی است: تفکیک آنچه قانون هست از آنچه قانون باید باشد.

نظریه ساختگی‌ها. بدیع‌ترین بخش فلسفه او: بسیاری از واژه‌های حقوقی و اخلاقی — حق، تکلیف، قدرت، رابطه — به هیچ چیز واقعی اشاره نمی‌کنند، اما بی‌معنا هم نیستند. راه فهمشان این است که جمله‌های حاوی آنها را به جمله‌هایی دربارهٔ موجودات واقعی بازنویسی کنیم. این روش را «بازگفت» می‌نامد.

اصلاح‌گری عملی. از لغو مجازات اعدام برای جرایم کوچک تا حقوق زنان، رفتار با حیوانات — جملهٔ مشهورش این است که پرسش دربارهٔ حیوانات نه اینکه آیا می‌اندیشند بلکه اینکه آیا رنج می‌برند — و در متنی که در زمان حیاتش منتشر نشد، لغو مجازات همجنس‌گرایی. طرح زندان سراسرین او نیز از همین انگیزهٔ اصلاح‌گری برخاست.

نقد‌ها و مناقشات. سه نقد اصلی: فروکاستن همهٔ ارزش‌ها به یک مقیاس کمی، بی‌اعتنایی به چگونگی توزیع خوشی — مجموع بیشینه ممکن است با ستم بر اقلیتی حاصل شود — و نادیده‌گرفتن تفاوت کیفی میان لذت‌ها، که میل کوشید جبران‌ش کند. فوکو نیز در «مراقبت و تنبیه» زندان سراسرین را نه یک طرح معماری بلکه الگوی سازوکار قدرت انضباطی مدرن خواند.

میراث و اثرگذاری. فایده‌گرایی یکی از دو سه نظریهٔ مسلط اخلاق هنجاری معاصر است و اقتصاد رفاه بر مبنای آن ساخته شد. پوزیتیویسم حقوقی از او به آستین و سپس به هارت رسید.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. نظریهٔ ساختگی‌های بن‌تام سهمی واقعی در این بحث دارد: او پیشنهاد می‌کند که به‌جای پرسیدن «آیا فلان موجود هست»،

جمله‌های حاوی نام آن را به جمله‌هایی درباره‌ی موجودات محسوس ترجمه کنیم و ببینیم چه باقی می‌ماند. این همان روشی است که راسل بعدها با نام «برساخته‌های منطقی» به کار برد. برای بحث ما نکته این است که یک راه سوم در برابر «هست یا نیست» گشوده می‌شود: پرسیدن اینکه گزاره‌های حاوی آن مفهوم، در نهایت درباره‌ی چه چیزی سخن می‌گویند.

آثار کلیدی. درآمدی بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری . قطعه‌ای درباره‌ی حکومت . سراسرین . مهملات بر چوب پا . نظریه‌ی قانون‌گذاری

شناسنامه. (۱۷۹۸-۱۸۵۷ م.)، فرانسوی، تحصیل کرده پلی تکنیک، مدتی منشی سن سیمون؛ بنیان گذار پوزیتیویسم و کسی که واژه «جامعه شناسی» را ساخت.

زمینه و مسئله محوری. کنت در فرانسه پس از انقلاب و در میان بحران های پیاپی می نوشت. تشخیص او این بود که بحران، بحران فکری است: نظام باورهای قدیم فروریخته و نظامی تازه جای آن را نگرفته. پرسش او: چگونه می توان برای جامعه بنیادی فکری ساخت که همان اعتبار علم را داشته باشد؟

مهم ترین دیدگاه ها.

قانون سه مرحله. ذهن بشر در هر حوزه از سه مرحله می گذرد: الهیاتی، که پدیده ها را به اراده موجودات فراطبیعی نسبت می دهد؛ مابعدالطبیعی، که آنها را با قوا و ذوات انتزاعی توضیح می دهد؛ و اثباتی، که از جست و جوی علل غایی و ذوات دست می کشد و به کشف قوانین ثابت میان پدیده ها بسنده می کند.

از چرا به چگونه. در مرحله سوم، پرسش «چرا» جای خود را به «چگونه» می دهد. علم نمی پرسد ذات جاذبه چیست؛ رابطه کمی آن را صورت بندی می کند. کنت این را نه محدودیت بلکه بلوغ می داند.

رده بندی علوم. علوم را بر مبنای درجه کلیت و پیچیدگی مرتب می کند: ریاضیات، نجوم، فیزیک، شیمی، زیست شناسی، و در بالاترین و پیچیده ترین مرتبه، جامعه شناسی. هر علم بر پیشین خود متکی است اما به آن فروکاستنی نیست.

جامعه‌شناسی. او این علم را به دو بخش تقسیم می‌کند: ایستاشناسی که شرایط بقا و نظم جامعه را می‌کاود، و پویاشناسی که قوانین تحول را. شعارش «نظم و پیشرفت» بود — ترکیبی که می‌خواست میان محافظه‌کاران و انقلابیون پل بزند.

دین انسانیت. در دوره آخر عمر، نظامی آیینی با تقویم، معبد و مناسک برای پرستش «انسانیت» طراحی کرد. بسیاری از هوادارانش، از جمله میل، همین‌جا از او جدا شدند.

نقدها و مناقشات. نقد اصلی، علم‌زدگی است: تحویل هر پرسش معنادار به پرسش علمی. نقد دوم آنکه او روش درون‌نگری را رد می‌کرد و در نتیجه جایی برای روان‌شناسی در رده‌بندی‌اش نماند. سوم، همان طنز تاریخی که فلسفه‌ای که مرحله دینی را پشت سر گذاشته اعلام کرده بود، خود به یک دین ختم شد.

میراث و اثرگذاری. جامعه‌شناسی به عنوان رشته، از او آغاز می‌شود و از راه دورکیم نهادینه می‌گردد. پوزیتیویسم منطقی قرن بیستم، با آنکه ابزار متفاوتی داشت، همان انگیزه بنیادی را دنبال می‌کرد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع کنت در این بحث از صریح‌ترین موضع‌های این مجموعه است: پرسش از ذات و علل غایی، متعلق به مرحله دوم رشد بشر است و باید پشت سر گذاشته شود، نه پاسخ داده شود. این نه انکار یک نظریه بلکه بازنشسته کردن یک پرسش است. برای پژوهشی که در همین باب کار می‌کند، این موضع رانمی‌توان نادیده گرفت؛ اما می‌توان در برابرش پرسید که خود این حکم — که تنها روابط میان پدیده‌ها شناخت‌پذیرند — از کدام مرحله می‌آید و به کدام روش اثبات می‌شود.

آثار کلیدی. درس‌های فلسفه اثباتی. گفتار در روح اثباتی. نظام سیاست اثباتی

شناسنامه. (۱۸۰۴-۱۸۷۲ م.)، آلمانی، شاگرد هگل در برلین، از چهره‌های اصلی «هگلی‌های چپ»؛ پس از انتشار کتابی که خلود نفس را انکار می‌کرد، راه دانشگاهی بر او بسته شد.

زمینه و مسئله محوری. پرسش او این است: اگر دین صرفاً خطا نیست و بشریت هزاران سال به آن پایبند بوده، پس چه واقعیتی را بیان می‌کند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

الهیات به مثابه انسان‌شناسی. پاسخ او این است که در دین، انسان بهترین ویژگی‌های نوع خود — عقل، محبت، اراده — را از خود جدا می‌کند، به بی‌نهایت می‌برد و در برابر خود می‌نشانند و می‌پرستند. خدا آینه انسان است، و راز الهیات، انسان‌شناسی است.

بیگانگی. پیامد این فرافکنی آن است که انسان هرچه به آن تصویر بیشتر می‌دهد، خود تهی‌تر می‌شود: برای آنکه خدا همه‌چیز باشد، انسان باید هیچ باشد. مفهوم بیگانگی، که مارکس آن را به اقتصاد منتقل کرد، اینجا صورت‌بندی می‌شود.

وارونه‌سازی هگل. او هگل را متهم می‌کند که موضوع و محمول را جابه‌جا کرده است: هگل امر انتزاعی — مفهوم، روح — را موضوع می‌گیرد و امر محسوس و جزئی را محمول آن. فویرباخ می‌گوید باید برعکس کرد؛ نقطه آغاز، انسان محسوس و واقعی است.

ماده‌گرایی حسی. شناخت از حس آغاز می‌شود و بدن، شرط هر آگاهی است. جمله مشهور و اغلب تمسخرشده او — که انسان همان است که می‌خورد — در بستر اصلی‌اش نقدی اجتماعی بود: تغذیه بد توده مردم، به فرودستی ذهنی و سیاسی می‌انجامد.

نوع‌بودگی. انسان برخلاف حیوان، نوع خود را به عنوان نوع درمی‌یابد و همین توانایی، بنیاد اخلاق و شناخت است.

نقدها و مناقشات. مارکس در «تزهایی درباره فویرباخ» او را از دو سو نقد کرد: نخست، ماده‌گرایی او منفعل است و انسان را نه فاعل بلکه ناظر می‌بیند؛ دوم و مهم‌تر، «ذات انسانی» او انتزاعی و بی‌تاریخ است. اشتیرنر نیز از سویی دیگر تاخت: فویرباخ خدا را برانداخت اما بت تازه‌ای به نام «انسان» نشاند.

میراث و اثرگذاری. او حلقه واسطه هگل و مارکس است. نظریه فرافکنی او در نقد مدرن دین — از فروید تا امروز — همچنان حاضر است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. فویرباخ در همین بحث یک تز روش‌شناختی روشن دارد: خطای فلسفه نظری آن است که انتزاع را واقعی‌تر از امر محسوس می‌گیرد. آنچه واقعاً هست، این انسان، این بدن، این تجربه حسی است؛ ذوات کلی، محصول جداکردن محمول از موضوع‌اند. با این حال، همان‌طور که مارکس دید، او خود از یک ذات ثابت انسانی سخن می‌گوید — یعنی ذات‌گرایی را در یک نقطه براندازد و در نقطه دیگر نگه می‌دارد. این تنش، دقیقاً جایی است که مارکس از او جدا می‌شود.

آثار کلیدی. ذات مسیحیت . اصول فلسفه آینده . ذات دین . تزهایی مقدماتی در اصلاح فلسفه

شناسنامه. (۱۸۱۳-۱۸۵۵ م.)، دانمارکی، مستقل از دانشگاه و متکی به ارث پدری؛ بسیاری از آثارش را با نام‌های مستعار منتشر کرد و در چهل و دو سالگی، در میانه جدال با کلیسای رسمی، درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. کیرگور در برابر دو چیز ایستاده است: نظام هگلی که همه چیز را در یک کل عقلانی جای می‌دهد، و مسیحیت رسمی دانمارک که در آن هرکس با تولد مسیحی است. پرسش محوری او: چگونه می‌توان به معنای دقیق کلمه، یک فرد شد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد نظام. اعتراض او به هگل این است که نظام، همه چیز را دربردارد جز آن فرد موجودی که دارد آن را می‌سازد. تفکر انتزاعی از «وجود» می‌گذرد؛ اما من نمی‌توانم از وجود خودم بگذرم. متفکر نظام‌ساز، کاخی می‌سازد و خود در آلودگی کنارش زندگی می‌کند.

سه مرحله زندگی. زیبایی‌شناختی، که در آن زندگی حول لذت و تنوع می‌چرخد و به ملال و ناامیدی می‌انجامد؛ اخلاقی، که در آن فرد به قاعده و تعهد و تکرار روزمره تن می‌دهد؛ و دینی، که در آن فرد در برابر مطلق می‌ایستد. گذر از هر مرحله نه با استدلال بلکه با جهش رخ می‌دهد.

تعلیق غایت‌شناختی امر اخلاقی. در «ترس و لرز»، داستان ابراهیم را می‌کاود: از منظر اخلاق عام، او قاتل بالقوهٔ فرزند خویش است. اگر ایمان او را موجه بدانیم، پذیرفته‌ایم که فرد می‌تواند در نسبتی مستقیم با مطلق، بالاتر از قاعده

کلی بایستد. کیرگور این را نه توجیه بلکه معما می خواند و تصریح می کند که خود توان فهمش را ندارد.

ذهنیت، حقیقت است. مقصود نسبی گرایی نیست. تز او این است که در مسائل وجودی — ایمان، عشق، مرگ — نحوه نسبت فرد با آنچه باور دارد، بخشی از حقیقت آن است؛ همان گزاره را می توان طوطی وار یا با تمام هستی گفت و این دو یکی نیست.

دلهره و نومیدی. دلهره را «سرگیجه آزادی» می نامد: نه ترس از چیزی معین، بلکه احساس در برابر امکان. نومیدی نیز نزد او بیماری ای است که بیشتر مبتلایان از آن بی خبرند: ناتوانی از خود خویش بودن.

نقد ایمان موروثی. در سال های آخر، به کلیسای رسمی تاخت که مسیحیت را به آدابی راحت بدل کرده است؛ او می گفت وقتی همه مسیحی اند، هیچ کس مسیحی نیست.

نقدها و مناقشات. ایراد رایج آن است که تأکید افراطی بر فرد، به بی اعتنایی نسبت به ساختارهای اجتماعی و سیاسی می انجامد — نقدی که به ویژه از سوی سنت مارکسی و آدورنو مطرح شده. ایراد دوم، خطر «تصمیم گرایی» است: اگر جهش ایمانی بیرون از داوری عقلی باشد، معیار تشخیص جهش درست از جهش ویرانگر چیست.

میراث و اثرگذاری. او پدر فلسفه وجودی است. تأثیرش بر هایدگر، یاسپرس، سارتر، و در الهیات بر بارت و بولتمان و تیلیش تعیین کننده بود، هرچند بسیاری از آنان بعد دینی او را کنار گذاشتند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. کیرگور مفهوم «وجود» را از متافیزیک به قلمرو زندگی فردی منتقل می‌کند و همین، برای پژوهش شما نکته حساسی است. وجود نزد او نه اصلی هستی‌شناختی درباره ساختار همه موجودات، بلکه شیوه‌ای از بودن است که تنها به انسان اختصاص دارد: بودن در زمان، در تصمیم، و در مواجهه با امکان. هنگام مقایسه با اصالت وجود صدرایی باید همین تفاوت را برجسته کرد: هر دو سنت واژه «وجود» را در برابر «ماهیت» به کار می‌برند، اما در یکی سخن از ساختار واقعیت است و در دیگری از نحوه زیستن. یکی گرفتن این دو، خطای رایجی است که در متون تطبیقی فارسی کم دیده نمی‌شود.

آثار کلیدی. ترس و لرز . بیماری به‌سوی مرگ . مفهوم دلهره . یا این یا آن .
پی‌نوشت غیرعلمی نهایی

شناسنامه. (۱۸۰۶-۱۸۷۳ م.)، انگلیسی، تربیت شده زیر نظر سخت گیرانه پدرش جیمز میل و بنتام؛ کارمند کمپانی هند شرقی به مدت سی و پنج سال و مدتی نماینده مجلس عوام.

زمینه و مسئله محوری. میل وارث فایده گرایی بنتام بود اما پس از بحران روحی دوران جوانی اش دریافت که این نظام، جایی برای شعر، احساس و رشد فردی نمی گذارد. کار فکری اش کوشش برای بازسازی فایده گرایی است بی آنکه هسته آن را رها کند.

مهم ترین دیدگاه ها.

کیفیت لذت ها. برخلاف بنتام، لذت ها را فقط کمی نمی سنجد: لذت هایی که قوای عالی انسان را به کار می گیرند برترند، و داور این برتری کسانی اند که هر دو را تجربه کرده اند. جمله مشهورش این است که بهتر است انسانی ناخرسند باشی تا خوکی خرسند.

اصل آسیب. در «درباره آزادی» تنها مبنای مشروع اعمال قدرت بر فرد را جلوگیری از آسیب به دیگران می داند؛ خیر خود فرد توجیه کافی نیست. این اصل، هسته لیبرالیسم مدرن است.

آزادی بیان. استدلال او سه بخشی است: عقیده خاموش شده ممکن است درست باشد؛ اگر نادرست باشد، برخورد با آن حقیقت را زنده و فهمیده نگه می دارد؛ و اغلب هر دو طرف بخشی از حقیقت را دارند. بدون مخالفت، حتی باور درست به «عقیده مرده» بدل می شود.

استبداد اکثریت. هشدار او این است که در دموکراسی، خطر تنها از حکومت نمی‌آید بلکه از فشار افکار عمومی و آداب اجتماعی نیز؛ و این نوع استبداد، چون به جزئیات زندگی نفوذ می‌کند، گریزناپذیرتر است.

فردستی زنان. در ۱۸۶۹ نوشت که تابعیت قانونی یک جنس نسبت به دیگری، در خود نادرست است و باید با اصل برابری کامل جایگزین شود. او استدلال می‌کند که هیچ‌کس نمی‌داند طبیعت زنان چیست، زیرا آنچه دیده‌ایم محصول قرن‌ها تربیت و اجبار است.

روش‌شناسی. در «نظام منطق»، پنج روش استقرایی برای کشف روابط علی صورت‌بندی می‌کند و تجربه‌گرایی را چنان رادیکال پیش می‌برد که حتی قضایای ریاضی را تعمیم‌های تجربی می‌داند — موضعی که فرگه بعدها آن را هدف گرفت.

نقدها و مناقشات. تمایز کیفی لذت‌ها، به گفته منتقدان، از فایده‌گرایی خارج می‌شود: اگر معیار برتری چیزی جز مقدار لذت باشد، اصل بنیادی رها شده است. در سیاست نیز، پیشنهاد او برای رأی چندگانه به تحصیل‌کردگان با اصول برابرخواهانه‌اش نمی‌خواند. نکتهٔ سومی نیز باید صادقانه ثبت شود: میل در «دربارهٔ آزادی» تصریح می‌کند که این اصول به جوامعی که آنها را «نابالغ» می‌داند تعلق نمی‌گیرد؛ موضعی که با شغل سی‌وپنج‌سالهٔ او در کمپانی هند شرقی پیوند دارد و امروز به‌درستی نقد می‌شود.

میراث و اثرگذاری. «دربارهٔ آزادی» متن بنیادی سنت لیبرال است و اصل آسیب هنوز چارچوب بحث در حقوق کیفری و اخلاق عمومی است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. میل موضعی پدیدارگرایانه دارد: ماده را «امکان دائمی احساس» تعریف می‌کند — یعنی گفتن اینکه شیئی هست، چیزی

جز این نیست که در شرایط معین، احساس‌های معینی برای ما ممکن است. این تحلیل، در ادامه خط بارکلی و هیوم، بار دیگر پرسش هستی را به تحلیل شرایط تجربه ترجمه می‌کند. مقایسه آن با تفکیک ذات واقعی و اسمی نزد لاک نشان می‌دهد که سنت تجربه‌گرا، در طول دو قرن، پیوسته کوشیده است پرسش هستی‌شناختی را به پرسشی معرفت‌شناختی بدل کند.

آثار کلیدی. درباره آزادی . فایده‌گرایی . فرودستی زنان . نظام منطق . تأملاتی درباره حکومت انتخابی

شناسنامه. (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م.)، زادهٔ تریر در پروس، دکترای فلسفه با رساله‌ای دربارهٔ اتم‌گرایی دموکریت و اپیکور؛ روزنامه‌نگار تبعیدی در پاریس و بروکسل و سرانجام لندن، جایی که در فقر درگذشت.

زمینه و مسئلهٔ محوری. مارکس از هگلی‌های چپ آغاز کرد و به سرعت از نقد دین به نقد سیاست و از آنجا به نقد اقتصاد سیاسی رسید. پرسش محوری‌اش این است: اگر آگاهی و نهادها محصول شرایط مادی زندگی‌اند، سازوکار این تولید چیست و چگونه دگرگون می‌شود؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

ماتریالیسم تاریخی. انسان‌ها پیش از هر چیز باید زندگی مادی خود را تولید کنند؛ شیوهٔ این تولید، شکل روابط اجتماعی را تعیین می‌کند و بر آن، ساختار حقوقی و سیاسی و صورت‌های آگاهی برمی‌خیزد. وقتی نیروهای تولید از قالب مناسبات موجود فراتر می‌روند، دورهٔ انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود. باید توجه داشت که خودِ مارکس و انگلس در نامه‌های متأخر بارها هشدار دادند که این نسبت، یک سویه و مکانیکی نیست.

بیگانگی. در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴، کارگر را در چهار سطح بیگانه می‌بیند: از محصول کارش، از خودِ فعالیت کار، از طبیعت نوعی‌اش، و از دیگر انسان‌ها. کاری که باید تحقق انسان باشد، به وسیلهٔ صرف بقا فروکاسته می‌شود.

ارزش اضافی. در «سرمایه»، کالای ویژه‌ای را می‌یابد که مصرفش ارزش می‌آفریند: نیروی کار. کارگر ارزش نیروی کار خود را می‌گیرد اما بیش از آن تولید

می‌کند؛ این تفاوت، سرچشمه سود است. با این تحلیل، استثمار نه تخلف از قواعد بازار بلکه پیامد کارکرد عادی آن معرفی می‌شود.

بت‌وارگی کالا. رابطه میان انسان‌ها در بازار، صورت رابطه میان اشیاء به خود می‌گیرد؛ ارزش که خاصیتی اجتماعی است، طبیعی و ذاتی کالا می‌نماید. این تحلیل، الگوی نقد ایدئولوژی برای تمام سنت بعدی شد.

ایدئولوژی. اندیشه‌های مسلط هر دوره، اندیشه‌های طبقه مسلط‌اند؛ و کار ایدئولوژی این است که وضعی تاریخی و گذرا را طبیعی و ابدی جلوه دهد.

عمل دگرگون‌ساز. در تز یازدهم می‌گوید فیلسوفان جهان را تفسیر کرده‌اند، اما مسئله تغییر آن است. نکته این نیست که تفسیر بی‌ارزش است؛ نکته این است که فهم درست، از درون کوشش برای تغییر به دست می‌آید.

نقدها و مناقشات. نقدها سه دسته‌اند. اقتصادی: نظریه ارزش-کار در اقتصاد جریان اصلی کنار گذاشته شده و «مسئله تبدیل» ارزش به قیمت، محل مناقشه طولانی است. تجربی: پیش‌بینی فقر فزاینده کارگران در کشورهای صنعتی تحقق نیافت. روش‌شناختی: پوپر گفت شکل رایج مارکسیسم ابطال‌ناپذیر است. در برابر، جریان «مارکسیسم تحلیلی» — کوهن، الستر، رومر — کوشید هسته نظریه را با ابزار دقیق بازسازی کند. مسئله نسبت او با نظام‌هایی که به نامش برپا شدند نیز بحثی جداست: خود او نه چنان نظامی را طراحی کرد و نه پیش‌بینی.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر تاریخ قرن بیستم از هر فیلسوف دیگری بیشتر بوده است. مستقل از سیاست، مفاهیم او — ایدئولوژی، طبقه، بیگانگی، بت‌وارگی — به بخشی از ابزار استاندارد علوم اجتماعی بدل شده‌اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مارکس یکی از رادیکالترین احکام این مجموعه را در تز ششم درباره فویرباخ می‌آورد: ذات انسان انتزاعی نیست که در فرد منفرد ساکن باشد؛ در واقعیت خود، مجموعه مناسبات اجتماعی است. یعنی ماهیت انسان نه در او بلکه میان انسان‌ها و در تاریخ قرار دارد و با تغییر آن مناسبات، تغییر می‌کند. این موضع، خط تاریخی‌شدن ماهیت را که از روسو آغاز شده بود به نتیجه نهایی‌اش می‌رساند. برای پژوهش در باب ذات‌گرایی، نکته سنجیدنی این است: آیا این حکم درباره همه موجودات است یا تنها درباره انسان؟ متن مارکس ناظر به انسان است، و تعمیم آن به کل هستی — کاری که ماتریالیسم دیالکتیکی بعدی کرد — گامی است که خود او برنداشت.

آثار کلیدی. سرمایه. دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴. ایدئولوژی آلمانی. هجدهم برومر لویی بناپارت. گروندریسه

شناسنامه. (۱۸۲۰-۱۸۹۵ م.)، آلمانی، فرزند کارخانه دار نساجی، مدیر شعبه منچستر کارخانه خانوادگی؛ همکار و پشتیبان مالی مارکس و ویراستار جلد‌های دوم و سوم «سرمایه» پس از مرگ او.

زمینه و مسئله محوری. انگلس پیش از آشنایی با مارکس، خود پژوهشی میدانی درباره وضع کارگران منچستر انجام داده بود. نقش فکری او دوگانه است: تأمین داده تجربی برای نظریه، و بعدها تبدیل آن نظریه به یک جهان‌بینی نظام‌مند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

پژوهش میدانی. «وضع طبقه کارگر در انگلستان» گزارشی مستند از مسکن، تغذیه، بیماری و مرگ‌ومیر کارگران است؛ یکی از نخستین نمونه‌های جامعه‌شناسی تجربی، پیش از آنکه چنین رشته‌ای وجود داشته باشد.

ماتریالیسم دیالکتیکی. در «آنتی‌دورینگ» و «دیالکتیک طبیعت» می‌کوشد دیالکتیک را نه فقط بر تاریخ بلکه بر طبیعت اعمال کند و سه قانون عام برای آن صورت‌بندی می‌کند: تبدیل کمیت به کیفیت، وحدت و نزاع اضداد، و نفی نفی. این آثار، پس از او مبنای «جهان‌بینی علمی» در سنت رسمی مارکسیستی شد.

منشأ خانواده و ستم جنسیتی. در کتابی بر پایه مردم‌شناسی مورگان، پیدایش خانواده تک‌همسری را با پیدایش مالکیت خصوصی و نیاز به وراثت پیوند می‌دهد و از «شکست تاریخی-جهانی جنس مؤنث» سخن می‌گوید. داده‌های

مردم‌شناختی این کتاب امروز کهنه است، اما پیوند میان ساختار مالکیت و ستم جنسیتی، به یکی از خطوط ماندگار نظریهٔ فمینیستی بدل شد.

خودمختاری نسبی روبنا. در نامه‌های سال‌های آخر، در برابر خوانش‌های مکانیکی هشدار می‌دهد: عامل اقتصادی «در نهایت» تعیین‌کننده است، اما سیاست، حقوق و اندیشه نیز بر روند تاریخ اثر می‌گذارند و اوو مارکس، به سبب ضرورت مبارزهٔ فکری زمانه، بر جنبهٔ اقتصادی بیش از حد تأکید کرده بودند.

نقدها و مناقشات. بحث اصلی این است که آیا انگلس اندیشهٔ مارکس را نظام‌مند کرد یا تحریف. لوکاچ و سنت «مارکسیسم غربی» می‌گویند بسط دیالکتیک به طبیعت خطایی بنیادی است: دیالکتیک نزد مارکس ناظر به رابطهٔ سوژه و ابژه در عمل تاریخی است و در قلمرو طبیعت، که سوژه‌ای در کار نیست، معنا ندارد. مدافعان انگلس پاسخ می‌دهند که این تفکیک، خودِ مارکس را به ایده‌آلیسم نزدیک می‌کند.

میراث و اثرگذاری. بخش بزرگی از آنچه در قرن بیستم «مارکسیسم» خوانده شد، از راه متون تعلیمی انگلس منتقل شده است، نه از راه «سرمایه».

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. ماتریالیسم دیالکتیکی، برخلاف خود مارکس، صریحاً یک هستی‌شناسی است: ماده در حرکت، تنها واقعیت است و قوانین دیالکتیکی، قوانین خودِ هستی‌اند، نه صرفاً قواعد اندیشه. اشکال فلسفی این موضع آن است که سه قانون یادشده چگونه اثبات می‌شوند: اگر تعمیم تجربی‌اند، ضرورتی ندارند؛ و اگر پیشین‌اند، این ماتریالیسم به همان متافیزیکی بازمی‌گردد که مدعی نفی آن بود.

آثار کلیدی. وضع طبقه کارگر در انگلستان . آنتی دورینگ . دیالکتیک طبیعت
. منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت . لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه
کلاسیک آلمانی

شناسنامه. (۱۸۲۰-۱۹۰۳ م.)، انگلیسی، خودآموخته، مهندس راه آهن و سپس روزنامه نگار اکونومیست؛ در اواخر قرن نوزدهم یکی از پرخواننده ترین فیلسوفان جهان بود و پس از مرگش به سرعت فراموش شد.

زمینه و مسئله محوری. اسپنسر پیش از انتشار «منشأ انواع» داروین، ایده تحول را — عمدتاً از لامارک — پذیرفته بود و می خواست آن را به قانونی عام برای همه چیز بدل کند: از منظومه شمسی تا زبان، اخلاق و جامعه.

مهم ترین دیدگاه ها.

تحول به مثابه قانون جهان شمول. هر چیز از حالت همگن و نامتعیّن به حالت ناهمگن و متعیّن و منسجم حرکت می کند: از سحابی تا ارگانیسم تا جامعه صنعتی. «فلسفه ترکیبی» او کوششی است برای نشان دادن این قانون واحد در همه حوزه ها.

جامعه به مثابه ارگانیسم. جامعه ساختاری اندام وار دارد که با رشد، تخصص و تقسیم کار پیچیده تر می شود. اما او تأکید می کند که برخلاف بدن، در جامعه کل برای اجزاهست، نه اجزا برای کل — و از همین جا به فردگرایی سیاسی می رسد.

بقای شایسته ترین و دولت حداقلی. عبارت «بقای شایسته ترین» را او ساخت و داروین بعدها آن را وام گرفت. اسپنسر از آن نتیجه اجتماعی گرفت: دخالت دولت در حمایت از فقرا، روند طبیعی سازگاری را مختل می کند. او با قوانین فقرا، آموزش دولتی و حتی بهداشت عمومی مخالف بود.

ناشناختنی. در بخش نخست «اصول اول»، می‌کوشد میان دین و علم آشتی برقرار کند: هر دو در این توافق دارند که واقعیت غایی ناشناختنی است. علم به روابط میان پدیده‌ها می‌پردازد و دین، احساس در برابر آن رازِ شناخت‌ناپذیر است. به نظر او هر کوشش برای تصور مطلق — چه در قالب علت نخستین و چه در قالب جوهر — به تناقض می‌انجامد.

نقدها و مناقشات. دو نقد ویرانگر بر او وارد شد. نخست، مغالطه طبیعت‌گرایانه: مور در «اصول اخلاق» نشان داد که از «تکامل‌یافته‌تر» نمی‌توان «بهتر» نتیجه گرفت. دوم، پیامدهای اجتماعی آموزه‌اش، که در «داروینیسم اجتماعی» به توجیه نابرابری و بی‌اعتنایی به رنج انجامید. باید توجه داشت که خودِ داروین چنین نتیجه‌ای نمی‌گرفت و بسیاری از کاربردهای این اندیشه از اسپنسر می‌آید، نه از او.

میراث و اثرگذاری. نفوذ او در آمریکای اواخر قرن نوزدهم عظیم بود. امروز بیشتر به عنوان نمونه‌ای مطالعه می‌شود از اینکه چگونه یک نظریه علمی می‌تواند به ایدئولوژی بدل شود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آموزه «ناشناختنی» او برای پژوهشی که به امر مطلق می‌پردازد درخور توجه است: اسپنسر استدلال می‌کند که مطلق را نه می‌توان انکار کرد — زیرا هر نسبی، وجود امری نانبسی را ایجاب می‌کند — و نه می‌توان شناخت، زیرا شناخت یعنی نسبت‌دادن و تعیین حد، و مطلق حد ندارد. این استدلال، صورت پوزیتیویستی همان الهیات سلبی است که در دفتر یکم نزد اریوگنا و در دفتر دوم نزد ابن‌میمون دیدیم؛ با این تفاوت که نتیجه اسپنسر نه عرفان بلکه سکوت روش‌شناختی است.

آثار کلیدی. اصول اول . مرد در برابر دولت . اصول زیست‌شناسی . اصول
جامعه‌شناسی . اصول اخلاق

شناسنامه. (۱۸۴۴-۱۹۰۰ م.)، آلمانی، در بیست و چهار سالگی استاد فقه‌اللغه کلاسیک در بازل، در سی و پنج سالگی بازنشسته به سبب بیماری؛ در ۱۸۸۹ دچار فروپاشی روانی شد و یازده سال آخر عمرش را در ناتوانی گذراند.

زمینه و مسئله محوری. نیچه از فقه‌اللغه آمده است و روشش نیز فقه‌اللغه‌ای است: به جای پرسیدن اینکه فلان ارزش درست است یا نه، می‌پرسد این ارزش از کجا آمده، چه کسی آن را وضع کرده و به چه کار او می‌آمده است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تبارشناسی اخلاق. در بنیاد ارزش‌های ما دو نظام متفاوت هست. در اخلاق سروری، نیرومند خود را «خوب» می‌نامد و فرودست را «بد». در اخلاق بردگی، فرودست از سر کینه‌توزی، نیرومند را «شرور» می‌خواند و خود را در مقابل «نیک» می‌نامد. نیچه مدعی است ارزش‌های مسلط غربی از دومی برخاسته‌اند؛ و مدعای او نه اینکه اخلاق سروری را باید احیا کرد، بلکه اینکه باید ریشه ارزش‌ها را دید.

مرگ خدا و نیهیلیسم. اعلام «خدا مرده است» نه شادی بلکه تشخیص یک وضع است: باورهایی که بنیاد معنا و ارزش بودند، دیگر برای ما زنده نیستند، و هنوز نمی‌دانیم چه چیزی جایشان می‌نشیند. خطر بزرگ، نیهیلیسم است: بی‌ارزش شدن همه ارزش‌ها.

اراده قدرت. بنیاد زندگی نه بقا بلکه گسترش و افزایش توان است. این مفهوم، هم توصیفی روان‌شناختی است و هم — در برخی متن‌های او — فرضیه‌ای درباره ساختار واقعیت.

بازگشت جاودان. آزمونی وجودی: اگر بدانی که همین زندگی، با تمام جزئیاتش، بی‌نهایت بار تکرار خواهد شد، چه واکنشی نشان می‌دهی؟ آری گفتن به آن، معیار زندگی آری گو است.

پرسپکتیویسم. شناخت همواره از منظری است؛ «چشم بی‌جا و بی‌سو» وجود ندارد. نکته دقیق آنکه او نتیجه نمی‌گیرد هر منظری به یکسان معتبر است؛ می‌گوید هرچه مناظر بیشتری را به کار بگیریم، شناخت کامل‌تر می‌شود.

نقد مفهوم حقیقت. در متنی از دوره جوانی، حقیقت را لشکری متحرک از استعاره‌ها می‌خواند که به مرور فراموش شده استعاره بوده‌اند؛ و در «غروب بت‌ها» تاریخ فلسفه غرب را تاریخ ساختن «جهان حقیقی» ای می‌داند که سرانجام معلوم می‌شود افسانه بوده است.

نقدها و مناقشات. مسئله خودارجاعی جدی‌ترین اشکال فلسفی است: اگر هر ادعایی چشم‌اندازی و برخاسته از اراده است، خود همین ادعا چه وضعی دارد؟ مسئله دوم تاریخی است: خواهرش الیزابت پس از فروپاشی او یادداشت‌های پراکنده را با گزینش و دست‌کاری منتشر کرد و همین متن‌ها بستر مصادره او به دست ناسیونال‌سوسیالیسم شد. پژوهش انتقادی متن‌ها در قرن بیستم این تصویر را تصحیح کرد، اما پرسش از ظرفیت‌های خطرناک برخی تعابیر او همچنان محل بحث است.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر قرن بیستم گسترده و چندجانبه است: هایدگر، فوکو، دلوز و دریدا هر یک از او آغاز می‌کنند؛ در روان‌شناسی، فروید و یونگ؛ و در ادبیات، از توماس مان تا امروز.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. نیچه بنیادی‌ترین حمله را به خودِ مقوله «بودن» می‌کند و استدلالش زبانی است: ما چون در زبان، فعل را به فاعل نسبت می‌دهیم، پشت هر کنشی یک «کننده» ثابت فرض می‌کنیم؛ اما فاعل، افزوده دستور زبان به فعل است، نه چیزی در واقعیت. به تعبیر او، ما تا وقتی به دستور زبان ایمان داریم، از شر خدا خلاص نمی‌شویم. آنچه هست شدن است و جوهر، توهمی است که ساختار زبان بر ما تحمیل می‌کند. توجه کنید که این استدلال، همان استدلالی است که در این مجموعه سه بار دیگر و از سه سنت متفاوت دیده‌ایم: ابن‌رشد، اکامی و هامان. برای پژوهشی که در باب اصالت وجود کار می‌کند، این هم‌گرایی چهارگانه — از سنت اسلامی، مدرسی، آلمانی و پساییده‌آلیستی — اعتراضی است که بدون پاسخ نمی‌توان از آن گذشت.

آثار کلیدی. چنین گفت زرتشت . تبارشناسی اخلاق . فراسوی نیک و بد . غروب بت‌ها . دانش شاد . زایش تراژدی

شناسنامه. (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م.)، آلمانی، استاد فلسفه در برلین به‌جانشینی لوتسه؛ زندگی‌نامه‌نویس شلایرماخر و بنیان‌گذار فلسفه علوم انسانی.

زمینه و مسئله محوری. در دوره او، علوم طبیعی چنان کامیاب بودند که هر دانشی می‌خواست از روش آنها تقلید کند. ديلتای پرسید: آیا تاریخ، ادبیات، حقوق و روان‌شناسی همان روش را می‌طلبند یا روش خاص خود را دارند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تبیین در برابر فهم. پاسخ او تفکیک مشهوری است: طبیعت را تبیین می‌کنیم و زندگی روحی را می‌فهمیم. تبیین یعنی قراردادن پدیده زیر قانون علی؛ فهم یعنی بازیافتن معنایی که در یک بیان — یک متن، یک عمل، یک نهاد — تجسم یافته است. علوم انسانی این امتیاز را دارند که موضوعشان از جنس خودشان است.

تجربه زیسته، بیان، فهم. ساختار سه‌گانه روش او: هر تجربه زیسته در بیانی بیرونی تجسم می‌یابد، و فهم، حرکت از آن بیان به تجربه پشت آن است. ما به ذهن دیگری دسترسی مستقیم نداریم، اما به آثار او دسترسی داریم.

نقد عقل تاریخی. او پروژه خود را در برابر «نقد عقل محض» کانت تعریف می‌کند: کانت شرایط امکان شناخت طبیعت را کاوید؛ باید شرایط امکان شناخت تاریخی را نیز کاوید. اما بایک تفاوت اساسی: مقولات فهم تاریخی، پیشین و بی‌زمان نیستند، بلکه خود تاریخی‌اند.

تاریخ‌مندی انسان. از همین‌جا به‌تر مشهورش می‌رسد: انسان طبیعتی ثابت ندارد که فلسفه بتواند یک‌بار برای همیشه توصیفش کند؛ آنچه انسان هست را تنها تاریخ به او می‌گوید.

جهان‌بینی‌ها. در آثار متأخر، سه‌گونه اصلی از نگرش به جهان را تفکیک می‌کند — طبیعت‌گرایی، ایده‌آلیسم آزادی، و ایده‌آلیسم عینی — و می‌گوید هیچ‌یک را نمی‌توان با استدلال بر دیگری ترجیح داد، زیرا هر یک از موضعی متفاوت در برابر زندگی برمی‌خیزد.

نقدها و مناقشات. اشکال اصلی، نسبی‌گرایی است: اگر همه مقولات تاریخی‌اند و جهان‌بینی‌ها قیاس‌ناپذیر، چگونه می‌توان از اعتبار شناخت تاریخی دفاع کرد؟ خودِ ديلتای این مسئله را می‌شناخت و در آخرین آثارش با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. گادامر نیز نقدی متفاوت وارد کرد: تأکید ديلتای بر «بازیافتن تجربه مؤلف» هنوز اسیر الگوی روان‌شناختی است و نمی‌بیند که مفسر همواره از افق زمان خود می‌فهمد.

میراث و اثرگذاری. تفکیک تبیین و فهم، مبنای بحث روش در علوم اجتماعی شد و از راه ماکس وبر وارد جامعه‌شناسی گشت. هایدگر مفهوم تاریخ‌مندی را مستقیماً از او گرفت و در «هستی و زمان» به کار برد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع ديلتای صورت روش‌شناختی نفی ذات ثابت انسانی است: اگر آنچه انسان هست تنها در تاریخ آشکار می‌شود، آنگاه هیچ تعریف ماهوی پیشینی از انسان ممکن نیست و انسان‌شناسی فلسفی باید جای خود را به تاریخ بدهد. این موضع، همان نتیجه مارکس است اما از راهی کاملاً متفاوت: نه از تحلیل مناسبات تولید، بلکه از تحلیل شرایط فهم.

آثار کلیدی. درآمدی بر علوم انسانی . ساخت جهان تاریخی در علوم انسانی .
تجربه زیسته و شعر . زندگی شایرماخر

شناسنامه. (۱۸۳۸-۱۹۱۷ م.)، آلمانی، کشیش کاتولیک که پس از تصویب اصل خطانپذیری پاپ از کلیسا کناره گرفت و کرسی دانشگاهی اش را از دست داد؛ استاد وین و معلم نسلی از فیلسوفان.

زمینه و مسئله محوری. برنتانو در دوره‌ای می‌نوشت که روان‌شناسی تجربی تازه از فلسفه جدا می‌شد. پرسش او: آیا می‌توان علمی دقیق درباره‌ی آگاهی داشت که نه به سنجش‌های آزمایشگاهی فروکاسته شود و نه به گمانه‌زنی متافیزیکی؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

حیث التفاتی. بدیع‌ترین سهم او، احیای اصطلاحی از فلسفه‌ی مدرسی است: ویژگی متمایز پدیده‌های ذهنی آن است که همواره به چیزی معطوف‌اند. هر تصور، تصورِ چیزی است؛ هر باور، باور به چیزی؛ هر میل، میل به چیزی. پدیده‌های فیزیکی چنین خاصیتی ندارند. برنتانو این را ملاک تفکیک امر ذهنی از امر مادی قرار می‌دهد. نکته‌ی ظریف آنکه متعلق التفات لازم نیست موجود باشد: می‌توان به کوه طلا اندیشید. همین نکته، مسئله‌ی دشواری برای هستی‌شناسی ساخت که شاگردانش سال‌ها بر سرش کار کردند.

روان‌شناسی توصیفی. پیش از تبیین علّی حالات ذهنی، باید ساختار آنها را توصیف و رده‌بندی کرد. او سه رده قائل است: تصور، حکم، و پدیده‌های عاطفی. این توصیف‌شناسی، بی‌واسطه به پدیدارشناسی هوسرل انجامید.

بدهت ادراک درونی. میان «مشاهده‌ی درونی» — که به نظر او ناممکن است، زیرا مشاهده‌ی یک حالت آن را از میان می‌برد — و «ادراک درونی» تفکیک می‌کند:

ما همزمان با هر فعل ذهنی، آگاهی حاشیه‌ای و بدیهی از آن داریم. این تحلیل به بحث معاصر دربارهٔ خودآگاهی پیشاتأملی نزدیک است.

معانی گوناگون موجود. رسالهٔ دکتری او دربارهٔ معانی متعدد «موجود» نزد ارسطوست: اینکه «هست» به یک معنا بر جوهر، کیفیت، کمیت و نسبت حمل نمی‌شود. همین رساله بود که هایدگر جوان خواند و به گفتهٔ خودش، پرسش هستی را برای او گشود.

شیء‌گرایی متأخر. در دورهٔ آخر، موضعی رادیکال گرفت: تنها اشیاء جزئی و مشخص موجودند؛ هیچ موجود انتزاعی — نه ماهیت، نه محتوای گزاره، نه امر ممکن — در کار نیست، و جمله‌های حاوی چنین تعبیری باید بازنویسی شوند. این موضع، صورت مدرن همان نام‌گرایی اکامی است.

نقدها و مناقشات. شاگردانش با او در چند نقطه اختلاف کردند: ماینونگ نظریهٔ اعیان را ساخت که در آن حتی اشیاء ناموجود جایگاهی دارند، و هوسرل مسیر پدیدارشناسی استعلایی را رفت که برنتانو آن را نپذیرفت. اشکال اصلی بر خودِ او این است که ملاک التفات، برای همهٔ حالات ذهنی — مثلاً برای دردهای بدون متعلق — به آسانی صدق نمی‌کند.

میراث و اثرگذاری. فهرست شاگردان و شنوندگان درس‌هایش خود یک تاریخ است: هوسرل، ماینونگ، توآردوفسکی، اشتومپف و — در دورهٔ دانشجویی پزشکی — فروید. حیث التفاتی امروز در فلسفهٔ ذهن، چه در سنت تحلیلی و چه در سنت پدیدارشناسی، مفهومی مرکزی است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. برنتانو در این بحث نقشی دوگانه دارد. از یک سو، با احیای پرسش ارسطویی معانی گوناگون «موجود»، همان پرسشی را

به قرن بیستم منتقل می‌کند که سنت مدرسی و سنت اسلامی قرن‌ها با آن درگیر بودند — و مستقیماً مسیر «هستی و زمان» را می‌گشاید. از سوی دیگر، خود او در پایان به موضعی می‌رسد که آن پرسش را تنگ می‌کند: تنها جزئیات مشخص موجودند و بقیه، شیوه سخن گفتن. این دو جهت، دو مسیر اصلی فلسفه قرن بیستم را در یک نفر جمع کرده است.

آثار کلیدی. روان‌شناسی از دیدگاه تجربی . درباره معانی متعدد موجود نزد ارسطو . سرچشمه شناخت اخلاقی . رده‌بندی پدیده‌های ذهنی

شناسنامه. (۱۸۳۹-۱۹۱۴ م.)، آمریکایی، دانشمند شاغل در اداره نقشه برداری ساحلی به مدت سی سال؛ هرگز کرسی دائم دانشگاهی نیافت و در فقر درگذشت. بیشتر آثارش پس از مرگش منتشر شد.

زمینه و مسئله محوری. پرس دانشمند تجربی بود و فلسفه را از موضع کسی می نوشت که خود آزمایش می کند. پرسش او: معنای یک مفهوم چیست، و پژوهش چگونه به حقیقت نزدیک می شود؟

مهم ترین دیدگاه ها.

قاعده پراگماتیکی. برای روشن کردن معنای یک مفهوم، باید دید تصور آن چه پیامدهای عملی قابل تصویری دارد؛ مجموع این پیامدها، تمام معنای آن مفهوم است. گفتن اینکه چیزی «سخت» است، یعنی اگر با آن خراش دهند، خراش نمی خورد. مفهومی که هیچ تفاوت عملی قابل تصویری نداشته باشد، تهی است.

نقد شک دکارتی. پرس می گوید نمی توان با شک کامل آغاز کرد؛ ما با انبوهی از باورهای مسلم وارد پژوهش می شویم و تنها آن ها را که تردید واقعی برانگیخته اند بازبینی می کنیم. شک ساختگی، شک نیست. پژوهش از تردید واقعی آغاز می شود و در باور آرام می گیرد.

خطاپذیری. هیچ باوری از تجدیدنظر مصون نیست، حتی در ریاضیات و منطق. اما این شکاکیت نیست: پژوهش جمعی و بلندمدت، خطاها را تصحیح می کند.

ربایش. در کنار استقرا و قیاس، صورت سومی از استدلال معرفی می‌کند: ساختن بهترین فرضیه‌ای که پدیده شگفت‌آور را توضیح دهد. این مفهوم، امروز در فلسفه علم و در هوش مصنوعی به کار می‌رود.

نشانه‌شناسی. او نظام کاملی از نشانه‌ها ساخت و سه‌گانه مشهورش — شمایل که به شباهت دلالت می‌کند، نمایه که به پیوند علی یا مجاورت، و نماد که به قرارداد — از پایه‌های نشانه‌شناسی مدرن است.

حقیقت به مثابه رأی نهایی. حقیقت آن باوری است که جامعه پژوهشگران، در پایان پژوهش نامحدود، بر آن هم‌رأی خواهند شد؛ و واقعیت، متعلق همان باور است. با این تعریف، عینیت نه به دسترسی فردی به جهان بلکه به فرایند جمعی تصحیح‌گره می‌خورد.

نقدها و مناقشات. اشکال اصلی بر تعریف حقیقت این است که «پایان پژوهش» مفهومی آرمانی و شاید ناتحقق‌پذیر است. خود پرس بعدها از نام «پراگماتیسم» فاصله گرفت و اصطلاح دیگری برای موضع خود ساخت، زیرا معتقد بود جیمز آن را به سمتی برده که مقصودش نبوده است.

میراث و اثرگذاری. او بنیان‌گذار پراگماتیسم و از پیشگامان منطق جدید است؛ برخی نوآوری‌های منطقی او مستقل از فرگه و کمابیش هم‌زمان با او بود. نشانه‌شناسی، فلسفه علم و نظریه استدلال، همه وامدار اویند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پرس در این بحث موضعی صریح و برخلاف جریان زمانه دارد: او خود را «واقع‌گرای مدرسی» می‌خواند و صریحاً به دنس اسکوتوس بازمی‌گردد. استدلالش این است که اگر کلیات صرفاً نام باشند، آنگاه قوانین طبیعت — که چیزی جز کلیات مؤثر نیستند — نمی‌توانند واقعی باشند؛

و بدون قانون واقعی، پیش‌بینی علمی توجیهی ندارد. به بیان دیگر، نام‌گرایی به بهای انکار واقعیت قانون تمام می‌شود. برای پژوهشی که با اعتراض نام‌گرایانه — ابن‌رشد، اکامی، نیچه — روبه‌روست، این استدلال پرس مهم‌ترین پاسخ مدرن به آن اعتراض است و باید در کنارش سنجیده شود.

آثار کلیدی. تثبیت باور . چگونه مفاهیم خود را روشن کنیم . نوشته‌های فلسفی . مقالاتی در نشانه‌شناسی

شناسنامه. (۱۸۴۲-۱۹۱۰ م.)، آمریکایی، پزشک آموخته، استاد روان‌شناسی و سپس فلسفه در هاروارد؛ برادر هنری جیمز رمان‌نویس.

زمینه و مسئله محوری. جیمز هم روان‌شناس بود و هم فیلسوف، و پرسش او در هر دو حوزه یکی است: به‌جای پرداختن به مفاهیم انتزاعی، باید دید تجربه واقعی چگونه است و باورها در زندگی چه می‌کنند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

جریان آگاهی. در «اصول روان‌شناسی» نشان می‌دهد که آگاهی زنجیره‌ای از حالات مجزا نیست، بلکه جریانی پیوسته و همیشه در حرکت است که هیچ برشی از آن، حالت مستقل نیست. این توصیف بر ادبیات مدرن نیز اثری ماندگار گذاشت.

پراگماتیسم به‌مثابه روش. در برابر نزاع‌های متافیزیکی، روش او این است: پرسید اگر این طرف درست باشد به‌جای آن طرف، چه تفاوت مشخصی در تجربه کسی پدید می‌آید؟ اگر هیچ تفاوتی در کار نباشد، نزاع لفظی است. او این روش را با مثال مشهور مردی که گرد درخت می‌چرخد و سنجابی که پیوسته رو به او می‌ماند توضیح می‌دهد: پاسخ به «آیا مرد گرد سنجاب چرخید» بستگی به معنای مورد نظر از چرخیدن دارد و نزاع، لفظی است.

حقیقت به‌مثابه کارآمدی. بحث‌انگیزترین بخش: باور صادق آن است که در تجربه کار می‌کند، ما را به آنچه انتظار داریم می‌رساند و با دیگر باورها یمان سازگار است. جیمز از تعبیر «ارزش نقدی» یک ایده استفاده می‌کند.

اراده باور. در مواردی که مسئله زنده، ناگزیر و تعیین کننده است و شواهد برای داوری کافی نیست، آدمی حق دارد بر مبنای طبیعت عاطفی خود تصمیم بگیرد؛ زیرا تعلیق حکم نیز خود یک تصمیم است با پیامدهای خودش.

تجربه دینی. در «انواع تجربه دینی»، به جای بحث درباره صدق آموزه‌ها، گزارش‌های دست‌اول تجربه دینی را گردآوری و رده‌بندی می‌کند و می‌گوید داوری درباره آنها باید بر مبنای ثمراتشان در زندگی باشد، نه ریشه‌هایشان.

تجربه گرایی رادیکال. در آثار متأخر می‌گوید نه ذهن و نه ماده، هیچ‌یک بنیادی‌تر نیستند؛ آنچه هست «تجربه محض» است و ذهن و ماده دو شیوه سامان دادن آن.

نقد‌ها و مناقشات. راسل و مور به نظریه حقیقت او تاختند: باور کارآمد و باور صادق یکی نیستند، و باوری ممکن است مفید و نادرست باشد. اشکال دوم آن است که در «اراده باور»، مرز میان حق تصمیم در شرایط عدم قطعیت و توجیه خودفریبی به روشنی مشخص نشده است.

میراث و اثرگذاری. او پراگماتیسم را به جریانی جهانی بدل کرد و بر دیوبی و سپس بر رورتی اثر گذاشت. در روان‌شناسی، «اصول» او هنوز خواننده می‌شود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. روش پراگماتیکی جیمز، آزمونی است که می‌توان مستقیماً بر نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت اعمال کرد: اگر اصالت وجود درست باشد به جای اصالت ماهیت، چه تفاوت مشخصی در فهم ما از جهان یا در نتایج فلسفی دیگر پدید می‌آید؟ نکته مهم آنکه پاسخ به این پرسش لزوماً منفی نیست — در سنت صدرایی، تفاوت‌های آشکاری در پی می‌آید: حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، و تبیین معاد همه بر آن مبتنی‌اند. اما نشان دادن

همین پیامدها، بهترین پاسخ به اتهام لفظی بودن نزاع است؛ و طرح آن به صورت روشمند، دقیقاً همان کاری است که روش جیمز از یک پژوهش می‌طلبد.

آثار کلیدی. پراگماتیسم · انواع تجربه دینی · اصول روان‌شناسی · اراده باور · مقالاتی در تجربه‌گرایی رادیکال

شناسنامه. (۱۸۴۸-۱۹۲۵ م.)، آلمانی، ریاضی‌دان و استاد کم‌آوازه دانشگاه
ینا؛ در زمان حیاتش تقریباً خوانده نشد و اهمیتش پس از راسل و ویتگنشتاین
شناخته شد.

زمینه و مسئله محوری. فرگه می‌خواست نشان دهد که حساب، شاخه‌ای از
منطق است و حقایق آن نه تجربی‌اند و نه — برخلاف نظر کانت — مبتنی بر
شهود. برای این کار، ابزار منطقی موجود کافی نبود و او ناچار شد منطق تازه‌ای
بسازد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

منطق جدید. در «مفهوم‌نگاشت» نظام سورها و متغیرها را ابداع کرد و با آن،
ساختار گزاره‌های چندلایه — مانند «هر کس کسی را دوست دارد» — برای
نخستین بار صورت‌بندی پذیر شد. منطق ارسطویی دو هزار سال بر سر جای خود
ایستاده بود؛ فرگه در یک کتاب کوچک آن را پشت سر گذاشت.

معنا و مدلول. چرا «ستاره صبح همان ستاره شام است» آموزنده است اما
«ستاره صبح همان ستاره صبح است» نیست، در حالی که مدلول هر دو یکی
است؟ پاسخ فرگه: هر تعبیر، افزون بر مدلول، «معنا» نیز دارد — نحوه
داده‌شدن مدلول. این تفکیک، بنیاد فلسفه زبان مدرن است.

اصل بافت. معنای واژه را باید در بافت جمله جست، نه به تنهایی. نتیجه
روش‌شناختی مهم آنکه پرسش از اینکه یک واژه به چه اشاره می‌کند، جدا از
نقش آن در جمله بی‌معناست.

تفکیک مفهوم و شیء. شیء چیزی است که نامی به آن اشاره می‌کند؛ مفهوم، تابعی است که با پرشدن جای خالی‌اش گزاره می‌سازد. این دو مقوله متفاوت‌اند و خلط آنها منشأ بسیاری از خطاهاست.

نقد روان‌شناسی گرای. منطق و ریاضیات دربارهٔ اینکه ما چگونه می‌اندیشیم نیست؛ دربارهٔ روابط عینی میان اندیشه‌هاست. این تمایز میان قوانین اندیشیدن و قوانین صدق، مرزبندی فلسفهٔ قرن بیستم را ساخت.

نقدها و مناقشات. در ۱۹۰۲، هنگامی که جلد دوم اثر اصلی‌اش زیر چاپ بود، نامه‌ای از راسل رسید که پارادوکسی را در نظامش نشان می‌داد: مجموعهٔ همهٔ مجموعه‌هایی که عضو خود نیستند. فرگه در پی‌نوشتی نوشت که برای یک نویسنده هیچ چیز ناگوارتر از آن نیست که پس از پایان کار، یکی از پایه‌های بنایش بلرزد. برنامهٔ منطق‌گرایی به آن صورت شکست خورد، اما ابزارهایی که ساخت باقی ماند.

میراث و اثرگذاری. او را بنیان‌گذار منطق مدرن و پدر فلسفهٔ تحلیلی می‌دانند. راسل، ویتگنشتاین، کارناپ و کل سنت پس از آنها بر شانهٔ او ایستاده‌اند.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. سهم فرگه در این بحث، صورت‌بندی فنی و نهایی همان نکته‌ای است که هیوم و کانت گفته بودند. تحلیل او چنین است: «هست» محمولی از مرتبهٔ اول نیست که به اشیاء نسبت داده شود، بلکه محمولی از مرتبهٔ دوم است که دربارهٔ مفاهیم می‌گوید مصداق دارند یا نه. جملهٔ «اسب وجود دارد» یعنی مفهوم اسب تهی نیست. با این تحلیل، دو نتیجه به دست می‌آید: نخست آنکه برهان وجودی به‌طور قطعی باطل می‌شود، زیرا وجود اصلاً از سنخ صفاتی نیست که بتواند در تعریف یک شیء بگنجد. دوم و مهم‌تر

برای پژوهش شما آنکه اگر این تحلیل درست باشد، پرسش «آیا وجود بر ماهیت مقدم است» ممکن است خطای نحوی باشد: ما «وجود» را چون اسم است، مانند نام یک چیز به کار می‌بریم، در حالی که کارکرد منطقی‌اش یکسره متفاوت است. پاسخ ممکن این است که فرگه مفهوم منطقی وجود را تحلیل می‌کند و صدرا از حقیقت عینی وجود سخن می‌گوید؛ اما این پاسخ باید نشان دهد که چنین حقیقتی، جدا از کارکرد منطقی‌اش، چگونه قابل اشاره است — و همین، دشوارترین و مهم‌ترین بخش کار است.

آثار کلیدی. مفهوم‌نگاشت . مبانی حساب . دربارهٔ معنا و مدلول . قوانین بنیادی حساب . اندیشه

شناسنامه. (۱۸۵۹-۱۹۴۱ م.)، فرانسوی، استاد کلژ دو فرانس؛ در دههٔ ۱۹۱۰ چنان پرآوازه بود که درس‌هایش با ازدحام جمعیت روبه‌رو می‌شد؛ برندهٔ نوبل ادبیات ۱۹۲۷.

زمینه و مسئلهٔ محوری. برگسون در برابر پوزیتیویسم و مکانیک گرایی زمانه‌اش ایستاد، اما نه با بازگشت به متافیزیک قدیم. پرسش او: چرا هرگاه می‌خواهیم زمان، حیات یا آگاهی را تحلیل کنیم، چیزی از دستان می‌گریزد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دیرند در برابر زمان مکانی شده. پاسخ او این است که ما زمان را ناخودآگاه به مکان ترجمه می‌کنیم: آن را به لحظه‌های مجزا و قابل شمارش تقسیم می‌کنیم، چنان‌که خطی را به نقطه‌ها. اما زمان زیسته پیوسته و کیفی و تقسیم‌ناپذیر است؛ در آن، هر لحظه بار تمام گذشته را با خود دارد. علم برای کار خود ناچار است زمان را مکانی کند، اما نباید این ابزار را با خودِ واقعیت اشتباه گرفت.

شهود در برابر تحلیل. تحلیل، شیء را از بیرون و از راه مفاهیمی که پیشاپیش داریم به اجزا برمی‌گرداند؛ شهود، کوششی است برای قرارگرفتن در درون آن. برگسون شهود را نه امری مبهم و عرفانی بلکه روشی سخت‌گیرانه می‌داند که باید آموخته شود.

حافظه و ماده. در برابر تلاش‌های عصب‌شناسی زمانه‌اش برای یافتن جایگاه خاطره در مغز، استدلال می‌کند که مغز اندام گزینش و عمل است، نه انبار خاطره؛ نقش آن محدود کردن است، نه تولید کردن.

تحول خلاق. حیات را نه نتیجه مکانیسم صرف می‌داند و نه اجرای نقشه‌ای از پیش تعیین شده؛ آن را جهشی خلاق می‌بیند که راه‌های واگرا می‌آفریند. اصطلاح «جهش حیاتی» او در زیست‌شناسی جدی گرفته نشد، اما تصور او از تحول به عنوان خلاقیت واقعی و پیش‌بینی‌ناپذیر، اثری ماندگار داشت.

دو سرچشمه اخلاق و دین. در آخرین کتابش، میان اخلاق «بسته» — که از فشار جامعه و برای انسجام گروه می‌آید و ذاتاً به بیرون گروه تعمیم نمی‌یابد — و اخلاق «باز» تفکیک می‌کند که از الهام افراد استثنایی برمی‌خیزد و رو به کل بشریت دارد. همین تفکیک را درباره دین نیز به کار می‌برد.

نقدها و مناقشات. مناظره ۱۹۲۲ او با انیشتین درباره زمان، به زیان او تمام شد: برگسون مدعی بود نسبت با زمان زیسته سازگار نیست و فیزیک‌دانان استدلال او را ناشی از بدفهمی نظریه دانستند. راسل نیز فلسفه او را بیشتر شاعرانه خواند تا استدلالی. با این حال، بازخوانی این مناظره در دهه‌های اخیر نشان داده است که پرسش برگسون — نسبت زمان فیزیکی با زمان تجربه شده — پرسشی معتبر بود، حتی اگر پاسخش نادرست.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر پروست، بر پدیدارشناسی، و در نیمه دوم قرن بیستم بر دلوز — که کتابی درباره او نوشت — چشمگیر بوده است. مفهوم دیرند در فلسفه معاصر زمان همچنان مرجع است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. برگسون دو سهم دارد. نخست، تز اصلی‌اش که واقعیت شدن است و ثبات، برشی است که فهم عملی ما برای کار خود از آن می‌سازد — موضعی هم‌جهت با نیچه و از حیث ساختاری قابل مقایسه با حرکت جوهری، هرچند مبنایش تجربه درونی زمان است نه تحلیل جوهر. دوم و مهم‌تر

برای پژوهش در باب مطلق، نقد او بر مفهوم «عدم» است: در «تحول خلاق» استدلال می‌کند که تصور نیستی مطلق، شبه مفهومی است که در آن، ذهن چیزی را حذف می‌کند و در همان حال حاضر می‌ماند تا حذف را ببیند؛ پس همواره چیزی باقی است. اگر این تحلیل درست باشد، پرسش «چرا اساساً چیزی هست به جای آنکه هیچ نباشد» — پرسش شلینگ و بعدها هایدگر — بر مفهومی تهی استوار است. این یکی از معدود کوشش‌های جدی برای منحل کردن آن پرسش است و در کنار طرح آن باید سنجیده شود.

آثار کلیدی. تحول خلاق . ماده و حافظه . جستاری درباره‌ی داده‌های بی‌واسطه‌ی آگاهی . دو سرچشمه‌ی اخلاق و دین . خنده

یادداشت پایانی دفتر هفتم

چهار خط در این پانزده عنوان به هم می‌رسند.

نخست، محاصره مسئله وجود از چهار سو. کنت آن را بازنشسته می‌کند و مربوط به مرحله منسوخ مابعدالطبیعی می‌خواند. فرگه آن را به ویژگی مفهوم فرومی‌کاهد: «هست» محمولی از مرتبه دوم است، نه صفتی برای اشیاء. نیچه آن را توهمی برخاسته از دستور زبان می‌خواند. و جیمز می‌پرسد که نزاع بر سرش چه تفاوت عملی دارد. اگر پژوهشی امروز بخواهد از اصالت وجود دفاع کند، این چهار اعتراض — و نه فقط اعتراض‌های درون‌سنتی — در برابر اوست.

دوم، دو احیاگر. کیرکگور «وجود» را از هستی‌شناسی به قلمرو زیستن فرد منتقل می‌کند، و برنتانو با رساله خود درباره معانی گوناگون موجود نزد ارسطو، پرسش کلاسیک را به قرن بیستم می‌رساند و راه «هستی و زمان» را می‌گشاید. این دو، به‌رغم تفاوتشان، سرچشمه شاخه قاره‌ای دفتر یازدهم‌اند.

سوم، اوج تاریخی‌شدن ماهیت. مارکس ذات انسان را مجموعه مناسبات اجتماعی می‌خواند و دیلتای می‌گوید آنچه انسان هست را تنها تاریخ می‌گوید. خطی که در دفتر پنجم بروسو و ولستون کرافت آغاز شد، اینجا به صورت‌بندی نهایی می‌رسد.

چهارم، یک پاسخ که نباید از قلم بیفتد. در برابر هم‌گرایی نام‌گرایانه ابن‌رشد، اکامی و نیچه، پرس تنها کسی در این دفتر است که آگاهانه به سنت واقع‌گرایی مدرسی بازمی‌گردد و استدلال می‌کند که بدون واقعی‌بودن کلیات، خودِ قانون طبیعت و در نتیجه علم بی‌بنیاد می‌ماند.

دفتر هشتم به سنت تحلیلی می‌پردازد: بیست‌ویک عنوان از راسل تا فیلیپا فوت.

دفتر هشتم

سنت تحلیلی

دیباچه

دفتر هشتم بیست و یک عنوان دارد و در دو بخش عرضه می‌شود. بخش نخست، که پیش روی شماست، یازده عنوان دارد: از راسل تا کواین. بخش دوم به سالرز، استراوسون، دیویدسون، کریپکی، پاتنم، سرل، دامت، لوئیس، انسکوم و فوت می‌پردازد.

سه ملاحظه پیش از ورود.

نخست درباره خود عنوان: «فلسفه تحلیلی» نام یک آموزه نیست، نام یک شیوه کار است — تکیه بر تحلیل زبان و مفاهیم، اولویت وضوح بر شمول، و پیشرفت از راه مسائل کوچک و دقیق به جای نظام‌سازی. متفکران این دفتر در محتوا با هم اختلاف‌های اساسی دارند و برخی از آنان یکدیگر را به کلی رد می‌کنند.

دوم درباره اهمیت این دفتر برای پژوهشی که در باب اصالت وجود کار می‌کند: بخش بزرگی از ابزار فنی مورد نیاز برای سنجش صورت‌بندی این مسئله، اینجا ساخته شده است. نظریه توصیفات راسل، تمایز درونی و بیرونی کارناپ، مغالطه

مقوله‌ای رایل، تحلیل آستین از واژه «واقعی»، و معیار التزام هستی‌شناختی کواین — هر یک ابزاری است که می‌توان مستقیماً بر نزاع وجود و ماهیت اعمال کرد. نکته مهم آنکه اعمال این ابزارها لزوماً به انکار مسئله نمی‌انجامد؛ ممکن است به بازصورت‌بندی دقیق‌تر آن بینجامد، و همین ارزش کار است.

سوم آنکه در برابر جریان غالب ضد‌متافیزیکی این دفتر، یک استثنای بزرگ هست: وایتهد، که نظامی متافیزیکی بر مبنای فرایند به‌جای جوهر می‌سازد و از این حیث، نزدیک‌ترین همتای غربی به مضمون حرکت جوهری است.

شناسنامه. (۱۸۷۲-۱۹۷۰ م.)، انگلیسی، از خاندانی اشرافی، ریاضی‌دان و منطق‌دان، دو بار زندانی به سبب مواضع سیاسی؛ برنده نوبل ادبیات ۱۹۵۰ و فعال ضدجنگ تا پایان عمر.

زمینه و مسئله محوری. راسل از ایده آلیسم انگلیسی آغاز کرد و همراه با مور علیه آن شورید. پرسش محوری اش این بود: آیا می‌توان ریاضیات را بر منطق بنا کرد، و آیا می‌توان با تحلیل منطقی زبان، مسائل فلسفی را به مسائل قابل حل بدل ساخت؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نظریه توصیفات. مسئله این است: جمله «پادشاه کنونی فرانسه کچل است» درباره چیست، وقتی چنین پادشاهی وجود ندارد؟ اگر جمله معنادار است، باید به چیزی اشاره کند؛ و ماینونگ نتیجه گرفته بود که چیزهای ناموجود نیز نحوی از هستی دارند. راسل راه دیگری می‌رود: این جمله در واقع سه ادعا را در خود دارد — دست کم یک پادشاه فرانسه هست، بیش از یکی نیست، و او کچل است. چون ادعای نخست کاذب است، کل جمله کاذب است، بی‌آنکه لازم باشد موجود مرموزی فرض کنیم. عبارت «پادشاه کنونی فرانسه» اساساً نام چیزی نیست؛ در تحلیل، ناپدید می‌شود.

منطق گرایی. در «اصول ریاضیات» و سپس در سه جلد «پرینکیپیا» همراه با وایتهد، کوشید نشان دهد که مفاهیم و قضایای ریاضی از منطق مشتق‌اند. پارادوکسی که خود در نظام فرگه یافته بود، او را ناچار به ساختن «نظریه انواع» کرد.

اتم‌گرایی منطقی. جهان از واقعیت‌های اتمی ساخته شده و زبانِ کامل منطقی، ساختار آن را بازمی‌تاباند. کار فلسفه، تحلیل گزاره‌های پیچیده به اجزای ساده و شفاف است.

آشنایی و توصیف. دو گونه شناخت: آنچه مستقیماً با آن آشناییم — داده‌های حسی و کلیات — و آنچه تنها از راه توصیف می‌شناسیم. هر گزاره‌ای که بفهمیم، باید سرانجام از اجزایی ساخته شده باشد که با آنها آشناییم.

مواضع اجتماعی. راسل در جنگ جهانی اول به سبب مخالفت با جنگ زندانی شد، در دهه ۱۹۵۰ و ۶۰ رهبری جنبش خلع سلاح هسته‌ای را بر عهده گرفت، و در «چرا مسیحی نیستم» موضع خود را درباره‌ی دین بیان کرد.

نقدها و مناقشات. استراوسون در مقاله‌ای مشهور به نظریه‌ی توصیفات اعتراض کرد: گوینده‌ی آن جمله، وجود پادشاه را ادعا نمی‌کند بلکه پیش‌فرض می‌گیرد، و در نبود مصداق، جمله نه کاذب که فاقد ارزش صدق است. «تاریخ فلسفه غرب» او نیز، به‌رغم توفیق عمومی، به سبب داوری‌های شتاب‌زده و بی‌انصافی نسبت به برخی فیلسوفان نقد شده است.

میراث و اثرگذاری. نظریه‌ی توصیفات را نمونه‌ی اعلای تحلیل فلسفی خوانده‌اند و روش آن — نشان‌دادن اینکه صورت منطقی جمله با صورت دستوری‌اش یکی نیست — به الگوی کار در سنت تحلیلی بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم راسل ادامه‌ی مستقیم فرگه و در عین حال کاربردی‌تر است. تزاو این است که «وجود» صفت اشیاء نیست بلکه ویژگی توابع گزاره‌ای است: گفتن «انسان‌ها وجود دارند» یعنی تابع «ایکس انسان است» گاهی صادق است. به تعبیر خودش، وجود را نمی‌توان به یک شیء نسبت

داد، چنان که نمی توان گفت «این میز فراوان است». پیامد این تحلیل برای بحث ما دو چیز است. نخست، هر صورت بندی ای که وجود را چیزی بگیرد که بر ماهیت عارض می شود یا از آن اصیل تر است، باید نشان دهد که این «وجود» با آنچه در تحلیل منطقی ناپدید می شود یکی نیست. دوم و مهم تر، روش او راهی نشان می دهد: تحلیل یک عبارت، می تواند آشکار کند که ساختار دستوری آن، ساختار منطقی اش نیست — و همین احتمال است که در بحث اصالت وجود باید جدی گرفته شود.

آثار کلیدی. درباره دلالت . مسائل فلسفه . اصول ریاضیات . فلسفه اتم گرایی
منطقی . تاریخ فلسفه غرب

شناسنامه. (۱۸۷۳-۱۹۵۸ م.)، انگلیسی، استاد کیمبریج و سردبیر مجله «مایند» برای دو دهه؛ از حلقه بلومزبری و از بنیان‌گذاران فلسفه تحلیلی همراه با راسل.

زمینه و مسئله محوری. مور در برابر ایده‌آلیسم مسلط کیمبریج ایستاد، اما سلاحش نه نظامی بدیل بلکه پافشاری بر بدیهیات بود. پرسش راهنمای او: وقتی فیلسوفی نتیجه‌ای می‌گیرد که با آنچه همه به یقین می‌دانند در تعارض است، کدامیک را باید رها کرد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دفاع از عقل سلیم. پاسخ او این است که یقین ما به گزاره‌های ساده — اینکه بدنی دارم، اینکه زمین سال‌ها پیش از تولد من موجود بوده، اینکه انسان‌های دیگری هستند — از یقین ما به هر مقدمه فلسفی‌ای که آنها را انکار کند، بیشتر است. پس اگر استدلالی به انکار آنها برسد، خطا در مقدمات است.

برهان جهان بیرون. در سخنرانی مشهورش، دستش را بالا برد و گفت اینجا یک دست هست، و دست دیگر را و گفت اینجا دستی دیگر؛ پس دست کم دو شیء بیرونی هست. این «برهان» بارها به سخره گرفته شده، اما نکته مور روش‌شناختی است: هر برهانی باید از مقدماتی آغاز کند که از نتیجه یقینی‌تر باشند، و شکاک چنین مقدماتی ندارد. ویتگنشتاین در «در باب یقین» تمام کتاب را به همین نکته اختصاص داد.

مغالطه طبیعت‌گرایانه و استدلال پرسش‌گشوده. در «اصول اخلاق» می‌گوید «خوب» تعریف‌ناپذیر است. آزمونش این است: درباره هر تعریف

پیشنهادی — مثلاً «خوب یعنی لذت بخش» — می توان بامعنا پرسید «اما آیا لذت بخش بودن خوب است؟» و همین بامعنا بودن پرسش نشان می دهد که آن دو یکی نیستند. این استدلال، تیر خلاص بر اخلاق تکاملی اسپنسر بود.

شهودگرایی اخلاقی. «خوب» ویژگی ساده و غیرطبیعی است که با نوعی شهود درک می شود، نه با مشاهده یا استنتاج.

پارادوکس مور. گفتن اینکه «باران می بارد اما من باور ندارم که باران می بارد» متناقض نیست — هر دو بخش می توانند صادق باشند — اما آشکارا نامعقول است. این پارادوکس، بحثی طولانی درباره رابطه ادعا و باور گشود.

نقدها و مناقشات. برهان دست، به گفته منتقدان، مصادره به مطلوب است: شکاک دقیقاً همان مقدمه را انکار می کند. مدافعان پاسخ می دهند که مور در پی متقاعد کردن شکاک نیست، بلکه نشان می دهد که بار اثبات بر دوش اوست. در اخلاق نیز، استدلال پرسش گشوده را متأخرین تعدیل کرده اند: از بامعنا بودن یک پرسش نمی توان همیشه به تمایز مفاهیم رسید.

میراث و اثرگذاری. او سبک فلسفی تازه ای بنیان گذاشت: پرسیدن دقیق از معنای دقیق آنچه گفته می شود، پیش از داوری درباره صدقش. فرااخلاق به عنوان یک رشته، از «اصول اخلاق» او آغاز می شود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع مور روش شناختی است و همان است که رید در دفتر چهارم گرفته بود: هرگاه یک زنجیره استدلالی به انکار امری بدیهی می رسد، احتمال خطا در زنجیره بیش از احتمال خطا در بدیهی است. برای بحث ما این معیار کاربردی دارد: هر تز هستی شناختی — چه اصالت وجود و چه

اصالت ماهیت — اگر پیامدی داشته باشد که با بدیهی‌ترین دانسته‌های ما
ناسازگار باشد، باید مقدماتش بازبینی شود، نه آن بدیهیات.

آثار کلیدی. اصول اخلاق . ابطال ایده‌آلیسم . دفاع از عقل سلیم . برهان
جهان بیرون . مقالات فلسفی

شناسنامه. (۱۸۶۱-۱۹۴۷ م.)، انگلیسی، ریاضی‌دان کیمبرج و همکار راسل در «پرینکیپیا»؛ در شصت و سه سالگی به هاروارد رفت و در آنجا فیلسوف شد. زمینه و مسئله محوری. وایتهد پس از انقلاب‌های فیزیک — نسبیت و کوانتوم — به این نتیجه رسید که مفاهیم بنیادی متافیزیک غربی، به‌ویژه مفهوم جوهر ثابت دارای مکان معین، دیگر با تصویر علمی جهان نمی‌خواند. پرسش او: اگر واقعیت نهایی نه چیزها بلکه رویدادها باشند، متافیزیک چه شکلی پیدا می‌کند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

فرایند به جای جوهر. واحدهای بنیادی واقعیت نزد او «موجودات بالفعل» یا «مناسبت‌های بالفعل» اند: رویدادهایی لحظه‌ای که پدید می‌آیند، تمام می‌شوند و جای خود را به رویدادهای بعدی می‌دهند. هیچ چیز نیست که تغییر کند؛ آنچه هست، توالی شدن‌هاست. جوهر پایدار، انتزاعی است که ما از الگوی تکرارشونده این رویدادها می‌سازیم.

دریافت. هر رویداد، رویدادهای پیشین را در خود «می‌گیرد» و از آنها ساخته می‌شود. گذشته در حال، نه به عنوان علتی بیرونی بلکه به عنوان ماده سازنده، حاضر است. با این مفهوم، وایتهد می‌کوشد رابطه علی را به رابطه‌ای درونی بدل کند.

مغالطه انضمامیت نابجا. خطای مکرر فلسفه و علم آن است که یک انتزاع را با واقعیت انضمامی اشتباه می‌گیرد. مفاهیمی مانند «ماده در مکان معین در

لحظه معین» ابزارهای مفیدی برای محاسبه‌اند، اما اگر آنها را خودِ واقعیت بگیریم، دچار خطا شده‌ایم.

نقد دوباره‌کردن طبیعت. او تفکیک کیفیات اولیه و ثانویه — که در دفتر سوم از گاليله آغاز شد — را خطای بنیادی فلسفه مدرن می‌داند: با آن، طبیعت واقعی به ذرات بی‌رنگ و بی‌صدا فروکاسته می‌شود و رنگ و صدا به ذهن رانده می‌شود، و در نتیجه جهانی می‌ماند که شعر و تجربه زیسته در آن جایی ندارد.

خدای دوقطبی. خدا نزد او استثنای متافیزیک نیست بلکه نمونه اعلای آن: طبیعت «نخستین» او مخزن امکان‌هاست، و طبیعت «پیامد» او آن است که با تحقق هر رویداد، غنی‌تر می‌شود. این خدا نه قادر مطلق به معنای سنتی است و نه بیرون از فرایند.

نقدها و مناقشات. دشواری اصطلاح‌شناسی «فرایند و واقعیت» چنان است که خواندنش بدون شرح تقریباً ناممکن است، و همین مانع نفوذ گسترده‌تر آن شد. از حیث فلسفی، منتقدان می‌پرسند اگر رویدادها لحظه‌ای‌اند، پیوستگی و هویت اشیاء در طول زمان چگونه توضیح داده می‌شود؛ پاسخ او — «جوامع» رویدادها — همه را قانع نکرده است.

میراث و اثرگذاری. فلسفه فرایند در الهیات آمریکایی جریانی زنده ساخت و در دهه‌های اخیر، در فلسفه زیست‌شناسی و در بحث‌های مربوط به آگاهی، دوباره مورد توجه قرار گرفته است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. وایتهد نزدیک‌ترین همتای غربی به مضمون حرکت جوهری است و مقایسه او با ملاصدرا از پربارترین کارهای ممکن در فلسفه تطبیقی است — به شرط رعایت دو تفاوت. شباهت این است که هر

دو، جوهر ثابت را به عنوان واحد بنیادی واقعیت رد می کنند و سیلان را در متن خود واقعیت می نشانند، نه صرفاً در اعراض. تفاوت نخست آنکه نزد صدرا، آنچه سیلان دارد وجود واحد ذومراتب است و حرکت رو به کمال و اشتداد است؛ نزد وایتهد، رویدادها متکثر و بنیادی اند و غایت مندی به معنای صدرایی در کار نیست. تفاوت دوم آنکه انگیزه وایتهد فیزیک قرن بیستم است و انگیزه صدرا مسئله ربط حادث به قدیم. اما پرسش مشترکشان یکی است: اگر واقعیت ذاتاً در جریان است، مفهوم «چیز» چه جایگاهی دارد؟

آثار کلیدی. فرایند و واقعیت . علم و جهان مدرن . ماجراهای اندیشه ها .
مفهوم طبیعت . اصول ریاضیات (با راسل)

شناسنامه. (۱۸۸۹-۱۹۵۱ م.)، زادهٔ وین در خانواده‌ای بسیار ثروتمند، مهندس هوانوردی، شاگرد راسل در کیمبریج؛ ثروتش را بخشید، سال‌ها معلم روستا و باغبان صومعه بود و سپس به فلسفه بازگشت. تنها کتابی که در زمان حیاتش منتشر کرد، «رساله» بود.

زمینه و مسئله محوری. ویتگنشتاین دو فلسفه دارد که خودِ دومی نقدِ اولی است. اما پرسش هر دو یکی است: مرز میان آنچه می‌توان بامعنا گفت و آنچه نمی‌توان کجاست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نظریهٔ تصویری معنا. در «رساله»، گزاره تصویری از یک وضع ممکن امور است؛ معنادار بودن یعنی داشتن ساختاری مشترک با آنچه بازنمایی می‌شود. جهان مجموعهٔ واقعیت‌هاست، نه اشیاء.

گفتن و نشان دادن. آنچه در زبان بازتاب می‌یابد، خود در زبان گفتنی نیست: صورت منطقی نشان داده می‌شود، نه گفته. از همین‌جا نتیجهٔ مشهور می‌آید: گزاره‌های اخلاق، زیبایی‌شناسی و متافیزیک، بی‌معنا نیستند به این معنا که یاه‌اند، بلکه از حدّ گفتن بیرون‌اند. کتاب با این جمله پایان می‌یابد که دربارهٔ آنچه نمی‌توان سخن گفت باید خاموش ماند — و او خود در نامه‌ای نوشت که مهم‌ترین بخش کتاب، بخش نانوشتهٔ آن است.

رازآمیز. در بندی کوتاه می‌گوید امر رازآمیز نه اینکه جهان چگونه است، بلکه اینکه هست. این جمله، در چند کلمه، همان تمایزی را می‌آورد که شلینگ میان «چیستی» و «که هست» نهاده بود.

معنا به مثابه کاربرد. در فلسفه دوم، نظریه تصویری را می‌کند: معنای یک واژه در بیشتر موارد، کاربرد آن در زبان است. زبان یک ساختار واحد نیست بلکه انبوهی از «بازی‌های زبانی» است که در شکل‌های زندگی ریشه دارند.

شباهت خانوادگی. برای آنکه واژه‌ای معنادار باشد، لازم نیست همه مصادیقش در ویژگی مشترکی شریک باشند. مثال او «بازی» است: میان بازی‌ها شبکه‌ای از شباهت‌های متقاطع هست، نه یک ذات مشترک.

پیروی از قاعده و زبان خصوصی. هیچ قاعده‌ای کاربرد خود را تعیین نمی‌کند؛ آنچه درست و نادرست را تعیین می‌کند، رویه‌ای اجتماعی است. از همین‌جا استدلال می‌کند که زبانی که در اصل خصوصی باشد ناممکن است، زیرا در آن، تمایز میان درست بودن و به نظر درست آمدن از میان می‌رود.

فلسفه به مثابه درمان. مسائل فلسفی نزد او بیماری‌های زبان‌اند: هنگامی پدید می‌آیند که زبان به تعطیلات می‌رود و از کار عادی‌اش جدا می‌شود. کار فلسفه حل مسئله نیست، منحل کردن آن است؛ نشان دادن راه خروج به مگسی که در شیشه گرفتار شده.

نقدها و مناقشات. کریپکی از استدلال پیروی از قاعده، خوانشی شکاکانه ارائه داد که خود مناقشه‌ای بزرگ برانگیخت. اشکال کلی‌تر آن است که اگر فلسفه فقط درمان است، خود این حکم چه وضعی دارد؟ و آیا همه مسائل فلسفی — از جمله مسائل اخلاقی و سیاسی — به سوءفهم زبانی فروکاستنی‌اند؟

میراث و اثرگذاری. کمتر فیلسوفی در قرن بیستم چنین اثری گذاشته است. «رساله» بر حلقه وین اثر گذاشت — هرچند خود او خوانش آنان را نادرست

می‌دانست — و «پژوهش‌ها» فلسفهٔ زبان عادی، فلسفهٔ ذهن و حتی علوم اجتماعی را دگرگون کرد.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. ویتگنشتاین متأخر رادیکال‌ترین صورت آن اعتراضی را می‌سازد که در این مجموعه چند بار دیده‌ایم. تزاو این است که ذات در دستور زبان بیان می‌شود: وقتی می‌پرسیم «فلان چیز در ذات خود چیست»، در واقع داریم قواعد کاربرد آن واژه را در زبان خود بازگو می‌کنیم، نه ساختاری در جهان را کشف. اگر این درست باشد، پرسش از اصالت وجود یا ماهیت، پرسشی دربارهٔ نحوهٔ کاربرد این واژه‌ها در یک سنت فکری خاص است. اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت. نخست آنکه همین ویتگنشتاین در «رساله» نوشته بود که خود هست بودن جهان امری رازآمیز است — یعنی پرسش هستی را نه بی‌معنا بلکه فراتر از حدّ گفتن می‌دانست. دوم آنکه «شباهت خانوادگی» ابزاری در اختیار می‌گذارد که می‌توان بر خودِ واژهٔ «وجود» اعمال کرد: شاید این واژه در کاربردهای گوناگونش — وجود خدا، وجود عدد، وجود درخت، وجود درد — یک معنای واحد ندارد؛ و این دقیقاً همان پرسشی است که ارسطو و برنتانو نیز مطرح کرده بودند.

آثار کلیدی. رسالهٔ منطقی-فلسفی . پژوهش‌های فلسفی . در باب یقین . کتاب آبی و قهوه‌ای . یادداشت‌هایی دربارهٔ مبانی ریاضیات

شناسنامه. (۱۸۸۲-۱۹۳۶ م.)، آلمانی، دکترای فیزیک زیر نظر ماکس پلانک، استاد کرسی فلسفه علوم استقرایی در وین و بنیان‌گذار «حلقه وین»؛ در ۱۹۳۶ به دست دانشجوی سابقش در پلکان دانشگاه به قتل رسید.

زمینه و مسئله محوری. شلیک از فیزیک آمده بود و نسبیت را از نخستین کسانی بود که به‌درستی فهمید و شرح کرد. پرسش او این است: اگر علم چنین پیش می‌رود و متافیزیک دو هزار سال در جا زده، تفاوت در چیست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اصل تحقیق‌پذیری. پاسخ او این است: معنای یک گزاره، روش تحقیق آن است. اگر هیچ تجربه‌ی ممکن نتواند میان صادق و کاذب بودن یک جمله فرق بگذارد، آن جمله معنایی ندارد — نه اینکه کاذب باشد، بلکه اساساً چیزی نگفته است.

تفکیک سه‌گانه. گزاره‌ها یا تحلیلی‌اند — مانند قضایای منطق و ریاضی که صدقشان از تعریف‌ها می‌آید و درباره‌ی جهان چیزی نمی‌گویند — یا تجربی‌اند و با مشاهده سنجیده می‌شوند، یا هیچ‌کدام؛ و دسته سوم، که متافیزیک در آن جای می‌گیرد، بی‌معناست.

چرخش در فلسفه. در مقاله‌ای با همین نام می‌گوید فلسفه نظامی از گزاره‌ها نیست، بلکه فعالیتی است برای روشن کردن معنای گزاره‌ها. فلسفه چیزی کشف نمی‌کند؛ روشن می‌کند. با این تعریف، منازعات فلسفی حل نمی‌شوند بلکه ناپدید می‌گردند.

گزاره‌های پایه. او در برابر نویرات — که معتقد بود گزاره‌ها فقط با گزاره‌های دیگر سنجیده می‌شوند — بر ارتباط مستقیم با تجربه اصرار داشت. این مناقشه، صورت‌بندی کلاسیک اختلاف مبناگرایی و انسجام‌گرایی است.

اخلاق. او اخلاق را نه حوزه ارزش‌های مطلق بلکه شاخه‌ای از روان‌شناسی می‌داند: پرسش از اینکه آدمیان در واقع چه می‌خواهند و چه چیزی خوشبختشان می‌کند.

نقدها و مناقشات. اشکال بنیادی بر اصل تحقیق‌پذیری این است که خودِ آن اصل نه تحلیلی است و نه تجربی؛ پس بنا بر معیار خودش بی‌معناست. کوشش‌های متعدد برای تدقیق آن — از جمله تضعیف آن به «تأییدپذیری» — هیچ‌یک به توافق نرسید و همین، عامل اصلی فروپاشی پوزیتیویسم منطقی بود. زمینه قتل او نیز نکته‌ای تاریخی است که نباید نادیده گرفته شود: قاتل، در فضای سیاسی آن سال‌ها از سوی محافل راست افراطی به عنوان مدافع فرهنگ در برابر فلسفه «ویرانگر» ستوده شد.

میراث و اثرگذاری. حلقه وین که او بنیان گذاشت، یکی از پرنفوذترین حلقه‌های فلسفی قرن بیستم بود؛ اعضایش پس از مهاجرت، فلسفه علم را در جهان انگلیسی‌زبان شکل دادند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع شلیک صریح‌ترین انکار مسئله در کل این مجموعه است: پرسش از هستی به ماهو هستی، گزاره‌ای است که هیچ تجربه ممکن نمی‌تواند درباره آن داوری کند، پس گزاره نیست. اما همان‌طور که گفته شد، این حکم به خودش نیز بازمی‌گردد. برای پژوهشی که در این باب کار می‌کند، درس شلیک نه نتیجه او بلکه پرسش اوست: از هر تر هستی‌شناختی باید

پرسید که پذیرش یا ردّ آن، چه تفاوتی در چیزی می‌سازد. این همان پرسش
پراگماتیکی جیمز است، در قالبی تندتر.

آثار کلیدی. نظریهٔ عمومی شناخت . مسائل اخلاق . چرخش در فلسفه . فضا
و زمان در فیزیک معاصر

شناسنامه. (۱۸۹۱-۱۹۷۰ م.)، آلمانی، شاگرد فرگه درینا، از چهره‌های اصلی حلقهٔ وین، مهاجر به آمریکا در ۱۹۳۵ و استاد شیکاگو و کالیفرنیا؛ دقیق‌ترین و پیگیرترین عضو جریان پوزیتیویسم منطقی.

زمینه و مسئلهٔ محوری. کارناپ می‌خواست برنامهٔ راسل را تا انتها ببرد: بازسازی کل دانش تجربی بر پایه‌ای مشخص و با ابزار منطق جدید. پرسش او در طول عمرش تغییر کرد، اما هستهٔ ثابتش این بود که وضوح منطقی، جانشین مناقشهٔ فلسفی است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

ساختار منطقی جهان. در نخستین اثر بزرگش کوشید نشان دهد که همهٔ مفاهیم علمی را می‌توان، گام‌به‌گام و با ابزار منطقی، از یک رابطهٔ بنیادی میان تجربه‌های بی‌واسطه ساخت. این پروژه به سرانجام نرسید، اما روش آن — «برساختن» به جای «تعریف کردن» — الگو شد.

نقد متافیزیک از راه تحلیل زبان. در مقاله‌ای مشهور، جملاتی از هایدگر را می‌گیرد و نشان می‌دهد که در آنها «هیچ» چنان به کار رفته که گویی نام یک شیء است و سپس فعلی نیز از آن ساخته شده؛ نتیجه، به داوری او، جمله‌ای است که ساختار دستوری دارد اما هیچ صورت منطقی معناداری ندارد. او اصرار داشت که این گزاره‌ها کاذب نیستند، بی‌معنایند؛ و افزود که چنین متونی بیان یک احساس نسبت به زندگی‌اند و نویسندگان‌شان بهتر است به جای فلسفه، شعر بگویند.

اصل تساهل. در «نحو منطقی زبان» موضعی می‌گیرد که او را از دیگر پوزیتیویست‌ها جدا می‌کند: هیچ زبان منطقی «درستی» وجود ندارد که باید کشف شود؛ هرکس آزاد است زبان خود را بسازد، به شرط آنکه قواعدش را روشن بیان کند. پرسش نه «آیا این زبان درست است» بلکه «آیا کارآمد است».

پرسش‌های درونی و بیرونی. مهم‌ترین سهم او در بحث هستی‌شناسی. وقتی می‌پرسیم «آیا اعداد وجود دارند»، دو پرسش متفاوت ممکن است مقصود باشد. پرسش درونی: در چارچوب زبان ریاضی، آیا عددی با فلان ویژگی هست؟ این پرسشی فنی است و پاسخش روشن. پرسش بیرونی: آیا آن چارچوب، به‌طور مطلق و پیش از هر چارچوبی، واقعی است؟ کارناپ می‌گوید این پرسش، گزاره‌ای نظری نیست بلکه پرسشی عملی است: آیا این چارچوب را بپذیریم یا نه، و معیار داوری‌اش کارآمدی است، نه صدق.

منطق/استقرا. در دوره آمریکایی، سال‌ها بر ساختن یک نظریه احتمالاتی تأکید کار کرد که به موفقیت کامل نرسید اما بر فلسفه علم و نظریه تصمیم اثر گذاشت.

نقدها و مناقشات. کواین در «دو حکم جزمی» تمایز تحلیلی و تألیفی را — که بنیاد کل بنای کارناپ بود — به چالش کشید و مناقشه‌ای دو دهه‌ای درگرفت. کواین همچنین تفکیک درونی و بیرونی را نپذیرفت: به نظر او هیچ مرز روشنی میان پرسش‌های چارچوبی و پرسش‌های درون‌چارچوبی نیست. نقد هایدگری نیز این بود که کارناپ منطق را معیار مطلق گرفته و پیشاپیش هر تفکری را که در آن قالب نگنجد بی‌معنا اعلام کرده است.

میراث و اثرگذاری. او الگوی دقت فنی در فلسفه است. حتی مخالفانش، از جمله کواین که خود را شاگرد و منتقد او می‌دانست، در چارچوبی می‌اندیشیدند که او ساخته بود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. تفکیک درونی و بیرونی کارناپ، سودمندترین ابزار تحلیلی است که این دفتر می‌تواند در اختیار پژوهشی در باب اصالت وجود بگذارد. پرسش را می‌توان چنین بازصورت‌بندی کرد: آیا نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت، نزاعی درونی است — یعنی درون چارچوب مفهومی حکمت اسلامی، که در آن اصطلاح‌های وجود، ماهیت، تشکیک و اعتباریت تعریف شده‌اند و پرسش پاسخی فنی دارد — یا نزاعی بیرونی است، یعنی پرسش از اینکه آیا خودِ آن چارچوب، واقعیت را بازمی‌تاباند؟ کارناپ می‌گوید صورت دوم، پرسش نظری نیست. لازم نیست با او موافق بود؛ اما تفکیک این دو سطح، هر بحثی را روشن‌تر می‌کند، و بسیاری از بن‌بست‌های تاریخی این مسئله دقیقاً از خلط همین دو سطح برخاسته است.

آثار کلیدی. ساختار منطقی جهان . نحو منطقی زبان . فراروی از متافیزیک از راه تحلیل منطقی زبان . معناشناسی، تجربه‌گرایی و هستی‌شناسی . مبانی منطقی احتمال

شناسنامه. (۱۹۰۲-۱۹۹۴ م.)، زادهٔ وین، مهاجر به نیوزیلند در ۱۹۳۷ و سپس استاد مدرسهٔ اقتصاد لندن؛ نزدیک به حلقهٔ وین اما هرگز عضو آن نشد و خود را «قاتل رسمی پوزیتیویسم» می‌خواند.

زمینه و مسئلهٔ محوری. پوپر در وین دههٔ ۱۹۲۰ شاهد سه چیز بود: تأیید پیش‌بینی انیشتین در آزمون خورشیدگرفتگی، و در کنارش مارکسیسم و روان‌کاوی که هواداران‌شان می‌گفتند هر رویدادی مؤید نظریه است. تفاوت این دو وضع، پرسش عمر او شد: مرز میان علم و شبه‌علم کجاست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

ابطال‌پذیری. پاسخ او این است: نه تأییدپذیری بلکه ابطال‌پذیری. نظریه‌ای علمی است که چیزی را ممنوع کند — یعنی بتوان مشاهده‌ای را تصور کرد که اگر رخ دهد، نظریه شکست خورده است. نظریه‌ای که با هر داده‌ای سازگار است، نه قوی بلکه تهی است. توجه کنید که این معیار، مرز علم و غیرعلم را تعیین می‌کند، نه مرز معنا دار و بی‌معنا؛ و همین، تفاوت او با حلقهٔ وین است.

حل مسئلهٔ استقرا. پوپر مدعی است مسئلهٔ هیوم را حل کرده است، با انکار اینکه علم اصلاً استقرایی باشد: دانشمند از مشاهده به قانون نمی‌رسد؛ حدس می‌زند و سپس می‌کوشد حدسش را ابطال کند. منطق قیاسی برای این کار کافی است.

حدس‌ها و ابطال‌ها. پیشرفت علم نه انباشت تأییدها بلکه توالی حدس‌های جسورانه و ابطال‌های سخت‌گیرانه است. نظریه‌ای بهتر است که محتوای تجربی بیشتری داشته باشد — یعنی بیشتر خود را در معرض ابطال بگذارد.

نقد تاریخ گرایی. در «فقر تاریخ گرایی» و «جامعه باز» استدلال می کند که هیچ قانون کلی برای مسیر تاریخ وجود ندارد و ادعای پیش بینی آینده تاریخ، پایه نظری نظام های تمامیت خواه است. در برابر مهندسی اجتماعی کلان، «مهندسی تدریجی» را پیشنهاد می کند: اصلاحات جزئی و آزمون پذیر، که اگر شکست خوردند بتوان جبران شان کرد.

معیار دموکراسی. پرسش درست به نظر او این نیست که چه کسی باید حکومت کند، بلکه این است که چگونه می توان نهادهای ساخت که بتوان حاکمان بد را بدون خونریزی برکنار کرد.

جهان سوم. در آثار متأخر، سه قلمرو تفکیک می کند: جهان اشیاء فیزیکی، جهان حالات ذهنی، و جهان سوم که محتوای عینی اندیشه هاست — نظریه ها، مسائل، استدلال ها. این قلمرو به نظر او واقعی و تا حدی خودمختار است: یک نظریه، پیامدهای دارد که هیچ کس هنوز کشف نکرده است.

نقدها و مناقشات. کوهن نشان داد که دانشمندان در عمل، با نخستین شاهد ناسازگار نظریه را رها نمی کنند و چنین رفتاری هم عاقلانه نیست. لاکاتوش کوشید میان این دو پل بزند. اشکال دوئم-کواین نیز مهم است: هیچ فرضیه ای به تنهایی آزمون نمی شود، بلکه همواره همراه با فرض های کمکی؛ پس همیشه می توان با تغییر آن فرض ها، ابطال را دفع کرد.

میراث و اثرگذاری. ابطال پذیری، به رغم همه نقدها، هنوز رایج ترین معیار عملی در گفتار دانشمندان درباره روش است. «جامعه باز» یکی از متون بنیادی لیبرالیسم سیاسی قرن بیستم است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پوپر دو نکته مرتبط دارد. نخست، او صریحاً «ذات گرایی روش شناختی» را نقد می کند: به نظر او پرسیدن «فلان چیز در ذات خود چیست» راه به جایی نمی برد و باید به جای آن پرسید که چگونه رفتار می کند و چه پیش بینی هایی ممکن می سازد. تعریف ها ابزارند، نه کشف. دوم، آموزه جهان سوم او در جهت مخالف است: محتوای عینی اندیشه ها واقعیت دارد و به ذهن یا ماده فروکاستنی نیست. این دو با هم، موضع او را جالب می کند: ضدذات گرایی در روش، اما واقع گرایی درباره موجودات انتزاعی.

آثار کلیدی. منطق اکتشاف علمی . حدس ها و ابطال ها . جامعه باز و دشمنان آن . فقر تاریخ گرایی . شناخت عینی

شناسنامه. (۱۹۱۰-۱۹۸۹ م.)، انگلیسی، در بیست و چهار سالگی «زبان، حقیقت و منطق» را نوشت؛ استاد لندن و سپس آکسفورد و از شناخته شده ترین چهره های فلسفی بریتانیا در رسانه ها.

زمینه و مسئله محوری. ایر پس از اقامتی کوتاه در وین و آشنایی با حلقه آن، تصمیم گرفت آموزه های پوزیتیویسم منطقی را به زبانی روشن به انگلیسی برگرداند. کتاب او بیش از آنکه نوآوری باشد، بیانیه است — و به همین سبب اثرگذارتر از بسیاری آثار فنی تر بود.

مهم ترین دیدگاه ها.

معیار معناداری. گزاره تنها در دو صورت معنادار است: یا تحلیلی باشد، یا به نحوی تجربی تحقیق پذیر. او صورت ضعیف تری از تحقیق پذیری را می پذیرد: کافی است تجربه ای بتواند احتمال آن را کم یا زیاد کند.

حذف متافیزیک. بر این مبنا، گزاره های مربوط به واقعیت متعالی، جوهر، مطلق و ذات — و نیز گزاره «خدا وجود دارد» و گزاره «خدا وجود ندارد» — همه بی معنایند. توجه کنید که موضع او نه الحاد است و نه لادری گری به معنای رایج؛ ادعایش این است که خود گزاره چیزی نمی گوید که بتوان درباره آن موضع گرفت.

عاطفه گرایی اخلاقی. احکام اخلاقی نه توصیف واقعیت اند و نه گزارش احساس گوینده؛ آنها بیان احساس و برانگیزاننده احساس اند. گفتن اینکه «دزدی بد است» چیزی به گزاره «تو دزدی کردی» نمی افزاید جز لحن نکوهش. از

همین‌رو، اختلاف اخلاقی واقعی — به معنای اختلاف بر سر یک واقعیت — ممکن نیست.

بازنگری‌های بعدی. ایر در سال‌های آخر با صراحتی نادرگفت که تقریباً همه محتوای آن کتاب نادرست بوده، هرچند روحیه و جهت کلی‌اش را همچنان درست می‌دانست. او خود مشکلات معیار تحقیق‌پذیری را در مقدمه چاپ دوم برشمرد و هیچ صورت‌بندی رضایت‌بخشی نیافت.

نقدها و مناقشات. سه اشکال اصلی: خودشکنی معیار، که خود آن نه تحلیلی است و نه تجربی؛ ناتوانی صورت‌بندی‌های ضعیف‌شده در کنارگذاشتن گزاره‌های متافیزیکی بدون کنارگذاشتن گزاره‌های علمی؛ و در اخلاق، ناتوانی عاطفه‌گرایی از توضیح استدلال اخلاقی — اینکه ما در بحث اخلاقی دلیل می‌آوریم و دلیل‌ها گاهی طرف مقابل را قانع می‌کنند.

میراث و اثرگذاری. کتاب او یک نسل از فیلسوفان انگلیسی‌زبان را شکل داد و لحن ضد‌متافیزیکی فلسفه بریتانیایی میانه قرن را تثبیت کرد. امروز بیشتر به عنوان سندی از یک دوره خوانده می‌شود تا نظریه‌ای زنده.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ایر تندترین صورت انکار این مسئله را ارائه می‌دهد و در عین حال، به سبب اعتراف صریح خودش به شکست معیارش، بهترین درس را نیز می‌دهد: انکار یک پرسش، خود نیازمند معیاری است، و اگر آن معیار از عهده توجیه خود برنیاید، پرسش بازمی‌گردد. کسی که امروز می‌خواهد از معناداری بحث وجود دفاع کند، می‌تواند به همین نکته استناد کند — اما باید بداند که سقوط اصل تحقیق‌پذیری، به‌خودی‌خود اثبات معناداری هیچ گزاره متافیزیکی نیست؛ فقط یک مانع را برمی‌دارد.

آثار کلیدی. زبان، حقیقت و منطق . مسئله شناخت . مبانی شناخت تجربی
 . پوزیتیویسم منطقی (ویراسته)

شناسنامه. (۱۹۰۰-۱۹۷۶ م.)، انگلیسی، استاد فلسفهٔ متافیزیکی آکسفورد و سردیر «مایند» به مدت بیست و پنج سال؛ چهرهٔ مرکزی مکتب «زبان عادی» آکسفورد.

زمینه و مسئلهٔ محوری. رایل معتقد بود بسیاری از مسائل دیرپای فلسفه، مسئله نیستند بلکه گره‌های مفهومی‌اند: از آنجا پدید می‌آیند که مفهومی را در ردهٔ منطقی نادرستی می‌نشانیم. پرسش او: چگونه می‌توان این خطاها را تشخیص داد و رفع کرد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

مغالطهٔ مقوله‌ای. مفهوم کلیدی او. مثال مشهورش: مهمانی را در دانشگاه آکسفورد می‌گردانند، دانشکده‌ها و کتابخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها را می‌بیند و در پایان می‌پرسد «پس خودِ دانشگاه کجاست؟» او پنداشته است که دانشگاه عضو دیگری از همان ردهٔ ساختمان‌هاست، حال آنکه دانشگاه همان سازمان‌یافتگی آنهاست. خطا نه در اطلاعات، که در رده‌بندی مفهومی است.

شبح در ماشین. رایل استدلال می‌کند که دوگانگی دکارتی دقیقاً چنین خطایی است: چون بدن جوهری در مکان است، فرض شده که ذهن نیز باید جوهری باشد، منتها از نوعی دیگر و در جایی دیگر. اما «ذهن» از ردهٔ اشیاء نیست.

تحلیل استعدادی. جایگزین او این است که واژه‌های ذهنی، در بیشتر موارد، به رویدادهای درونی پنهان اشاره نمی‌کنند بلکه به استعدادها و الگوهای رفتار: «باهوش بودن» یعنی در موقعیت‌های گوناگون به شیوهٔ معینی عمل کردن؛

همان گونه که «شکننده بودن» شیشه، رویدادی پنهان در شیشه نیست بلکه بیانگر آن است که اگر ضربه بخورد می شکند.

دانستن چگونه و دانستن اینکه. تمایزی که تأثیرش فراتر از فلسفه رفت: دانش عملی — شنا کردن، نواختن، تشخیص بالینی — به مجموعه‌ای از گزاره‌های دانسته شده فروکاستنی نیست. مهارت، نوعی دانش است، نه کاربرد دانش گزاره‌ای.

عبارت‌های به‌طور نظام‌مند گمراه‌کننده. در مقاله‌ای از دوره اول، نشان می‌دهد که برخی صورت‌های دستوری، ما را به فرض موجوداتی وامی‌دارند که در صورت منطقی جمله جایی ندارند. جمله «مسئولیت‌شناسی یک فضیلت است» ما را وسوسه می‌کند که موجودی به نام مسئولیت‌شناسی فرض کنیم.

نقدها و مناقشات. تحلیل استعدادی او به رفتارگرایی منطقی نزدیک است و همان اشکال را می‌گیرد: تجربه کیفی — درد، رنگ دیده شده — بدون بقیه‌ای درونی توضیح داده نمی‌شود؛ و تعریف هر استعداد ذهنی، ناگزیر به استعدادهای ذهنی دیگر ارجاع می‌دهد و دور می‌زند. با این حال، نقد او بر دوگانگی دکارتی همچنان معتبر شمرده می‌شود، حتی نزد کسانی که راه‌حلش را نمی‌پذیرند.

میراث و اثرگذاری. «مفهوم ذهن» یکی از متون بنیادی فلسفه ذهن قرن بیستم است و تمایز دانستن چگونه و دانستن اینکه، امروز در روان‌شناسی شناختی و در بحث‌های هوش مصنوعی به کار می‌رود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مفهوم مغالطه مقوله‌ای، ابزاری است که می‌توان مستقیماً بر بحث ما اعمال کرد و پرسشش این است: وقتی می‌پرسیم «آیا وجود اصیل است یا ماهیت»، آیا این دو را در یک رده نشانده‌ایم و مانند دو

نامزد برای یک جایگاه با هم مقایسه می‌کنیم؟ اگر «وجود» و «ماهیت» از دو ردهٔ منطقی متفاوت باشند، پرسش از اینکه کدام اصیل‌تر است، مانند پرسش از این است که دانشگاه واقعی‌تر است یا کتابخانه. توجه کنید که این نه رده مسئله بلکه یک آزمون است: پژوهشی که بتواند نشان دهد این دو در یک رده قرار می‌گیرند و مقایسه‌شان معنادار است، از این آزمون سرلند بیرون آمده و موضعش مستحکم‌تر شده است.

آثار کلیدی. مفهوم ذهن . معضلات . عبارتهای به‌طور نظام‌مند گمراه‌کننده . پیشرفت افلاطون

شناسنامه. (۱۹۱۱-۱۹۶۰ م.)، انگلیسی، افسر اطلاعاتی در جنگ جهانی دوم و از سازمان‌دهندگان اطلاعات عملیات نرماندی، سپس استاد فلسفه اخلاق آکسفورد؛ در چهل‌ونهم سالگی درگذشت و آثار اصلی‌اش پس از مرگش از روی یادداشت‌های درسی منتشر شد.

زمینه و مسئله محوری. آستین معتقد بود فیلسوفان پیش از آنکه نظریه بسازند، باید ببینند که ما در زبان روزمره دقیقاً چه می‌گوییم و چه تمایزهایی را به کار می‌بریم. جمله مشهورش این است که زبان عادی نخستین کلام است، نه آخرین کلام — یعنی نقطه آغاز است، نه پایان.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

کنش‌های گفتاری. کشف بنیادی او این است که بسیاری از جمله‌ها توصیف نمی‌کنند بلکه کاری انجام می‌دهند: «قول می‌دهم»، «این کشتی را چنین نام می‌نهم»، «تو را به عقد خود درمی‌آورم». چنین جمله‌هایی صادق یا کاذب نیستند؛ موفق یا ناموفق‌اند، و شرایط موفقیتشان — صلاحیت گوینده، مناسبت موقعیت، جدی‌بودن — قابل بررسی است.

سه‌گانه کنش گفتاری. او سپس تحلیل را گسترش می‌دهد: در هر گفتن، سه کار همزمان انجام می‌شود — بیان کردن جمله‌ای با معنا، انجام دادن کاری در گفتن آن (هشدار، وعده، پرسش)، و پدیدآوردن اثری در شنونده (ترساندن، متقاعدکردن). تمایز دوم و سوم، یکی از دقیق‌ترین ابزارهای فلسفه زبان است.

فروپاشی تفکیک اولیه. نکته ظریف پایانی کتاب: پس از ساختن تفکیک میان جمله‌های توصیفی و جمله‌های کنشی، نشان می‌دهد که خودِ توصیف کردن نیز

یک کنش گفتاری است. یعنی همه گفتن‌ها کنش‌اند و «توصیف» یکی از انواع آن است.

نقد نظریه داده‌های حسی. در «حس و محسوس»، استدلال‌های مبتنی بر خطای ادراک را می‌کاود و نشان می‌دهد که از «گاهی خطا می‌کنیم» نمی‌توان نتیجه گرفت که ما هرگز خودِ اشیاء را نمی‌بینیم؛ خطاپذیری یک قوه، آن را به پرده‌ای میان ما و جهان بدل نمی‌کند.

دفاعیه‌ای برای عذرها. او فهرست تمایزهایی را که زبان روزمره میان «اتفاقی»، «سهوی»، «ناخواسته»، «بی‌احتیاطی» و مانند اینها می‌گذارد بررسی می‌کند و نشان می‌دهد این تمایزها — که نسل‌ها در موقعیت‌های واقعی صیقل خورده‌اند — از تقسیم‌بندی‌های ساخته فیلسوفان دقیق‌ترند.

نقدها و مناقشات. انتقاد رایج آن است که روش او محافظه‌کارانه است: کاربرد رایج زبان، پیشاپیش داوری‌های یک فرهنگ خاص را در خود دارد و نمی‌تواند داور نهایی باشد. سرل نیز، با آنکه ادامه‌دهنده اوست، تحلیلش را ناقص دانست و کوشید آن را نظام‌مند کند. مناقشه مشهور دریدا و سرل بر سر مسئله گفتار «غیرجدی» نزد آستین درگرفت.

میراث و اثرگذاری. نظریه کنش گفتاری از فلسفه به زبان‌شناسی، حقوق، مطالعات ادبی و علوم اجتماعی سرایت کرد و امروز یکی از پرکاربردترین چارچوب‌های تحلیلی است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آستین نکته‌ای دارد که مستقیماً به کار پژوهش شما می‌آید. او نشان می‌دهد که «واقعی» واژه‌ای است که به تنهایی معنا ندارد و همواره به یک زمینه نفی نیاز دارد: پرسیدن «آیا این اردک واقعی است»

تنها وقتی معنا دارد که روشن باشد در برابر چه — اردک اسباب بازی، توهّم، مترسک، تصویر. بدون آن زمینه، پرسش تهی است. حال همین را بر «هستی» و «اصل» بیازمایید: وقتی می‌گوییم وجود اصل است، در برابر چه چیزی و به معنای نفی چه؟ اگر پاسخ روشن باشد — مثلاً در برابر اعتباری بودن به معنای دقیق سهروردی — نزاع معنادار و مشخص می‌شود. اگر روشن نباشد، همان‌جا باید ایستاد و پیش از هر استدلالی، آن را روشن کرد. این ساده‌ترین و در عین حال کارآمدترین آزمونی است که این دفتر پیش می‌نهد.

آثار کلیدی. چگونه با کلمات کار انجام دهیم . حس و محسوس . مقالات فلسفی . دفاعیه‌ای برای عذرها

شناسنامه. (۱۹۰۸-۲۰۰۰ م.)، آمریکایی، استاد هاروارد برای بیش از نیم قرن؛ منطق‌دان و بانفوذترین فیلسوف آمریکایی نیمهٔ دوم قرن بیستم.

زمینه و مسئله محوری. کواین از دل پوزیتیویسم منطقی برخاست و آن را از درون فروپاشاند. پرسش او: اگر تفکیک میان آنچه از راه معنا صادق است و آنچه از راه واقعیت صادق است برقرار نباشد، تصویر ما از شناخت چه شکلی پیدا می‌کند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دو حکم جزمی تجربه‌گرایی. در مقاله‌ای که شاید تأثیرگذارترین مقاله فلسفی قرن بیستم باشد، به دو پیش‌فرض حمله می‌کند: تفکیک تحلیلی و تألیفی، و تصور اینکه هر گزاره به‌تنهایی با تجربه سنجیده می‌شود. دربارهٔ اولی نشان می‌دهد که هر کوشش برای تعریف «تحلیلی» به مفاهیمی از همان خانواده — مترادف، ضروری، تعریف — بازمی‌گردد و دور می‌زند.

کل‌گرایی. جایگزین او این است: باورهای ما شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته‌اند که تنها در حاشیه با تجربه تماس دارند. هیچ گزاره‌ای به‌تنهایی آزمون نمی‌شود؛ در برابر شاهد ناسازگار، همواره چند راه برای تعدیل شبکه هست و انتخاب میان آنها بر مبنای سادگی و کمترین آشفتگی صورت می‌گیرد. حتی قوانین منطق نیز، در اصل، تجدیدنظرپذیرند.

نامعینی ترجمه. آزمایش فکری مشهورش: زبان‌شناسی که با قبیله‌ای ناشناخته روبه‌روست و می‌بیند بومی با دیدن خرگوش می‌گوید «گاواگی». آیا این واژه به خرگوش اشاره دارد، یا به اجزای جدااناشدنی خرگوش، یا به مرحله‌ای زمانی از

خرگوش؟ هیچ داده‌ای از رفتار نمی‌تواند میان این احتمال‌ها داوری کند. نتیجه: مرجع واژه‌ها به‌طور مطلق تعیین‌شدنی نیست.

نسبیت هستی‌شناختی. از این‌رو، پرسش از اینکه یک زبان درباره‌ی چه موجوداتی سخن می‌گوید، تنها نسبت به یک چارچوب ترجمه پاسخ دارد، نه به‌طور مطلق.

معیار التزام هستی‌شناختی. مشهورترین جمله‌ی او در این باب: بودن، یعنی مقدار یک متغیر مقید بودن. یعنی برای دانستن اینکه یک نظریه به وجود چه چیزهایی ملتزم است، باید آن را به زبان منطق محمولات بازنویسی کرد و دید سوره‌های وجودی آن بر چه چیزهایی می‌روند. کواین خود نام‌گرا بود اما پذیرفت که علم بدون مجموعه‌ها پیش نمی‌رود و لذا به وجود آنها ملتزم شد.

معرفت‌شناسی طبیعی‌شده. معرفت‌شناسی نباید در پی بنیادی بیرون از علم برای علم باشد؛ خود باید به فصلی از روان‌شناسی بدل شود که می‌پرسد ما چگونه از داده‌های حسی محدود به نظریه‌ی گسترده‌ی جهان می‌رسیم.

نقدها و مناقشات. گرایس و استراوسون در پاسخ به «دو حکم جزمی» گفتند از دشواری تعریف دقیق یک تمایز نمی‌توان به نبود آن رسید؛ ما در عمل به‌روشنی میان این دو گونه گزاره فرق می‌گذاریم. درباره‌ی معرفت‌شناسی طبیعی‌شده نیز گفته‌اند که پرسش هنجاری — چه باوری موجه است — به پرسش توصیفی فروکاستنی نیست.

میراث و اثرگذاری. او مسیر فلسفه‌ی تحلیلی را از تحلیل زبان به سمت متافیزیک و معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه چرخاند و راه را برای بازگشت هستی‌شناسی به مرکز بحث گشود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. کواین دو ابزار در اختیار می‌گذارد. نخست، معیار التزام هستی‌شناختی: به جای پرسیدن «چه چیزهایی هستند» پرسیم «این نظریه، برای بیان درست خود، به وجود چه چیزهایی ملتزم می‌شود». اگر این معیار را بر حکمت متعالیه اعمال کنیم، پرسش دقیق‌تر این می‌شود که در بیان صدرایی از جهان، سورهای وجودی بر چه چیزهایی می‌روند: بر مراتب وجود، بر ماهیات، یا بر هر دو. دوم، نسبت هستی‌شناختی: پاسخ چنین پرسشی همواره نسبت به یک چارچوب زبانی است. این نکته دوم، کواین را به کارناپ نزدیک می‌کند، هرچند خود او تفکیک درونی و بیرونی کارناپ را نپذیرفت. برای پژوهش شما، این دو ابزار در کنار هم امکان می‌دهند که نزاع اصالت وجود از سطح مناقشه لفظی بیرون آورده شود و به صورت پرسشی دقیق طرح گردد: کدام صورت‌بندی، برای بیان آنچه می‌خواهیم بگوییم، به کمترین و طبیعی‌ترین التزامها نیاز دارد؟

آثار کلیدی. دو حکم جزئی تجربه‌گرایی . درباره آنچه هست . کلمه و شیء .
نسبیت هستی‌شناختی . از منظر منطقی

یادداشت میان‌راه — پایان بخش نخست دفتر هشتم

در این یازده عنوان، سه موضع در برابر متافیزیک شکل گرفته است.

نخست، موضع انکار: شلیک و ایر می‌گویند گزاره‌های هستی‌شناختی بی‌معنایند. این موضع، به اعتراف خود ایر، بر معیاری استوار بود که از عهده توجیه خود برنیامد و امروز کمتر کسی از آن دفاع می‌کند. اما نکته باقی‌مانده‌اش معتبر است: از هر تز متافیزیکی می‌توان پرسید که پذیرش یا رد آن چه تفاوتی می‌سازد.

دوم، موضع بازصورت‌بندی: راسل، رایل، آستین، کارناپ و کواین مسئله را انکار نمی‌کنند بلکه می‌کوشند نشان دهند که صورت‌بندی رایج آن، دقیق نیست. مجموع ابزارهایی که این پنج نفر ساخته‌اند — تحلیل توصیفات، مغالطه مقوله‌ای، وابستگی «واقعی» به زمینه نفی، تفکیک پرسش درونی و بیرونی، و معیار التزام هستی‌شناختی — عملاً یک جعبه‌ابزار کامل برای سنجش هر بحث هستی‌شناختی است، از جمله بحث اصالت وجود.

سوم، موضع احیا: وایتهد در برابر جریان غالب، متافیزیکی کامل بر مبنای فرایند می‌سازد و نشان می‌دهد که کنار گذاشتن جوهر، لزوماً به کنار گذاشتن متافیزیک نمی‌انجامد.

بخش دوم دفتر هشتم به ده عنوان باقی‌مانده می‌پردازد: سلارز، استراوسون، دیویدسون، کریپکی، پاتنم، سرل، دامت، لوئیس، انسکوم و فوت. در آن بخش، به‌ویژه با کریپکی و پاتنم، بحث ذات و ضرورت — که در این بخش کنار گذاشته شده بود — به مرکز فلسفه تحلیلی بازمی‌گردد.

دیباجهٔ بخش دوم

بخش دوم دفتر هشتم ده عنوان دارد: از سلارز تا فیلیپا فوت. دیباجهٔ بخش نخست، کلیات این دفتر را گفت؛ اینجا تنها یک نکته را باید افزود، و آن نکته برای پژوهش شما مهم‌ترین چیزی است که این دفتر عرضه می‌کند.

در بخش نخست دیدیم که سنت تحلیلی با انکار متافیزیک آغاز شد و ابزارهایی ساخت که همه در جهت تضعیف مفاهیم سنتی ذات و وجود کار می‌کردند. اگر مطالعه همان‌جا متوقف شود، تصویر نادرستی به دست می‌آید. در این بخش، جهت عوض می‌شود. کریپکی در ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که ذات‌گرایی نه‌تنها بی‌معنا نیست بلکه لازمهٔ فهم درست ما از ضرورت است؛ پاتنم نشان می‌دهد که معنای واژه‌ها به جهان بیرون گره خورده، نه فقط به ذهن ما؛ لوئیس متافیزیکی می‌سازد که در آن جهان‌های ممکن به‌واقع موجودند؛ و فوت در پایان، ارزیابی اخلاقی را بر مفهومی ارسطویی از طبیعت گونه‌ها بنا می‌کند.

نتیجه برای کسی که در باب اصالت وجود کار می‌کند این است: سنت تحلیلی صرفاً هم‌پیمان نقد ذات‌گرایی نیست؛ همین سنت، در نیمهٔ دوم قرن بیستم، نیرومندترین دفاع مدرن از مفهوم ذات را نیز تولید کرده است. هر دو سو را باید دید.

شناسنامه. (۱۹۱۲-۱۹۸۹ م.)، آمریکایی، استاد پیتسبرگ؛ نویسنده‌ای دشوار و کم‌خوانده در زمان خود، که تأثیرش پس از مرگش به مراتب بیشتر شد.

زمینه و مسئله محوری. سلارز در برابر تجربه‌گرایی مسلط ایستاد، اما نه از موضع ضد علم. پرسش او: اگر شناخت بنیادی بر داده‌های حسی استوار است، چگونه چیزی که صرفاً «داده» است می‌تواند نقش توجیه‌کننده داشته باشد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اسطوره داده. پاسخ او این است که چنین چیزی ممکن نیست. برای آنکه یک تجربه بتواند باوری را توجیه کند، باید خود صورت مفهومی داشته باشد — یعنی چیزی را ادعا کند؛ و اگر چنین است، دیگر «داده»‌ی خام نیست و خود می‌تواند نادرست باشد. تجربه‌گرایی سنتی می‌خواهد چیزی داشته باشد که هم مستقیم و بی‌واسطه باشد و هم توجیه‌گر؛ سلارز می‌گوید این دو با هم جمع نمی‌شوند.

فضای دلایل. تعبیر ماندگار او: توصیف یک حالت به‌عنوان «شناخت»، توصیف تجربی آن نیست، بلکه قراردادن آن در فضای منطقی دلایل است — یعنی جایی که می‌توان از آن دفاع کرد و آن را توجیه کرد. توجیه، رابطه‌ای درون شبکه باورهاست، نه رابطه‌ای با چیزی بیرون از فضای مفهومی.

تصویر آشکار و تصویر علمی. بشر امروز دو تصویر جامع از خود و جهان دارد: تصویر آشکار، که در آن انسان‌ها اشخاصی با نیت و ارزش‌اند و اشیاء رنگ و صدا دارند؛ و تصویر علمی، که در آن همه چیز ساختاری از ذرات است. هیچ‌یک صرفاً توهم نیست، اما با هم نمی‌خوانند. کار فلسفه به نظر او، جمع کردن این دو در یک نگاه واحد است.

نام‌گرایی روان‌شناختی. هیچ آگاهی از انواع، شباهت‌ها و کلیات پیش از زبان وجود ندارد؛ همهٔ چنین آگاهی‌هایی امری زبانی است. حتی گزارش‌های ما از حالات درونی خودمان، در چارچوبی زبانی و آموختنی شکل می‌گیرد.

نقدها و مناقشات. جملهٔ مشهورش که در بُعد توصیف، علم معیار همه چیز است، به علم‌گرایی متهم شده: اگر تصویر علمی در نهایت اولویت دارد، سرنوشت اشخاص و ارزش‌ها در تصویر آشکار چه می‌شود؟ خود او می‌کوشید با تفکیک بُعد توصیفی از بُعد هنجاری پاسخ دهد، اما کفایت این پاسخ محل بحث است.

میراث و اثرگذاری. نقد او بر «داده» یکی از نقاط عطف معرفت‌شناسی قرن بیستم است و راه را برای انسجام‌گرایی گشود. شاگردان و وارثانش — رورتی، مک‌داول و براندوم — جریان مهمی در فلسفهٔ معاصر ساختند.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. تفکیک دو تصویر، پرسشی مستقیم پیش پای هر بحث هستی‌شناختی می‌گذارد: مفاهیمی مانند جوهر، ذات و وجود به کدام تصویر تعلق دارند؟ اگر به تصویر آشکار تعلق دارند، آیا با پیشرفت تصویر علمی کنار گذاشته می‌شوند یا نقشی جدا و ناوابسته دارند؟ نام‌گرایی روان‌شناختی او نیز همان اعتراض آشنا را با نیروی تازه بازمی‌گرداند: اگر هر آگاهی از «نوع» و «ذات» پیشاپیش زبانی است، آنگاه ادعای دسترسی به ذوات پیش از زبان و مستقل از آن، نیازمند دفاعی جداگانه است.

آثار کلیدی. تجربه‌گرایی و فلسفهٔ ذهن . علم، ادراک و واقعیت . فلسفه و تصویر علمی انسان . علم و متافیزیک

شناسنامه. (۱۹۱۹-۲۰۰۶ م.)، انگلیسی، استاد فلسفهٔ متافیزیکی آکسفورد به‌جانشینی رایل؛ از چهره‌های اصلی احیای متافیزیک در سنت تحلیلی.

زمینه و مسئلهٔ محوری. استراوسون از دل مکتب زبان عادی برخاست اما برخلاف بسیاری از هم‌مکتبان‌ش، نتیجه نگرفت که متافیزیک باید کنار گذاشته شود. پرسش او: آیا گونه‌ای متافیزیک ممکن است که ادعای کشف ساختار نهایی واقعیت را نداشته باشد و در عین حال کاری جدی انجام دهد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

متافیزیک توصیفی در برابر تجدیدنظرطلب. پاسخ او آری است، و تفکیکی می‌سازد که برای بحث ما بسیار به کار می‌آید. متافیزیک تجدیدنظرطلب — مانند نظام‌های دکارت، لایبنیتس و بارکلی — می‌کوشد ساختار بهتری جایگزین شیوهٔ اندیشیدن ما کند. متافیزیک توصیفی می‌کوشد ساختار واقعی طرح مفهومی ما را توصیف کند: آن ساختار عمیق و کمابیش ثابتی که در ورای تغییرات سطحی زبان و فرهنگ، شیوهٔ اندیشیدن ما را سامان می‌دهد.

جزئیات پایه. بر این مبنا استدلال می‌کند که در طرح مفهومی ما، اجسام مادی و اشخاص، جزئیات پایه‌اند: هر شناسایی و اشارهٔ دیگری در نهایت به آنها بازمی‌گردد.

شخص به‌مثابهٔ مفهوم اولیه. یکی از تزه‌های مشهور او: «شخص» را نمی‌توان از ترکیب یک ذهن و یک بدن ساخت. شخص، مفهومی اولیه است که هم محمول‌های جسمانی و هم محمول‌های آگاهی بر آن حمل می‌شوند. اگر از این مفهوم آغاز نکنیم، هرگز به آن نمی‌رسیم؛ و همین، ریشهٔ خطای دکارتی است.

پیش‌فرض در برابر ادعا. در نقد نظریه توصیفات راسل می‌گوید گوینده جمله «پادشاه کنونی فرانسه کچل است» وجود او را ادعا نمی‌کند بلکه پیش‌فرض می‌گیرد؛ و در نبود مصداق، پرسش صدق و کذب اصلاً مطرح نمی‌شود. تفکیک ادعا و پیش‌فرض از این مناقشه به جریان اصلی فلسفه زبان راه یافت.

آزادی و رنجش. در «آزادی و رنجش» بحث جبر و اختیار را بازصورت‌بندی می‌کند: به‌جای پرسش نظری درباره سازگاری، به «نگرش‌های واکنشی» می‌پردازد — رنجش، سپاسگزاری، ملامت — که بافت واقعی روابط انسانی‌اند. این نگرش‌ها چنان در زندگی ما تنیده‌اند که هیچ‌ت‌نظری درباره جبر نمی‌تواند آنها را از میان بردارد.

نقدها و مناقشات. پرسش اصلی این است: آیا طرح مفهومی «ما» یکی است؟ منتقدان می‌گویند آنچه استراوسون ساختار عام اندیشه بشری می‌خواند، ممکن است ساختار زبان‌های اروپایی باشد. او پاسخ می‌داد که ادعایش درباره شرایط امکان هرگونه اندیشیدن درباره جهان عینی است، نه درباره عادات یک فرهنگ.

میراث و اثرگذاری. «افراد» متافیزیک را به‌عنوان کاری مشروع به فلسفه تحلیلی بازگرداند. خوانش او از کانت در «کرانه‌های معنا» نیز نسلی از کانت‌پژوهان انگلیسی‌زبان را شکل داد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. متافیزیک توصیفی، جایگاهی سوم برای بحث اصالت وجود پیشنهاد می‌کند که نه ادعای گزاف است و نه انکار. می‌توان پرسید: تز اصالت وجود، توصیفی است از ساختار طرح مفهومی‌ای که در آن می‌اندیشیم — یعنی نشان می‌دهد که در فهم ما، «هستی» چه نقشی بازی می‌کند — یا تجدیدنظری است که می‌خواهد آن طرح را عوض کند؟ خودِ ملاصدرا

آشکارا در پی دومی است؛ او مدعی است تصور رایج نادرست است و باید وارونه شود. اما همین تشخیص، بار اثبات را روشن می‌کند: متافیزیک تجدیدنظرطلب باید نشان دهد که طرح جدید، پدیده‌ها را بهتر توضیح می‌دهد — و این معیاری روشن و سنجش‌پذیر است.

آثار کلیدی. افراد · کرانه‌های معنا · دربارهٔ اشاره · آزادی و رنجش · تحلیل و متافیزیک

شناسنامه. (۱۹۱۷-۲۰۰۳ م.)، آمریکایی، شاگرد کواین، استاد استنفورد و برکلی؛ فیلسوفی که تقریباً همه آثارش مقاله است و هرگز کتابی نظام‌مند ننوشت. زمینه و مسئله محوری. پرسش او این است: چه چیزی باید درباره یک زبان بدانیم تا بتوانیم گفته‌های آن را بفهمیم؟ و پاسخ او این کار را به مسائل ذهن، کنش و معرفت پیوند می‌زند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

معنا و شرایط صدق. نظریه معنا برای یک زبان، به نظر او، نظریه‌ای است که برای هر جمله آن، شرایط صدقش را به دست دهد. با استفاده از صورت‌بندی تارسکی، این کار برای زبانی با بی‌نهایت جمله، از راه مجموعه‌ای متناهی از قواعد ممکن می‌شود.

تفسیر رادیکال و اصل حمل به صحت. برای فهم زبانی به کلی ناشناخته، ناچاریم فرض کنیم که گویندگان آن، در بیشتر موارد، باورهای صادق دارند و منطقی سخن می‌گویند. این نه یک لطف بلکه شرط امکان تفسیر است: اگر کسی را در بیشتر باورهایش خطاکار فرض کنیم، دیگر معیاری برای تشخیص معنای کلماتش نداریم.

رد سومین حکم جزمی. کواین دو حکم جزمی تجربه‌گرایی را کنار گذاشته بود؛ دیویدسون سومی را می‌افزاید: تفکیک «طرح مفهومی» و «محتوای تجربی». استدلالش این است که تصور طرح‌های مفهومی به کلی قیاس‌ناپذیر، ناسازگار است: برای آنکه بگوییم طرحی با طرح ما تفاوت بنیادی دارد، باید بتوانیم آن را ترجمه کنیم — و همین یعنی قیاس‌ناپذیر نیست.

دلایل به مثابه علل. در برابر دیدگاه رایج آن زمان که دلیل و علت را از دو مقوله می‌دانست، استدلال می‌کند که دلیل من برای انجام کاری، علت آن کار نیز هست؛ وگرنه نمی‌توان توضیح داد که چرا از میان چند دلیل خوب، بر مبنای این یکی عمل کردم.

یگانه‌انگاری بی‌قاعده. موضع او در فلسفه ذهن: هر رویداد ذهنی، رویدادی فیزیکی است؛ اما هیچ قانون دقیقی میان امر ذهنی و امر فیزیکی برقرار نیست. دلیلش این است که نسبت دادن باور و میل، تابع هنجارهای عقلانیت است و چنین چیزی در قالب قوانین علی صورت‌بندی نمی‌شود.

هستی‌شناسی رویدادها. برای تحلیل جمله‌های حاوی قید — «او با چاقو، در آشپزخانه، در نیمه‌شب کاری کرد» — پیشنهاد می‌کند که رویدادها را موجودات جزئی واقعی بدانیم که این قیدها بر آنها حمل می‌شوند. این پیشنهاد، رویدادها را به مقوله رسمی هستی‌شناسی تحلیلی افزود.

نقدها و مناقشات. یگانه‌انگاری بی‌قاعده به «معرفت‌ناپذیرکردن تأثیر ذهن» متهم شده: اگر خواص ذهنی در هیچ قانونی ظاهر نشوند، آیا واقعاً کاری می‌کنند؟ اصل حمل به صحت نیز نقد شده که در برخورد با فرهنگ‌های دور، ممکن است به یکسان‌سازی بینجامد.

میراث و اثرگذاری. او یکی از سه چهار فیلسوف اثرگذار نیمه دوم قرن بیستم در سنت تحلیلی است و کارش، فلسفه زبان، ذهن و کنش را در یک چارچوب واحد به هم دوخت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم دیویدسون برای بحث ما دوگانه است. نخست، هستی‌شناسی رویدادها نشان می‌دهد که پرسش «چه چیزهایی

موجودند» را می‌توان به روشی روشن پیش برد: با پرسیدن اینکه برای تحلیل درست جمله‌هایی که به کار می‌بریم، به وجود چه چیزهایی ناچار می‌شویم — همان معیار کواین در عمل. دوم و مهم‌تر، نقد او بر قیاس‌ناپذیری طرح‌های مفهومی، وزنهٔ متقابلی است در برابر نسبیت هستی‌شناختی کارنپ و کواین: اگر دیویدسون درست بگوید، نمی‌توان به آسانی گفت که بحث وجود و ماهیت صرفاً درون یک چارچوب معنا دارد و مقایسه‌اش با چارچوب‌های دیگر بی‌معناست. هر دو موضع را باید در کنار هم سنجید.

آثار کلیدی. جستارهایی دربارهٔ کنش‌ها و رویدادها . پژوهش‌هایی دربارهٔ صدق و تفسیر . دربارهٔ خودِ ایدهٔ طرح مفهومی . کنش‌ها، دلایل و علل

شناسنامه. (۱۹۴۰-۲۰۲۲ م.)، آمریکایی، نابغه‌ای زودرس که نخستین مقاله مهمش را در نوجوانی نوشت؛ استاد پرینستون و سپس دانشگاه شهر نیویورک. «نام‌گذاری و ضرورت» متن پیاده‌شده سه سخنرانی بدون یادداشت است.

زمینه و مسئله محوری. تا پیش از او، دیدگاه غالب — از فرگه و راسل تا سرل — این بود که نام خاص، مخفف یک توصیف است: «ارسطو» یعنی «استاد اسکندر و نویسنده متافیزیک». کریپکی نشان داد که این تصویر نادرست است، و از دل همین نقد فنی، ذات‌گرایی را به فلسفه تحلیلی بازگرداند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دلالت گر ثابت. نام خاص در هر وضعیت ممکن به همان فرد اشاره می‌کند. اگر ارسطو هرگز فلسفه نمی‌خواند، باز هم ارسطو بود؛ اما «استاد اسکندر» در آن وضعیت به کس دیگری اشاره می‌کرد. پس نام، مترادف توصیف نیست.

نظریه علی-تاریخی ارجاع. پس چگونه نام به صاحبش وصل می‌شود؟ نه از راه توصیفی که در ذهن گوینده است، بلکه از راه زنجیره‌ای تاریخی: نامی در آغاز بر کسی نهاده شده و از گوینده‌ای به گوینده دیگر منتقل شده است. من می‌توانم از فیثاغورس سخن بگویم بی‌آنکه هیچ توصیف درستی از او بدانم.

ضروری پسین. مشهورترین نتیجه. تا آن زمان تصور می‌شد ضروری و پیشین یکی است. کریپکی این دو را جدا می‌کند: «آب همان اچ‌دوآ است» را از راه تجربه کشف کرده‌ایم، اما اگر صادق باشد، ضرورتاً صادق است — در هیچ وضعیت ممکن آبی چیز دیگری نیست. همچنین «ستاره صبح همان ستاره شام است»: کشفی نجومی، اما ضرورتی متافیزیکی.

ممکنِ پیشین. عکس آن نیز ممکن است: کسی که متر را با یک میله معیار تعریف می‌کند، پیشین می‌داند که آن میله یک متر است، اما این حقیقتی ضروری نیست، زیرا میله می‌توانست بلندتر باشد.

ذات‌گرایی. از اینجا نتیجه‌ای می‌گیرد که کل فضا را عوض کرد: اشیاء ویژگی‌های ذاتی دارند، مستقل از اینکه ما چگونه توصیفشان می‌کنیم. طلا ذاتاً عنصری با عدد اتمی معین است؛ و به نظر او هر فرد، ذاتاً از همان خاستگاه زیستی‌ای برخاسته که برخاسته است. مهم‌تر آنکه این ذات، از راه پژوهش تجربی کشف می‌شود، نه از راه تحلیل مفهوم.

استدلال موجهاتی علیه این‌همانی ذهن و مغز. اگر این‌همانی‌ها ضروری‌اند، آنگاه «درد همان شلیک فلان نوروهاست» باید ضروری باشد؛ اما به نظر می‌رسد می‌توان درد بدون آن حالت عصبی تصور کرد. کریپکی استدلال می‌کند که راه‌های معمول برای توضیح این تصویرپذیری، در مورد درد کار نمی‌کند.

نقدها و مناقشات. لوئیس با «نظریه همتا» بدیلی برای فهم گزاره‌های موجهاتی ساخت که ذات‌گرایی کریپکی را لازم نمی‌آورد. درباره ذات خاستگاه نیز مناقشه ادامه دارد. و در فلسفه ذهن، فیزیکالیست‌ها پاسخ‌های متعددی به استدلال موجهاتی داده‌اند.

میراث و اثرگذاری. «نام‌گذاری و ضرورت» را از تأثیرگذارترین متون فلسفی قرن بیستم می‌دانند. پس از آن، متافیزیک ذات و ضرورت که نیم قرن تبعید بود، به مرکز فلسفه تحلیلی بازگشت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، مهم‌ترین خبر این دفتر برای پژوهش شماست. پس از هیوم، کانت، فرگه، شلیک و ایر، چنین می‌نمود که

مفهوم ذات به کلی از فلسفه جدی رانده شده است. کریپکی نشان داد که چنین نیست: بدون پذیرش اینکه اشیاء ویژگی‌های ذاتی دارند، نمی‌توان از سخن گفتن دربارهٔ ضرورت و امکان — که هم در زبان روزمره و هم در علم ضروری است — سر درآورد. اما دو تفاوت را باید دقیق نگه داشت. نخست، ذات نزد کریپکی از راه علم تجربی کشف می‌شود، نه از راه تأمل عقلی؛ این با روش سنت مشائی و صدرایی متفاوت است. دوم، ذات نزد او مجموعه‌ای از ویژگی‌های ضروری یک شیء است، نه اصلی هستی‌بخش در برابر وجود. با این حال، نتیجه کلی برای شما این است: کسی که امروز از مفهوم ماهیت دفاع می‌کند، دیگر ناچار نیست آن را در برابر کل فلسفه معاصر بنشانند.

آثار کلیدی. نام‌گذاری و ضرورت . ویتگنشتاین دربارهٔ قواعد و زبان خصوصی . طرح‌واره‌ای از نظریهٔ صدق . معماهایی دربارهٔ باور

شناسنامه. (۱۹۲۶-۲۰۱۶ م.)، آمریکایی، استاد هاروارد؛ فیلسوفی که چند بار موضع خود را — گاه در برابر تیز مشهور خودش — تغییر داد و این تغییرها را نه ضعف بلکه بخشی از کار فلسفی می‌دانست.

زمینه و مسئله محوری. پرسش راهنمای او در طول عمرش این بود: چگونه می‌توان هم به علم و عینیت وفادار ماند و هم واقعیت ارزش‌ها، معنا و تجربه انسانی را حفظ کرد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

زمین دوقلو و برون‌گرایی معنایی. آزمایش فکری مشهورش: سیاره‌ای را فرض کنید همانند زمین، جز آنکه مایعی که در آن «آب» نامیده می‌شود ترکیب شیمیایی دیگری دارد. در سال ۱۷۵۰، که هیچ‌کس ترکیب شیمیایی را نمی‌دانست، حالت ذهنی ساکنان دو سیاره یکسان است؛ اما واژه «آب» در دهان آنها به دو چیز متفاوت اشاره می‌کند. نتیجه: معنا فقط در سر نیست. مرجع واژه‌ها را جهان بیرون و ساختار واقعی اشیاء تعیین می‌کند، نه فقط تصورات گوینده.

تقسیم کار زبانی. من می‌توانم از «طلا» سخن بگویم بی‌آنکه بتوانم آن را تشخیص دهم؛ زیرا در جامعه زبانی من، متخصصانی هستند که معیار را می‌دانند. معنا امری اجتماعی است.

کارکردگرایی ورد آن. او در دهه ۱۹۶۰ نظریه کارکردگرایانه ذهن را پیشنهاد کرد — حالات ذهنی با نقش کارکردی‌شان تعریف می‌شوند، نه با ماده‌شان — و دو دهه بعد، خود مفصل‌ترین نقد را بر آن نوشت.

واقع گرایی درونی. در دوره میانی، از واقع گرایی متافیزیکی فاصله گرفت: پرسش «جهان از چه اشیائی ساخته شده» تنها درون یک نظام توصیفی معنا دارد؛ ما جهان را با انتخاب یک طرح توصیفی به اشیاء تقسیم می کنیم. او با استدلالی برگرفته از نظریه مدل ها نشان داد که مجموعه همه محدودیت های تجربی و نظری، باز هم مرجع واژه ها را یکتا تعیین نمی کند.

مغز در خمره. استدلال معروفی که با تکیه بر برون گرایی معنایی نشان می دهد فرضیه «من مغزی در خمره ام» خودشکن است: اگر چنین بودم، واژه «مغز» در دهان من به مغز واقعی اشاره نمی کرد.

فروپاشی دوگانگی واقعیت و ارزش. در آثار متأخر استدلال می کند که مفاهیمی مانند «بی رحم» یا «سخت و تمند» همزمان توصیفی و ارزشی اند و تفکیک تیز هیومی میان هست و باید، در عمل برقرار نیست. او همچنین از واقع گرایی درونی نیز عقب نشست و به موضعی بازگشت که آن را «واقع گرایی طبیعی» می نامید.

نقدها و مناقشات. تغییر مکرر مواضع، هم ستایش برانگیخته و هم انتقاد. رورتنی از واقع گرایی درونی او استقبال کرد و پاتنم به شدت از او فاصله گرفت: به نظر پاتنم، نتیجه گیری نسبی گرایانه از نقد واقع گرایی متافیزیکی، خطاست.

میراث و اثرگذاری. برون گرایی معنایی امروز موضعی استاندارد در فلسفه زبان و ذهن است. مسیر فکری او نیز خود درسی است در تواضع فلسفی.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پاتنم دو سهم متضاد و هر دو مهم دارد. از یک سو، همراه با کرییکی، ذات های واقعی انواع طبیعی را احیا می کند: آنچه آب را آب می کند، ساختار واقعی آن است، نه تصور ما. از سوی دیگر، با واقع گرایی درونی می گوید تقسیم جهان به اشیاء، جدا از یک طرح توصیفی معنا ندارد. این

دو با هم موضع ظریفی می‌سازند که برای پژوهش شما آموزنده است: می‌توان هم پذیرفت که مفاهیم ما جهان را به شیوه خاصی برش می‌زنند و هم انکار نکرد که خودِ جهان در تعیین درستی آن برش‌ها سهم دارد. تز اصالت وجود را می‌توان با همین دو معیار سنجید: آیا صرفاً یک شیوه برش‌زدن است، یا مدعی است که برشی درست‌تر از دیگری است — و اگر دومی، چه چیزی در خودِ واقعیت این ترجیح را توجیه می‌کند؟

آثار کلیدی. معنای «معنا» . عقل، حقیقت و تاریخ . واقع‌گرایی با چهرهٔ انسانی . فروپاشی دوگانگی واقعیت و ارزش . نمایندگی و واقعیت

شناسنامه. (زاده ۱۹۳۲ م.)، آمریکایی، تحصیل کرده آکسفورد زیر نظر آستین، استاد برکلی؛ از شناخته شده ترین چهره های فلسفه زبان و ذهن در نیمه دوم قرن بیستم.

زمینه و مسئله محوری. سرل کار خود را با نظام مند کردن نظریه کنش گفتاری آستین آغاز کرد و سپس به دو پرسش بزرگ تر رسید: آگاهی در جهان فیزیکی چه جایگاهی دارد، و واقعیت های اجتماعی — پول، ازدواج، دولت — چگونه موجودند؟

مهم ترین دیدگاه ها.

نظام کنش های گفتاری. او کنش های گفتاری را در پنج رده اصلی طبقه بندی می کند و برای هر یک، قواعد سازنده اش را صورت بندی می کند. مفهوم کلیدی اش «جهت انطباق» است: در توصیف، کلمات باید با جهان بخوانند؛ در وعده و فرمان، جهان باید با کلمات بخواند.

اتاق چینی. مشهورترین استدلال او علیه «هوش مصنوعی قوی»: کسی را در اتاق فرض کنید که هیچ چینی نمی داند اما با کتاب قواعدی، نمادهای چینی ورودی را به نمادهای خروجی درست تبدیل می کند. از بیرون، پاسخ هایش از پاسخ یک چینی زبان تشخیص پذیر نیست؛ اما او چینی نمی فهمد. نتیجه به نظر سرل: اجرای برنامه، هر قدر پیچیده، به خودی خود فهم تولید نمی کند، زیرا نحو به تنهایی معنا نمی سازد.

طبیعت گرایی زیستی. موضع او در فلسفه ذهن: آگاهی ویژگی ای زیستی است، همان گونه که گوارش؛ معلول فرایندهای مغزی است و در سطحی بالاتر از همان

سیستم تحقق می‌یابد. با این موضع، هم دوغانگی دکارتی را رد می‌کند و هم فروکاستن آگاهی به رفتار یا برنامه.

ساخت واقعیت اجتماعی. بدیع‌ترین بخش کار او. برخی واقعیت‌ها مستقل از ما موجودند — کوه، الکترون — و برخی تنها به این سبب موجودند که ما جمعاً آنها را چنین می‌شماریم: پول، مرز، مالکیت، دولت. فرمول او این است که «ایکس در بستر سی، به عنوان وای شمرده می‌شود»؛ و لازمه آن، «قصد جمعی» و پذیرش مستمر است. نکته مهم آنکه این واقعیت‌ها ذهنی و دلبخواه نیستند: اینکه فلان کاغذ پول است، واقعیتی عینی است که فرد نمی‌تواند با انکارش آن را تغییر دهد.

نقدها و مناقشات. پاسخ‌های متعددی به اتاق چینی داده شده؛ مشهورترین آنها «پاسخ سیستم» است که می‌گوید فهم را نباید به شخص درون اتاق نسبت داد بلکه به کل نظام. سرل پاسخ داد که اگر آن شخص همه قواعد را حفظ کند، باز هم چیزی نمی‌فهمد. مناقشه او با دریدا بر سر خوانش آستین نیز از جدال‌های مشهور دو سنت است.

میراث و اثرگذاری. نظریه کنش گفتاری در صورت نظام‌مند شده‌اش، و هستی‌شناسی اجتماعی که او تأسیس کرد، امروز در حقوق، اقتصاد نهادگرا و علوم سیاسی به کار می‌رود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم سرل، افزودن یک رده سوم به هستی‌شناسی است که در بحث‌های سنتی جایی نداشت: موجوداتی که نه مستقل از ذهن‌اند و نه صرفاً توهم؛ هستی‌شان از پذیرش جمعی می‌آید اما پس از آن، عینی و مقاوم و دارای اثر علی‌اند. این رده برای هر بحثی درباره ذات و وجود

ارزش دارد، زیرا نشان می‌دهد پرسش «آیا این واقعاً هست» همیشه دوشقی نیست. برای کسی که در تحلیل سیاسی نیز کار می‌کند، کاربرد این چارچوب آشکار است: مشروعیت، حاکمیت و اقتدار، دقیقاً از همین سنخ‌اند — واقعیت‌هایی که تا وقتی پذیرفته می‌شوند نیرومندند و با فروپاشی پذیرش جمعی، بی‌آنکه چیزی در جهان مادی تغییر کند، از میان می‌روند.

آثار کلیدی. کنش‌های گفتاری . ذهن‌ها، مغزها و برنامه‌ها . قصدمندی . ساخت واقعیت اجتماعی . بازکشف ذهن

شناسنامه. (۱۹۲۵-۲۰۱۱ م.)، انگلیسی، استاد منطق آکسفورد؛ کسی که فرگه را به مرکز فلسفه تحلیلی بازگرداند و در عین حال، سال‌ها از فعالیت فلسفی برای مبارزه با نژادپرستی و دفاع از حقوق مهاجران در بریتانیا کناره گرفت.

زمینه و مسئله محوری. پرسش او این است: منازعات دیرپای فلسفی — درباره واقعیت گذشته، موجودات ریاضی، ذهن‌های دیگر — را چگونه می‌توان به گونه‌ای صورت‌بندی کرد که تصمیم‌پذیر باشند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

بازتعریف نزاع واقع‌گرایی. پاسخ بدیع او این است که این منازعات را نباید به صورت پرسش از «وجود» طرح کرد، بلکه باید به صورت پرسش از معنا و صدق طرح کرد. واقع‌گرا کسی است که می‌پذیرد گزاره‌های آن حوزه، مستقل از توان ما در تشخیصشان، یا صادق‌اند یا کاذب. ضدواقع‌گرایان را نمی‌پذیرد. با این بازتعریف، به جای کشمکش بر سر اینکه «آیا اعداد واقعاً هستند»، بحث بر سر معیار روشنی متمرکز می‌شود: آیا اصل دوارزشی در این حوزه معتبر است؟

استدلال یادگیری و آشکارسازی. مبنای ضدواقع‌گرایی او از ویتگنشتاین می‌آید: معنا را از راه کاربرد می‌آموزیم و فهم خود را در کاربرد نشان می‌دهیم. اگر معنای یک جمله شرایط صدق باشد که هرگز نمی‌توانیم آن را تشخیص دهیم، آنگاه نه راهی برای آموختنش هست و نه راهی برای نشان دادن فهمش. پس باید معنا را با شرایط توجیه و اثبات پیوند زد، نه با صدق فراتر از دسترس.

منطق شهودی به عنوان الگو. در ریاضیات شهودی، اثبات جای صدق می‌نشیند و اصل طرد شقّ ثالث به‌طور عام معتبر نیست. دامت این را نمونه‌ای می‌داند از آنچه در حوزه‌های دیگر نیز ممکن است.

بازخوانی فرگه. آثار مفصل او دربارهٔ فرگه، هم او را به مرکز بازگرداند و هم تعریفی از خودِ سنت تحلیلی به دست داد: سنتی که در آن، فلسفهٔ زبان مقدم بر همهٔ شاخه‌های دیگر است و راه فهم اندیشه، از راه تحلیل بیان آن می‌گذرد.

نقدها و مناقشات. بسیاری از فیلسوفان، تحویل نزاع وجودشناختی به نزاع معنایی را نپذیرفتند: پرسش از اینکه گذشته واقعی است، به نظر آنها پرسشی متافیزیکی است و نه صرفاً پرسشی دربارهٔ ارزش صدق گزاره‌های ماضی. تعریف او از سنت تحلیلی نیز نقد شده، چون بسیاری از چهره‌های همان سنت — از جمله راسل متأخر و کواین — چنین تقدیمی برای زبان قائل نبودند.

میراث و اثرگذاری. او چارچوب مسلط بحث واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی را در نیمهٔ دوم قرن بیستم ساخت. آثارش دربارهٔ زمان، رأی‌گیری و حتی تاریخ کارت‌های بازی نیز خواندنی است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. دامت راه چهارمی پیش می‌نهد که در کنار سه راه بخش نخست باید سنجیده شود. پیشنهاد او این است که نزاع را به این پرسش ترجمه کنیم: آیا گزاره‌های مربوط به این حوزه، مستقل از توان ما در تشخیصشان، ارزش صدق معین دارند؟ اگر این ترجمه بر بحث اصالت وجود اعمال شود، پرسش چنین می‌شود: آیا این ادعا که «آنچه در خارج متحقق است وجود است»، ادعایی است که می‌توان تصور کرد چگونه صادق یا کاذب بودنش تشخیص داده شود؟ اگر پاسخ آری باشد، بحث در جای محکمی ایستاده است.

اگر نه، آنگاه مدافع باید توضیح دهد که این ادعا از چه سنجی است — و همین توضیح، خودش بخشی از کار فلسفی است.

آثار کلیدی. فرگه: فلسفهٔ زبان . حقیقت و معماهای دیگر . مبانی منطقی
متافیزیک . منطق شهودی . سرشت و آیندهٔ فلسفه

شناسنامه. (۱۹۴۱-۲۰۰۱ م.)، آمریکایی، شاگرد کواین، استاد پرینستون؛
نظام‌مندترین متافیزیک‌دان نیمهٔ دوم قرن بیستم.

زمینه و مسئله محوری. لوئیس نشان می‌دهد که متافیزیک، پس از تبعیدی
نیم‌قرنی، می‌تواند با همان ابزار دقت منطقی که برای انکارش ساخته شده بود،
بازسازی شود. روش او این است: نظریه‌ای بساز که بیشترین شمار از باورهای
مستحکم ما را با کمترین هزینهٔ نظری توضیح دهد، و سپس هزینه را پرداز.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

واقع‌گرایی موجهاتی. پرهزینه‌ترین تز او: جهان‌های ممکن، انتزاع یا ابزار زبانی
نیستند؛ آنها به همان معنایی که جهان ما موجود است موجودند، هرچند از نظر
مکانی و زمانی هیچ ارتباطی با ما ندارند. دلیل او کاربردی است: با این فرض،
می‌توان امکان، ضرورت، شرطی‌های خلاف واقع، خواص و محتوای گزاره‌ای را
به روشنی تحلیل کرد. وقتی به او گفتند این تز باورنکردنی است، پاسخ داد که او
نیز آن را باورنکردنی می‌یابد، اما هزینهٔ بدیل‌ها بیشتر است.

نظریهٔ همتا. من در جهان‌های دیگر حضور ندارم؛ در آنجا «همتا»هایی
هستند که به من شبیه‌اند. گفتن اینکه «من می‌توانستم پزشک شوم» یعنی در
جهانی دیگر، همتای من پزشک است. با این تحلیل، برخلاف کریپکی، ذات‌گرایی
سختگیرانه لازم نمی‌آید: اینکه کدام ویژگی «ذاتی» است، به این بستگی دارد که
رابطهٔ همتایی را با چه معیاری برقرار کنیم.

تحلیل خلاف واقعی علیت. الف علت ب است اگر و تنها اگر در نزدیک‌ترین جهان‌هایی که الف رخ نمی‌دهد، ب نیز رخ نمی‌دهد. این تحلیل، بحث علیت را در نیمهٔ دوم قرن بیستم شکل داد.

فراروی هیومی. همهٔ واقعیت‌های جهان، بر توزیعی از خواص موضعی بر نقاط فضا زمان فرارویده‌اند؛ چیزی افزون بر آن الگو در کار نیست. قوانین طبیعت نیز نه نیروهای حاکم، بلکه بهترین نظام‌بندی خلاصه‌وار همان الگو هستند.

قرارداد. در نخستین کتابش، مفهوم قرارداد را با ابزار نظریهٔ بازی تحلیل کرد و نشان داد که قراردادهای زبانی و اجتماعی، راه‌حل‌های پایدار برای مسائل هماهنگی‌اند، بی‌آنکه نیازی به توافق صریح باشد.

نقدها و مناقشات. واقع‌گرایی موجهاتی، به‌رغم انسجام فنی، هوادار اندکی یافت؛ اشکال مشهور آن است که با چنین هزینه‌ای، مسئله‌ای حل نشده بلکه به جهان‌های دیگر منتقل شده است. اما نکتهٔ روش‌شناختی او پذیرفته شد: باید هزینهٔ هستی‌شناختی هر نظریه را صریح کرد و آن را با قدرت تبیینی‌اش سنجید.

میراث و اثرگذاری. او سبک متافیزیک تحلیلی معاصر را ساخت. تقریباً هر بحث امروزی دربارهٔ امکان، علیت، قوانین طبیعت و خواص، از موضع او آغاز می‌کند، حتی وقتی آن را رد می‌کند.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. لوئیس دو نکته برای بحث ما دارد. نخست، مفهوم «هزینهٔ هستی‌شناختی»: هر نظریه به وجود چیزهایی ملتزم می‌شود و باید نشان دهد که در ازای آن، چه توان تبیینی به دست می‌آورد. این معیار را می‌توان مستقیماً بر اصالت وجود و اصالت ماهیت اعمال کرد و پرسید که هر یک به چه چیزهایی ملتزم می‌شود و چه چیزی را بهتر توضیح می‌دهد. دوم، نظریهٔ هم‌تا

نشان می‌دهد که ذات‌گرایی کریپکی گریزناپذیر نیست: می‌توان دربارهٔ ضرورت و امکان سخن گفت بدون آنکه ذواتی ثابت در اشیاء فرض شود، به شرط پذیرش هزینه‌ای دیگر. یعنی حتی در دل احیای متافیزیک، مناقشهٔ ذات‌گرایی همچنان باز است.

آثار کلیدی. دربارهٔ کثرت جهان‌ها . شرطی‌های خلاف واقع . قرارداد . مقالات فلسفی . جستارهایی در متافیزیک و معرفت‌شناسی

شناسنامه. (۱۹۱۹-۲۰۰۱ م.)، انگلیسی، شاگرد و دوست ویتگنشتاین و از وصی‌های آثار او و مترجم «پژوهش‌های فلسفی»؛ استاد کیمبریج و مادر هفت فرزند؛ کاتولیکی معتقد و بی‌پروا در مواضع عمومی.

زمینه و مسئله محوری. انسکوم در دو حوزه کار کرد که هر دو را دگرگون ساخت: فلسفه کنش، و فلسفه اخلاق. پرسش نخست او این است که «کنش عمدی» چیست و چگونه از حرکت صرف بدن تفکیک می‌شود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

کنش عمدی و پرسش «چرا». پاسخ او این است: کنشی عمدی است که پرسش «چرا این کار را می‌کنی؟» درباره آن به معنای خاصی کاربرد داشته باشد — معنایی که پاسخش دلیل است، نه علت مشاهده‌شده.

شناخت عملی. من می‌دانم که دستم را بالا می‌برم، اما نه از راه مشاهده دستم. این «شناخت بدون مشاهده» مقوله‌ای است که فلسفه مدرن نادیده گرفته بود. او تعبیری از آکویناس را احیا می‌کند: شناخت عملی، علت آن چیزی است که می‌فهمد.

جهت انطباق. تمثیل مشهور او: مردی با فهرست خرید به بازار می‌رود و کارآگاهی او را دنبال می‌کند و هرچه می‌خرد یادداشت می‌کند. اگر خرید با فهرست نخواند، در مورد اول خطا از خریدار است و در مورد دوم خطا از فهرست کارآگاه. تفاوت میل و باور در همین است.

فلسفه اخلاق مدرن. مقاله ۱۹۵۸ او سه تز دارد. نخست، فلسفه اخلاق را باید کنار گذاشت تا فلسفه روان‌شناسی درست — نظریه‌ای درباره‌ی کنش، قصد، فضیلت و شکوفایی — در دست باشد. دوم، مفاهیم «تکلیف اخلاقی» و «باید اخلاقی» بازمانده‌های یک تصور حقوقی از اخلاق‌اند که در آن، قانون‌گذاری الهی فرض می‌شد؛ با کنار گذاشتن آن چارچوب، این مفاهیم مانند بقایای آیینی بی‌کارکرد باقی مانده‌اند و باید رها شوند. سوم، اختلاف میان فیلسوفان اخلاق مدرن، در برابر اشتراک بنیادی‌شان، ناچیز است — و او برای این اشتراک اصطلاح «نتیجه‌گرایی» را ساخت.

اخلاق جنگ. در ۱۹۵۶، وقتی آکسفورد می‌خواست به ترومن دکترای افتخاری بدهد، به‌تنهایی اعتراض کرد و جزوه‌ای نوشت که در آن، بمباران هیروشیما را قتل عمد غیرنظامیان خواند. او مدافع سرسخت اصل عمل دوگانه بود: تفکیک میان آنچه قصد می‌شود و آنچه پیش‌بینی می‌شود.

نقدها و مناقشات. تز دوم او — درباره‌ی بازماندگی مفهوم تکلیف — مناقشه‌ای گسترده برانگیخت: منتقدان می‌گویند مفاهیم اخلاقی می‌توانند در چارچوب‌های تازه بازتعریف شوند و لزوماً با فروپاشی خاستگاهشان بی‌معنا نمی‌شوند. مواضع دینی سخت‌گیرانه‌ی او نیز محل اختلاف بسیار بوده است.

میراث و اثرگذاری. «قصد» بنیاد فلسفه‌ی کنش معاصر است. مقاله ۱۹۵۸ نقطه‌ی آغاز احیای اخلاق فضیلت شمرده می‌شود و مسیر مک‌اینتایر و فوت را گشود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. استدلال او درباره‌ی «باید اخلاقی» ساختاری دارد که مستقیماً به کار پژوهش شما می‌آید، به‌عنوان یک آزمون: یک مفهوم

می‌تواند در چارچوبی زاده شود، آن چارچوب فروبریزد، و مفهوم همچنان به کار رود بی‌آنکه معنای اصلی‌اش را داشته باشد. انسکوم این را دربارهٔ «تکلیف» می‌گوید. همین پرسش را می‌توان دربارهٔ اصطلاح‌های متافیزیکی طرح کرد: آیا «وجود» و «ماهیت» در بحث امروزی، هنوز در همان چارچوبی به کار می‌روند که در آن معنا داشتند؟ اگر آری، آن چارچوب باید صریح بیان شود؛ و اگر نه، معنای تازه باید تعریف شود. توجه کنید که این آزمون، هم می‌تواند به نفع تز شما تمام شود و هم به زیان آن — و ارزشش دقیقاً در همین است.

آثار کلیدی. قصد . فلسفهٔ اخلاق مدرن . علیت و تعین . ترجمهٔ پژوهش‌های فلسفی . مقالات گردآمده

شناسنامه. (۱۹۲۰-۲۰۱۰ م.)، انگلیسی، از حلقه فیلسوفان زن آکسفورد در دوران جنگ — همراه با انسکوم، آیریس مرداک و مری میجلی — و استاد کالیفرنیا؛ از احیاگران اصلی اخلاق فضیلت.

زمینه و مسئله محوری. فوت در فضایی آغاز کرد که در آن، عاطفه‌گرایی و تجویزگرایی مسلط بود: احکام اخلاقی نه توصیف واقعیت بلکه بیان نگرش‌اند. پرسش عمر او این بود که آیا می‌توان نشان داد که احکام اخلاقی، به معنایی محکم، صادق یا کاذب‌اند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد شکاف واقعیت و ارزش. استدلال او این است که نمی‌توان هر چیزی را موضوع ستایش یا نکوهش اخلاقی قرار داد: کسی که بگوید «چرخاندن سه بار انگشتان، فضیلت است» صرفاً موضعی عجیب نگرفته، بلکه چیزی نگفته است. مفاهیم فضیلت با نیازها و شکوفایی انسانی گره خورده‌اند و همین، بر آنچه می‌تواند فضیلت باشد قید می‌گذارد.

تراموا. در مقاله‌ای دربارهٔ سقط جنین و اصل عمل دوگانه، مثالی طرح کرد که بعدها به مشهورترین آزمایش فکری فلسفه اخلاق بدل شد: راننده ترامی که می‌تواند مسیر را تغییر دهد و به جای پنج نفر، یک نفر را بکشد. هدف او آن بود که تفاوت میان «کشتن» و «گذاشتن که بمیرد»، و میان قصد و پیش‌بینی، را روشن کند.

از امر شرطی به امر مطلق. او در دوره‌ای استدلال کرد که احکام اخلاقی، برخلاف نظر کانت، اوامری شرطی‌اند: به کسی که به آن اهداف اهمیت نمی‌دهد،

الزامی نمی‌آورند. بعدها همین موضع را پس گرفت، زیرا نتیجه‌اش این می‌شد که فرد بی‌اعتنا به اخلاق، هیچ خطای عقلی مرتکب نشده است.

نیک‌ی طبیعی. موضع نهایی و مهم‌ترین سهم او. ارزیابی اخلاقی، گونه‌ای از ارزیابی طبیعی موجودات زنده است. وقتی می‌گوییم درخت بلوطی که ریشه عمیق ندوانده «نقص» دارد، یا گرگی که در گله شکار نمی‌کند معیوب است، حکمی عینی صادر کرده‌ایم — بر مبنای صورت زندگی آن گونه، نه بر مبنای سلیقه خود. فوت می‌گوید احکام اخلاقی درباره انسان از همین سنخ‌اند: عدالت و شجاعت برای انسان همان نقشی را دارند که شکار گروهی برای گرگ؛ و فرد بی‌عدالت، به معنای دقیق کلمه، نمونه ناقصی از گونه خویش است.

نقد‌ها و مناقشات. اشکال اصلی این است که «صورت زندگی انسان» را چه کسی و چگونه تعیین می‌کند: انسان‌ها برخلاف گرگ‌ها، شیوه‌های زندگی بسیار متنوعی دارند و ارجاع به طبیعت گونه، ممکن است هنجارهای یک فرهنگ را در لباس طبیعت عرضه کند. اشکال دوم، همان اشکال مغالطه طبیعت‌گرایانه مور است، هرچند فوت استدلال می‌کند که ارزیابی در مورد موجودات زنده اساساً ساختاری متفاوت دارد و آن مغالطه بر آن وارد نیست.

میراث و اثرگذاری. او همراه با انسکوم و مک‌این‌تایر، اخلاق فضیلت را به سومین جریان اصلی اخلاق هنجاری بدل کرد. «نیک‌ی طبیعی» امروز مرجع اصلی جریان طبیعت‌گرایی ارسطویی در اخلاق است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پایان‌بخش این دفتر، از حیث بحث ما بسیار مناسب است: فوت نیرومندترین دفاع معاصر از این تز است که طبیعت یا ذات یک گونه، می‌تواند مبنای احکام عینی و هنجاری باشد. پس از دو قرن که

در آن هر پیوندی میان طبیعت و ارزش مغالطه خوانده می‌شد، او نشان می‌دهد که در مورد موجودات زنده، توصیف و ارزیابی از هم جدا نیستند. برای کسی که در سنت ارسطویی-اسلامی کار می‌کند، این احیای «صورت نوعی» به عنوان مبنای هنجار، هم آشناست و هم قابل استفاده — به شرط توجه به این تفاوت که ذات نزد فوت زیست‌شناختی و توصیفی است، نه متافیزیکی؛ و او هیچ ادعایی دربارهٔ نسبت وجود و ماهیت ندارد.

آثار کلیدی. نیکی طبیعی . فضایل و رذایل . مسئله سقط جنین و اصل عمل دوگانه . باورهای اخلاقی . قضیه‌های اخلاقی به مثابه اوامر شرطی

یادداشت پایانی دفتر هشتم

اگر تنها یک نتیجه از این بیست و یک عنوان باید نگه داشته شود، این است: سنت تحلیلی در نیمه نخست قرن بیستم متافیزیک را کنار گذاشت و در نیمه دوم، آن را با ابزارهای دقیق‌تری بازگرداند. هر پژوهشی که تنها با نیمه نخست آشنا باشد، تصویری نادرست از وضع امروز دارد.

سه سرفصل برای جمع‌بندی.

نخست، بازگشت ذات. کریپکی نشان داد که بدون پذیرش ویژگی‌های ذاتی، سخن گفتن از ضرورت و امکان ممکن نیست؛ پاتنم نشان داد که معنای واژه‌ها به ساختار واقعی جهان گره خورده است؛ و فوت نشان داد که طبیعت گونه‌ها می‌تواند مبنای احکام هنجاری باشد. در برابر، لوئیس با نظریه هم‌تا نشان داد که این ذات‌گرایی گریزناپذیر نیست. یعنی مناقشه باز است — و این، برای کسی که در سنت خودش با همین مناقشه درگیر است، خبر خوبی است: طرف مقابل، برخلاف تصور رایج، سنت غالب فلسفه معاصر نیست.

دوم، جعبه ابزار. مجموع ابزارهایی که این دفتر می‌سازد و در هر عنوان به بحث ما پیوند خورد: تحلیل توصیفات راسل، مغالطه مقوله‌ای رایل، وابستگی «واقعی» به زمینه نفی نزد آستین، تفکیک پرسش درونی و بیرونی کارناپ، معیار التزام هستی‌شناختی کواین، متافیزیک توصیفی در برابر تجدیدنظرطلب نزد استراوسون، ترجمه نزاع وجودشناختی به نزاع معنایی نزد دامت، هزینه هستی‌شناختی نزد لوئیس، و آزمون انسکوم درباره مفاهیمی که از چارچوب زایشی خود جدا مانده‌اند. هیچ‌یک از اینها به خودی خود تزاصلت وجود دارد یا تأیید نمی‌کند؛ همه، ابزار سنجش‌اند.

سوم، ردهٔ سوم هستی. سرل نشان داد که میان «مستقل از ما موجود» و «صرفاً پنداری»، ردهٔ سوم هست: واقعیت‌هایی که هستی‌شان از پذیرش جمعی می‌آید و در عین حال عینی و مؤثرند. این رده در بحث‌های کلاسیک وجود و ماهیت جایی نداشت.

دفتر نهم به فلسفهٔ سیاسی و اخلاق معاصر می‌پردازد: ده عنوان از هانا آرنت تا پتر سینگر.

دفتر نهم

فلسفه سیاسی و اخلاق معاصر

دیباچه

این دفتر ده عنوان دارد و به کسانی می‌پردازد که در نیمه دوم قرن بیستم، فلسفه سیاسی و اخلاق را از رکود میان‌قرن بیرون آوردند. سه ملاحظه.

نخست درباره زمینه: تا دهه پنجاه میلادی، زیر تأثیر پوزیتیویسم، بسیاری معتقد بودند فلسفه سیاسی مرده است، زیرا احکام ارزشی صرفاً بیان احساس‌اند و بحث عقلانی درباره آنها ممکن نیست. آنچه این وضع را دگرگون کرد دو چیز بود: تجربه نظام‌های تمامیت‌خواه، که نشان داد بی‌تفاوتی نظری نسبت به مبانی سیاست چه هزینه‌ای دارد؛ و انتشار «نظریه عدالت» رالز در ۱۹۷۱، که ثابت کرد می‌توان درباره عدالت به صورت نظام‌مند استدلال کرد.

دوم درباره ارتباط این دفتر با مسئله محوری مجموعه: در چند عنوان این دفتر، بحث ذات و ماهیت از قلمرو متافیزیک به قلمرو اخلاق منتقل می‌شود و همان‌جا حیاتی‌تر می‌شود. مک‌این‌تایر مدعی است شکست اخلاق مدرن دقیقاً از آنجاست که قواعد اخلاقی را نگه داشت و تصور غایت‌مند از طبیعت انسان را

کنار گذاشت؛ نوسبام از ذات‌گرایی ارسطویی در برابر نسبی‌گرایی فرهنگی دفاع می‌کند؛ و سینگر در نقطهٔ مقابل، عضویت در یک گونه را از حیث اخلاقی بی‌ربط می‌داند. این سه، سه پاسخ متفاوت به یک پرسش‌اند: آیا طبیعت یک موجود، تعیین‌کنندهٔ جایگاه اخلاقی اوست؟

سوم آنکه چند عنوان این دفتر — به‌ویژه آرنست، برلین و هایک — ابزار تحلیلی مستقیمی برای بررسی نظام‌های ایدئولوژیک و اقتدارگرا به دست می‌دهند.

شناسنامه. (۱۹۰۶-۱۹۷۵ م.)، زادهٔ هانوفر، شاگرد هایدگر و یاسپرس، در ۱۹۳۳ از آلمان گریخت، در اردوگاه گورس در فرانسه بازداشت شد و در ۱۹۴۱ به آمریکا رسید؛ هجده سال بی‌تابعیت ماند. او خود را نه فیلسوف بلکه نظریه‌پرداز سیاسی می‌خواند.

زمینه و مسئله محوری. پرسش او از تجربهٔ مستقیم برمی‌خیزد: چه چیزی در قرن بیستم رخ داد که پیش از آن سابقه نداشت، و مقولات سیاسی موجود چرا از توضیح آن ناتوان بودند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تمامیت‌خواهی به مثابهٔ پدیده‌ای نو. تز اصلی «خاستگاه‌های تمامیت‌خواهی» این است که نظام‌های نازی و استالینی، صورت شدیدتر استبداد نیستند بلکه گونه‌ای تازه‌اند. سه مؤلفه دارند: ایدئولوژی‌ای که مدعی است کلید کل تاریخ را در دست دارد و در برابر هیچ واقعیتی تسلیم نمی‌شود؛ ترور، که نه ابزار حفظ قدرت بلکه خودِ جوهر نظام است و پس از تثبیت قدرت شدت می‌گیرد؛ و تودهٔ اتمیزه — انسان‌های تنها و بی‌پیوند که هیچ منافع طبقاتی یا گروهی سازمان‌یافته‌ای ندارند و لذا بسیج‌پذیرند.

زائدبودن. هدف نهایی چنین نظامی، به تحلیل او، اثبات این است که انسان‌ها زائدند: نه صرفاً کشتن دشمن، بلکه از میان بردن فردیت، خودانگیختگی و توان آغازکردن.

حق داشتن حقوق. از تجربهٔ بی‌تابعیتی نتیجه می‌گیرد که «حقوق بشر» انتزاعی، در عمل بی‌پشتوانه است: کسی که تابعیتی ندارد و به هیچ اجتماع سیاسی

تعلق ندارد، دقیقاً وقتی چیزی جز انسان بودنش برایش نمانده، بی‌دفاع‌ترین است. بنیادی‌ترین حق، حق تعلق داشتن به یک جامعهٔ سیاسی است.

کار، تولید، کنش. در «وضع بشر» سه فعالیت را تفکیک می‌کند: کار زیستی که چرخهٔ بقا را می‌گرداند، ساختن که جهانی پایدار از اشیاء پدید می‌آورد، و کنش که در حضور دیگران و در گفت‌وگو رخ می‌دهد و تنها فعالیت واقعاً سیاسی است. شکایت او این است که در دوران مدرن، مرتبه‌ها وارونه شده و «امر اجتماعی» — سازمان‌دهی نیازهای معیشتی — قلمرو عمومی را بلعیده است.

تکثر و زایش. شرط بنیادی سیاست، تکثر است: نه انسان بلکه انسان‌ها بر زمین زندگی می‌کنند. و توان آغازکردن — که او آن را به تولد پیوند می‌زند — همان چیزی است که کنش را ممکن می‌کند و تمامیت‌خواهی در پی نابودی آن است.

ابتدال شر. در گزارش محاکمهٔ آیشمن، نتیجه گرفت که او هیولا نبود بلکه آدمی بی‌فکر و مقرراتی بود؛ و بزرگ‌ترین جنایت‌ها را می‌توان بدون انگیزهٔ اهریمنی، صرفاً از سر ناتوانی از اندیشیدن از منظر دیگری مرتکب شد.

نقدها و مناقشات. گزارش آیشمن جنجالی بزرگ برانگیخت؛ به‌ویژه اشارات او به نقش شوراهای یهودی، که بسیاری آن را نادقیق و بی‌انصاف خواندند. پژوهش‌های اسنادی بعدی نیز نشان داد که آیشمن، برخلاف تصویر آرنت، ایدئولوژیک‌تر و آگاه‌تر از آنچه در دادگاه می‌نمود عمل کرده بود؛ گرچه مفهوم بی‌فکری همچنان معتبر شمرده می‌شود. مقایسهٔ نازیسم و استالینیسم در یک مقولهٔ واحد نیز از سوی مورخان نقد شده است.

میراث و اثرگذاری. او مرجع اصلی مطالعات تمامیت‌خواهی، پناهندگی و بی‌تابعیتی است و تحلیلش از ایدئولوژی و توده‌اتمیزه، هنوز در بررسی نظام‌های اقتدارگرای معاصر به کار می‌رود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آرنست صریحاً از سخن گفتن درباره «طبیعت انسانی» پرهیز می‌کند و به جای آن از «وضع بشری» سخن می‌گوید: مجموعه شرایطی که زندگی انسانی زیر آنها می‌گذرد، نه ذاتی ثابت. دلیل او این است که تعریف ماهوی انسان، پرسش را به الهیات یا زیست‌شناسی می‌سپارد و توان آغازکردن — که به نظر او تعیین‌کننده‌ترین ویژگی است — دقیقاً چیزی است که در قالب ذات نمی‌گنجد، زیرا هر آغاز، پیش‌بینی‌ناپذیر است.

آثار کلیدی. خاستگاه‌های تمامیت‌خواهی · وضع بشر · آئشمن در اورشلیم · درباره انقلاب · حیات ذهن

شناسنامه. (۱۹۰۹-۱۹۹۷ م.)، زاده ریگا در خانواده‌ای یهودی، مهاجر به بریتانیا در کودکی، استاد آکسفورد و نخستین رئیس کالج ولفسون؛ در جنگ جهانی دوم دیپلمات بریتانیا در واشینگتن و مسکو.

زمینه و مسئله محوری. برلین در برابر پرسش قرن ایستاده بود: چگونه آرمان‌های رهایی‌بخش به نظام‌های سرکوب انجامیدند؟ پاسخ او نه در انگیزه رهبران بلکه در ساختاریک باور فلسفی است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

دو مفهوم آزادی. آزادی سلبی پاسخ این پرسش است که تا کجا کسی می‌تواند بی‌مداخله دیگران عمل کند. آزادی ایجابی پاسخ این پرسش که چه کسی بر من فرمان می‌راند — و آرمان آن، خودفرمانی و خودآیینی است. برلین می‌گوید هر دو ارزشمندند، اما مفهوم دوم استعداد انحرافی خطرناک دارد: می‌توان «خود حقیقی» را از «خود تجربی» جدا کرد و سپس مدعی شد که اجبار فرد، در خدمت آزادی واقعی اوست. از این‌جا تا توجیه سرکوب به نام رهایی، راه درازی نیست.

کثرت‌گرایی ارزشی. تز عمیق‌تر او این است که ارزش‌های بنیادی انسانی متعدّدند، همه واقعی‌اند، و برخی از آنها ذاتاً با هم ناسازگارند: آزادی و برابری، عدالت و رحمت، وفاداری و صداقت. انتخاب میان آنها گاه انتخاب میان درست و نادرست نیست، بلکه فداکردن یک خیر واقعی است برای خیر واقعی دیگر. او تأکید می‌کند که این نسبی‌گرایی نیست: ارزش‌ها عینی و قابل فهم برای همه‌اند، اما در یک نظام واحد و سازگار جمع نمی‌شوند.

نقد یکتاگرایی. به نظر او خطای بنیادی سنت عقل‌گرای غربی، سه فرض به‌هم‌پیوسته است: هر پرسش واقعی یک پاسخ درست دارد؛ راهی برای یافتن آن پاسخ‌ها هست؛ و همهٔ پاسخ‌های درست با هم سازگارند و یک کلّ هماهنگ می‌سازند. اگر فرض سوم درست باشد، آنگاه جامعهٔ کامل ممکن است — و کسی که آن را دیده، در راه رسیدن به آن، هر هزینه‌ای را موجه می‌شمارد. برلین می‌گوید همین فرض سوم نادرست است.

ضدروشنگری. بخش بزرگی از کار تاریخی او به ویکو، هردر، هامان و دومستر اختصاص دارد: کسانی که تنوع فرهنگ‌ها و صورت‌های زندگی را در برابر معیار واحد روشنگری قرار دادند.

خارپشت و روباه. در جستاری دربارهٔ تولستوی، متفکران را به دو گونه تقسیم می‌کند: خارپشت که همه چیز را به یک نظام واحد بازمی‌گرداند، و روباه که چیزهای بسیار و ناهمگون می‌داند. این تقسیم، تمثیل کوتاه همان نقد یکتاگرایی است.

نقدها و مناقشات. مک‌فرسن و تیلور گفته‌اند آزادی سلبی به‌تنهایی، برای کسی که امکانات مادی ندارد بی‌معناست. استراوس نیز کثرت‌گرایی او را به نسبی‌گرایی پنهان متهم کرد؛ برلین در پاسخ بر تفکیک این دو پافشاری کرد، اما تمایز دقیق آن هنوز محل بحث است.

میراث و اثرگذاری. «دو مفهوم آزادی» یکی از پراجاع‌ترین متون فلسفهٔ سیاسی قرن بیستم است و کثرت‌گرایی ارزشی، به جریانی مستقل در فلسفهٔ اخلاق بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. نقد برلین بر یکتاگرایی، برای پژوهشی که به امر مطلق می‌پردازد اهمیت مستقیم دارد. او فرض همیشگی متافیزیک کلاسیک را هدف می‌گیرد: اینکه حقیقت یکی است و همه حقایق در نهایت در نظامی واحد به هم می‌پیوندند. اگر این فرض نادرست باشد، پیامدش تنها سیاسی نیست؛ به این معناست که وحدت‌بخشیدن به کل واقعیت زیر یک اصل — چه آن اصل وجود باشد و چه هر چیز دیگر — خود نیازمند دلیل مستقل است و بدیهی نیست.

آثار کلیدی. چهار مقاله درباره آزادی · خاریشت و روباه · ریشه‌های رمانتیسم · متفکران روس · مغ شمال

شناسنامه. (۱۸۹۹-۱۹۹۲ م.)، اتریشی، شاگرد میزس، استاد مدرسه اقتصاد لندن و سپس شیکاگو و فرایبورگ؛ برنده نوبل اقتصاد ۱۹۷۴.

زمینه و مسئله محوری. هایک در میانه مناقشه محاسبه اقتصادی سوسیالیستی وارد شد. پرسش او در آغاز فنی بود اما به پرسشی معرفت‌شناختی بدل شد: دانش لازم برای اداره یک اقتصاد کجاست و چه کسی آن را دارد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

مسئله دانش. پاسخ او این است که دانش اقتصادی متمرکز نیست و نمی‌تواند باشد. بخش بزرگی از آن، دانش پراکنده و ضمنی است: آگاهی از شرایط خاص زمان و مکان، مهارت‌های عملی، برآوردهایی که حتی صاحبشان نمی‌تواند صورت‌بندی‌شان کند. هیچ ذهن مرکزی نمی‌تواند این دانش را گرد آورد، زیرا در قالب آمار در نمی‌آید.

نظام قیمت به عنوان سازوکار اطلاعاتی. قیمت‌ها این دانش پراکنده را فشرده می‌کنند و به دیگران منتقل می‌کنند؛ کسی که با بالارفتن قیمت یک ماده، مصرفش را کم می‌کند، لازم نیست بداند در کجای جهان چه رخ داده. برنامه‌ریزی متمرکز، این سازوکار را حذف می‌کند بی‌آنکه جایگزینی داشته باشد.

نظم خود/نگیخته. بسیاری از نهادهای سودمند — زبان، پول، حقوق عرفی، بازار — نتیجه کنش انسان‌اند اما نتیجه طرح آنها نیستند. او این را در برابر «عقل‌گرایی سازنده‌گرا» می‌گذارد: توهم اینکه هر نظمی باید طراحی شده باشد.

حکومت قانون. آزادی نزد او یعنی نبود اجبار خودسرانه؛ و شرط آن، قواعد کلی، انتزاعی و از پیش اعلام‌شده‌ای است که بر همه به‌طور یکسان اعمال می‌شوند و به نتایج خاص نظر ندارند.

نقد عدالت اجتماعی. استدلال او این است که «عادلان» و «ناعادلان» صفت کنش‌های ارادی است؛ نتیجه کلی یک نظم خودانگیخته، که هیچ‌کس آن را قصد نکرده، نه عادلانه است و نه ناعادلانه. این استدلال، از پرمناقشه‌ترین بخش‌های کار اوست.

نقدها و مناقشات. سه نقد مهم: تز «راه بردگی» — که مداخله برنامه‌ریزانه ناگزیر به تمامیت‌خواهی می‌انجامد — با تجربه دولت‌های رفاه اروپای غربی نخوانده است؛ استدلال او علیه عدالت اجتماعی، توزیع را از داوری اخلاقی مصون می‌کند حتی وقتی قواعد بازی خود ناعادلانه باشند؛ و نکته‌ای که باید صادقانه ثبت شود، سفرهای او به شیلی در دوره پینوشه و اظهاراتش درباره ترجیح «دیکتاتوری لیبرال» بر «دموکراسی بدون لیبرالیسم»، که از همان زمان محل انتقاد شدید بوده است.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر سیاست اقتصادی دهه ۱۹۸۰ آشکار است؛ اما فراتر از آن، مسئله دانش او امروز در تحلیل سازمان‌ها، اقتصاد اطلاعات و بحث درباره حدود برنامه‌ریزی الگوریتمی به کار می‌رود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. سهم فلسفی هایک، فروتنی معرفتی است: هیچ ذهنی، حتی جمع همه اذهان، نمی‌تواند کل واقعیت اجتماعی را در یک تصویر گرد آورد، زیرا بخش عمده دانش، بیان‌ناپذیر و پراکنده است. اگر این استدلال درباره یک نظم اجتماعی درست باشد، صورت تشدیدشده آن درباره

کل هستی نیز درخور بررسی است — و همین، پیوند او با سنت الهیات سلبی و با موضع اسپنسر درباره‌ی ناشناختنی است، هرچند هایک هرگز چنین تعمیمی نداد.

آثار کلیدی. کاربرد دانش در جامعه . قانون، قانون‌گذاری و آزادی . مبانی آزادی . راه بردگی . انقلاب ضد علم

شناسنامه. (۱۹۲۱-۲۰۰۲ م.)، آمریکایی، جنگیده اقیانوس آرام در جنگ جهانی دوم، استاد هاروارد؛ مردی گوشه گیر که با یک کتاب، رشته خود را احیا کرد.

زمینه و مسئله محوری. رالز می‌خواست بدیلی نظام‌مند برای فایده‌گرایی بسازد که آن را در یک نقطه ناتوان می‌دید: فایده‌گرایی، تمایز میان اشخاص را جدی نمی‌گیرد و می‌تواند رنج اقلیتی را به بهای خوشی مجموع توجیه کند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

وضع نخستین و پرده بی‌خبری. آزمایش فکری بنیادی او: اصول عدالت آنهایی‌اند که افراد عاقل و خودخواه، اگر ندانند در جامعه چه جایگاهی خواهند داشت — طبقه، استعداد، جنسیت، دین، حتی تصورشان از زندگی خوب — بر سرشان توافق می‌کنند. بی‌خبری، بی‌طرفی را تضمین می‌کند: چون نمی‌دانم کجا خواهم ایستاد، ناچارم قواعدی برگزینم که برای هر جایگاهی قابل تحمل باشند.

دو اصل عدالت. نخست، هر فرد حق برابر به گسترده‌ترین نظام آزادی‌های پایه دارد، سازگار با آزادی همانند دیگران؛ و این اصل بر اصل دوم تقدم دارد. دوم، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی تنها آنگاه رواست که به مشاغلی وابسته باشند که تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها بر همه گشوده‌اند، و به بیشترین نفع محروم‌ترین اعضای جامعه تمام شوند.

توزیع استعدادها. استدلال پشت اصل تفاوت این است که هیچ‌کس استحقاق اخلاقی جایگاه طبقاتی یا استعدادهای طبیعی خود را ندارد؛ اینها از

قرعه‌کشی طبیعت و تولد آمده‌اند. پس نتیجه آنها نیز به‌خودی‌خود عادلانه نیست و باید در چارچوبی نهادی به سود همه به کار افتد.

توازن تأملی. روش او: میان اصول کلی و داوری‌های سنجیده خود در موارد جزئی رفت‌وبرگشت می‌کنیم و هر دو را تعدیل می‌کنیم تا به تعادلی برسیم. هیچ‌یک بنیاد مطلق نیست.

لیبرالیسم سیاسی. در کتاب دوم، مسئله‌ای را می‌گیرد که خود در کتاب اول نادیده گرفته بود: در جامعه‌ای که شهروندانش تصورات دینی و فلسفی ناسازگار اما معقول دارند، چگونه توافق پایدار ممکن است؟ پاسخ او «اجماع همپوش» است: هر گروه می‌تواند اصول عدالت را از درون آموزه جامع خود بپذیرد، بی‌آنکه لازم باشد بر آن آموزه‌ها توافق کنند. و «عقل عمومی»: در مسائل بنیادین، استدلال‌هایی باید عرضه شود که دیگران بتوانند بی‌پذیرش آموزه خاص ما آنها را ارزیابی کنند.

نقدها و مناقشات. نوزیک گفت هر الگوی توزیعی، با کنش‌های آزاد افراد نقض می‌شود. جماعت‌گرایان — به‌ویژه سندل — گفتند فرد پشت پرده، «خود بی‌بار» است: کسی جدا از تعلق‌ها و باورهای که در واقعیت او را ساخته‌اند. سن نقدی روش‌شناختی وارد کرد: به‌جای جست‌وجوی نهادهای کاملاً عادلانه، باید بتوان میان وضعیت‌های واقعی مقایسه کرد. اوکین نیز نشان داد که کتاب، ساختار خانواده را — که نخستین محل بازتولید نابرابری است — بیرون از دایره عدالت گذاشته است.

میراث و اثرگذاری. «نظریه عدالت» فلسفه سیاسی انگلیسی زبان را احیا کرد و مرجع مشترک موافق و مخالف شد. مفهوم عقل عمومی نیز در بحث نسبت دین و دولت، همچنان چارچوب اصلی است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مناقشه رالز و جماعت گرایان، در عمق خود، مناقشه ای درباره ماهیت انسان است: آیا می توان فرد را جدا از تعلق های تاریخی و فرهنگی اش تصور کرد و از آن تصور، اصول عدالت بیرون کشید؟ رالز پاسخ می داد که وضع نخستین ابزار بازنمایی است، نه ادعای هستی شناختی درباره انسان. اما این پاسخ خود پرسشی مهم می گشاید که به کار پژوهش شما می آید: مرز میان یک ابزار روش شناختی و یک ادعای ماهوی کجاست؟ همین پرسش را می توان درباره بسیاری از مفاهیم متافیزیکی نیز طرح کرد.

آثار کلیدی. نظریه عدالت . لیبرالیسم سیاسی . قانون مردمان . عدالت به مثابه انصاف: بازگویی . درس گفتارهای تاریخ فلسفه سیاسی

شناسنامه. (۱۹۳۸-۲۰۰۲ م.)، آمریکایی، استاد هاروارد و همکار رالز؛ کتاب اولش پاسخی به رالز بود و پس از آن، هرگز به فلسفه سیاسی بازنگشت.

زمینه و مسئله محوری. نوزیک از این پرسش آغاز می‌کند: آیا دولت اساساً موجه است، و اگر آری، تا چه حدی؟ او خود می‌گوید که در آغاز به موضع لیبرترین باور نداشت و استدلال‌ها او را به آن رساندند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

مالکیت بر خویشتن و حقوق به‌عنوان قید. افراد حقوقی دارند که هیچ‌کس نمی‌تواند نقضشان کند. این حقوق نه اهدافی هستند که باید بیشینه شوند بلکه قیدهایی‌اند بر کنش دیگران؛ نمی‌توان حق یک نفر را برای کاهش نقض حقوق دیگران نقض کرد.

نظریه استحقاق. توزیع عادلانه است اگر از راه درست پدید آمده باشد، نه اگر با الگوی خاص بخواند. سه اصل: عدالت در تملک نخستین، عدالت در انتقال داوطلبانه، و اصلاح بی‌عدالتی‌های گذشته. نکته سوم را خود او در حد اشاره گذاشت و اذعان کرد که اگر جدی گرفته شود، ممکن است بازتوزیع‌های گسترده را ایجاب کند.

استدلال ولایت چمبرلین. فرض کنید توزیعی کاملاً عادلانه بر مبنای الگوی دلخواه شما برقرار است. حالا میلیون‌ها نفر داوطلبانه مبلغ کوچکی می‌پردازند تا بازی یک ورزشکار را ببینند. اکنون او بسیار ثروتمندتر است و الگو به هم خورده — اما هیچ گامی نا عادلانه نبوده. نتیجه نوزیک: حفظ هر الگوی توزیعی، مستلزم مداخله مداوم در مبادلات آزاد است.

پیدایش دولت حداقلی. او می‌کوشد نشان دهد که از وضع طبیعی و بدون نقض حقوق کسی، از راه فرایندی شبیه «دست نامرئی»، مؤسسات حفاظتی پدید می‌آیند و در نهایت به یک نهاد فراگیر بدل می‌شوند؛ اما هر چیزی فراتر از دولت حداقلی — که تنها امنیت و اجرای قرارداد را تأمین می‌کند — ناموجه است.

ماشین تجربه. استدلالی خارج از سیاست و بسیار مؤثر: اگر ماشینی می‌توانست هر تجربه دلخواهی را در ذهن شما بسازد و شما هرگز نفهمید که در ماشینید، آیا به آن وصل می‌شدید؟ بیشتر مردم می‌گویند نه — و این نشان می‌دهد که ما چیزی بیش از تجربه خوشایند می‌خواهیم: می‌خواهیم واقعاً کاری کنیم و واقعاً در تماس با واقعیت باشیم.

نقدها و مناقشات. اصل تملک نخستین، ضعیف‌ترین حلقه نظریه شمرده شده: اگر تاریخ واقعی تملک زمین‌ها آکنده از غصب و خشونت باشد، اصل اصلاح، کل نظام موجود را به پرسش می‌گیرد. کوهن نیز نشان داد که مفهوم مالکیت بر خویشتن، به تنهایی نتایج لیبرترین را نمی‌دهد. خودِ نوزیک در «زندگی سنجیده» از برخی مواضعش فاصله گرفت و آنها را «به‌طور جدی ناکافی» خواند.

میراث و اثرگذاری. «آنارشی، دولت و آرمان‌شهر» مهم‌ترین متن فلسفی لیبرترینیسم است و ماشین تجربه او، در بحث‌های لذت‌گرایی و بهروزی، هنوز استدلال معیار است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. ماشین تجربه، استدلالی است در دفاع از اینکه تماس با واقعیت، ارزشی مستقل از کیفیت تجربه دارد. این نکته به بحث ما مربوط است: نشان می‌دهد که تصور ما از «واقعی بودن» صرفاً کارکردی نیست

و ما میان تجربه و آنچه تجربه به آن راه می‌برد، تمایزی بنیادی می‌گذاریم. کسی که مدعی است هستی چیزی جز نسبت با ذهن نیست — چنان که بارکلی در دفتر چهارم — باید توضیح دهد که چرا این تمایز برای ما تا این حد اهمیت دارد.

آثار کلیدی. آنارشی، دولت و آرمان‌شهر · تبیین‌های فلسفی · زندگی سنجیده · طبیعت عقلانیت

شناسنامه. (زاده ۱۹۳۱ م.)، کانادایی از کبک، دوزبانه در محیطی دویاره، استاد مک‌گیل و آکسفورد و چند بار نامزد انتخابات پارلمانی؛ از مهم‌ترین چهره‌های پیونددهنده سنت تحلیلی و قاره‌ای.

زمینه و مسئله محوری. تیلور در طول عمرش با یک پرسش درگیر بوده است: هویت مدرن غربی چگونه ساخته شد، و چه چیزی در تصویری که مدرنیته از خود دارد، نادرست است؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

حیوان خودتفسیرگر. تز بنیادی او: انسان موجودی است که فهمش از خود، بخشی از آن چیزی است که هست. تفاوت میان کسی که احساسش را «حسادت» می‌فهمد و کسی که آن را «احساس بی‌عدالتی» می‌فهمد، تفاوت در توصیف یک واقعیت ثابت نیست؛ تفسیر، خودِ آن حالت را دگرگون می‌کند. از این‌رو، علوم انسانی به الگوی علوم طبیعی فروکاستنی نیستند.

ارزیابی قوی و چارچوب‌های گریزنابند. ما تنها میل نداریم؛ میل‌های خود را نیز ارزیابی می‌کنیم و برخی را والاتر می‌شماریم. این ارزیابی جز در چارچوبی از معنا ممکن نیست — تصویری از اینکه چه چیزی ارزش زیستن دارد. تیلور می‌گوید انکار چنین چارچوبی ممکن نیست؛ کسی که مدعی است بی‌چارچوب زندگی می‌کند، صرفاً چارچوب خود را نمی‌بیند.

منابع خود. در اثر اصلی‌اش، تبارشناسی هویت مدرن را می‌نویسد: درون‌بودگی از آگوستین و دکارت، تأیید زندگی روزمره از اصلاح دینی، و طبیعت درونی و

اصالت از رمانتیسزم. نتیجهٔ او این است که آرمان‌های سکولار مدرن — کرامت فرد، حقوق بشر، نکوهش رنج — ریشه‌هایی دارند که اغلب انکار می‌شوند.

سیاست به رسمیت‌شناسی. هویت انسان تا حدّ زیادی در گفت‌وگو و از راه به رسمیت‌شناخته‌شدن شکل می‌گیرد؛ بنابراین بازشناسی نادرست یا انکار یک هویت، صرفاً بی‌ادبی نیست، آسیب است. این تحلیل، مبنای نظری بخش بزرگی از بحث چندفرهنگ‌گرایی شد.

عصر سکولار. پرسش کتاب این است که چرا در سال ۱۵۰۰ ناباوری در اروپا تقریباً ناممکن بود و امروز یکی از گزینه‌های عادی است. پاسخ او این است که سکولاریته نه «کم‌شدن دین» بلکه تغییر شرایط باور است: پیدایش «چارچوب درون‌ماندگار» که در آن، معنا از درون خود جهان طبیعی و انسانی جست‌وجو می‌شود. او روایت رایج را — که با پیشرفت علم، دین مانند پوستهٔ خرافه کنار رفت — «داستان تفریق» می‌نامد و رد می‌کند: چیزی کم نشد، چیز تازه‌ای ساخته شد.

نقدها و مناقشات. منتقدان سکولار می‌گویند روایت او از مدرنیته، الهیاتی و جانبدارانه است. منتقدان دیگر بر تمرکز او بر تجربهٔ لاتینی-مسیحی انگشت گذاشته‌اند: آیا این تحلیل دربارهٔ جوامعی که مسیر متفاوتی رفته‌اند نیز صادق است؟ این پرسش برای کسی که دربارهٔ نسبت دین و مدرنیته در جهان اسلام کار می‌کند، دقیقاً همان‌جایی است که کار او باید نقادانه به کار گرفته شود، نه ترجمه‌وار.

میراث و اثرگذاری. او یکی از پرارجاع‌ترین فیلسوفان معاصر در بحث‌های هویت، سکولاریسم و چندفرهنگ‌گرایی است و برندهٔ جایزه‌های تمپلتون و کیوتو.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. تز «حیوان خودتفسیرگر» ادعایی هستی‌شناختی است، نه فقط روش‌شناختی: دربارهٔ گونه‌ای از موجود که فهم او از خود، جزئی از هستی اوست. این موضع میان دو سوی رایج می‌ایستد — نه ذات ثابتی که تفسیر تنها آن را کشف می‌کند، و نه صرفاً ساخته‌شدن دلبخواه به دست فرهنگ. برای پژوهشی که در باب ماهیت انسان کار می‌کند، این سومین راه، دقیق‌ترین صورت‌بندی معاصر است.

آثار کلیدی. منابع خود · عصر سکولار · اخلاق اصالت · چندفرهنگ‌گرایی و سیاست به رسمیت‌شناسی · هگل

شناسنامه. (۱۹۲۹-۲۰۲۵ م.)، اسکاتلندی، استاد در بریتانیا و سپس آمریکا؛ مسیر فکری‌اش از مارکسیسم به ارسطوگرایی تومیستی رفت و خود می‌گفت که هرگز از نقد سرمایه‌داری دست نکشیده است.

زمینه و مسئله محوری. «در پی فضیلت» با تصویری تکان‌دهنده آغاز می‌شود: فرض کنید فاجعه‌ای رخ داده و علوم طبیعی نابود شده‌اند؛ نسل‌ها بعد، مردم پاره‌های بازمانده از اصطلاحات علمی را به کار می‌برند بی‌آنکه چارچوبی که به آنها معنای داد در دست باشد. مک‌اینتایر می‌گوید زبان اخلاقی ما امروز دقیقاً در چنین وضعی است.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

شکست پروژه روشنگری. تشخیص او این است که اخلاق کلاسیک بر ساختاری سه‌بخشی استوار بود: انسان آن‌گونه که هست، انسان آن‌گونه که می‌تواند باشد اگر غایت طبیعتش را محقق کند، و قواعدی که از اولی به دومی می‌رساند. روشنگری بخش میانی — یعنی تصور غایت‌مند از طبیعت انسان — را کنار گذاشت اما قواعد را نگه داشت. نتیجه، قواعدی است بی‌بنیاد؛ و از همین‌روست که مناقشات اخلاقی مدرن پایان‌ناپذیرند: طرفین از مقدمات قیاس‌ناپذیر آغاز می‌کنند و راهی برای داوری میانشان نیست.

عاطفه‌گرایی به‌عنوان نشانه. رواج این تصور که احکام اخلاقی بیان احساس‌اند، به نظر او نه کشفی فلسفی بلکه توصیف درست وضع فرهنگی ماست: در فرهنگی که چارچوب مشترک را از دست داده، اخلاق واقعاً به ابراز ترجیح فروکاسته می‌شود.

فضیلت، رویه، خیر درونی. بازسازی او سه لایه دارد. فضیلت‌ها کیفیاتی‌اند که ما را قادر می‌کنند به «خیرهای درونی» یک رویه دست یابیم — خیرهایی که جز با انجام درست خود آن کار به دست نمی‌آیند، در برابر خیرهای بیرونی مانند پول و شهرت. لایه دوم، وحدت روایی زندگی است: زندگی انسان یک داستان است و فضیلت‌ها آن را به سوی کمالی می‌برند. لایه سوم، سنت است: هر جست‌وجوی خیر، درون سنتی زنده جریان دارد.

عقلانیت سنت بنیاد. در کتاب بعدی، تز رادیکال‌تری می‌آورد: عقلانیت بی‌سنت وجود ندارد. هر استدلالی از معیارهایی آغاز می‌کند که درون سنتی شکل گرفته‌اند. اما این نسبی‌گرایی نیست: سنت‌ها می‌توانند با هم رویارو شوند، و سنتی که بتواند بحران‌های خود را با منابع خودش حل کند و افزون بر آن، توضیح دهد که چرا سنت رقیب در همان‌جا شکست خورد، برتری خود را نشان داده است.

حیوان‌های عاقل وابسته. در اثر متأخرش، از موضع پیشین خود انتقاد می‌کند که به بُعد زیستی و به آسیب‌پذیری و وابستگی انسان کم‌توجه بوده؛ و فضیلت‌های «وابستگی پذیرفته‌شده» را به نظریه‌اش می‌افزاید.

نقدها و مناقشات. روایت تاریخی او از انحطاط اخلاق مدرن، به ساده‌سازی و گزینش متهم شده است. تز عقلانیت سنت بنیاد نیز این پرسش را باز می‌گذارد که داوری میان دو سنت، خود از کدام موضع صورت می‌گیرد. برخی نیز موضع او را نوستالژی نسبت به جامعه‌ای می‌دانند که هرگز به آن صورت وجود نداشته است.

میراث و اثرگذاری. «در پی فضیلت» یکی از دو سه کتاب اثرگذار فلسفه اخلاق قرن بیستم است و همراه با کار انسکوم و فوت، اخلاق فضیلت را به جریانی زنده بدل کرد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، مستقیم‌ترین پیوند این دفتر با مسئله محوری مجموعه است. تز مرکزی مک‌اینتایر این است که کنار گذاشتن تصور غایت‌مند از ماهیت انسان — یعنی همان چیزی که در دفترهای پنجم و هفتم به عنوان پیشرفت روایت شد — بهایی داشت که تازه در قرن بیستم پرداخته شد: بی‌بنیاد شدن زبان اخلاقی. برای پژوهشی که در سنت ارسطویی-اسلامی کار می‌کند، این استدلال هم پشتیبان است و هم هشدار: پشتیبان از آن‌رو که نشان می‌دهد ذات‌گرایی غایت‌مند صرفاً بازمانده گذشته نیست بلکه کارکردی دارد که چیزی جایگزینش نشده؛ و هشدار از آن‌رو که خود مک‌اینتایر ناچار است بپذیرد که این تصور را نمی‌توان صرفاً با استناد به گذشته احیا کرد و باید در برابر رقیبانش از نو موجه شود.

آثار کلیدی. در پی فضیلت . عدالت کدام، عقلانیت کدام . سه روایت رقیب در پژوهش اخلاقی . حیوان‌های عاقل وابسته . تاریخ کوتاه اخلاق

شناسنامه. (۱۹۲۹-۲۰۰۳ م.)، انگلیسی، استاد کیمبرج، برکلی و آکسفورد؛ عضو کمیسیون‌های عمومی بریتانیا در مسائل قمار، مواد مخدر و هرزه‌نگاری، و از تیزهوش‌ترین منتقدان نظریه‌های اخلاقی معیار.

زمینه و مسئله محوری. ویلیامز هم فایده‌گرایی و هم کانت‌گرایی را هدف می‌گیرد، و اعتراضش به هر دو یکی است: هر دو می‌کوشند اخلاق را به نظامی از قواعد بی‌طرف فروکاهند و در این کار، چیزی را از دست می‌دهند که زندگی اخلاقی واقعی را می‌سازد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

یکپارچگی. نقد او بر فایده‌گرایی: در مثال مشهور، به شیمی‌دانی بیکار پیشنهاد کار در پژوهش سلاح شیمیایی می‌شود؛ اگر او نپذیرد، کس دیگری خواهد پذیرفت و نتیجه بدتر خواهد بود. حساب فایده‌گرایانه می‌گوید باید بپذیرد. ویلیامز می‌گوید این پاسخ، فرد را به مجرای عبور نتایج جهان بدل می‌کند و پیوند ویژه او با کنش‌های خودش و با طرح‌های زندگی‌اش را از میان می‌برد. آنچه از دست می‌رود، یکپارچگی است.

یک اندیشه بیش از حد. نقد او بر بی‌طرفی کانتی: مردی که می‌تواند تنها یک نفر را از غرق شدن نجات دهد و یکی از آن دو همسر اوست، اگر پیش از اقدام به این فکر کند که «در چنین موقعیتی، نجات همسر مجاز است»، یک اندیشه بیش از حد کرده است. برخی روابط، باید مستقیماً انگیزه باشند، نه از راه یک اصل بی‌طرف.

بخت اخلاقی. در برابر این تصور کانتی که ارزش اخلاقی از دسترس بخت مصون است، نشان می‌دهد که داوری اخلاقی ما در عمل به نتایجی وابسته است که در اختیار فاعل نبوده‌اند: نقاشی که خانواده را رها می‌کند تا هنرش را دنبال کند، در داوری ما به این بستگی دارد که آیا نقاش بزرگی شود یا نه.

نقد «نظام اخلاق». او میان «اخلاقی» به معنای گسترده — پرسش سقراطی از اینکه چگونه باید زیست — و «نظام اخلاق» مدرن تفکیک می‌کند: نظامی مبتنی بر تکلیف، الزام، سرزنش و مسئولیت. اعتراضش، هم‌ساختار با اعتراض انسکوم است: این نظام، بازمانده‌ای است که چارچوب توجیه‌کننده‌اش را از دست داده و بار سنگینی بر مفهوم مسئولیت می‌گذارد که تاب نمی‌آورد.

دلایل درونی. کسی تنها آنگاه دلیلی برای انجام کاری دارد که آن کار به‌نحوی به مجموعه‌ای انگیزشی موجودش وصل شود. این تز، بحثی سی‌ساله درباره‌ی سرشت دلایل عملی گشود.

صداقت و حقیقت. در آخرین کتابش، در برابر جریان‌های نسبی‌گرایانه، تبارشناسی‌ای از دو فضیلت حقیقت — دقت و صداقت — می‌نویسد و نشان می‌دهد که چرا هیچ جامعه‌ای بدون آنها نمی‌تواند دوام بیاورد؛ کاری که هم به نیچه نظر دارد و هم در برابر او می‌ایستد.

نقدها و مناقشات. فایده‌گرایان پاسخ داده‌اند که یکپارچگی خود می‌تواند در محاسبه گنجانده شود. درباره‌ی دلایل درونی نیز مناقشه ادامه دارد: منتقدان می‌گویند این موضع، نقد اخلاقی کسی را که هیچ انگیزه‌ای برای رفتار درست ندارد ناممکن می‌کند.

میراث و اثرگذاری. او بیش از هر کس دیگری در نیمهٔ دوم قرن بیستم، اخلاق را از سیطرهٔ دو نظریهٔ بزرگ بیرون آورد و راه را برای رویکردهای متکثرتر گشود.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. سهم او برای بحث ما، مفهوم «مفاهیم غلیظ» است: واژه‌هایی مانند بی‌رحم، شجاع، خیانت‌کار که همزمان توصیف می‌کنند و ارزیابی. کاربرد درست چنین واژه‌ای مستلزم شناخت واقعیت است و در عین حال، به کاربردنش دآوری است. اگر چنین مفاهیمی وجود داشته باشند — و ویلیامز و نیز پاتنم و فوت معتقدند دارند — آنگاه تفکیک تیز هست و باید، دست‌کم در برخی نواحی زبان، برقرار نیست. این نکته برای هر پژوهشی که بخواهد از طبیعت یا ماهیت چیزی، نتیجه‌ای هنجاری بگیرد، اهمیت درجه اول دارد.

آثار کلیدی. اخلاق و حدود فلسفه . بخت اخلاقی . شرم و ضرورت . حقیقت و صداقت . فایده‌گرایی: له و علیه

شناسنامه. (زاده ۱۹۴۷ م.)، آمریکایی، استاد حقوق و اخلاق در دانشگاه شیکاگو، متخصص فلسفه یونان باستان و در عین حال فعال در سیاست گذاری توسعه؛ نویسنده پرکارترین در میان فیلسوفان اخلاق معاصر.

زمینه و مسئله محوری. پرسش راهنمای او این است: چگونه می توان معیاری جهان شمول برای سنجش کیفیت زندگی انسان ها داشت که نه به یکسان سازی فرهنگی بینجامد و نه در برابر ستم های موجه شده به نام فرهنگ، خلع سلاح باشد؟

مهم ترین دیدگاه ها.

رویکرد قابلیت ها. پاسخ او، که در همکاری با آمارتیا سن پرورده شد: معیار سنجش رفاه نه درآمد سرانه است و نه رضایت ذهنی، بلکه این است که افراد واقعاً چه می توانند بکنند و باشند. نوسبام برخلاف سن، فهرستی از ده قابلیت مرکزی پیشنهاد می کند — از زندگی و سلامت جسمانی و یکپارچگی بدنی تا حواس و خیال و اندیشه، عواطف، عقل عملی، پیوند با دیگران، بازی و کنترل بر محیط — و می گوید هر نظام سیاسی موجه باید حدّ آستانه ای از همه اینها را برای همه تأمین کند.

شکندگی نیکی. در نخستین کتاب مهمش، به تراژدی یونانی و ارسطو بازمی گردد تا نشان دهد که زندگی خوب، ذاتاً آسیب پذیر است: دوستی، عشق و تعهد سیاسی، ما را در معرض بختی قرار می دهند که مهارناپذیر است. کوشش افلاطونی برای مصون کردن فضیلت از بخت، به بهای فقیرکردن زندگی تمام می شود.

عواطف به مثابه داورى. در «تلاطم‌های اندیشه» استدلال می‌کند که عواطف نه نیروهای کور بلکه دربردارنده داورى‌های ارزشی‌اند: اندوه، حکمی است درباره اهمیت آنچه از دست رفته. پس عواطف در معرض ارزیابی عقلانی‌اند و بخشی از زندگی اخلاقی، نه مانع آن.

ادبیات و تخیل اخلاقی. رمان، به نظر او، توان دیدن جزئیات زندگی دیگری را می‌پرورد؛ توانی که برای قضاوت عادلانه ضروری است و هیچ نظریه انتزاعی جایگزینش نمی‌شود.

نقد نسبی‌گرایی. او با صراحت در برابر این استدلال می‌ایستد که نقد رسوم یک فرهنگ — به‌ویژه رسوم زیان‌بار برای زنان — دخالت استعماری است. پاسخش این است که خود همان استدلال، صدای زنان درون آن فرهنگ را که معترض‌اند نادیده می‌گیرد و فرهنگ را یکدست و بی‌مناقشه فرض می‌کند.

نقدها و مناقشات. پرسش اصلی این است که فهرست قابلیت‌ها را چه کسی و با چه اقتداری تعیین می‌کند؛ سن به همین دلیل از تعیین فهرست پرهیز کرد و گفت این کار باید به فرایند دموکراتیک واگذار شود. نوسبام پاسخ می‌دهد که فهرست، انتزاعی و باز تفسیر است و بدون آن، معیاری برای نقد نمی‌ماند.

میراث و اثرگذاری. رویکرد قابلیت‌ها بر شاخص توسعه انسانی سازمان ملل اثر گذاشت و در سیاست‌گذاری توسعه، حقوق معلولان و حقوق زنان به کار می‌رود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. نوسبام از محدود فیلسوفان معاصر است که آشکارا از ذات‌گرایی دفاع می‌کند، هرچند صورت محتاطی از آن: او آن را «ذات‌گرایی درونی» یا تصویری غلیظ اما مبهم از خیر انسانی می‌نامد. استدلالش

این است که بدون تصویری از آنچه برای انسان بودن اساسی است، هیچ زبانی برای گفتن اینکه فلان وضع، انسان را از انسانیت ساقط می‌کند باقی نمی‌ماند. برای پژوهش شما این عنوان نشان می‌دهد که ذات‌گرایی معاصر لزوماً متافیزیکی نیست: می‌توان از ماهیت مشترک انسانی سخن گفت به‌عنوان فهرستی بازِ بازنگری از توانایی‌های بنیادی، بی‌آنکه ادعای دسترسی به صورت نوعی ثابت شود.

آثار کلیدی. شکنندگی نیکی . قابلیت‌های زنان . تلاطم‌های اندیشه . عدالت
شاعرانه . آفرینش قابلیت‌ها

شناسنامه. (زاده ۱۹۴۶ م.)، استرالیایی، فرزند بازماندگان هولوکاست، استاد پرینستون؛ بحث برانگیزترین فیلسوف اخلاق زنده جهان.

زمینه و مسئله محوری. سینگر فایده‌گراست و کار خود را از یک اصل ساده آغاز می‌کند: در سنجش اخلاقی، منافع مشابه باید به‌طور مساوی به حساب آیند، بی‌توجه به اینکه از آن چه کسی است. تمام موضع‌های جنجالی او، پیامدهای سرسختانه همین اصل‌اند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

گونه‌پرستی. اگر ملاک به حساب آمدن منافع، توان رنج‌بردن باشد، آنگاه نادیده گرفتن رنج حیوانات صرفاً به سبب عضویت آنها در گونه‌ای دیگر، همان قدر خودسرانه است که نادیده گرفتن منافع دیگران به سبب نژاد یا جنسیت. او تصریح می‌کند که این به معنای برابری همه موجودات نیست، بلکه برابری در به حساب آوردن منافع مشابه است.

کودک در حال غرق شدن. استدلال مشهور دیگرش: اگر از کنار برکه‌ای بگذری و کودکی در حال غرق شدن باشد، نجاتش را واجب می‌دانی حتی به قیمت خراب شدن لباس. پس اگر می‌توانی با هزینه‌ای اندک، جان کودکی را در فاصله‌ای دور نجات دهی، چه تفاوت اخلاقی مربوطی در کار است؟ فاصله و اینکه دیگران نیز کاری نمی‌کنند، به نظر او تفاوت اخلاقی نمی‌سازند.

نوع دوستی مؤثر. از این استدلال، جنبشی عملی برخاست: تخصیص منابع خیریه بر مبنای شواهد اثربخشی، نه بر مبنای احساس یا نزدیکی.

ملاک شخص بودن. بحث برانگیزترین بخش کار او: میان «انسان» به معنای زیستی و «شخص» به معنای موجودی خودآگاه با تصویری از آینده تفکیک می‌کند و نتیجه می‌گیرد که تقدس زندگی صرفاً به سبب عضویت در گونهٔ انسانی، توجیهی ندارد. بر همین مبنا، مواضعی دربارهٔ سقط جنین، مرگ خودخواسته و نوزادان مبتلا به آسیب‌های بسیار شدید گرفته که مخالفت‌های گسترده برانگیخته است.

نقدها و مناقشات. جنبش حقوق معلولان به شدت به مواضع او دربارهٔ نوزادان معلول اعتراض کرده و آن را حاوی داوری‌ای نادرست دربارهٔ ارزش زندگی معلولان دانسته است؛ سخنانی‌های او در آلمان و اتریش با اعتراض و لغو روبه‌رو شده. از منظر فلسفی نیز مخالفان می‌گویند ملاک شخص بودن، محافظت اخلاقی را از آسیب‌پذیرترین گروه‌ها برمی‌دارد و همین، دلیل کافی برای بازبینی مقدماتی است که به آن انجامیده‌اند. سینگر پاسخ می‌دهد که جایگزین کردن «تقدس زندگی انسانی» به عنوان اصلی بی‌دلیل، بهایی است که نمی‌توان پرداخت.

میراث و اثرگذاری. «آزادی حیوانات» نقطهٔ آغاز جنبش مدرن حقوق حیوانات است و «نوع‌دوستی مؤثر» جریانی جهانی در فلسفهٔ عمل خیر ساخته است. مستقل از موافقت یا مخالفت، او نمونهٔ فیلسوفی است که اصول را تا نتایج ناخوشایندشان دنبال می‌کند.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. سینگر نقطهٔ مقابل کامل فوت، مک‌اینتایر و نوسبام در این دفتر است. آن سه، جایگاه اخلاقی را به طبیعت و صورت زندگی یک گونه گره می‌زنند؛ سینگر می‌گوید عضویت در یک گونه، از حیث اخلاقی هیچ چیز نیست و آنچه اهمیت دارد ویژگی‌های واقعی یک موجود است — توان رنج،

خودآگاهی، تصور آینده. یعنی جایگاه اخلاقی نه از ماهیت بلکه از صفات بالفعل می‌آید. کنارهم گذاشتن این دو موضع، بهترین صورت‌بندی معاصر از این پرسش است که آیا «ماهیت» یک موجود، به‌خودی‌خود بار هنجاری دارد یا نه.

آثار کلیدی. آزادی حیوانات . اخلاق عملی . قحطی، رفاه و اخلاق . زندگی‌ای که می‌توانی نجات دهی . دایره در حال گسترش

یادداشت پایانی دفتر نهم

سه خط در این ده عنوان درخور توجه است.

نخست، بازگشت پرسش ماهیت به قلب اخلاق. مک اینتایر مدعی است که اخلاق مدرن دقیقاً به این سبب بی بنیاد شد که تصور غایت مند از طبیعت انسان را کنار گذاشت اما قواعد برخاسته از آن را نگه داشت؛ نوسبام از صورتی محتاط و بازنگری پذیر از ذات گرایی در برابر نسبی گرایی فرهنگی دفاع می کند؛ و سینگر در نقطه مقابل، عضویت در یک گونه را از حیث اخلاقی بی ربط می شمارد. این سه موضع را باید در کنار عنوان فوت در دفتر پیشین خواند: مجموع آنها، کامل ترین صورت بندی معاصر این پرسش است که آیا ماهیت، بار هنجاری دارد.

دوم، مسئله وحدت و کثرت. کثرت گرایی ارزشی برلین، همان فرضی را هدف می گیرد که در کل تاریخ متافیزیک بدیهی شمرده می شد: اینکه همه حقایق در نظامی واحد و سازگار به هم می پیوندند. اگر او درست بگوید، وحدت بخشیدن به واقعیت زیر یک اصل واحد، خود نیازمند دفاع مستقل است.

سوم، فروتنی معرفتی و حدود عقل. آرنست نشان می دهد که ایدئولوژی — مدعی در اختیار داشتن کلید کل تاریخ — چه می کند؛ هایک نشان می دهد که دانش لازم برای اداره یک نظم اجتماعی، در هیچ ذهنی جمع نمی شود؛ و رالز، با مفهوم بارهای داوری، توضیح می دهد که چرا افراد معقول ناگزیر به نتایج متفاوت می رسند. این سه با هم، از دقیق ترین صورت بندی های معاصر حدود عقل در قلمرو عملی اند.

دفتر دهم به فلسفه علم و فلسفه ذهن می پردازد: هشت عنوان از توماس کوهن تا دیوید چالمرز.

دفتر دهم

فلسفه علم و فلسفه ذهن

دیباچه

این دفتر هشت عنوان دارد: چهار عنوان نخست به فلسفه علم و چهار عنوان بعدی به فلسفه ذهن اختصاص دارد. سه ملاحظه.

نخست آنکه این دو حوزه، در نگاه اول جدا می‌نمایند اما یک پرسش مشترک دارند: حدود تبیین علمی کجاست؟ در فلسفه علم، پرسش این است که آیا علم به تصویری واحد و پیش‌رونده از واقعیت می‌رسد یا هر دوره جهان را به گونه‌ای دیگر برش می‌زند. در فلسفه ذهن، پرسش این است که آیا آگاهی در چارچوب علوم طبیعی توضیح‌پذیر است.

دوم درباره پیوند با مسئله محوری مجموعه: در چهار عنوان نخست، نکته‌ای طرح می‌شود که برای هر بحث ذات‌گرایانه اهمیت درجه اول دارد — اینکه تقسیم جهان به «انواع» تا چه حد کشف است و تا چه حد محصول تصمیم، تاریخ و نهاد. هکینگ این بحث را به شکل صریح به هستی‌شناسی می‌رساند.

سوم و مهم‌تر: در عنوان دنت، جدی‌ترین چالش مدرن بر ذات‌گاری زیستی طرح می‌شود. اگر داروین‌یسم درست باشد، انواع زیستی مرزهای ثابت ندارند و صورت نوعی، انتزاعی است از یک پیوستار در حال تغییر. این نکته مستقیماً به عنوان‌های فوت، مک‌این‌تایرو و نوسبام در دو دفتر پیشین بازمی‌گردد و باید در کنار آنها خوانده شود؛ کسی که می‌خواهد از هنجارِ برخاسته از طبیعت گونه دفاع کند، ناچار است پاسخی برای آن داشته باشد.

شناسنامه. (۱۹۲۲-۱۹۹۶ م.)، آمریکایی، فیزیک‌دان آموخته که هنگام تدریس تاریخ علم به فلسفه رسید؛ استاد برکلی، پرینستون و ام‌آی‌تی.

زمینه و مسئله محوری. کوهن می‌گوید هنگام خواندن فیزیک ارسطو دریافت که اگر آن را با معیار امروز بسنجیم، مشتی خطاست؛ اما اگر بکوشیم از درون بخوانیمش، منسجم و معقول است. از همین جا پرسش او زاده شد: علم واقعاً چگونه تغییر می‌کند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

پارادایم و علم عادی. دانشمندان بیشتر وقت خود را نه به آزمون نظریه‌های بنیادی بلکه به حل معما در چارچوبی مسلم می‌گذرانند. آن چارچوب — که کوهن پارادایم می‌نامد و بعدها آن را به «دست‌آورد الگو» و «ماتریس رشته‌ای» تفکیک کرد — تعیین می‌کند چه پرسشی مشروع است، چه چیزی داده به شمار می‌آید و پاسخ خوب چه شکلی دارد.

ناهنجاری، بحران، انقلاب. در علم عادی، مواردی که با پارادایم نمی‌خوانند نه ابطال بلکه معمای حل‌نشده تلقی می‌شوند. اگر انباشته شوند، بحران آغاز می‌شود و در آن وضع، بدیل‌ها جدی گرفته می‌شوند. انقلاب علمی، جایگزینی یک پارادایم با پارادایمی دیگر است، نه افزودن به دانش پیشین.

قیاس‌ناپذیری. دو پارادایم رقیب، صرفاً پاسخ‌های متفاوت به یک پرسش نمی‌دهند؛ اصطلاح‌هایشان معنای یکسان ندارد، فهرست انواع اشیائی که جهان را می‌سازند متفاوت است، و معیار داوری‌شان نیز فرق می‌کند. کوهن تعبیرهایی

به کار برد مانند اینکه پس از انقلاب، دانشمندان در جهانی دیگر کار می‌کنند — تعبیری که بیشترین سوءفهم را برانگیخت.

بار نظری مشاهده. آنچه می‌بینیم به آنچه انتظار داریم و به آموزشی که دیده‌ایم وابسته است. پس داده‌ای خنثی که بتواند میان دو پارادایم داوری کند، در دسترس نیست.

ارزش‌های انتخاب نظریه. در پاسخ به اتهام بی‌عقلانی، فهرستی از پنج ارزش مشترک میان دانشمندان آورد: دقت، سازگاری، دامنه، سادگی و باروری. اما نکته‌ او این است که این ارزش‌ها، انتخاب را به‌طور یکتا تعیین نمی‌کنند: افراد آنها را به‌نحو متفاوت وزن می‌دهند و هیچ الگوریتمی برای داوری نیست. عقلانیت هست، اما نه به معنای قاعده‌ای که هر عاقلی را به یک نتیجه برساند.

نقدها و مناقشات. کتاب او را به نسبی‌گرایی متهم کردند و کوهن تا پایان عمر با این خوانش جنگید؛ او تصریح می‌کرد که علم پیشرفت می‌کند، اما نه به‌سوی حقیقتی از پیش معین، بلکه از وضع موجود به دور — مانند تکامل داروینی که غایت ندارد. لاکاتوش تحلیل او را «روان‌شناسی جماعت» خواند. مورخان علم نیز نشان داده‌اند که الگوی گسست‌های ناگهانی، بر بسیاری از دوره‌های واقعی تاریخ علم منطبق نیست.

میراث و اثرگذاری. «ساختار انقلاب‌های علمی» یکی از پراچاع‌ترین کتاب‌های علمی قرن بیستم است و واژه پارادایم را — اغلب به معنایی که مقصود او نبود — وارد زبان عمومی کرد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مهم‌ترین نکته کوهن برای بحث ما، قیاس‌ناپذیری رده‌بندی‌هاست: هر پارادایم، جهان را به انواعی متفاوت تقسیم

می‌کند و همین تقسیم، در آن چارچوب تعیین می‌کند که چه چیزهایی «هست». اگر این درست باشد، پرسش از اینکه واقعیت «واقعاً» از چه انواعی ساخته شده، جز نسبت به یک چارچوب پاسخ ندارد — همان نتیجه‌ای که کارناپ و کواین و پاتنم از راه‌های دیگر گرفتند. اما یادآوری دیویدسون را نیز باید کنار آن گذاشت: اگر دو پارادایم به کلی قیاس‌ناپذیر بودند، ما نمی‌توانستیم درباره تفاوتشان سخن بگوییم؛ و همین که می‌گوییم، نشان می‌دهد قیاس‌ناپذیری مطلق نیست.

آثار کلیدی. ساختار انقلاب‌های علمی · انقلاب کوپرنیکی · تنش ذاتی · راه از ساختار

شناسنامه. (۱۹۲۲-۱۹۷۴ م.)، مجارستانی-یهودی، بازمانده جنگ که مادر و مادر بزرگش در آشویتس کشته شدند؛ زندانی رژیم کمونیستی مجارستان، فراری پس از ۱۹۵۶، و استاد مدرسه اقتصاد لندن در کنار پوپر.

زمینه و مسئله محوری. لاکتوش میان دو موضع ایستاده بود: پوپر که می گفت نظریه با یک شاهد ناسازگار رد می شود، و کوهن که می گفت تغییر پارادایم فرایندی جامعه شناختی است. پرسش او: آیا می توان معیاری عقلانی برای پیشرفت علم داد که با تاریخ واقعی علم نیز بخواند؟

مهم ترین دیدگاه ها.

برنامه پژوهشی. واحد ارزیابی، یک نظریه منفرد نیست بلکه مجموعه ای از نظریه های پیاپی است که هسته مشترکی دارند. این «هسته سخت» را با تصمیم روش شناختی از ابطال مصون نگه می داریم؛ آنچه در برابر شواهد ناسازگار تغییر می کند، «کمر بند محافظ» فرضیه های کمکی است.

دوره نمود. رهنمود سلبی می گوید تیر نقد را به هسته ننزید. رهنمود ایجابی می گوید برنامه ای برای ساختن و اصلاح مدل ها در دست دارید که کار پژوهشی سال ها را هدایت می کند. این تصویر با تاریخ واقعی می خواند: هیچ برنامه ای در آغاز، بی ناسازگاری با داده ها نیست.

پیش رو در برابر واپس رو. معیار داوری او این است: برنامه ای پیش رو است که تعدیل هایش، افزون بر رفع مشکل، پیش بینی های تازه ای بدهد که دست کم بخشی از آنها تأیید شود. برنامه ای واپس رو است که تعدیل هایش صرفاً برای نجات هسته و بدون افزودن محتوای تجربی انجام شود. با این معیار، فرضیه

کمکی موردی، مذموم است — نه چون قاعده‌ای را می‌شکند بلکه چون بی‌بار است.

تاریخ و بازسازی عقلانی. او پیشنهاد می‌کند تاریخ علم را دوبار بنویسیم: یک روایت «درونی» که رشد را با معیار عقلانی توضیح می‌دهد، و در حاشیه، توضیح «بیرونی» برای آنچه در آن روایت نمی‌گنجد. هرچه یک روش‌شناسی بتواند بخش بیشتری از تاریخ واقعی را در روایت درونی بگنجاند، بهتر است.

ریاضیات به عنوان فعالیت انتقادی. در «اثبات‌ها و ابطال‌ها»، که به شکل گفت‌وگوی کلاس درس نوشته شده، نشان می‌دهد که قضیهٔ اوایلر دربارهٔ چندوجهی‌ها چگونه با یافتن نمونه‌های نقض و بازتعریف مفاهیم پالوده شد. نتیجه: ریاضیات نیز از راه حدس و نقد رشد می‌کند، نه با استنتاج خطی از بدیهیات.

نقدها و مناقشات. فایرabend — دوست و منتقد نزدیک او — گفت معیار پیشرو و واپس‌رو تنها پس از رخداد و در گذشته کاربرد دارد و به دانشمندی که امروز باید تصمیم بگیرد چیزی نمی‌گوید؛ چون هیچ حدّی نمی‌توان گذاشت که پس از چند سال باید یک برنامهٔ واپس‌رو را رها کرد. مورخان نیز پروژهٔ «بازسازی عقلانی» را متهم کرده‌اند که تاریخ را به قامت نظریه می‌بُرد.

میراث و اثرگذاری. مفهوم برنامهٔ پژوهشی، به‌ویژه در اقتصاد و علوم اجتماعی، به ابزار استاندارد ارزیابی مکاتب بدل شده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. نکتهٔ لاکاتوش برای بحث ما این است: هر برنامهٔ پژوهشی هسته‌ای دارد که با تصمیم، نه با شواهد، از نقد مصون نگه داشته می‌شود؛ و همین هسته است که تعیین می‌کند در آن برنامه چه چیزهایی

موجود فرض می‌شوند. تراضالت وجود، در سنت صدرایی، دقیقاً چنین جایگاهی دارد: هسته سختی که سایر مباحث — تشکیک، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول — کمر بند محافظ آن‌اند. معیار لاکتوش، آزمونی روشن پیش می‌نهد: آیا این هسته در طول چهار قرن، به تولید نتایج تازه و مسائل تازه انجامیده یا صرفاً به دفاع از خود؟ پاسخ به این پرسش، سنجه‌ای عینی‌تر از مناقشه مستقیم بر سر خود هسته است.

آثار کلیدی. اثبات‌ها و ابطال‌ها . ابطال و روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی علمی . نقد و رشد شناخت (ویراسته با ماسگریو)

شناسنامه. (۱۹۲۴-۱۹۹۴ م.)، اتریشی، سرباز ارتش آلمان در جبهه شرقی و مجروح و تا پایان عمر نیازمند عصا؛ شاگرد پوپر و سپس تندترین منتقد او، استاد برکلی.

زمینه و مسئله محوری. فایراند از بررسی تاریخ واقعی علم به نتیجه‌ای رسید که همه را برآشت: هیچ قاعده روش‌شناختی‌ای نیست که در تمام موارد مهم پیشرفت علم رعایت شده باشد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

علیه روش. استدلال او تاریخی است، نه انتزاعی: هر قاعده‌ای که فیلسوفان علم پیشنهاد کرده‌اند، در نقطه‌ای از تاریخ نقض شده و همان نقض، شرط پیشرفت بوده است. تنها اصلی که همیشه معتبر است، به تعبیر طعنه‌آمیز خودش، «هر چیزی رواست» — که آن را نه توصیه بلکه نقدی بر توهم روش‌شناسان می‌دانست.

نمونه گالیله. او با تفصیل نشان می‌دهد که گالیله، در برابر شواهد رصدی که در آن زمان علیه او بود، از تبلیغ، فرضیه‌های موردی و اقناع بلاغی استفاده کرد. نتیجه فایراند این نیست که گالیله بر خطا بود؛ نتیجه این است که اگر او قواعد روش‌شناسان را رعایت می‌کرد، انقلاب کوپرنیکی متوقف می‌شد.

تکثیر نظریه‌ها و ضد/استقرار. برای آنکه بتوان کاستی‌های یک نظریه مسلط را دید، باید بدیل‌هایی داشت؛ زیرا بسیاری از شواهد ناسازگار، جز از منظر یک نظریه رقیب اصلاً دیده نمی‌شوند. پس باید فرضیه‌هایی ساخت که با نظریه‌های تثبیت‌شده و حتی با مشاهدات جور در نمی‌آیند.

علم در جامعه آزاد. موضع سیاسی او: علم یکی از سنت‌هاست، نه داور نهایی همه سنت‌ها. همان‌گونه که جدایی دین از دولت پذیرفته شد، باید از سلطه انحصاری علم بر آموزش و سیاست‌گذاری نیز کاست و به جوامع اجازه داد میان روش‌ها انتخاب کنند. این موضع، بحث‌برانگیزترین بخش کار اوست.

فراوانی هستی. در آثار متأخر، تز عمیق‌تری می‌آورد: واقعیت چنان غنی است که هر رویکرد — علمی، هنری، دینی — تنها بخشی از آن را برجسته می‌کند و بقیه را کنار می‌گذارد. انتزاع، بهای فهم است؛ اما نباید انتزاع خود را با کل واقعیت اشتباه گرفت.

نقدها و مناقشات. اشکال اصلی این است که از «قواعد ثابت وجود ندارد» نمی‌توان به «همه رویکردها برابرند» رسید. منتقدان می‌گویند موضع او در عمل به تضعیف اعتبار دانش تجربی در حوزه‌هایی می‌انجامد که هزینه آن بسیار سنگین است — و بحث‌های امروزی درباره انکار یافته‌های علمی، این نگرانی را جدی‌تر کرده است. مدافعانش پاسخ می‌دهند که هدف او دفاع از خرافه نبود بلکه نقد اقتدار بی‌چون و چرا.

میراث و اثرگذاری. او را غالباً به عنوان مرزنامی افراطی فلسفه علم می‌خوانند؛ اما نقد او بر تصور واحد و ساده‌شده «روش علمی» در فلسفه علم امروز تا حد زیادی پذیرفته شده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. تز «فراوانی هستی» او، برای پژوهش شما نکته‌ای دارد که ارزش تأمل دارد: اگر واقعیت از هر دستگاه مفهومی غنی‌تر باشد، آنگاه ناتوانی یک نظام فلسفی از احاطه کامل بر آن، نه نقص آن نظام بلکه وضع طبیعی هر انتزاعی است. این موضع، هم در برابر ادعاهای حداکثری متافیزیک

می ایستد و هم در برابر انکارگرایی پوزیتیویستی؛ و از حیث ساختاری به آنچه در سنت الهیات سلبی دربارهٔ نسبت مفهوم با امر نامتناهی گفته شده نزدیک است، هرچند فایراوند آن را در قلمرو طبیعت می گوید، نه مطلق.

آثار کلیدی. علیه روش . علم در جامعهٔ آزاد . وداع با عقل . فتح فراوانی .
کشتن وقت (زندگی نامهٔ خودنوشت)

شناسنامه. (۱۹۳۶-۲۰۲۳ م.)، کانادایی، استاد تورنتو و کرسی فلسفه و تاریخ مفاهیم علمی در کلژ دو فرانس؛ فیلسوفی که مرز فلسفه و تاریخ را برداشت.

زمینه و مسئله محوری. هکینگ می‌پرسد: به جای بحث انتزاعی درباره اینکه آیا نظریه‌های علمی صادق‌اند، بهتر نیست ببینیم دانشمندان در آزمایشگاه واقعاً چه می‌کنند و مفاهیم و رده‌بندی‌ها چگونه تاریخاً پدید آمده‌اند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

واقع‌گرایی نسبت به موجودات. استدلال مشهور او درباره الکترون: دلیل باور ما به وجود الکترون، نه صدق نظریه‌ای درباره آن، بلکه این است که ما با آن کار می‌کنیم — آن را می‌پاشیم، هدایتش می‌کنیم، از آن برای مطالعه چیزهای دیگر استفاده می‌کنیم. تعبیر مشهورش این است که اگر بتوانی چیزی را بپاشی، آن چیز واقعی است. با این تحلیل، واقع‌گرایی نسبت به موجودات را از واقع‌گرایی نسبت به نظریه‌ها جدا می‌کند: می‌توان به وجود چیزی باور داشت و در عین حال، همه نظریه‌های موجود درباره آن را ناقص دانست.

مداخله در برابر بازنمایی. تأکید او بر عمل آزمایشگاهی، وزنه‌ای است در برابر فلسفه علمی که همه چیز را به رابطه نظریه و مشاهده فرومی‌کاست: آزمایش، زندگی مستقل خود را دارد و گاه بر نظریه مقدم است.

سبک‌های استدلال. هر سبک — ریاضی، آزمایشی، آماری، طبقه‌بندی، تکاملی — معیارهای خودش را برای اینکه چه چیزی «صادق یا کاذب» به شمار می‌آید همراه می‌آورد. سبک‌ها گزاره‌ها را صادق نمی‌کنند، اما تعیین می‌کنند که چه گزاره‌هایی اساساً نامزد صدق‌اند.

ساختن انسان‌ها و اثر حلقوی. بدیع‌ترین سهم او. رده‌بندی‌های مربوط به انسان — مانند «کودک‌آزار»، «چندشخصیتی»، «اوتیستیک» — با اشیاء طبیعی یک تفاوت اساسی دارند: کسانی که رده‌بندی می‌شوند، از رده‌بندی خبردار می‌شوند، خود را بر مبنای آن می‌فهمند، و رفتارشان تغییر می‌کند؛ در نتیجه، خود رده باید بازنگری شود. الکترون از اینکه الکترون نامیده شود، تغییر نمی‌کند؛ انسان تغییر می‌کند.

هستی‌شناسی تاریخی. از این‌جا به تعبیری می‌رسد که عنوان یکی از کتاب‌هایش است: مطالعه‌ی اینکه چگونه انواع تازه‌ای از موجودات — نه فقط مفاهیم، بلکه شیوه‌های بودن و امکان‌های تجربه — در تاریخ پدید می‌آیند. او این را با مطالعه‌ی موردی نشان می‌دهد: بیماری‌های روانی گذرا که در «جایگاه بوم‌شناختی» خاصی از یک فرهنگ ظاهر می‌شوند و با تغییر آن شرایط ناپدید می‌گردند.

نقدها و مناقشات. واقع‌گرایی مبتنی بر مداخله متهم شده که خود، مخفیانه به نظریه تکیه می‌کند: تشخیص اینکه ما داریم الکترون می‌پاشیم، بدون نظریه ممکن نیست. درباره‌ی اثر حلقوی نیز مناقشه هست که آیا این تحلیل، واقعیت زیستی برخی وضعیت‌ها را کم‌رنگ می‌کند؛ خودِ هکینگ تصریح می‌کرد که «ساخته‌شدن اجتماعی» یک رده، به معنای غیرواقعی بودن رنج افراد نیست.

میراث و اثرگذاری. او مسیر تازه‌ای میان فلسفه علم، تاریخ و علوم اجتماعی گشود و بحث «برساخت اجتماعی» را از شعار به تحلیل دقیق بدل کرد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. «هستی‌شناسی تاریخی» هکینگ، در کنار هستی‌شناسی اجتماعی سرل، دو ابزار مکمل برای بحث ما فراهم می‌کند. پرسش کلیدی این است: کدام انواع، مستقل از ما تعین دارند و کدام یک در فرایندی

تاریخی و نهادی شکل گرفته‌اند — و آیا این یک دوگانه است یا یک طیف؟ برای کسی که با مفهوم ماهیت کار می‌کند، این پرسش را نمی‌توان دور زد: پیش از بحث دربارهٔ نسبت وجود با ماهیت، باید روشن باشد که دربارهٔ کدام دسته از ماهیات سخن می‌گوییم؛ ماهیت آب، ماهیت انسان، و ماهیت «مجرم» سه وضع کاملاً متفاوت دارند.

آثار کلیدی. بازنمایی و مداخله · هستی‌شناسی تاریخی · رام کردن بخت · ساخت اجتماعی چه چیزی؟ · دیوانگان مسافر

شناسنامه. (۱۹۴۲-۲۰۲۴ م.)، آمریکایی، شاگرد رایل در آکسفورد، استاد تافتس؛ فیلسوفی که همواره در پیوند نزدیک با علوم شناختی و زیست‌شناسی تکاملی کار کرد.

زمینه و مسئله محوری. پرسش او این است: چگونه می‌توان ذهن، معنا و آگاهی را در چارچوب یک جهان‌بینی کاملاً طبیعت‌گرایانه توضیح داد، بی‌آنکه واقعیت آنها انکار شود؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نگرش قصدی. برای پیش‌بینی رفتار یک سامانه سه راه داریم: نگرش فیزیکی — محاسبه بر مبنای قوانین فیزیک؛ نگرش طراحی — فرض اینکه سامانه برای کاری ساخته شده؛ و نگرش قصدی — نسبت دادن باور و میل به آن و پیش‌بینی بر مبنای عقلانیت. باور و میل نزد دنت نه چیزهایی در سرند و نه توهم: آنها «الگوهای واقعی» اند؛ واقعی به همان معنایی که یک الگوی آماری واقعی است — چیزی که نادیده‌گرفتنش، توان پیش‌بینی را از دست می‌دهد.

مدل چند پیش‌نویس. در برابر تصور «تئاتر دکارتی» — جایی در مغز که همه چیز در آن گرد می‌آید و تماشا می‌شود — می‌گوید چنین مرکزی وجود ندارد. در هر لحظه، پردازش‌های موازی و رقیبی در جریان‌اند و هیچ نقطه نهایی نیست که در آن «آگاهی رخ دهد».

نقد کیفیات ذهنی. او مفهوم «کیفیت خام تجربه» را نقد می‌کند: به نظر او این مفهوم، وقتی دقیق بررسی شود، انسجام خود را از دست می‌دهد و آنچه می‌ماند، مجموعه‌ای از استعدادها و تشخیص و واکنش است.

ایده خطرناک داروین. تز محوری او در فلسفه زیست‌شناسی: انتخاب طبیعی، فرایندی الگوریتمی است که طراحی را بدون طراح تولید می‌کند. او آن را «اسید جهان‌خوار» می‌نامد که هر پوشش محافظی را می‌خورد و به همه حوزه‌ها — از جمله فرهنگ و اخلاق — سرایت می‌کند. تفکیک مشهورش میان «جرثقیل» و «قلب آسمانی» است: تبیین‌هایی که از پایین بالا می‌روند در برابر تبیین‌هایی که به معجزه‌ای از بالا متوسل می‌شوند.

اختیار سازگارگرا. آزادی به معنای رهایی از علیت را بی‌معنا می‌داند و در عوض نشان می‌دهد که آنچه واقعاً برای ما ارزش دارد — توان بازنگری در انگیزه‌ها، پاسخگویی به دلایل، خودکنترلی — با جبر علی ناسازگار نیست و خود محصول تکامل است.

نقدها و مناقشات. نقد اصلی از سوی نیگل و چالمرز است: به گفته آنان، دنت مسئله دشوار آگاهی را حل نمی‌کند بلکه آن را کنار می‌گذارد و به جای توضیح تجربه کیفی، توضیح می‌دهد که چرا فکر می‌کنیم چنین چیزی داریم. دنت پاسخ می‌داد که این دقیقاً همان کاری است که باید کرد. در فلسفه زیست‌شناسی نیز گولد و لوونتین او را به «سازگارگرای افراطی» متهم کردند: توضیح هر ویژگی به عنوان محصول انتخاب، بی‌توجه به قیده‌های ساختاری و تصادف.

میراث و اثرگذاری. او پرخواننده‌ترین فیلسوف ذهن نسل خود بود و بیش از هر کس دیگری، فلسفه را به علوم شناختی و زیست‌شناسی تکاملی گره زد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان مهم‌ترین چالش این دفتر برای بحث ذات‌گرایی است. اگر تصویر داروینی درست باشد، انواع زیستی مرزهای ثابت و ذوات معین ندارند: آنچه هست، جمعیت‌هایی از افراد متغیر است و

«گونه» انتزاعی است که ما بر برشی از یک پیوستار تاریخی می‌نهمیم. صورت نوعی، به این معنا، نه یک واقعیت ثابت بلکه میانگینی موقت است. اهمیت این نکته برای پژوهش شما در آن است که سه عنوان مهم دفتر پیشین — فوت، مک‌این‌تایر و نوسبام — هنجار را از طبیعت گونه استخراج می‌کنند. کسی که می‌خواهد این خط را ادامه دهد، باید نشان دهد که چگونه می‌توان بدون ذاتِ زیستی ثابت، از «شکوفایی گونه» سخن گفت. پاسخ‌هایی به این اشکال داده شده — از جمله تکیه بر ساختار کارکردی به جای مرز ثابت — اما پاسخ دادن به آن ضروری است، نه اختیاری.

آثار کلیدی. نگرش قصدی. آگاهی تبیین‌شده. ایده خطرناک داروین. آزادی تکامل می‌یابد. شکستن طلسم

شناسنامه. (زاده ۱۹۳۷ م.)، آمریکایی زاده بلگراد در خانواده‌ای یهودی-آلمانی، استاد فلسفه و حقوق در دانشگاه نیویورک.

زمینه و مسئله محوری. پرسش واحدی در کل کار او جریان دارد: چگونه می‌توان دو منظر را با هم جمع کرد — منظر درونی و شخصی هر یک از ما، و منظر بیرونی و عینی که در آن، من فقط یکی از میلیاردها موجودم؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

چگونه است که خفاش باشیم. مشهورترین مقاله فلسفه ذهن در قرن بیستم. نیگل می‌گوید هرچه درباره سامانه سونار خفاش بدانیم — فیزیولوژی، عصب‌شناسی، رفتار — همچنان نمی‌دانیم چگونه است که از درون، خفاش باشیم. هر موجود آگاه، یک «چگونه است که» دارد و همین، هسته آگاهی است. تبیین‌های عینی، ذاتاً از منظر خاص فاصله می‌گیرند؛ اما آگاهی دقیقاً همان چیزی است که جز از منظر خاص وجود ندارد. پس فروکاستن آن به شرح فیزیکی، ساختاری ناممکن به نظر می‌رسد.

نمای از ناکجا. عنوان کتاب اصلی‌اش و مفهوم محوری آن. عینیت، حرکتی است به سوی بیرون آمدن از منظر خود؛ در علم، اخلاق و معرفت‌شناسی همین حرکت را می‌کنیم و بسیار به دست می‌آوریم. اما هرچه پیش برویم، چیزی باقی می‌ماند که در آن تصویر نمی‌گنجد: خود من، از درون. نیگل می‌گوید هیچ راهی برای رفع کامل این تنش نیست و کوشش‌های یک‌سویه — چه انکار منظر درونی و چه انکار عینیت — هر دو خطا هستند.

بخت اخلاقی. همراه با ویلیامز، نشان داد که داوری‌های اخلاقی ما به عواملی خارج از کنترل فاعل وابسته‌اند: راننده بی‌احتیاطی که کسی جلوی ماشینش نمی‌آید و راننده بی‌احتیاطی که کودکی را می‌کشد، از حیث آنچه در کنترلشان بوده یکسان‌اند اما نه در داوری ما و نه در وجدان خودشان.

پوچی. در جستاری کوتاه استدلال می‌کند که احساس پوچی از تصادم همان دو منظر می‌آید: از درون، کارهایمان جدی و مهم‌اند؛ از بیرون، همه دلبخواه و ناچیز می‌نمایند. توصیه او نه قهرمانی کامویی بلکه طنز و فروتنی است.

ذهن و کیهان. در کتاب متأخر و جنجالی‌اش استدلال می‌کند که تصویر مادی‌گرایانه-داروینی از طبیعت، احتمالاً ناقص است، زیرا نمی‌تواند پیدایش آگاهی، شناخت و ارزش را توضیح دهد؛ و پیشنهاد می‌کند که شاید باید امکان غایت‌مندی طبیعی — گرایشی درونی در طبیعت به‌سوی پیچیدگی و آگاهی — را جدی گرفت، بدون توسل به خدا.

نقدها و مناقشات. کتاب اخیر واکنش‌های تندی برانگیخت؛ منتقدان گفتند نیگل بر مبنای ناتوانی فعلی ما در تبیین، نتیجه‌ای هستی‌شناختی گرفته و این استدلال از سنخ «استدلال بر پایه ناباوری شخصی» است. مدافعان پاسخ دادند که نکته او منطقی است نه تجربی: مسئله نه شکاف در دانش فعلی، بلکه ساختار خود تبیین عینی است.

میراث و اثرگذاری. مقاله خفاش، چارچوب بحث آگاهی را برای نیم قرن تعیین کرد و مقدمه مستقیم کار چالمرز است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. برای پژوهش شما، پیشنهاد نیگل در «ذهن و کیهان» جالب‌ترین بخش است: احیای امکان غایت‌مندی در طبیعت، از سوی

فیلسوفی که ملحد است و صریحاً می‌گوید نمی‌خواهد خدا وجود داشته باشد. این نشان می‌دهد که پرسش از غایت در طبیعت — که از دفتر سوم به این سو، کنار گذاشته شده تلقی می‌شد — لزوماً پرسشی الهیاتی نیست و می‌تواند از دل نارسایی‌های تبیین طبیعی دوباره سر برآورد. البته باید به شدت انتقادهای وارد بر آن نیز توجه داشت.

آثار کلیدی. چگونه است که خفاش باشیم . نمای از ناکجا . پرسش‌های مرگ آگاهانه . ذهن و کیهان . امکان نوع دوستی

شناسنامه. (۱۹۴۲-۲۰۱۷ م.)، انگلیسی، زاده چین در خانواده‌ای پزشک-مبلغ، پژوهشگر آل سولز آکسفورد برای تمام عمر حرفه‌ای‌اش؛ مردی که تقریباً هیچ کاری جز فلسفه نمی‌کرد.

زمینه و مسئله محوری. پارفیت می‌خواست نشان دهد که تأمل عقلی می‌تواند در پرسش‌های بنیادی — هویت، عقلانیت، اخلاق — به نتایجی برسد که زندگی ما را تغییر می‌دهند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تحويل گرایی درباره اشخاص. شخص، موجود جداگانه‌ای افزون بر مغزو بدن و رشته‌ای از رویدادهای روانی به هم پیوسته نیست. واقعیت وجود من، چیزی جز وجود این اجزا و پیوندها نیست. پارفیت خود اشاره می‌کرد که این موضع به آموزه بودایی نزدیک است و از خواندن آن شگفت‌زده شده بود.

هویت آن چیزی نیست که اهمیت دارد. آزمایش فکری مشهورش: دستگاهی بدن شما را اسکن و نابود می‌کند و در مریخ نسخه‌ای کاملاً یکسان می‌سازد. آیا شما زنده مانده‌اید؟ پارفیت می‌گوید پرسش «آیا او واقعاً من است» ممکن است پاسخ معینی نداشته باشد — و مهم‌تر آنکه لازم نیست داشته باشد. آنچه در بقا برای ما اهمیت دارد، پیوستگی و ارتباط روانی است، نه این‌همانی به معنای منطقی. او می‌گفت پس از رسیدن به این نتیجه، دیوارهای شیشه‌ای میان خودش و دیگران فرو ریخت و ترسش از مرگ کم شد.

نسل‌های آینده و مسئله عدم این‌همانی. اگر سیاست‌های امروز ما تعیین کنند که چه کسانی در آینده متولد شوند، آنگاه نمی‌توان گفت با سیاست بد به

«آنان» آسیب زده‌ایم، زیرا با سیاست دیگر، اصلاً اشخاص دیگری متولد می‌شدند. این معما، اخلاق زیست‌محیطی و اخلاق جمعیت را دگرگون کرد.

نتیجه نفرت‌انگیز. او نشان داد که اصول به‌ظاهر معقول در سنجش خیر جمعی، به این نتیجه می‌رسند که جمعیتی بسیار بزرگ با زندگی‌هایی که به‌زحمت ارزش زیستن دارند، بهتر از جمعیتی کوچک‌تر با زندگی‌های بسیار خوب است. او خود این نتیجه را نمی‌پذیرفت و بقیه عمرش را صرف یافتن «نظریهٔ ایکس» کرد که از آن بگریزد و هرگز به آن نرسید.

هم‌گرایی نظریه‌های اخلاقی. در «دربارهٔ آنچه اهمیت دارد» استدلال می‌کند که سه سنت بزرگ — کانتی، قراردادگرا و پیامدگرا — در صورت‌های اصلاح‌شده‌شان به یک نتیجه می‌رسند؛ به تعبیر خودش، آنها از دو سوی یک کوه بالا می‌روند. او همچنین از واقع‌گرایی غیرطبیعت‌گرایانه دربارهٔ دلایل دفاع می‌کند: حقایق هنجاری هست که نه طبیعی‌اند و نه ساختهٔ ما.

نقدها و مناقشات. منتقدان می‌گویند تحویل‌گرایی او، شهود نیرومند ما دربارهٔ اهمیت ویژهٔ بقای خودمان را توضیح نمی‌دهد بلکه کنار می‌گذارد. تز هم‌گرایی نیز از سوی هر سه اردوگاه رد شده است: هر یک می‌گویند صورتی که پارفیت از آنها ارائه داده، بازسازی خودِ اوست نه نظریهٔ اصلی.

میراث و اثرگذاری. «دلایل و اشخاص» یکی از دو سه کتاب مهم فلسفهٔ اخلاق نیمهٔ دوم قرن بیستم است و اخلاق جمعیت، به‌عنوان یک رشته، از آن آغاز می‌شود.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. پارفیت نمونهٔ دقیقی از یک استدلال تحویل‌گرایانه دربارهٔ یک موجود ظاهراً بنیادی به دست می‌دهد: شخص. تز او

این است که «شخص» نامی است برای الگویی از پیوندها، نه جوهری افزون بر آنها. ساختار این استدلال را می‌توان بر هر مفهوم دیگری آزمود، و همین ارزشش برای پژوهش شماست: پرسش این است که آیا استدلالی مشابه دربارهٔ مفاهیم متافیزیکی نیز کار می‌کند یا نه، و اگر نه، چه تفاوتی مانع آن می‌شود. نکتهٔ دوم آنکه شباهت موضع او با تحلیل هیوم از نفس، و با آموزهٔ بودایی، نشان می‌دهد که تحویل شخص به رشته‌ای از حالات، در سه سنت مستقل از هم پدید آمده است.

آثار کلیدی. دلایل و اشخاص . دربارهٔ آنچه اهمیت دارد . هویت شخصی .
نابرابری و اولویت

شناسنامه. (زاده ۱۹۶۶ م.)، استرالیایی، ریاضی‌دان آموخته، استاد دانشگاه نیویورک و مدیر مرکز ذهن، مغز و آگاهی.

زمینه و مسئله محوری. چالمرز در ۱۹۹۴، در بیست و هشت سالگی، تفکیکی مطرح کرد که کل بحث آگاهی را سامان تازه‌ای داد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

مسئله آسان و مسئله دشوار. مسائل آسان — که البته به‌هیچ‌رو آسان نیستند — عبارت‌اند از تبیین کارکردها: تشخیص محرک، یکپارچه‌کردن اطلاعات، گزارش حالات درونی، کنترل رفتار. اینها را روزی علوم شناختی توضیح خواهند داد. اما مسئله دشوار این است: چرا انجام‌شدن این کارکردها با تجربه درونی همراه است؟ چرا تاریکی محض نیست؟ حتی وقتی همه مسائل آسان حل شوند، این پرسش دست‌نخورده باقی می‌ماند.

استدلال زامبی. آیا می‌توان موجودی را تصور کرد که از حیث فیزیکی ذره‌به‌ذره مانند من باشد و همان رفتارها را نشان دهد اما هیچ تجربه درونی نداشته باشد؟ چالمرز می‌گوید چنین چیزی تصویرپذیر است و از تصویرپذیری، با واسطه‌هایی، به امکان و از امکان به این نتیجه می‌رسد که آگاهی، منطقاً بر امر فیزیکی مترتب نیست.

دوگانگی طبیعی. نتیجه او نه دوگانگی دکارتی است و نه فیزیکالیسم: آگاهی ویژگی بنیادی جهان است، در کنار جرم و بار الکتریکی؛ و باید به‌دنبال قوانین بنیادی روان‌فیزیکی بود که آن را به ساختار فیزیکی پیوند می‌دهند. او همه‌روان‌انگاری — این تصور که صورت‌های بسیار ساده‌ای از تجربه در بنیادی‌ترین سطح واقعیت

حاضرند — رانه به عنوان یقین بلکه به عنوان گزینه‌ای که باید جدی گرفت مطرح می‌کند.

ذهن گسترده. در مقاله‌ای با اندی کلارک استدلال می‌کند که فرایندهای شناختی همیشه درون مجسمه نمی‌مانند: دفترچه‌ای که کسی حافظه‌اش را به آن سپرده، بخشی از سامانه شناختی اوست. مرز ذهن، مرز پوست نیست.

واقع گرایی مجازی. در آخرین کتابش استدلال می‌کند که اشیاء مجازی، اشیاء واقعی‌اند: آنها ساختارهای دیجیتالی‌اند که علّیت دارند و مستقل از تصور فرد وجود دارند. زندگی در واقعیت مجازی، به نظر اولزوماً زندگی در توهم نیست.

نقدها و مناقشات. دنت و دیگران استدلال زامبی را رد می‌کنند: از اینکه چیزی به نظر ما تصویرپذیر است، امکان متافیزیکی‌اش نتیجه نمی‌شود؛ ما بارها چیزهایی را تصویرپذیر یافته‌ایم که ناممکن بوده‌اند. اشکال جدی دیگر بر دوگانگی طبیعی، مسئله کارآمدی علّی است: اگر آگاهی چیزی افزون بر ساختار فیزیکی باشد و جهان فیزیکی بسته باشد، آگاهی چه کاری می‌کند؟

میراث و اثرگذاری. تعبیر «مسئله دشوار» به اصطلاح استاندارد بدل شد و بحث آگاهی را از حاشیه به مرکز فلسفه ذهن آورد. مقاله ذهن گسترده نیز یکی از پرارجاع‌ترین متون فلسفه شناخت است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مسئله دشوار، از حیث ساختاری، همان صورت پرسشی است که در این مجموعه بارها دیده‌ایم: چرا اساساً چیزی هست؟ منتها اینجا درباره تجربه: چرا فرایند فیزیکی، با «بودن چیزی برای کسی» همراه است؟ نکته دوم و مهم‌تر، احیای همه‌روان‌انگاری است: اگر این گزینه جدی گرفته شود، تصویر جهان به تصویر وایتهد — و از حیث ساختاری، به

تصویرهایی که در آنها آگاهی و هستی از هم جدا نیستند — نزدیک می‌شود. نکتهٔ سوم، واقع‌گرایی مجازی اوست که پرسش «واقعی بودن یعنی چه» را در قالبی امروزی و آزمون‌پذیر بازمی‌گشاید: اگر ملاک واقعی بودن، داشتن ساختار، استقلال از تصور فرد و اثر علی باشد، آنگاه فهرست موجودات بسیار گسترده‌تر از آن است که سنت متافیزیک تصور می‌کرد.

آثار کلیدی. ذهن آگاه · رویارویی با مسئلهٔ آگاهی · ساختن جهان · ذهن گسترده · واقعیت+

یادداشت پایانی دفتر دهم

سه خط در این هشت عنوان درخور دنبال کردن است.

نخست، انواع و چارچوب‌ها. کوهن نشان می‌دهد که هر پارادایم جهان را به انواعی متفاوت تقسیم می‌کند؛ لاکاتوش نشان می‌دهد که هسته هستی‌شناختی هر برنامه، با تصمیم روش‌شناختی از نقد مصون نگه داشته می‌شود؛ و هکینگ نشان می‌دهد که دست‌کم دربارهٔ انواع انسانی، رده‌بندی و موضوع رده‌بندی بر یکدیگر اثر می‌گذارند. نتیجهٔ مشترک این است که پیش از پرسش «نسبت وجود و ماهیت چیست»، باید پرسید دربارهٔ کدام دسته از ماهیات سخن می‌گوییم: ماهیت آب، ماهیت انسان، و ماهیت یک ردهٔ اجتماعی، سه وضع کاملاً متفاوت دارند.

دوم، چالش داروینی. دنت نیرومندترین صورت این استدلال را می‌آورد که انواع زیستی ذات ثابت ندارند. این نکته را باید حتماً در کنار دفتر نهم خواند: فوت، مک‌اینتایرو و نوسبام هنجار را از طبیعت گونه استخراج می‌کنند، و اگر گونه مرز ثابتی نداشته باشد، آن استخراج نیازمند بازسازی است.

سوم، جایی که تحویل متوقف می‌شود. نیگل و چالمرز، از دو مسیر، نشان می‌دهند که آگاهی نقطه‌ای است که برنامهٔ تبیین کاملاً فیزیکی در آن به دشواری می‌افتد. جالب آنکه پیشنهادهاى هر دو — غایت‌مندی طبیعی نزد نیگل و همه‌روان‌انگاری نزد چالمرز — از حیث ساختاری به مفاهیمی بازمی‌گردند که فلسفهٔ مدرن در دفترهای سوم و چهارم کنار گذاشته بود. این بازگشت، نه اثبات آن مفاهیم است و نه دلیلی بر بطلان نقدهای مدرن؛ اما نشان می‌دهد که پرونده بسته نیست.

دفتر یازدهم به پدیدارشناسی، اگزستانسیالیسم و هرمنوتیک می‌پردازد: ده
عنوان از هوسرل تاریکور — و در آن، پرسش هستی که در این دفتر و دفتر پیشین
در حاشیه بود، دوباره به مرکز بازمی‌گردد.

دفتر یازدهم

پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک

دیباچه

این دفتر ده عنوان دارد، از هوسرل تا ریکور. سه ملاحظه، که دومی برای پژوهش شما مهم‌ترین نکته کل این مجموعه است.

نخست آنکه این سه جریان یک تبار دارند: هوسرل روشی می‌سازد، هایدگر آن را از توصیف آگاهی به پرسش از هستی می‌چرخاند، و از دل کار او هم اگزیستانسیالیسم فرانسوی بیرون می‌آید و هم هرمنوتیک فلسفی گادامرو ریکور.

دوم و مهم‌تر: در این دفتر، تعبیر «تقدم وجود بر ماهیت» به‌صراحت و به همین لفظ به کار می‌رود، و همین سبب شده که در متون تطبیقی فارسی، بارها آن را با اصالت وجود صدرایی یکی بگیرند. این یکی گرفتن نادرست است و در سه عنوان — هایدگر، سارتر و دوبووار — با دقت به آن پرداخته‌ام. خلاصه نکته این است: فرمول سارتر ادعایی است درباره انسان و فقط انسان؛ او خود تصریح می‌کند که درباره یک کارِ کاغذبری، ماهیت بر وجود مقدم است. و پرسش هایدگر از «هستی»، پرسش از یک واقعیت عینی ذومراتب نیست، بلکه پرسش

از معنای هستی است — و او دقیقاً نظام‌هایی مانند نظام صدرایی را نمونه همان چیزی می‌داند که نقد می‌کند. سنجش این تفاوت‌ها، اگر با دقت انجام شود، یکی از اصیل‌ترین بخش‌های ممکن کار شماست؛ و اگر با شتاب انجام شود، به همان خطای رایج می‌انجامد.

سوم آنکه در این دفتر، دو بدیل جدی برای تقدم پرسش هستی نیز عرضه می‌شود: لویناس که اخلاق را بر هستی‌شناسی مقدم می‌داند، و ریکور که هویت را نه در جوهر و نه در انحلال، بلکه در روایت می‌جوید.

شناسنامه. (۱۸۵۹-۱۹۳۸ م.)، زادهٔ موراویا در خانواده‌ای یهودی، ریاضی‌دان آموخته و شاگرد برنتانو، استاد گوتینگن و فرایبورگ؛ در ۱۹۳۳ بر اساس قوانین نژادی نازی از دانشگاه رانده شد و در انزوا درگذشت. چهل هزار صفحه دست‌نوشتهٔ او را کَشیشی بلژیکی از آلمان خارج کرد.

زمینه و مسئلهٔ محوری. هوسرل از ریاضیات آمده بود و پرسش نخستش این بود: اگر حقایق منطقی و ریاضی صرفاً قوانین کارکرد ذهن ما باشند، اعتبار ضروری‌شان از کجاست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد روان‌شناسی گرای. پاسخ او این است که خلط دو چیز رخ داده: فرایند واقعی اندیشیدن، و محتوای منطقی اندیشیده‌شده. اگر قانون تناقض صرفاً عادت ذهن بشر باشد، آنگاه با تغییر ساختار مغز باطل می‌شود؛ و این نامعقول است.

بازگشت به خودِ چیزها. شعار پدیدارشناسی: به‌جای نظریه‌بافی دربارهٔ اینکه پشت پدیدارها چه هست، باید خودِ پدیدارها را چنان که بر آگاهی داده می‌شوند، دقیق توصیف کرد.

تعلیق. روش این کار «اپوخه» است: در پرانتز گذاشتن حکم دربارهٔ وجود یا عدم وجود آنچه ادراک می‌کنیم. نه انکار جهان، بلکه معلق گذاشتن پرسش هستی، تا بتوان ساختار خودِ تجربه را دید.

شهود ذات. گام دوم، «تقلیل ماهوی» است: با تغییر خیالی آزادانه یک پدیده — تصور یک شیء با رنگ‌ها و اندازه‌ها و وضعیت‌های گوناگون — می‌توان دید که با تغییر چه چیزی، آن شیء دیگر آن نوع نیست. آنچه در همه تغییرها ثابت می‌ماند، ذات آن است. هوسرل مدعی است این شهود، مستقیم و اثبات‌پذیر است، نه استنتاجی.

ساختار التفاتی. آگاهی همواره آگاهی از چیزی است؛ و در هر فعل آگاهی، دو قطب قابل تفکیک است: نحوه فعل، و آنچه در آن فعل معنا می‌شود.

چرخش استعلایی. در آثار میانی، به «من استعلایی» می‌رسد: آن ساختار آگاهی که هر جهان معنا در آن بر ساخته می‌شود. بسیاری از شاگردانش — از جمله هایدگر — همین‌جا از او جدا شدند و آن را بازگشت به ایده آلیسم دانستند.

جهان زیست. در آخرین اثرش، ریشه بحران علوم اروپایی را در این می‌بیند که علم ریاضی شده، جهان ریاضی شده را جانشین جهان تجربه زیسته کرده و سپس فراموش کرده که این جانشینی رخ داده است. او این نقطه جانشینی را به گاليله بازمی‌گرداند — همان تحولی که در دفتر سوم آمد.

نقدها و مناقشات. اشکال اصلی بر شهود ذات این است که آنچه در تغییر آزادانه خیال ثابت می‌ماند، ممکن است حدّ مفاهیم زبانی ما باشد نه ذات اشیاء — همان اعتراضی که در دفتر هشتم از سلارز و ویتگنشتاین نقل شد. مسئله بین‌الذهانی نیز محل بحث است: چگونه از آگاهی من به وجود دیگران راه می‌بریم؟ پاسخ هوسرل در تأمل پنجم، کمتر کسی را قانع کرده است.

میراث و اثرگذاری. او بنیان‌گذار یکی از دو جریان بزرگ فلسفه قرن بیستم است. هایدگر، شوتس، مرلوپونتی، لویناس و دریدا همه از او آغاز کرده‌اند، و مفهوم جهان‌زیست در جامعه‌شناسی و روان‌پزشکی نیز به کار رفته است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. هوسرل، از حیث ساختاری، جالب‌ترین نمونه این مجموعه است: او روشی می‌سازد که در آن، پرسش وجود عامدانه معلق گذاشته می‌شود تا ماهیت‌ها توصیف شوند. یعنی تفکیک وجود و ماهیت، نزد او نه یک تز متافیزیکی بلکه یک ابزار روش‌شناختی است. برای پژوهش شما دو نکته دارد. نخست، نشان می‌دهد که می‌توان درباره ماهیت کار جدی و روشمند کرد بی‌آنکه درباره وجود موضع گرفت — و این خود، تأییدی است بر معناداری تفکیک. دوم، مدعای «شهود ذات» تنها روش صریح و مدون در فلسفه معاصر برای دسترسی مستقیم به ماهیات است؛ هرکس در سنت ما از شناخت ماهیت سخن می‌گوید، می‌تواند روش خود را با این روش بسنجد و تفاوت‌ها را روشن کند.

آثار کلیدی. پژوهش‌های منطقی . ایده‌ها I . تأملات دکارتی . بحران علوم اروپایی . فلسفه به مثابه علم دقیق

شناسنامه. (۱۸۸۹-۱۹۷۶ م.)، زادهٔ مسکیرش در جنوب آلمان، طلبهٔ الهیات کاتولیک که به فلسفه روی آورد، دستیار هوسرل و جانشین او در فرایبورگ.

زمینه و مسئله محوری. هایدگر می گوید در نوجوانی رسالهٔ برنتانو دربارهٔ معانی گوناگون «موجود» نزد ارسطو را خواند و پرسشی در او افتاد که هرگز رهایش نکرد: معنای هستی چیست؟ تشخیص او این است که کل فلسفهٔ غرب، از افلاطون به بعد، این پرسش را با پرسش از «موجودات» اشتباه گرفته و در نتیجه هستی را از یاد برده است. او این را «تفاوت هستی شناختی» می نامد: تفاوت میان هستی و موجود.

مهم ترین دیدگاه ها.

دازاین. برای پرسیدن از معنای هستی، باید از موجودی آغاز کرد که برای او هستی خودش مسئله است — یعنی انسان، که هایدگر آن را «دازاین» می نامد تا از بار مفاهیم سنتی مانند نفس و سوژه دور بماند.

در-جهان-بودن. دازاین نخست سوژه ای نیست که سپس با جهانی رابطه برقرار کند؛ بودنِ او از آغاز در جهان است. تحلیل مشهور او دربارهٔ ابزار: چکش وقتی به کار می رود، دیده نمی شود؛ در دست جاری است و در شبکه ای از ارجاعات معنا دارد. تنها وقتی می شکند، به شیئی در برابر ما بدل می شود. هایدگر می گوید فلسفهٔ سنتی، شیوهٔ دوم — شیء در برابر ناظر — را حالت بنیادی گرفته و همین خطای بزرگ اوست.

خودِ همگانی و اصالت. در زندگی روزمره، دازاین در «کسان» حل می‌شود: چنان می‌کنیم که می‌کنند و چنان می‌گوییم که می‌گویند. این نه عیب اخلاقی بلکه ساختار عادی زندگی است؛ اما در آن، امکان از آن خود بودن پوشیده می‌ماند.

دلهره و بودن به‌سوی مرگ. دلهره، برخلاف ترس، متعلق معینی ندارد؛ در آن، معناداری روزمره فرومی‌ریزد و دازاین با خود در-جهان-بودنش روبه‌رو می‌شود. مرگ نیز رویدادی در پایان زندگی نیست بلکه امکانی است که همواره در آن هستیم: امکانی که هیچ‌کس نمی‌تواند به‌جای من عهده‌دارش شود.

زمان‌مندی. نتیجه «هستی و زمان» این است که معنای هستی دازاین، زمان‌مندی است: ما همواره از گذشته‌ای که در آن پرتاب شده‌ایم، به‌سوی امکان‌های آینده، در حال حاضریم.

چرخش و آثار متأخر. پس از دهه ۱۹۳۰، تأکید از دازاین به خودِ هستی منتقل می‌شود. تکنولوژی به نظر او نه مجموعه‌ای از ابزارها بلکه شیوه‌ای از آشکاری است که همه چیز — از جمله انسان — را به «ذخیره در دسترس» بدل می‌کند. در برابر آن، از شعر، از زبان به مثابه خانه هستی، و از رهاشدگی سخن می‌گوید.

نقدها و مناقشات. نکته‌ای که باید صریح و بی‌تخفیف ثبت شود: هایدگر در ۱۹۳۳ به حزب نازی پیوست و رئیس دانشگاه فرایبورگ شد؛ عضویتش تا ۱۹۴۵ ادامه یافت، هرگز پس از جنگ عذرخواهی روشنی نکرد، و انتشار «دفترهای سیاه» از دهه ۲۰۱۰ نشان داد که در برخی یادداشت‌ها، تعبیری یهودستیزانه به کار برده که به تصویر او از تاریخ هستی گره خورده است. مناقشه بر سر نسبت این امر با فلسفه‌اش هنوز ادامه دارد و هیچ خواندن جدی‌ای از او نمی‌تواند از کنارش بگذرد. نقد فلسفی نیز کم نیست: کارناپ زبان او را بی‌معنا خواند، و لویناس

— که خود از شاگردانش بود — استدلال کرد که تقدم پرسش هستی، رابطه اخلاقی با دیگری را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر فلسفه قرن بیستم، به‌رغم همه چیز، از هر کس دیگری در سنت قاره‌ای بیشتر است: سارتر، مرلوپونتی، لویناس، گادامر، آرنتم، فوکو و دریدا همه از او می‌گذرند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، حساس‌ترین عنوان مجموعه برای پژوهش شماست، و دقت در آن تعیین‌کننده است. هایدگر در بند نهم «هستی و زمان» می‌نویسد که ذات دازاین در وجود او نهفته است — جمله‌ای که در ترجمه فارسی به آسانی «اصالت وجود» خوانده می‌شود. اما سه تفاوت بنیادی هست. نخست، این حکم درباره دازاین است، نه درباره همه موجودات؛ سنگ و درخت چنین وضعی ندارند. دوم، «هستی» نزد هایدگر یک واقعیت عینی ذومراتب نیست که سنگ سهم کمتری از آن داشته باشد و انسان بیشتر؛ هستی اصلاً موجود نیست، بلکه آن چیزی است که در پرتوش موجودات آشکار می‌شوند. سوم و مهم‌ترین: هایدگر نظام‌هایی را که هستی را با برترین موجود یکی می‌گیرند و از آن مبدأ همه چیز می‌سازند، «انتو-تئولوژی» می‌نامد و آنها را دقیقاً نمونه فراموشی هستی می‌داند. اگر او با حکمت متعالیه آشنا می‌شد، به احتمال زیاد آن را در همین رده می‌نشاند. این بدان معنا نیست که مقایسه بی‌فایده است؛ برعکس، دقیقاً همین‌جا جای یک کار اصیل است: نشان دادن اینکه آیا اتهام انتو-تئولوژی بر صدر وارد است یا او راهی سوم دارد. اما پیش‌شرط چنین کاری، پذیرفتن تفاوت است، نه یکی‌گرفتن شتاب‌زده.

آثار کلیدی. هستی و زمان . مسئلهٔ تکنولوژی . سرآغاز کار هنری . نامه‌ای دربارهٔ
اومانيسم . متافيزيک چيست

شناسنامه. (۱۸۸۳-۱۹۶۹ م.)، آلمانی، نخست روان‌پزشک و نویسنده کتابی که هنوز مرجع روان‌پزشکی است، سپس فیلسوف؛ به سبب یهودی‌بودن همسرش در ۱۹۳۷ از تدریس محروم و در ۱۹۴۵ در آستانه انتقال به اردوگاه بود که نیروهای متفقین رسیدند.

زمینه و مسئله محوری. یاسپرس از روان‌پزشکی به فلسفه رسید، و همین مسیر تعیین‌کننده است: پرسش او این است که چگونه می‌توان از انسان سخن گفت بی‌آنکه او را به موضوع علم فروکاست.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اگزیستنس. آنچه من واقعاً هستم، هرگز موضوع شناخت عینی نمی‌شود. روان‌شناسی می‌تواند رفتار مرا توصیف کند، اما آنچه در تصمیم و آزادی و مسئولیت خود هستم، از قلم می‌افتد. اگزیستنس نه یک شیء بلکه امکانی است که باید محقق شود.

موقعیت‌های مرزی. موقعیت‌هایی که نمی‌توان از آنها گریخت یا تغییرشان داد: مرگ، رنج، کشمکش، گناه، و تصادفی‌بودن سرنوشت. در این موقعیت‌ها، پوشش‌های زندگی روزمره فرومی‌ریزد و انسان با اگزیستنس خود روبه‌رو می‌شود. یاسپرس می‌گوید فلسفه واقعی از همین‌جا آغاز می‌شود، نه از حیرت انتزاعی.

فراگیرنده. مفهوم محوری او: هرچه بشناسیم، در افقی قرار دارد؛ و هر افقی خود در افق گسترده‌تری. آنچه همه افق‌ها را دربر می‌گیرد، خود هرگز نمی‌تواند موضوع شناخت شود، زیرا موضوع‌شدن یعنی در برابر ما قرارگرفتن و محدودشدن. فراگیرنده را نمی‌توان شناخت؛ تنها می‌توان به آن اشاره کرد.

رمزها. پس نسبت ما با تعالی چگونه است؟ از راه «رمزها»: اسطوره، هنر، دین و خودِ زبان فلسفی، همه رمزهایی اند که به تعالی اشاره می‌کنند بی‌آنکه آن را در چنگ آورند. تفسیر رمز به معنای مطلق و نهایی، همان جایی است که دین به جزم‌اندیشی می‌افتد.

عصر محوری. تز تاریخی مشهور او: در فاصله حدود هشتصد تا دویست پیش از میلاد، به طور مستقل و همزمان در چین، هند، ایران، فلسطین و یونان، جهشی در آگاهی رخ داد — کنفوسیوس و لائوتزه، بودا و اوپانیشادها، زرتشت، پیامبران بنی‌اسرائیل، و فیلسوفان یونانی. در همه این جاها، انسان از اسطوره بی‌واسطه فاصله گرفت و برای نخستین بار خود و جهان را به پرسش گرفت.

مسئله گناه آلمانی. در ۱۹۴۶، در نخستین متن جدی درباره مسئولیت جمعی، چهار گونه گناه را تفکیک کرد: جنایی، سیاسی، اخلاقی و متافیزیکی — و استدلال کرد که خلط این چهار، هم به انکار کامل مسئولیت می‌انجامد و هم به محکومیت جمعی بی‌تمایز.

نقدها و مناقشات. فلسفه او را به ابهام متهم کرده‌اند: اگر فراگیرنده هرگز شناختنی نیست، سخن گفتن درباره آن چه وضعی دارد؟ یاسپرس خود می‌پذیرفت که زبان او در اینجا ناگزیر نارساست و آن را «روشنگری اگزیستنس» می‌نامید، نه شناخت. تز عصر محوری نیز از سوی مورخان نقد شده که همزمانی را بزرگ‌تر از آنچه هست می‌نمایاند.

میراث و اثرگذاری. او در فلسفه اگزیستنس، در روان‌پزشکی پدیدارشناختی، و در بحث مسئولیت جمعی پس از جنایات دولتی، مرجع است. مفهوم عصر محوری امروز در تاریخ جهانی و مطالعات تطبیقی ادیان کاربرد گسترده دارد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. برای پژوهشی که به امر مطلق و حدود عقل می‌پردازد، این عنوان نزدیک‌ترین همتای غربی به همان تراز است: فراگیرنده هرگز موضوع شناخت نمی‌شود، زیرا شناختن یعنی در برابر خود نهادن و محدودکردن؛ و هر آنچه درباره آن گفته می‌شود، رمز است نه گزاره شناختی. تفاوت مهم آنکه یاسپرس از این نتیجه، به سکوت پوزیتیویستی نمی‌رسد و نه به عرفان؛ او راه سومی می‌رود که آن را «ایمان فلسفی» می‌نامد: نسبتی که نه دانش است و نه جزم دینی. سنجش این موضع در کنار موضع خودتان، به‌ویژه در بحث نسبت عقل با مطلق، می‌تواند دقیق‌ترین بخش کار باشد.

آثار کلیدی. فلسفه (سه جلد) . منشأ و هدف تاریخ . مسئله گناه .
آسیب‌شناسی عمومی روانی . ایمان فلسفی

شناسنامه. (۱۹۰۵-۱۹۸۰ م.)، فرانسوی، معلم فلسفه دبیرستان، اسیر جنگی در ۱۹۴۰، نویسنده، نمایشنامه‌نویس و فعال سیاسی؛ جایزه نوبل ادبیات ۱۹۶۴ را رد کرد.

زمینه و مسئله محوری. سارتر روش پدیدارشناسی را از هوسرل و مفاهیم هایدگر را می‌گیرد و از آنها فلسفه‌ای درباره آزادی می‌سازد. پرسش او: اگر انسان طبیعت از پیش تعیین‌شده‌ای ندارد، پیامدهایش چیست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

در-خود و برای-خود. دو گونه هستی: هستی اشیاء که یکسره پر و انبوه و همان است که هست؛ و هستی آگاهی که همواره از خود فاصله دارد، خودش نیست و باید خود را بسازد. آگاهی نزد سارتر تهی است؛ چیزی نیست جز نسبت با آنچه خودش نیست.

نیستی. آنچه انسان به جهان می‌آورد، «نیست» هاست: انتظار کسی را در کافه داشتن و ندیدنش، دیدن آن نبودن است. توان پرسیدن، انکارکردن و تصور «آنچه نیست» همان چیزی است که آزادی را ممکن می‌کند.

محکوم به آزادی. ما آزادی را انتخاب نکرده‌ایم؛ در آن رها شده‌ایم و حتی انتخاب نکردن، خود انتخابی است. مسئولیت، از این آزادی جدایی‌ناپذیر است و همین، اضطراب می‌آورد.

سوء نیت. گریز رایج از این اضطراب: وانمودکردن به اینکه چاره‌ای نداشتیم. سارتر مثال پیشخدمت کافه را می‌آورد که چنان در نقش پیشخدمت بودن

فرومی رود که گویی شیئی است با ذات معین. سوء نیت، دروغ به خود است — و ساختار متناقض آن، خود موضوع تحلیل او.

نگاه دیگری. دیگری کسی است که مرا موضوع نگاه خود می کند و در آن نگاه، من از فاعل به شیء بدل می شوم. شرم، تجربه بی واسطه همین است. از این تحلیل، جمله مشهور نمایشنامه اش می آید که دوزخ، دیگران اند — که برخلاف تصور رایج، اعلام نفرت از انسان ها نیست بلکه توصیف وضعی است که در آن، آدمی خود را در تصویری که دیگران از او دارند حبس کند.

تعهد و مارکسیسم. در دوره دوم، در «نقد عقل دیالکتیکی» می کوشد آزادی فردی را با ساختارهای اجتماعی و تاریخی جمع کند؛ مفاهیمی مانند «عمل ناپذیر» — آنچه کنش های گذشته، سخت شده و به مانع بدل شده — و تمایز میان «سریالیت» و «گروه در حال جوش» از همین دوره است.

نقدها و مناقشات. مواضع سیاسی او — سکوت طولانی درباره اردوگاه های شوروی و بعدها همدلی با مائوئیسم — از همان زمان و به ویژه از سوی کامو و آرون به شدت نقد شد. از حیث فلسفی، مهم ترین اشکال این است که آزادی رادیکال، وزن موقعیت را کم می گیرد؛ مرلوپونتی و دوبووار هر دو، هر یک به شیوه خود، همین را تصحیح کردند. هایدگر نیز در «نامه ای درباره اومانیزم» تصریح کرد که سارتر او را وارونه فهمیده است.

میراث و اثرگذاری. او چهره روشنفکر متعهد قرن بیستم است؛ و اگزیستانسیالیسم، تا حد زیادی از راه نمایشنامه ها و رمان های او به جریانی فرهنگی و جهانی بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. اینجا باید بیش از هر جای دیگر دقت کرد. سارتر در «اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر» فرمول را چنین می‌آورد: در مورد انسان، وجود بر ماهیت مقدم است. اما در همان متن، خود او مثال نقض را می‌آورد: کاردِ کاغذبری را صنعتگری با تصویری از کارکردش می‌سازد؛ در مورد آن، ماهیت بر وجود مقدم است. یعنی فرمول سارتر یک تز عام هستی‌شناختی درباره ساختار همه موجودات نیست؛ ادعایی است درباره انسان، و مبنایش نیز الهیاتی-منفی است: چون خدایی نیست که پیش از ساختن انسان، تصویری از او داشته باشد، انسان نخست هست و سپس خود را می‌سازد. مقایسه این با اصالت وجود صدرایی، اگر دقیق انجام شود، بیش از آنکه شباهت نشان دهد تفاوت نشان می‌دهد: صدرا از ساختار واقعیت سخن می‌گوید و در چارچوبی که خدا مبدأ آن است؛ سارتر از وضع انسان سخن می‌گوید و دقیقاً بر مبنای نبود خدا. اشتراک لفظ در ترجمه فارسی، نباید این تفاوت را بپوشاند.

آثار کلیدی. هستی و نیستی . اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر . نقد عقل دیالکتیکی . تهوع . مگس‌ها و در بسته دوزخ

شناسنامه. (۱۹۰۸-۱۹۶۱ م.)، فرانسوی، هم‌دوره سارتر و دوبووار، استاد کلژ دو فرانس؛ در پنجاه‌وسه سالگی و در میانه نوشتن اثر آخرش درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. مرلوپونتی نخستین فیلسوفی است که دستاوردهای روان‌شناسی گشتالت و آسیب‌شناسی عصبی را به قلب فلسفه آورد. پرسش او: ادراک چیست، و چرا هر دو مکتب بزرگ — تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی — آن را نادرست فهمیده‌اند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد دوگانه تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی. تجربه‌گرایی ادراک را ترکیب داده‌های حسی مجزای می‌داند؛ عقل‌گرایی آن را داوری ذهن بر مبنای آن داده‌ها. مرلوپونتی می‌گوید هر دو، تجربه واقعی را نادیده می‌گیرند: من نخست لکه‌های رنگی نمی‌بینم و سپس نتیجه نمی‌گیرم که این میز است؛ من مستقیماً میز را می‌بینم، در زمینه‌ای، از منظری، و با معنایی که پیشاپیش در آن حاضر است.

بدن زیسته. من بدن ندارم، بدن هستم. بدن نه شیئی در میان اشیاء است و نه ابزار ذهن؛ بدن، همان نقطه نگاه من به جهان و شرط امکان هر ادراکی است. من می‌دانم دستم کجاست بی‌آنکه نگاه کنم: این «طرح‌واره بدنی»، شناختی است پیش از هر شناخت گزاره‌ای.

قصیدت حرکتی. پیش از «می‌دانم که»، «می‌توانم» هست. ورزشکار یا نوازنده، مهارتش را در قالب گزاره نمی‌داند بلکه بدنش می‌داند. این تحلیل، از حیث ساختاری با تمایز رایل میان دانستن چگونه و دانستن اینکه هم‌راستاست، اما از راهی کاملاً متفاوت.

ابهام. او فلسفه خود را «فلسفه ابهام» می‌خواند: تجربه زیسته نه شفافیت کامل ذهن دکارتی را دارد و نه تیرگی محض شیء را؛ همواره آمیزه‌ای است و کوشش برای زدودن این ابهام، خود پدیده را نابود می‌کند.

گوشت جهان. در اثر ناتمام آخرش، تصویری هستی‌شناختی می‌پرورد که آن را «گوشت» می‌نامد: بافتی مشترک که هم بیننده و هم دیدنی از آن ساخته شده‌اند. تمثیل او دو دست است که یکدیگر را لمس می‌کنند: هر دست، همزمان لمس‌کننده و لمس‌شونده است. جهان و من، دو جوهر روبه‌روی هم نیستیم بلکه دو رویه یک بافت.

نقدها و مناقشات. اثر آخر ناتمام ماند و تفسیر مفهوم گوشت همچنان محل بحث است. برخی نیز می‌گویند فلسفه او با تکیه فراوان بر ادراک، وزن زبان و ساختارهای اجتماعی را کم می‌گیرد — نقدی که موج ساختارگرایی بعدی به شدت مطرح کرد.

میراث و اثرگذاری. او امروز، بیش از سارتر، در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنده است: در علوم شناختی «شناخت مجسم»، در روان‌شناسی ادراک، در نظریه هنر و در پژوهش‌های حرکت و مهارت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. مفهوم «گوشت» کوششی است برای یافتن سطحی از هستی که پیش از تقسیم به سوژه و ابژه، و پیش از تقسیم به ذهن و ماده قرار دارد. از حیث ساختاری، این همان جایگاهی است که در سنت‌های دیگر با مفاهیم دیگری پر شده — از بی‌تفاوتی شلینگ تا وحدت وجود. اما مبنای مرلپونتی نه شهود عرفانی است و نه استدلال متافیزیکی، بلکه تحلیل دقیق تجربه ادراکی و به‌ویژه تجربه لمس متقابل. برای پژوهش شما این

نکته ارزش دارد: نشان می‌دهد که می‌توان از راه توصیف پدیدارشناختی، و نه از راه برهان، به تزی هستی‌شناختی رسید — و اینکه اعتبارچنین راهی، خود پرسشی است که باید بررسی شود.

آثار کلیدی. پدیدارشناسی ادراک . مرئی و نامرئی . ساختار رفتار . چشم و ذهن . اومانیزم و ترور

شناسنامه. (۱۹۰۸-۱۹۸۶ م.)، فرانسوی، دومین زن در تاریخ فرانسه که در آزمون آگرگاسیون فلسفه پذیرفته شد و در آن سال دوم شد — نفر اول سارتر بود؛ نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار.

زمینه و مسئله محوری. دوبووار سال‌ها زیر عنوان «همراه سارتر» خوانده می‌شد؛ پژوهش‌های سه دهه اخیر نشان داده که چند مفهوم کلیدی اگزیستانسیالیسم فرانسوی نخست نزد او صورت‌بندی شده است. پرسش محوری او این است: اگر انسان آزاد است، چرا نیمی از بشریت قرن‌ها در وضع فرودستی مانده — و این وضع چگونه ساخته و طبیعی جلوه داده شده است؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

زن به مثابه دیگری. تحلیل بنیادی «جنس دوم» این است که مرد، خود را به عنوان امر مطلق و معیار می‌نهد و زن را به عنوان «دیگری» تعریف می‌کند؛ زن نه به خودی خود بلکه در نسبت با مرد فهمیده می‌شود. تفاوت این وضع با دیگر صورت‌های ستم آن است که زنان در سراسر تاریخ در میان ستمگران خود زیسته‌اند و اقلیتی جدا با تاریخ و سرزمین مشترک نبوده‌اند؛ همین، مقاومت جمعی را دشوارتر کرده است.

زن زاده نمی‌شوند، زن می‌شوند. مشهورترین جمله کتاب، و کاربرد دقیق فرمول اگزیستانسیالیستی بر یک مورد مشخص: آنچه «زنانگی» خوانده می‌شود ذات زیستی نیست بلکه فرایندی است که در آن، دختر از کودکی به این وضع پرورده می‌شود. او فصل‌های مفصلی به کودکی، بلوغ، ازدواج، مادری و پیری اختصاص می‌دهد تا نشان دهد این ساختن چگونه گام به گام رخ می‌دهد.

درون‌ماندگاری و تعالی. هستی انسانی در فرافکندن خود به‌سوی امکان‌های تازه است؛ اما زن، تاریخاً به قلمرو تکرار و نگهداری زندگی محدود شده — کاری که هیچ‌گاه به سرانجام نمی‌رسد و هر روز از نو آغاز می‌شود. مسئله نه فرودستی زن، که محروم‌شدن او از موقعیت‌هایی است که در آنها تعالی ممکن می‌شود.

موقعیت. او مفهوم آزادی سارتر را تصحیح می‌کند: آزادی همواره در موقعیت است، و موقعیت‌ها به‌طور نابرابر توزیع شده‌اند. کسی که همهٔ راه‌ها بر او بسته است، از حیث نظری آزاد است اما این آزادی، انتزاعی می‌ماند. همین تصحیح، پاسخ بخشی از نقدهای وارد بر سارتر است.

اخلاق ابهام. در برابر این اتهام که از اگزیستانسیالیسم هیچ اخلاقی بیرون نمی‌آید، استدلال می‌کند که آزادی من جز در جهانی که دیگران نیز در آن آزادند معنا ندارد؛ پس خواستن آزادی خود، مستلزم خواستن آزادی دیگران است. این، جدی‌ترین کوشش برای ساختن اخلاق اگزیستانسیالیستی است.

کهنسالی. در کتابی که کمتر خوانده شده اما به‌همان اندازه رادیکال است، همان روش را بر پیری اعمال می‌کند: نشان می‌دهد که وضع سالمندان نیز عمدتاً ساختهٔ اجتماع است، نه پیامد ناگزیر زیست‌شناسی.

نقدها و مناقشات. فمینیست‌های نسل‌های بعد نقدهایی وارد کرده‌اند: تمرکز کتاب بر زن سفیدپوست طبقهٔ متوسط اروپایی، و ارزش‌گذاری منفی بر مادری و بدن زنانه که به پذیرش ضمنی معیار مردانهٔ تعالی متهم شده است. با این حال، تحلیل ساختاری او همچنان پایه است.

میراث و اثرگذاری. «جنس دوم» متن بنیادی فمینیسم موج دوم است و تفکیک ضمنی جنس زیستی از جنسیت اجتماعی — که بعدها صریح شد — ریشه در همین کتاب دارد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، دقیق‌ترین کاربرد عملی تز تقدم وجود بر ماهیت در کل این مجموعه است، و در عین حال بهترین جا برای دیدن حدود آن. دوبووار نشان می‌دهد که ماهیتی که به یک گروه انسانی نسبت داده می‌شود، می‌تواند رسوب تاریخی وضعیت آن گروه باشد — همان استدلالی که ولستون کرافت در دفتر پنجم آورده بود، اکنون با دستگاه مفهومی پدیدارشناسی. اما توجه کنید که ادعای او این نیست که هیچ واقعیت زیستی در کار نیست؛ ادعا این است که واقعیت زیستی، به خودی خود معنایی ندارد و معنایش را از موقعیت اجتماعی می‌گیرد. تفکیک این دو ادعا — انکار ذات، در برابر انکار خودبستگی ذات برای تعیین معنا — نکته‌ای است که در بحث‌های ذات‌گرایی همواره باید نگه داشته شود.

آثار کلیدی. جنس دوم . اخلاق ابهام . کهنسالی . مهمان . خاطرات یک دختر مطیع

شناسنامه. (۱۹۱۳-۱۹۶۰ م.)، زاده الجزایر فرانسه در خانواده‌ای بسیار فقیر، مادرش بی‌سواد و ناشنوا؛ روزنامه‌نگار مقاومت فرانسه، برنده نوبل ادبیات ۱۹۵۷، درگذشته در تصادف رانندگی در چهل‌وشش‌سالگی. او خود را اگزیستانسیالیست نمی‌دانست.

زمینه و مسئله محوری. «افسانه سیزیف» با جمله‌ای آغاز می‌شود که کمتر متن فلسفی چنین آغازی دارد: تنها مسئله فلسفی واقعاً جدی، مسئله خودکشی است. یعنی: آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ همه چیز پس از این پرسش می‌آید.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

پوچی به مثابه رابطه. نکته دقیق و اغلب گم‌شده: پوچی نه ویژگی جهان است و نه ویژگی انسان، بلکه رابطه‌ای است میان آن دو — میان خواست انسان برای وضوح و معنا، و سکوت جهان. اگر یکی از دو طرف برداشته شود، پوچی نیز از میان می‌رود.

دو‌گریز نادرست. از این تشخیص، دو راه‌گریز هست که کامو هر دو را رد می‌کند. یکی خودکشی جسمانی، که مسئله را حل نمی‌کند بلکه یک طرف رابطه را حذف می‌کند. دیگری آنچه او «خودکشی فلسفی» می‌نامد: جهیدن به ایمان یا به یک نظام معنابخش، که با آن، پرسش را نه پاسخ داده بلکه پوشانده‌ایم. او در همین بحث، کیرکگور و شستوف و حتی هوسرل را نقد می‌کند.

عصیان، آزادی، شور. راه سوم، ماندن در تنش است: پذیرش پوچی بدون تسلیم به آن. سیزیف که هر روز سنگ را بالا می‌برد و می‌بیند که فرومی‌غلتد، در

لحظه بازگشت — وقتی می‌داند و ادامه می‌دهد — از سرنوشتش بالاتر است. جمله پایانی کتاب، که باید سیزیف را خوشبخت تصور کرد، از همین جاست.

عصیان و مرزهای آن. «انسان طاغی» ادامه منطقی است: از پوچی فردی به عصیان جمعی. اما تز اصلی کتاب هشدار است: عصیانی که به نام تاریخ و آینده، قتل امروز را توجیه کند، خودِ عصیان را نقض کرده است. عصیان از نه گفتن آغاز می‌شود اما در دلش یک آری هست: تأیید ارزشی که نباید نقض شود. تعبیر مشهور او: من عصیان می‌کنم، پس ما هستیم.

طاعون. رمانی که در آن، شکل عملی این موضع را نشان می‌دهد: نه قهرمانی، نه ایمان، نه ایدئولوژی؛ فقط انجام دادن کار خود در برابر رنج، از سرِ نوعی نجابت ساده.

نقدها و مناقشات. «انسان طاغی» به قطع رابطه او و سارتر انجامید؛ اردوگاه سارتر او را ساده‌اندیش و بی‌بهره از فهم دیالکتیک تاریخ خواند، و کامو در پاسخ گفت که این دیالکتیک، جز توجیه اردوگاه‌ها ثمری نداده است. مواضع او در جنگ الجزایر نیز محل مناقشه همیشگی است: او خواهان راه‌حلی فدرالی بود و از هر دو سو کوبیده شد؛ جمله منسوب به او درباره ترجیح مادرش بر عدالت، بارها بیرون از بستر نقل شده است.

میراث و اثرگذاری. او یکی از پرخواننده‌ترین نویسندگان فلسفی قرن بیستم است؛ و امروز، پس از فروریختن ایدئولوژی‌هایی که او نقدشان می‌کرد، موضعش درباره نسبت وسیله و هدف اعتبار بیشتری یافته است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. کامو در متافیزیک وارد نمی‌شود و آگاهانه از آن پرهیز می‌کند؛ اما موضع او برای پژوهشی که به نسبت عقل با مطلق

می‌پردازد، نکته‌ای دقیق دارد. او نمی‌گوید جهان معنا ندارد — چنین حکمی خود یک ادعای متافیزیکی است که او مدعی دانستنش نیست. می‌گوید ما معنا می‌خواهیم و جهان پاسخ نمی‌دهد، و باید در همین ندانستن ایستاد بی‌آنکه با پر کردن جای خالی از راه ایمان یا ایدئولوژی، از آن گریخت. موضعی است میان اثبات و انکار، و از این حیث با موضع یاسپرس هم‌خانواده است، هرچند بدون مفهوم تعالی.

آثار کلیدی. افسانهٔ سیزیف . انسان طاغی . بیگانه . طاعون . نامه‌هایی به یک دوست آلمانی

شناسنامه. (۱۹۰۶-۱۹۹۵ م.)، زاده کوناس لیتوانی در خانواده‌ای یهودی، نخستین مترجم هوسرل به فرانسه؛ در جنگ به عنوان اسیر جنگی فرانسوی در اردوگاه ماند و همه خانواده‌اش در لیتوانی به دست نازی‌ها کشته شدند.

زمینه و مسئله محوری. لویناس شاگرد هوسرل و هایدگر بود و آنان را به فرانسه شناساند؛ اما پس از جنگ، به بنیادی‌ترین منتقد هایدگر بدل شد. پرسش او: آیا فلسفه اولی، هستی‌شناسی است؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نقد تقدم هستی‌شناسی. پاسخ او نه است. به نظر لویناس، سنت غربی همواره کوشیده است دیگری را در چارچوبی کلی — هستی، مفهوم، نظام — جای دهد و بفهمد؛ و همین «فهمیدن»، تصاحب کردن است. فلسفه‌ای که از هستی آغاز می‌کند، فلسفه قدرت و همان‌سازی است. آنچه مقدم است، رابطه اخلاقی با دیگری است.

چهره. دیگری در «چهره» با من روبه‌رو می‌شود؛ و چهره چیزی نیست که بتوان آن را به توصیف — رنگ چشم، شکل بینی — فروکاست. چهره در آن واحد بی‌دفاع و آمرانه است: مرا فرامی‌خواند و در همان حال، به من می‌گوید که نمی‌توانی مرا بکشی. مسئولیت من در برابر او، چیزی نیست که برگزیده باشم؛ پیش از هر انتخابی، بر عهده من است.

نامتناهی در برابر تمامیت. «تمامیت» نظامی است که همه چیز را دربر می‌گیرد و هر جزء در آن نقشی دارد؛ فلسفه هگل نمونه کامل آن است. اما دیگری در

چنین نظامی نمی‌گنجد: او همواره از هر تصویری که من از او دارم فراتر می‌رود، و همین فراروی است که لویناس آن را «نامتناهی» می‌نامد.

مسئولیت نامتقارن. رابطه اخلاقی، معامله و رابطه متقابل نیست: من در برابر دیگری مسئولم، و اینکه او در برابر من مسئول باشد یا نه، کار من نیست. او تعبیرهای تندی به کار می‌برد: من گروگان دیگری‌ام، و مسئولیت من حتی شامل مسئولیت او نیز می‌شود.

شخص ثالث و عدالت. اما در جهان واقعی، تنها یک دیگری نیست؛ دیگران بسیار هستند و خواسته‌هایشان تعارض دارد. از همین‌جا ضرورت مقایسه، قاعده، نهاد و عدالت پدید می‌آید. سیاست، نزد لویناس، از دل اخلاق برمی‌خیزد و باید همواره به آن پاسخگو بماند.

هست. مفهوم بدیع دیگر او: تصور «هست» بی‌شخص و بی‌صاحب — همه‌ی بی‌پایان بودن، وقتی همه چیز را برداریم و هنوز چیزی می‌ماند. او این را نه امری آرامش‌بخش بلکه هراس‌آور توصیف می‌کند؛ نقطه مقابل تصویری که در آن، هستی خیر و کمال است.

نقدها و مناقشات. دریدا در جستاری مفصل نشان داد که لویناس برای بیان تقدم اخلاق بر هستی‌شناسی، ناچار از زبان همان هستی‌شناسی است. اشکال دوم، عملی است: مسئولیت نامتناهی و نامتقارن، چگونه راهنمای عمل می‌شود؟ خود او پاسخ می‌داد که ورود شخص ثالث، جای محاسبه و عدالت را باز می‌کند. مواضع او درباره مناقشه اسرائیل و فلسطین نیز محل نقد جدی بوده است.

میراث و اثرگذاری. او مسیر «چرخش اخلاقی» فلسفه قاره‌ای را گشود و بر دریدا، بر اخلاق کاربردی و بر الهیات معاصر اثر گذاشت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. لویناس رادیکال‌ترین چالش این دفتر برای پرسش هستی است، و به همین سبب برای پژوهش شما ارزش دارد. او نمی‌گوید پرسش هستی بی‌معناست — چنان‌که پوزیتیویست‌ها می‌گفتند — و نمی‌گوید پاسخش را می‌داند. می‌گوید این پرسش، پرسش نخست نیست؛ و اولویت‌دادن به آن، خود پیامدهایی دارد. برای هر پژوهشی که تمام بنای خود را بر تقدم مسئله وجود می‌گذارد، این اعتراض باید پاسخی داشته باشد — دست‌کم توضیحی درباره‌ی اینکه چرا مسئله وجود، مقدم بر مسئله نسبت با دیگری است.

آثار کلیدی. تمامیت و نامتناهی . جز از هستی یا فراسوی ذات . زمان و دیگری . اخلاق و نامتناهی . چهار قرائت تلمودی

شناسنامه. (۱۹۰۰-۲۰۰۲ م.)، آلمانی، شاگرد هایدگر، استاد هایدلبرگ؛ اثر اصلی‌اش را در شصت‌سالگی منتشر کرد و تا صد و دوسالگی زیست.

زمینه و مسئله محوری. گادامر می‌پرسد: در فهم — چه فهم یک متن کهن، چه فهم یک اثر هنری، چه فهم انسانی از فرهنگ دیگر — واقعاً چه رخ می‌دهد؟ و تأکید او این است که پرسش، توصیفی است نه دستوری: او روش نمی‌سازد، بلکه شرایط هر فهمی را می‌کاود.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

بازسازی مفهوم پیش‌داوری. روشنگری، پیش‌داوری را مانع فهم می‌دانست. گادامر می‌گوید فهم بدون پیش‌فرض ناممکن است: ما همواره با انتظارات و پرسش‌هایی به متن نزدیک می‌شویم که از سنت خودمان آمده‌اند. مسئله نه حذف آنها — که ممکن نیست — بلکه آگاه‌شدن از آنها و در معرض آزمون گذاشتنشان است.

آگاهی تاریخی-اثرگذار. ما نه تنها در تاریخ قرار داریم، بلکه تاریخ در ما اثر گذاشته و شیوه دیدنمان را ساخته است، حتی آنجا که نمی‌دانیم. فهم کامل و بی‌طرف از موضعی بیرون از تاریخ، توهم است.

امتزاج افق‌ها. فهم یک متن از گذشته، نه انتقال به ذهن نویسنده است — چنان‌که شلایرماخر می‌خواست — و نه اعمال معیارهای امروز بر آن. رخدادی است که در آن، افق متن و افق مفسر به هم می‌پیوندند و هر دو تغییر می‌کنند. متن پرسشی از ما می‌پرسد و ما پرسشی از آن.

تقدم پرسش. شرط فهم آن است که متن را همچون پاسخی به پرسشی ببینیم و آن پرسش را بازایابیم. کسی که با متن گفت‌وگو نمی‌کند بلکه صرفاً آن را دسته‌بندی می‌کند، چیزی نفهمیده است.

کار بست. فهم همیشه با به‌کار بستن همراه است. قاضی که قانونی کهن را بر موردی امروزی اعمال می‌کند، هم آن را می‌فهمد و هم در فهمیدن، به وضع تازه‌ای می‌آوردش. این ساختار، به نظر گادامر، الگوی همه فهم‌هاست.

زبان. جمله مشهور و بحث‌انگیز او: هستی‌ای که بتوان فهمید، زبان است. مقصود انکار واقعیت بیرون از زبان نیست؛ مقصود این است که هر دسترسی ما به هستی، از راه زبان است و زبان، ابزاری که بتوان کنارش گذاشت نیست.

نقدها و مناقشات. هابرماس مهم‌ترین نقد را وارد کرد: اگر سنت را چنین محترم بشماریم، ابزار نقد ایدئولوژی از دست می‌رود؛ سنت می‌تواند حامل روابط قدرت و سرکوب باشد و باید بتوان از بیرون آن نقدش کرد. گادامر پاسخ داد که هیچ «بیرونی» در کار نیست و نقد نیز از درون سنتی صورت می‌گیرد. این مناقشه هرگز به نتیجه قطعی نرسید و هر دو موضع همچنان مدافع دارند.

میراث و اثرگذاری. هرمنوتیک فلسفی از او به الهیات، حقوق، تاریخ، نظریه ادبی و روش‌شناسی علوم اجتماعی راه یافت.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. برای پژوهش شما، ارزش این عنوان بیش از آنکه در محتوا باشد، در روش است. اگر گادامر درست بگوید، خواندن ملاصدرا امروز، بازسازی دقیق نظر او نیست بلکه رخدادی است میان افق او و افق ما؛ و همین‌طور است خواندن هایدگر یا کریپکی از موضعی که در سنت اسلامی پرورده شده. این نه نقص کار است و نه بهانه‌ای برای بی‌دقتی؛ توصیف

وضع واقعی هر کار تطبیقی است. نتیجه عملی اش این است که در مقایسه دو سنت، باید پرسش هر متن را بازیافت — یعنی پرسید که آن متن پاسخی به چه مسئله‌ای بوده — پیش از آنکه پاسخ‌ها را کنار هم گذاشت. بسیاری از مقایسه‌های نادرست، از نادیده گرفتن همین گام برمی‌خیزند.

آثار کلیدی. حقیقت و روش · دیالوگ و دیالکتیک · فلسفه گادامر در عمل · میراث اروپا · شعر و فلسفه

شناسنامه. (۱۹۱۳-۲۰۰۵ م.)، فرانسوی، پنج سال اسیر جنگی در آلمان که در اردوگاه، هوسرل ترجمه می‌کرد؛ استاد نانتر و شیکاگو؛ پروتستان و در همهٔ عمر، فیلسوفی که می‌کوشید میان مواضع رقیب میانجی شود.

زمینه و مسئلهٔ محوری. روش ریکور «راه دراز» است: به‌جای شهود مستقیم، از دل تحلیل زبان، نماد، متن و روایت گذشتن. پرسش او در نهایت یکی است: خود چیست، و چگونه می‌توان آن را فهمید؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نماد به اندیشه راه می‌برد. در کار اولیه‌اش دربارهٔ شر، نشان می‌دهد که تجربهٔ گناه و آلودگی نخست در نمادها و اسطوره‌ها بیان شده و فلسفه باید از همان‌ها آغاز کند: نماد را نه کنار گذاشت و نه در آن ماند، بلکه از آن اندیشید.

دو هرمنوتیک. تفکیک مشهور او: «هرمنوتیک بدگمانی» که مارکس، نیچه و فروید نمایندگان آن‌اند و معنای ظاهری را نقاب معنایی پنهان می‌دانند؛ و «هرمنوتیک اعتماد» که در پی بازیافتن و احیای معناست. ریکور می‌گوید هر دو لازم‌اند: باید از مسیر بدگمانی گذشت تا به اعتمادی رسید که دیگر ساده‌لوحانه نیست.

استعاره و روایت. استعارهٔ زنده، به نظر او صرفاً آرایه نیست بلکه توصیف تازه‌ای از واقعیت پیش می‌نهد. همین‌طور روایت: ساختن پیرنگ، رویدادهای پراکنده را به کلیتی معنادار بدل می‌کند. در «زمان و حکایت» استدلال می‌کند که ناسازهای زمان — که از آگوستین تا هوسرل بی‌پاسخ مانده‌اند — در سطح نظری حل نمی‌شوند، اما روایت، پاسخی عملی به آنهاست.

هویت روایی. از این جا به مفهوم مرکزی خود می‌رسد و در «خود همچون دیگری» آن را می‌پرورد. دو معنای هویت را تفکیک می‌کند: هویت به معنای یکسان ماندن — که در طول زمان، دربارهٔ انسان درست نیست — و هویت به معنای «خودینگی»: کسی که وعده می‌دهد و بر آن می‌ایستد، در حالی که همه چیزش تغییر کرده. آنچه این دو را به هم پیوند می‌دهد روایت است: من نه جوهری ثابتم و نه صرفاً رشته‌ای از حالات، بلکه داستانی هستم که خود و دیگران دربارهٔ من می‌گویند و بازی گویند.

حافظه، تاریخ، فراموشی. در آخرین اثر بزرگش، به مسئولیت در برابر گذشته می‌پردازد: نسبت حافظهٔ شخصی با تاریخ مستند، خطر فراموشی تحمیلی و خطر حافظهٔ وسواسی، و جایگاه بخشش که به نظر او نه فراموشی است و نه انکار عدالت.

نقدها و مناقشات. روش میانجی‌گرانهٔ او متهم شده که از موضع‌گیری قاطع می‌گریزد. برخی نیز گفته‌اند هویت روایی، برای زندگی‌هایی که با گسست شدید — تروما، تبعید، بیماری — روبه‌رو شده‌اند، الگوی مناسبی نیست، زیرا دقیقاً همان انسجام روایی است که فرومی‌ریزد.

میراث و اثرگذاری. ریکور در فلسفهٔ زبان، نظریهٔ ادبی، تاریخ‌نگاری، الهیات و حقوق اثرگذار بوده و شاید فراگیرترین فیلسوف قاره‌ای نیمهٔ دوم قرن بیستم باشد.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. مفهوم هویت روایی، پاسخی است به معمایی که در دفتر پیشین با پارفیت طرح شد. یک سو، تصور جوهری از نفس است — چیزی ثابت که در طول زمان می‌ماند؛ سوی دیگر، تحلیل هیوم و

پارفیت که آن را به رشته‌ای از حالات فرومی‌کاهند. ریکور راه سومی پیشنهاد می‌کند: آنچه هویت را می‌سازد نه جوهر است و نه صرف پیوستگی علّی، بلکه وحدتی است که در روایت ساخته و بازساخته می‌شود — وحدتی که واقعی است اما نه از سنخ ثبات یک شیء. برای بحث ما این نمونه آموزنده‌ای است از اینکه چگونه می‌توان از دوگانه «جوهر ثابت یا انحلال کامل» بیرون آمد؛ و پرسشی که برای پژوهش شما باقی می‌ماند این است که آیا این راه سوم، تنها دربارهٔ انسان کار می‌کند یا الگویی عام‌تر در اختیار می‌گذارد.

آثار کلیدی. زمان و حکایت (سه جلد) • خود همچون دیگری • استعارهٔ زنده • حافظه، تاریخ، فراموشی • دربارهٔ تفسیر: جستاری در باب فروید

یادداشت پایانی دفتر یازدهم

چهار نکته برای جمع‌بندی، که سه تای نخست مستقیماً به پژوهش شما مربوط‌اند.

نخست، بازگشت پرسش هستی. آنچه در دفترهای هفتم تا دهم زیر فشار انکار و بازصورت‌بندی بود، اینجا با هایدگر به مرکز بازمی‌گردد — اما دگرگون‌شده. پرسش او نه «چه چیزهایی هست» و نه «وجود اصیل است یا ماهیت»، بلکه «معنای هستی چیست» است؛ و تز محوری‌اش، تفاوت هستی و موجود است. هرگونه مقایسه با سنت صدرایی باید از همین‌جا آغاز کند، نه از شباهت لفظی.

دوم، هشدار درباره‌ی یکی‌گرفتن. سه بار در این دفتر — نزد هایدگر، سارتر و دوبووار — تعبیرهایی می‌آید که در ترجمه فارسی به اصالت وجود شبیه می‌شوند و نیستند. فرمول سارتر ادعایی است درباره‌ی انسان و بر مبنای نبود خدا؛ حکم هایدگر درباره‌ی دازاین است و «هستی» نزد او اصلاً موجود نیست. تفاوت‌ها را در متن هر عنوان آورده‌ام؛ اگر در کار تطبیقی جدی گرفته شوند، ثمره کار بسیار بیشتر خواهد بود از یافتن شباهت‌های ظاهری.

سوم، دو بدیل جدی. لویناس می‌گوید پرسش هستی اصلاً پرسش نخست نیست و اخلاق بر آن مقدم است؛ و ریکور نشان می‌دهد که میان جوهر ثابت و انحلال کامل، راه سومی هست. هر دو، پرسش‌هایی‌اند که یک پژوهش جدی باید به آنها پاسخ دهد.

چهارم، برای کار شما درباره‌ی مطلق و حدود عقل: مفهوم «فراگیرنده» نزد یاسپرس نزدیک‌ترین همتای غربی به آن تز است، و موضع کامو — ماندن در

تنش بدون پر کردن جای خالی از راه ایمان یا ایدئولوژی — بدیل سومی در برابر اثبات و انکار.

دفتر دوازدهم، آخرین دفتر مجموعه، به نظریه انتقادی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی می‌پردازد: شانزده عنوان از لوکاچ تا بدیو.

دفتر دوازدهم

نظریه انتقادی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی

دیباچه

دفتر دوازدهم، آخرین دفتر مجموعه، شانزده عنوان دارد و در دو بخش عرضه می‌شود. بخش نخست هشت عنوان دارد: از لوکاچ تا آلتوسر — یعنی سنت مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت. بخش دوم به فوکو، دریدا، دلوز، لیوتار، بوردیو، ژیزک، آگامبن و بدیو می‌پردازد.

سه ملاحظه.

نخست درباره زمینه: آنچه «مارکسیسم غربی» خوانده می‌شود، از یک ناکامی زاده شد. انقلاب‌های کارگری در اروپای غربی رخ ندادند و به جای آن، فاشیسم آمد. پرسش این نسل از همین جا برخاست: اگر شرایط عینی فراهم بود و انقلابی رخ نداد، مسئله کجاست؟ پاسخ‌ها همه به یک سمت رفتند: به فرهنگ، ایدئولوژی، آگاهی و روان.

دوم درباره پیوند با مسئله محوری مجموعه: در این بخش، مفهوم «ذات» به سه سرنوشت کاملاً متفاوت دچار می‌شود و هر سه برای پژوهش شما آموزنده‌اند.

مارکوزه از آن به عنوان معیاری انتقادی دفاع می کند — ذات انسان نه آنچه هست بلکه آنچه می تواند باشد. آدورنو می گوید مفهوم هرگز بر شیء منطبق نمی شود و کار فلسفه، توجه به همان چیزی است که از مفهوم می گریزد. و آلتوسر آن را به کلی کنار می گذارد: ذات انسانی وجود ندارد و «انسان» مقوله ای ایدئولوژیک است.

سوم آنکه یک عنوان این بخش — هورکهایمر — تفکیکی می سازد که به کار پروژه دیگر شما درباره عقل می آید: تفکیک عقل ابزاری از عقل عینی.

شناسنامه. (۱۸۸۵-۱۹۷۱ م.)، مجارستانی از خانواده‌ای بانکدار و ثروتمند، شاگرد زیمیل و آشنای وبر؛ کمیسر فرهنگ در جمهوری شورایی مجارستان ۱۹۱۹، سال‌ها تبعیدی در مسکو، و وزیر در دولت ایمره نادی در ۱۹۵۶ که پس از سرکوب به رومانی تبعید شد.

زمینه و مسئله محوری. لوکاچ می‌کوشد توضیح دهد که چرا کارگران، به‌رغم موقعیت عینی‌شان، به آگاهی انقلابی نمی‌رسند. پاسخ او فراتر از اقتصاد می‌رود و به ساختار خود تجربه در جامعه سرمایه‌داری می‌رسد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

شیء‌وارگی. مفهوم مرکزی او، که تحلیل مارکس از بت‌وارگی کالا را با تحلیل وبر از عقلانی‌سازی درمی‌آمیزد. در جامعه‌ای که همه چیز به کالا بدل می‌شود، روابط میان انسان‌ها شکل روابط میان اشیاء به خود می‌گیرد و چیزی که ساخته تاریخ است، طبیعی و تغییرناپذیر می‌نماید. مهم‌تر آنکه این وضع فقط اقتصادی نیست: بر شیوه اندیشیدن نیز اثر می‌گذارد و به تخصص‌گرایی، تکه‌تکه‌شدن دانش و نگاه ناظرانه می‌انجامد. لوکاچ حتی مدعی است که ناسازهای فلسفه کلاسیک آلمانی — از جمله شیء در خود کانت — بازتاب فلسفی همین وضع‌اند.

تمامیت. آنچه روش مارکسی را از دیگر رویکردها جدا می‌کند، به نظر او نه فلان تز اقتصادی بلکه مقوله تمامیت است: دیدن هر پدیده در نسبتش با کل. تحلیلی که پدیده‌ای را جدا و به‌خودی‌خود بررسی می‌کند، ناگزیر آن را طبیعی و ابدی می‌نمایاند.

آگاهی نسبت داده شده. او میان آنچه کارگران واقعاً فکر می کنند و آنچه اگر موقعیت خود را به تمامی می فهمیدند فکر می کردند تفکیک می گذارد. این تفکیک، پرمناقشه ترین بخش کار اوست: منتقدان می گویند راه را برای این ادعا باز می کند که حزب بهتر از خودِ کارگران می داند منافعشان چیست — و تاریخ قرن بیستم نشان داد این ادعا به کجا می رسد.

نظریهٔ رمان. اثر پیشامارکسیستی و درخشان او: رمان، حماسهٔ جهانی است که خدایان آن را ترک کرده اند؛ صورت ادبی وضعی که او «بی خانمانی استعلایی» می نامد.

هستی شناسی هستی اجتماعی. در آخرین سال های عمر، کوشید هستی شناسی ای بر مبنای مارکس بنویسد که در آن، «کار» مقولهٔ بنیادین هستی اجتماعی است: نقطه ای که در آن، غایت گذاری آگاهانه وارد زنجیرهٔ علی طبیعت می شود و چیزی تازه پدید می آید. اثر ناتمام ماند اما نشان می دهد که او تا پایان، پرسش هستی شناختی را جدی می گرفت.

نقدها و مناقشات. خودِ لوکاچ در دههٔ ۱۹۲۰ زیر فشار انترناسیونال، «تاریخ و آگاهی طبقاتی» را نقد کرد و از آن فاصله گرفت؛ اما این کتاب همچنان مهم ترین اثر اوست. «ویرانی عقل» او — که تقریباً کل سنت غیرعقل گرای آلمانی را پیش درآمد فاشیسم می خواند — از سوی اکثر پژوهشگران، از جمله آدورنو، خام و بی انصاف ارزیابی شده است.

میراث و اثرگذاری. او بنیان گذار مارکسیسم غربی است؛ مفهوم شیء وارگی از او به مکتب فرانکفورت و از آنجا به کل نقد فرهنگی قرن بیستم رسید.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. دو نکته. نخست، تحلیل شیء‌وارگی، صورتی اجتماعی از یک نکته هستی‌شناختی است: آنچه ما «طبیعت» یا «ذات» یک وضع می‌پنداریم، می‌تواند رسوب روابطی تاریخی باشد که به شیء بدل شده‌اند. این همان خطی است که از ولستون کرافت و مارکس تا دوبووار دنبال کردیم. دوم، کوشش متأخر او برای نوشتن یک هستی‌شناسی بر مبنای کار، نمونه نادری است از تلاش برای بنا کردن متافیزیک بر یک مقوله عملی و نه بر جوهر یا وجود — و از این حیث، بدیل جالبی است که ارزش سنجش دارد.

آثار کلیدی. تاریخ و آگاهی طبقاتی . نظریهٔ رمان . رمان تاریخی . هستی‌شناسی هستی اجتماعی . جان و صورت

شناسنامه. (۱۸۹۱-۱۹۳۷ م.)، ساردینیایی، از کودکی دچار ناهنجاری ستون فقرات و بیمار، بنیان‌گذار حزب کمونیست ایتالیا و نماینده مجلس؛ در ۱۹۲۶ به دستور موسولینی بازداشت شد — دادستان گفت باید این مغز را برای بیست سال از کار انداخت — و «دفترهای زندان» را در همان‌جا نوشت. اندکی پس از آزادی مشروط درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. پرسش گرامشی از دل شکست برخاست: چرا انقلاب در روسیه عقب‌مانده پیروز شد و در غرب صنعتی نه؟ پاسخ او تمام چارچوب تحلیل سیاسی را عوض کرد.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

هژمونی. پاسخ او این است که در غرب، دولت تنها بر زور تکیه نمی‌کند بلکه بر رضایت نیز؛ و این رضایت در نهادهای جامعه مدنی — مدرسه، کلیسا، مطبوعات، انجمن‌ها، فرهنگ عامه — تولید می‌شود. طبقه مسلط، جهان‌بینی خود را چنان همگانی می‌کند که «عقل سلیم» به نظر برسد. هژمونی، رهبری فکری و اخلاقی است، نه صرفاً سلطه.

جامعه مدنی به مثابه سنگربندی. تمثیل مشهور او: در روسیه، دولت همه چیز بود و جامعه مدنی ابتدایی؛ پس با یک حمله سریع فرو ریخت. در غرب، پشت دولت، شبکه‌ای از سنگرها و استحکامات وجود دارد؛ فروپاشی ظاهری دولت، ساختار را برجا نگه می‌دارد.

جنگ موضعی در برابر جنگ متحرک. نتیجه راهبردی: در چنین جوامعی، تسخیر ناگهانی قدرت بی‌فایده است؛ باید نبردی طولانی در عرصه فرهنگ و نهادها را پیش برد و پیش از رسیدن به قدرت، هژمونی فکری ساخت.

روشنفکر ارگانیکی. هر طبقه، لایه‌ای از روشنفکران خود را تولید می‌کند که جهان‌بینی‌اش را صورت‌بندی و سازمان‌دهی می‌کنند؛ در برابر آنان، «روشنفکران سنتی» — روحانیان، ادیبان — قرار دارند که خود را مستقل می‌پندارند اما در واقع میراث‌دار هژمونی پیشین‌اند. گرامشی می‌افزاید که به معنایی، هر انسانی روشنفکر است، هرچند همه این نقش را در جامعه ایفا نمی‌کنند.

عقل سلیم و فهم سالم. عقل سلیم، انبانی است آشفته از باورهای پراکنده و تاریخی که فرد بدون نقد پذیرفته؛ اما در همان انبان، هسته‌هایی از «فهم سالم» هست که می‌توان از آنها آغاز کرد. کار فکری نه تحمیل نظریه از بیرون بلکه پروراندن همین هسته‌هاست.

نقد اقتصادگرایی. او به‌شدت با تصور مکانیکی از رابطه زیربنا و روبنا مخالف است: بحران اقتصادی به‌خودی‌خود هیچ نتیجه سیاسی معینی ندارد؛ آنچه تعیین می‌کند، توان نیروها در ساختن «بلوک تاریخی» است.

نقدها و مناقشات. متن «دفترها» ناتمام، پراکنده و به سبب سانسور زندان، رمزگونه است؛ همین سبب شده که خوانش‌های بسیار متفاوتی از او ارائه شود — از لیبرال تا لنینیستی. مفهوم هژمونی نیز چنان گسترش یافته که گاه معنای دقیق خود را از دست می‌دهد.

میراث و اثرگذاری. او امروز پراجاع‌ترین نظریه‌پرداز مارکسیست در علوم اجتماعی است. مفهوم هژمونی در مطالعات فرهنگی، روابط بین‌الملل و تحلیل

رسانه به ابزار استاندارد بدل شده، و در تحلیل نظام‌هایی که بقایشان بیش از زور به تولید رضایت و مدیریت فرهنگ وابسته است، کاربرد مستقیم دارد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. موضع گرامشی «تاریخ‌گرایی مطلق» است: هیچ حقیقتی بیرون از تاریخ و بیرون از عمل انسانی وجود ندارد، و فلسفه چیزی جز «فلسفه عمل» نیست. این رادیکال‌ترین صورت انکار متافیزیک در این دفتر است — انکاری نه از موضع پوزیتیویستی بلکه از موضع تاریخی. اشکال آشنایی نیز بر آن وارد است: اگر هر حقیقتی تاریخی است، خود این حکم چه وضعی دارد؟

آثار کلیدی. دفترهای زندان . نامه‌های زندان . مسئله جنوب . نوشته‌های سیاسی پیش از زندان

شناسنامه. (۱۸۹۵-۱۹۷۳ م.)، آلمانی، از ۱۹۳۰ مدیر مؤسسه پژوهش اجتماعی فرانکفورت، مهاجر به آمریکا در دوره نازی و بازگشته به فرانکفورت پس از جنگ؛ معمار سازمانی و برنامه‌ای مکتب فرانکفورت.

زمینه و مسئله محوری. هورکهایمر می‌خواست پژوهشی بسازد که هم تجربی و میان‌رشته‌ای باشد و هم انتقادی: نه توصیف بی‌طرف جامعه، بلکه شناختی که به رهایی خدمت کند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

نظریه سنتی و نظریه انتقادی. در مقاله برنامه‌ای ۱۹۳۷، دو الگو را تفکیک می‌کند. نظریه سنتی خود را بیرون از موضوعش می‌نشانند و به گردآوری قانون‌ها می‌پردازد؛ و در این کار، از پرسیدن اینکه چرا این پرسش‌ها و نه پرسش‌های دیگر مطرح شده‌اند، غافل می‌ماند. نظریه انتقادی جایگاه اجتماعی خودش را نیز موضوع تأمل می‌کند و می‌داند که خود بخشی از همان واقعیتی است که بررسی می‌کند.

عقل عینی و عقل ابزاری. مهم‌ترین تفکیک او در «کسوف عقل»: در سنت کلاسیک، عقل مدعی بود که می‌تواند درباره خود اهداف داوری کند و بگوید چه چیزی فی‌نفسه ارزشمند است — این عقل عینی است. در دوران مدرن، عقل به توان محاسبه کارآمدترین وسیله برای هدفی که از بیرون داده شده فروکاسته شده است — عقل ابزاری یا ذهنی. نتیجه این است که پرسش از اهداف، از قلمرو عقل بیرون رانده می‌شود و به سلیقه یا قدرت واگذار می‌گردد. هورکهایمر می‌گوید

همین، جامعه را در برابر توتالیتاریسم بی‌دفاع کرد: عقلی که فقط وسیله می‌سجد، به هر هدفی می‌تواند خدمت کند.

دیالکتیک روشنگری. در کتابی که با آدورنو در تبعید نوشت، تز رادیکال‌تری می‌آید: روشنگری، در فرایند رهاکردن انسان از اسطوره، خود به اسطوره بدل می‌شود. سلطه بر طبیعت، به سلطه بر انسان و سرانجام به سلطه بر طبیعت درونی خود انسان می‌انجامد. تفسیر آنان از ادیسه و از داستان سیرن‌ها، تمثیل همین فرایند است.

صنعت فرهنگ. فصل مشهور همان کتاب: فرهنگ توده مدرن، نه بیان خودانگیخته مردم بلکه صنعتی است که محصولات استاندارد تولید می‌کند و تفاوت‌های ظاهری‌شان، خود بخشی از سازوکار است. کارکرد آن، سرگرم کردن و بازتولید همان وضعی است که مردم از آن می‌گزینند.

اشتقاق به امر به کلی دیگر. در سال‌های آخر، موضعی گرفت که برخی آن را الهیاتی خواندند: بدون تصور چیزی به کلی متفاوت از این جهان، معیاری برای نامیدن این وضع به عنوان نا عادلانه باقی نمی‌ماند. او این را نه ایمان بلکه اشتقاق می‌نامید.

نقدها و مناقشات. «دیالکتیک روشنگری» به بدبینی فراگیر و بن‌بست متهم شده: اگر عقل خود ابزار سلطه است، نقد از کدام موضع سخن می‌گوید؟ هابرماس این را «تناقض عملکردی» نظریه انتقادی نسل اول خواند و کل پروژه خود را برای حل آن ساخت.

میراث و اثرگذاری. او بنیان‌گذار سنتی است که تا امروز ادامه دارد، و مفهوم صنعت فرهنگ در مطالعات رسانه همچنان مرجع است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. تفکیک عقل عینی و عقل ابزاری، برای پروژه دیگر شما درباره عقل معاش و عقل معنا، نزدیک‌ترین همتای غربی است و ارزش سنجش دقیق دارد. شباهت در این است که هر دو تفکیک، میان عقلی که وسیله می‌سجد و عقلی که درباره غایات و معنا داوری می‌کند مرز می‌کشند. تفاوت مهم آن است که هورکهایمر این را نه به عنوان دو قوه متمایز در انسان بلکه به عنوان دو صورت تاریخی از عقل مطرح می‌کند: عقل عینی چیزی است که زمانی ادعا می‌شد و اکنون از دست رفته، نه توانی جداگانه در نفس. توجه به این تفاوت، هنگام استفاده از او در کارتان ضروری است.

آثار کلیدی. دیالکتیک روشنگری (با آدورنو) . کسوف عقل . نظریه سنتی و نظریه انتقادی . اشتیاق به امر به کلی دیگر

شناسنامه. (۱۹۰۳-۱۹۶۹ م.)، آلمانی، آهنگ ساز آموخته نزد آلبان برگ و فیلسوف؛ در تبعید آمریکا سال‌ها روی پژوهش «شخصیت اقتدارگرا» کار کرد و پس از جنگ به فرانکفورت بازگشت.

زمینه و مسئله محوری. آدورنو با پرسشی کار می‌کند که پس از آشویتس برایش مرکزی شد: چگونه می‌توان اندیشید، وقتی خود ابزارهای اندیشه — مفهوم، نظام، کلیت — با سازوکاری که به فاجعه انجامید هم‌دست‌اند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اندیشه این همان ساز و امر نا این همان. تشخیص بنیادی او: هر مفهومی، شیء را زیر یک کلی می‌نشانند و در این کار، آنچه را که در آن شیء یگانه و تن‌دهنده است حذف می‌کند. این «اندیشه این همان ساز» فقط خطای منطقی نیست؛ صورت فکری همان منطقی است که در مبادله کالایی — که همه چیز را با معیار واحد ارزش می‌سنجد — و در نهایت در سلطه عمل می‌کند. کار فلسفه، به نظر او، توجه به «امر نا این همان» است: آنچه از مفهوم می‌گریزد.

دیالکتیک منفی. برخلاف هگل، دیالکتیک نزد آدورنو به سنتز و آشتی نمی‌رسد. باید در تناقض ماند و از میل به بستن نظام پرهیز کرد. جمله مشهورش این است که کل، ناحقیقت است.

نقد هایدگر. او در «اصطلاح‌شناسی اصالت» استدلال می‌کند که زبان هایدگری، با هاله تقدسی که به واژه‌ها می‌دهد، بی‌آنکه محتوایی اجتماعی بیاورد، نوعی اقتدار کاذب می‌سازد.

نظریه زیبایی‌شناختی. هنر اصیل نزد او نه پیام سیاسی می‌دهد و نه تسلی؛ ارزشش در این است که با صورت خود، در برابر منطق مسلط مقاومت می‌کند و امکان چیزی دیگر را نگه می‌دارد. موسیقی شونبرگ برای او نمونه این مقاومت بود.

زندگی آسیب‌دیده. «مینیماتورالیا» مجموعه قطعاتی است درباره زندگی روزمره در تبعید. مشهورترین جمله آن — که زندگی درست در زندگی نادرست ممکن نیست — بیانگر موضع اوست: در ساختاری فاسد، حتی زندگی شخصی نیز از آن مصون نمی‌ماند.

پس از آشویتس. جمله او که سرودن شعر پس از آشویتس بربریت است، بارها بیرون از بستر نقل شده؛ خود او بعدها آن را تعدیل کرد و نوشت که همان‌طور که رنج ادامه‌دار حق بیان دارد، شاید حق داشته باشد که شعر همچنان سروده شود.

نقدها و مناقشات. لوکاچ او را متهم کرد که در «هتل مگاک» اقامت گزیده است: نقدی رادیکال که هیچ راه عملی نمی‌گشاید. در ۱۹۶۹، دانشجویان معترض کلاس او را به هم زدند و او پلیس را فراخواند — رویدادی که تنش میان نظریه انتقادی و عمل سیاسی را عریان کرد. سبک دشوار و عامدانه ناروان او نیز همواره محل انتقاد بوده؛ خود او آن را ضروری می‌دانست، چون به نظرش زبان روان، پیشاپیش تسلیم همان منطق این‌همان‌ساز است.

میراث و اثرگذاری. او یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان فرهنگ در قرن بیستم است و آثارش در زیبایی‌شناسی، موسیقی‌شناسی و نقد فرهنگی همچنان مرجع‌اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آدورنو دقیق‌ترین صورت‌بندی مدرن از حدود مفهوم را ارائه می‌دهد، و این برای پروژه شما درباره نسبت عقل با مطلق ارزش مستقیم دارد. تز او این است که مفهوم هرگز بر متعلق خود منطبق نمی‌شود و همواره چیزی باقی می‌ماند که در چنگ نمی‌آید. توجه کنید که این ساختار، همان ساختار الهیات سلبی است — با یک تفاوت اساسی: آدورنو این رانه درباره خدا بلکه درباره هر شیء جزئی می‌گوید. برای او هر برگ درخت نیز از مفهوم «برگ» می‌گریزد. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است: اگر نارسایی مفهوم در برابر امر جزئی نیز برقرار باشد، آنگاه نارسایی آن در برابر امر نامتناهی، دیگر استثنا نیست بلکه صورت شدیدتر یک وضع عمومی است — و این، استدلالی متفاوت و شاید قوی‌تر از استدلال‌های سنتی الهیات سلبی است.

آثار کلیدی. دیالکتیک منفی . مینیمال موریالیا . دیالکتیک روشنگری (با هورکهایمر) . نظریه زیبایی‌شناختی . اصطلاح‌شناسی اصالت

شناسنامه. (۱۸۹۲-۱۹۴۰ م.)، آلمانی-یهودی، منتقد ادبی و مترجم که هرگز جایگاه دانشگاهی نیافت — رسالهٔ استادی‌اش رد شد؛ در تبعید پاریس زیست و در ۱۹۴۰، هنگام گریز از فرانسهٔ اشغالی، در مرز اسپانیا در پورت‌بو جان خود را گرفت.

زمینه و مسئلهٔ محوری. بنیامین در مرز چند سنت می‌ایستد: الهیات یهودی، ماتریالیسم تاریخی، و رمانتیسم آلمانی. کارش نه نظام بلکه مجموعه‌ای از جستارها و قطعات است، و همین صورت، بخشی از موضع اوست.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

هاله و بازتولید مکانیکی. در مشهورترین مقاله‌اش، مفهوم «هاله» را می‌سازد: آن حضور یگانه و تکرارناپذیر یک اثر در زمان و مکان خود، که با اصالت و آیین پیوند دارد. عکاسی و سینما این هاله را می‌زدایند. اما داوری او یک‌سویه نیست: زوال هاله، هم فقدان است و هم رهایی، زیرا اثر را از انحصار آیین بیرون می‌آورد و در دسترس همه می‌گذارد. نتیجهٔ سیاسی مقاله مشهور است: فاشیسم سیاست را زیبایی‌شناسانه می‌کند و پاسخ باید سیاسی کردن هنر باشد.

تزهایی دربارهٔ فلسفهٔ تاریخ. آخرین نوشتهٔ او و متراکم‌ترینش. تصویر مرکزی، «فرشتهٔ تاریخ» است بر اساس نقاشی کله: رو به گذشته دارد و آنچه ما زنجیرهٔ رویدادها می‌بینیم، او یک فاجعهٔ واحد می‌بیند که ویرانه بر ویرانه می‌انباشد؛ اما توفانی از سوی بهشت او را به آینده می‌راند و این توفان همان است که ما پیشرفت می‌نامیمش. تز دیگر همان کتاب: باید تاریخ را برخلاف جهت پرزه‌ایش شانه کرد — یعنی از منظر شکست‌خوردگان خواند، نه فاتحان. و تز هشتم: وضعیت

استثنایی که در آن زندگی می‌کنیم، قاعده است نه استثنا — جمله‌ای که بعدها آگامبن کل نظریه خود را بر آن بنا کرد.

نقد پیشرفت. بنیامین با تصور خطی و انباشتی از تاریخ — چه در نسخه لیبرال و چه در نسخه سوسیال‌دموکرات — مخالف است: چنین تصویری، شکست‌ها را هزینه ناگزیر می‌شمارد و به همدستی با فاتحان می‌انجامد.

قصه‌گویی و تجربه. در جستاری درباره قصه‌گو، افول تجربه قابل انتقال را بررسی می‌کند: قصه، تجربه‌ای است که از دهانی به دهانی می‌رسد و می‌ماند؛ اطلاعات، برخلاف آن، تنها لحظه‌ای ارزش دارد و بی‌درنگ کهنه می‌شود. سربازان بازگشته از جنگ اول، به گفته او، نه پرگو بلکه لال بودند: تجربه‌ای که قابل روایت نباشد، از دست می‌رود.

صورت‌بندی به جای نظام. روش او در «پروژه پاساژها» — اثر ناتمام و عظیمش درباره پاریس قرن نوزدهم — گردآوردن نقل‌قول‌ها و جزئیات و کنارهم نهادنشان است؛ به این امید که حقیقت نه در یک استدلال کلی بلکه در «صورت‌بندی» جزئیات ظاهر شود.

نقدها و مناقشات. آدورنو، که دوست و حامی او بود، نامه‌های تندی به او نوشت و روش پاساژها را به «واقع‌گرایی جادویی» و کمبود میانجی نظری متهم کرد. مناقشه همیشگی درباره او نیز این است که چگونه می‌توان الهیات مسیانیک و ماتریالیسم تاریخی را در یک متن جمع کرد؛ خود او در تز نخست، تمثیل عروسک شطرنج‌باز و کوتوله پنهان را برای همین آورده است.

میراث و اثرگذاری. او پس از مرگ به یکی از پراجاع‌ترین متفکران قرن بیستم بدل شد: در مطالعات رسانه، تاریخ فرهنگی، نظریه ادبی و فلسفه سیاسی.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. بنیامین در متافیزیک به معنای فنی وارد نمی‌شود، اما روش «صورت‌بندی» او پیشنهادی معرفت‌شناختی دارد که ارزش تأمل دارد: حقیقت لزوماً در قالب گزاره کلی و نظام استنتاجی ظاهر نمی‌شود؛ ممکن است در کنارهم نهادن جزئیاتی که تا کنون بی‌ربط می‌نمودند، آشکار شود. این موضع، از حیث ساختاری با تز آدورنو درباره نارسایی مفهوم هم‌خانواده است و بدیلی روشی در برابر نظام‌سازی متافیزیکی عرضه می‌کند.

آثار کلیدی. تزهایی درباره فلسفه تاریخ. اثر هنری در عصر بازتولید مکانیکی. پروژه پاساژها. قصه گو. خاستگاه نمایش سوگناک آلمانی

شناسنامه. (۱۸۹۸-۱۹۷۹ م.)، آلمانی، شاگرد هایدگر در فرایبورگ و سپس عضو مؤسسه فرانکفورت؛ در جنگ برای اداره اطلاعات راهبردی آمریکا درباره آلمان نازی تحلیل می‌نوشت و پس از جنگ در آمریکا ماند. در دهه ۱۹۶۰ به چهره فکری جنبش دانشجویی بدل شد.

زمینه و مسئله محوری. پرسش مارکوزه این است: در جامعه‌ای که مرفه است و آزادی صوری دارد و نیازهای مردم را برآورده می‌کند، سلطه چگونه عمل می‌کند و چرا مقاومتی در کار نیست؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

انسان تک‌ساحتی. پاسخ او: جامعه صنعتی پیشرفته، مخالفت رانه با سرکوب بلکه با جذب خنثی می‌کند. رفاه و مصرف، رضایت تولید می‌کنند؛ و توان تصور چیزی به کلی متفاوت — همان ساحت دوم، ساحت نفی — از میان می‌رود. جامعه‌ای که هیچ بدیلی برایش تصویرپذیر نیست، بسته‌ترین جامعه است، حتی اگر ظاهراً آزاد باشد.

نیازهای کاذب. او میان نیازهایی که از خود فرد برمی‌خیزند و نیازهایی که از بیرون بر او تحمیل شده‌اند تفکیک می‌گذارد. اشکال روشن است: چه کسی داور این تفکیک است؟ مارکوزه پاسخ می‌داد که پاسخ نهایی را تنها خود افراد می‌توانند بدهند، اما به شرطی که آزاد باشند — و همین شرط، فعلاً برقرار نیست.

اروس و تمدن. بازخوانی فروید: فروید می‌گفت تمدن مستلزم سرکوب غریزه است. مارکوزه می‌پذیرد، اما تفکیکی می‌افزاید: بخشی از این سرکوب برای هر تمدنی لازم است و بخشی «سرکوب مازاد» است — یعنی آنچه صرفاً برای حفظ یک

نظم سلطه خاص لازم است. با پیشرفت فناوری و کاهش ضرورت کار، این مازاد دیگر توجیهی ندارد و رهایی ممکن می‌شود.

تساهل سرکوبگر. در جستاری جنجالی استدلال می‌کند که تساهل بی‌قید در جامعه‌ای که قدرت رسانه‌ای و اقتصادی به شدت نابرابر توزیع شده، در عمل به سود مسلط تمام می‌شود: همه حق حرف زدن دارند، اما صدای برخی میلیون‌ها برابر بلندتر است. نتیجه‌گیری او درباره محدود کردن برخی بیان‌ها، از همان زمان و تا امروز به شدت نقد شده است.

مفهوم ذات. در مقاله‌ای از ۱۹۳۶ که کمتر خوانده شده، از مفهوم ذات دفاع می‌کند: تصور «ذات انسان» در نظریه انتقادی، توصیف آنچه انسان هست نیست، بلکه نام‌گذاری آن چیزی است که می‌تواند باشد و شرایط تاریخی نگذاشته باشد. ذات، یک معیار انتقادی است؛ و پوزیتیویسمی که آن را کنار می‌گذارد، در همان حال ابزار سنجش وضع موجود را نیز کنار می‌گذارد.

نقدها و مناقشات. پس از دهه ۱۹۷۰، تشخیص او درباره جامعه کاملاً یکپارچه و بی‌مقاومت، با ظهور جنبش‌های اجتماعی متعدد ناسازگار درآمد. تفکیک نیاز کاذب و راستین نیز به نخبه‌گرایی متهم شده. حتی همکارانش — آدورنو و هورکهایمر — با خوش‌بینی سیاسی او و پیوندش با جنبش دانشجویی همدل نبودند.

میراث و اثرگذاری. او در دهه ۱۹۶۰ اثرگذارترین فیلسوف زنده جهان بر جنبش‌های اجتماعی بود؛ و تحلیل او از جذب مخالفت به درون نظام، در بررسی فرهنگ مصرفی معاصر همچنان به کار می‌آید.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، مهم‌ترین بخش بخش نخست دفتر دوازدهم برای پژوهش شماست. مارکوزه راهی سوم میان دو موضع رایج نشان می‌دهد: نه ذات به عنوان واقعی ثابت و متافیزیکی که در همه جا و همیشه یکسان است، و نه انکار کامل ذات که هر معیار انتقادی را از میان می‌برد. ذات نزد او، امکان تحقق نیافته یک موجود است — و همین آن را به معیاری بدل می‌کند که با آن می‌توان وضع موجود را ناقص خواند. توجه کنید که این تصور، از حیث ساختاری به مفهوم ارسطویی «آنچه بالقوه است و باید به فعلیت برسد» بسیار نزدیک است — و از این حیث، پلی است میان سنت انتقادی و همان ذات گرایی غایت‌مندی که در دفتر نهم نزد مک‌این‌تایرو فوت دیدیم؛ با این تفاوت که مارکوزه محتوای این امکان رانه از طبیعت زیستی بلکه از سطح تاریخی توان تولید و فرهنگ استخراج می‌کند.

آثار کلیدی. انسان تک‌ساحتی . اروس و تمدن . عقل و انقلاب . درباره مفهوم ذات . تساهل سرکوبگر

شناسنامه. (زاده ۱۹۲۹ م.)، آلمانی، دستیار آدورنو و سپس استاد فرانکفورت؛ بانفوذترین فیلسوف زنده آلمان و از فعال‌ترین روشنفکران عمومی اروپا در هفتاد سال گذشته.

زمینه و مسئله محوری. هابرماس از بن‌بست نسل نخست مکتب فرانکفورت آغاز می‌کند: اگر عقل چیزی جز ابزار سلطه نیست، خود نقد بر چه می‌ایستد؟ پاسخ او این است که آنان تنها یک وجه عقل را دیده‌اند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

عقلانیت ارتباطی. در برابر عقل ابزاری — که در آن، دیگری وسیله رسیدن به هدف من است — صورت دیگری از عقل هست که در خود زبان روزمره نهفته است: کنش ارتباطی، که هدفش رسیدن به تفاهم است. هرگاه سخنی می‌گوییم، بی‌آنکه بخواهیم سه ادعا را مطرح می‌کنیم: که گفته‌مان صادق است، که به‌جا و درست است، و که صادقانه است. هر یک از این ادعاها می‌تواند به چالش کشیده شود و ما موظفیم دلیل بیاوریم. پس عقلانیت، پیش از هر نظریه‌ای، در ساختار خود گفت‌وگو تعبیه شده است.

نظام و جهان‌زیست. جامعه مدرن دو ساحت دارد: جهان‌زیست، که در آن معنا و هنجار از راه ارتباط بازتولید می‌شود؛ و نظام‌های بازار و اداره، که با سازوکارهای پول و قدرت کار می‌کنند. تشخیص او این است که آسیب اصلی مدرنیته، «استعمار جهان‌زیست» است: نفوذ منطق پول و اداره به حوزه‌هایی — تربیت، مراقبت، فرهنگ، سیاست — که باید بر تفاهم استوار باشند.

حوزه عمومی. در نخستین کتابش، شکل‌گیری حوزه عمومی بورژوازی در قهوه‌خانه‌ها و مطبوعات قرن هجدهم را بررسی می‌کند: فضایی که در آن، افراد خصوصی به عنوان عموم گرد می‌آیند و با استدلال، نه با اقتدار، درباره امور همگانی داوری می‌کنند. سپس افول آن را با تجاری‌شدن رسانه و بدل‌شدن عموم به مصرف‌کننده دنبال می‌کند.

اخلاق گفت‌وگویی. هنجاری معتبر است که همه کسانی که تحت تأثیر آن‌اند، در گفت‌وگویی آزاد و برابر بتوانند بپذیرندش. این صورت‌بندی، امر مطلق کانتی را از تأمل فردی به فرایند جمعی منتقل می‌کند.

دموکراسی مشورتی. مشروعیت قانون نه از خواست اکثریت به‌تنهایی، بلکه از کیفیت فرایند شکل‌گیری آن خواست می‌آید: از جریان آزاد استدلال میان حوزه عمومی و نهادهای رسمی.

جامعه پساسکولار. در دو دهه اخیر، موضعی گرفته که برای مخاطبان مذهبی درخور توجه است: جوامع سکولار باید بپذیرند که دین ممکن است حامل بینش‌های اخلاقی‌ای باشد که در زبان سکولار هنوز ترجمه نشده‌اند؛ در عوض، شهروندان مذهبی نیز باید بکوشند دلایل خود را به زبانی همگانی ترجمه کنند. گفت‌وگوی او با یوزف راتسینگر در ۲۰۰۴ نمونه عملی همین موضع است.

نقدها و مناقشات. پرمناقشه‌ترین مفهوم او «وضعیت آرمانی گفتار» است: منتقدان می‌گویند چنین وضعیتی هرگز محقق نمی‌شود و در جهان واقعی، گفت‌وگو همواره آغشته به قدرت است — نقدی که فوکو و بوردیو با شدت مطرح کردند. گادامر نیز، در مناقشه مشهورشان، گفت که نمی‌توان از بیرون سنت ایستاد و آن را نقد کرد.

میراث و اثرگذاری. او مهم‌ترین نظریه‌پرداز دموکراسی مشورتی است و نفوذش بر حقوق اساسی، نظریه سیاسی و مطالعات رسانه گسترده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. هابرماس از «اندیشه پساتافیزیکی» دفاع می‌کند و برای پژوهش شما، این موضع باید صریح دیده شود. تز او این است که پس از کانت و هگل، فلسفه دیگر نمی‌تواند مدعی ارائه تصویری کلی و بنیادین از هستی باشد؛ چهار چیز این امکان را از میان برده: تفکیک‌ناپذیری اندیشه از زبان، تاریخ‌مندی عقل، تقدم عمل بر نظر، و از دست رفتن جایگاه ممتاز فیلسوف در برابر علوم. آنچه برای فلسفه می‌ماند، نقش «نگهبان عقلانیت» و میانجی میان علوم و جهان‌زیست است. توجه کنید که این حکم، انکار معناداری پرسش هستی نیست بلکه ادعایی است درباره توان فلسفه پس از یک تحول تاریخی. کسی که امروز پروژه‌ای متافیزیکی را دنبال می‌کند، باید یا این تشخیص را رد کند یا نشان دهد که کارش با آن سازگار است؛ و هر دو راه، مستلزم مواجهه مستقیم با استدلال‌های چهارگانه اوست.

آثار کلیدی. نظریه کنش ارتباطی . دگرگونی ساختاری حوزه عمومی . میان واقعیت و اعتبار . اندیشه پساتافیزیکی . گفتار فلسفی مدرنیته

شناسنامه. (۱۹۱۸-۱۹۹۰ م.)، زاده الجزایر فرانسه، اسیر جنگی پنج ساله در آلمان، استاد مدرسه عالی نرمال پاریس و معلم نسلی از فیلسوفان فرانسوی؛ در ۱۹۸۰ در جریان یک بحران روانی، همسرش هلن را کشت و به سبب عدم مسئولیت کیفری، به جای محاکمه در بیمارستان روانی بستری شد.

زمینه و مسئله محوری. آلتوسر در برابر دو قرائت مسلط از مارکس ایستاد: قرائت اومانیستی که بر آثار جوانی و مفهوم بیگانگی تکیه می کرد، و قرائت جزئی رسمی احزاب. پرسش او: مارکس دقیقاً چه چیزی را کشف کرد؟

مهم ترین دیدگاه ها.

گسست معرفت شناختی. پاسخ او این است که میان مارکس جوان — که هنوز در چارچوب فویرباخی و اومانیستی می اندیشید — و مارکس متأخر «سرمایه»، گسستی رخ داده است. آنچه مارکس کشف کرد، قاره تازه ای بود: علم تاریخ. و این کشف مستلزم کنار گذاشتن مفاهیم پیشین، از جمله بیگانگی و ذات انسانی، بود.

ضداومانیسم نظری. نتیجه رادیکال: هیچ ذات انسانی وجود ندارد. «انسان» یک مقوله ایدئولوژیک است، نه یک مفهوم علمی. تاریخ، فرایندی بدون سوژه است؛ آنچه واقعاً کار می کند، ساختارها و مناسبات اند، نه اراده افراد. آلتوسر تصریح می کند که «ضداومانیسم» موضعی نظری است، نه اخلاقی.

فرا تعین و علیت ساختاری. در برابر تصور مکانیکی از رابطه زیربنا و روبنا، می گوید هر رویداد تاریخی از تلاقی چند تناقض نسبتاً مستقل پدید می آید که بر

هم اثر می‌گذارند. اقتصاد «در نهایت» تعیین‌کننده است، اما — به تعبیر مشهور خودش — آن «نهایت تنها» هرگز فرانمی‌رسد.

ایدئولوژی و استیضاح. مشهورترین سهم او. ایدئولوژی نه مجموعه‌ای از باورهای نادرست بلکه «رابطه خیالی افراد با شرایط واقعی هستی‌شان» است؛ و کارکردش، ساختن سوژه است. تمثیل او: پلیسی در خیابان فریاد می‌زند «آهای، شما!» و کسی برمی‌گردد — در همان لحظه برگشتن، او به سوژه بدل شده است. ایدئولوژی از راه نهادهایی عمل می‌کند که آلتوسر آنها را «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» می‌نامد: مدرسه، خانواده، کلیسا، رسانه، در کنار دستگاه سرکوب‌گر.

خوانش نشانگانی. روش او در خواندن متون: توجه به آنچه متن نمی‌گوید و نمی‌تواند بگوید؛ سکوت‌ها و غیاب‌ها، ساختار پرسش‌های آن متن را آشکار می‌کنند.

ماتریالیسم تصادف. در نوشته‌های واپسین و پس از فروپاشی زندگی‌اش، به موضعی متفاوت رسید: تاریخ نه قانون‌مند بلکه محصول برخوردهای تصادفی است که گاه «می‌گیرند» و ساختاری پدید می‌آورند.

نقدها و مناقشات. ای. پی. تامپسون در کتابی تند، ساختارگرایی او را به حذف کامل عاملیت انسانی و به توجیه اقتدارگرایی متهم کرد. تز گسست نیز از سوی مورخان اندیشه، مبتنی بر خوانشی گزینشی ارزیابی شده است. رابطه او با حزب کمونیست فرانسه و سکوت‌هایش درباره استالینیسم نیز محل انتقاد است.

میراث و اثرگذاری. تأثیر او بر نسل بعدی فرانسه — از فوکو و بالیبار تا رانسیر و بدیو — تعیین کننده بود. مفهوم استیضاح، در مطالعات فرهنگی و نظریه سوژه به ابزار استاندارد بدل شد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. آلتوسر نقطه پایانی خط ضد ذات گرایانه‌ای است که در این مجموعه از ولستون کرافت و مارکس آغاز شد و از راه دیلتای و دوبووار گذشت: نزد او دیگر سخن از این نیست که ذات انسان تاریخی است، بلکه سخن از این است که اصلاً ذاتی در کار نیست و خود مفهوم «انسان» محصول ایدئولوژی است. کنارهم نهادن این موضع با موضع مارکوزه — که در همین دفتر، ذات را معیار انتقادی می‌داند — نشان می‌دهد که سنت مارکسی خود بر سر این مسئله دوباره است. و پرسشی که آلتوسر بی‌پاسخ می‌گذارد همان است که منتقدانش پرسیدند: اگر هیچ ذات و هیچ سوژه‌ای نیست، معیار سنجش اینکه وضعی ناعادلانه است و باید تغییر کند از کجا می‌آید؟

آثار کلیدی. برای مارکس · خواندن سرمایه · ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت · لنین و فلسفه · جریان زیرزمینی ماتریالیسم برخورد

یادداشت میان‌راه — پایان بخش نخست دفتر دوازدهم

در این هشت عنوان، مفهوم ذات به سه سرنوشت متفاوت دچار می‌شود و هر سه برای پژوهش شما آموزنده‌اند.

مارکوزه از آن دفاع می‌کند، اما با بازتعریفی مهم: ذات نه توصیف آنچه هست بلکه نام آن چیزی است که می‌تواند باشد و نشده. ذات، معیار انتقادی است؛ و کنارگذاشتن آن، ابزار سنجش وضع موجود را نیز از دست می‌دهد. این موضع، از حیث ساختاری به مفهوم ارسطویی قوه و فعل نزدیک است.

آدورنو موضعی ظریف‌تر دارد: مفهوم هرگز بر شیء منطبق نمی‌شود و همواره چیزی می‌ماند که در چنگ نمی‌آید. نکته مهم برای کار شما آن است که او این نارسایی را نه فقط درباره امر نامتناهی بلکه درباره هر امر جزئی می‌گوید — و این، استدلال الهیات سلبی را به شکل تازه‌ای بازمی‌سازد.

آلتوسر آن را به کلی کنار می‌گذارد: ذات انسانی وجود ندارد و «انسان» مقوله‌ای ایدئولوژیک است. اما همان‌جا با پرسشی روبه‌رو می‌شود که پاسخ نداده است: معیار داوری از کجا می‌آید.

دو نکته دیگر را نیز نگه دارید: تفکیک هورکهایمر میان عقل ابزاری و عقل عینی، نزدیک‌ترین همتای غربی به تفکیک شما میان عقل معاش و عقل معناست — با این تفاوت مهم که او آن را دو صورت تاریخی از عقل می‌داند، نه دو قوه در انسان. و تز «اندیشه پسمتافیزیکی» هابرماس، صریح‌ترین بیان معاصر این ادعاست که فلسفه دیگر نمی‌تواند تصویری کلی از هستی عرضه کند — ادعایی که هر پروژه متافیزیکی امروزی باید یا ردش کند یا سازگاری خود را با آن نشان دهد.

بخش دوم دفتر دوازدهم به هشت عنوان پایانی مجموعه می‌پردازد: فوکو،
دریدا، دلوز، لیوتار، بوردیو، ژیزک، آگامبن و بدیو.

دیباچهٔ بخش دوم

این بخش، هشت عنوان پایانی مجموعه را در بر می‌گیرد: از فوکو تا بدیو. سه ملاحظه.

نخست آنکه عنوان «پساساختارگرایی» را خودِ این متفکران نمی‌پسندیدند و هیچ‌یک خود را عضو یک مکتب نمی‌دانست. آنچه مشترک است، بیشتر یک وضع است تا یک آموزه: همه پس از ساختارگرایی می‌آیند، همه نسبت به مفهوم سوژه خودبنیاد بدگمان‌اند، و همه نسبت به روایت‌های کلی محتاط.

دوم آنکه در این بخش، برخلاف تصور رایج، دو پروژه هستی‌شناختی تمام‌عیار عرضه می‌شود. دلوز، با بازگشت صریح به اشتراک معنوی وجود نزد دنس اسکوتوس، هستی‌شناسی‌ای می‌سازد که در آن هستی به یک معنا بر همه چیز حمل می‌شود. و بدیو نیز رادیکالی می‌آورد: هستی‌شناسی همان ریاضیات است، و هستی از آن حیث که هستی است، کثرت محض است. برای پژوهشی که در باب اصالت وجود و تشکیک کار می‌کند، این دو عنوان مهم‌ترین عنوان‌های این بخش‌اند و مقایسه‌شان با سنت صدرایی دقیق و بارآور است.

سوم آنکه چند عنوان این بخش — فوکو، بوردیو و آگامبن — ابزار تحلیلی مستقیمی برای بررسی قدرت، مشروعیت و وضعیت استثنایی به دست می‌دهند.

شناسنامه. (۱۹۲۶-۱۹۸۴ م.)، فرانسوی، استاد کرسی «تاریخ نظام‌های اندیشه» در کلژ دو فرانس؛ فعال در جنبش اصلاح زندان‌ها و از نخستین چهره‌های سرشناسی که بر اثر ایدز درگذشت.

زمینه و مسئله محوری. فوکو خود را مورخ می‌دانست، نه فیلسوف. پرسش پیوسته او این است: چگونه انسان‌ها در تاریخ به موضوع شناخت بدل شده‌اند، و این شناخت چه نسبتی با قدرت دارد؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

اپیستمه و پیشین تاریخی. در «نظم اشیاء»، نشان می‌دهد که در هر دوره، ساختاری ناخودآگاه هست که تعیین می‌کند چه چیزی اصلاً می‌تواند نامزد صدق یا کذب باشد. تغییر از یک دوره به دوره بعد، نه پیشرفت تدریجی بلکه گسست است. جمله مشهور پایان همان کتاب: «انسان» — به عنوان موضوع علوم انسانی — اختراعی تازه است و شاید به زودی محو شود، مانند نقشی بر شن که موج می‌شوید.

قدرت به مثابه امر مولد. مهم‌ترین چرخش او: قدرت را نباید صرفاً سرکوبگر و منفی دید. قدرت تولید می‌کند: گفتمان می‌سازد، دسته‌بندی می‌آفریند، و سوژه‌ها را شکل می‌دهد. قدرت چیزی نیست که کسی داشته باشد؛ رابطه‌ای است که در سراسر بافت اجتماعی جاری است.

انضباط. در «مراقبت و تنبیه»، گذار از مجازات آیینی و نمایشی به زندان مدرن را دنبال می‌کند. نتیجه او این است که هدف تازه نه تنبیه بدن بلکه ساختن بدن‌های رام و مفید است، از راه توزیع فضا، جدول زمانی، آزمون و ثبت مداوم.

طرح زندان سراسرین بنتام را نه یک ساختمان بلکه نمودار عمومی قدرت مدرن می‌خواند: وضعی که در آن، فرد چون نمی‌داند دیده می‌شود یا نه، خود ناظر خویش می‌شود.

دانش و قدرت. این دو جدا نیستند: هر رابطه قدرتی حوزه‌ای از دانش می‌سازد و هر دانشی روابط قدرت را ممکن می‌کند. روان‌پزشکی، جرم‌شناسی و پزشکی مدرن، نمونه‌های او هستند.

نقد فرضیه سرکوب. در جلد نخست «تاریخ جنسیت» در برابر روایت رایج می‌ایستد: عصر ویکتوریایی جنسیت را خاموش نکرد بلکه انفجاری از سخن‌گفتن درباره آن پدید آورد — در پزشکی، اعتراف، آموزش و حقوق. مسئله نه سکوت بلکه شکل‌های خاصی از پرگویی است.

زیست‌قدرت و حکومت‌مندی. از قرن هجدهم، هدف قدرت از تسلط بر مرگ به مدیریت زندگی تغییر می‌کند: بهداشت، جمعیت، زاد و ولد، طول عمر. «حکومت‌مندی» نزد او هنر هدایت رفتار دیگران است، در سطحی گسترده‌تر از دولت.

فنون خود. در آثار آخر، به دوره باستان بازمی‌گردد و به شیوه‌هایی که در آنها فرد، خود را به عنوان سوژه اخلاقی می‌سازد — «مراقبت از خود» — می‌پردازد. این چرخش، پاسخی است به این اتهام که در نظام او جایی برای عاملیت نمانده بود.

نقدها و مناقشات. جدی‌ترین اشکال، اشکال هنجاری است که تیلور، فریزر و هابرماس مطرح کردند: اگر هر دانشی به قدرت آغشته است و معیار بیرونی وجود ندارد، خود نقد فوکو از کدام موضع سخن می‌گوید و چرا باید وضعی را بر

وضع دیگر ترجیح داد؟ فوکو در سال‌های آخر کوشید با مفاهیمی مانند «حقیقت‌گویی» به آن پاسخ دهد. مورخان نیز در دقت تاریخی برخی روایت‌هایش تردید کرده‌اند، و دریدا در جدالی مشهور، خوانش او از دکارت را نقد کرد.

میراث و اثرگذاری. او پرارجاع‌ترین نویسنده علوم انسانی در جهان است. مفاهیم او در مطالعات پزشکی، جرم‌شناسی، مطالعات جنسیت، تاریخ و تحلیل سیاست معاصر به ابزار استاندارد بدل شده‌اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. فوکو با مقوله «پیشین تاریخی»، همان نکته‌ای را می‌گوید که کوهن و هکینگ از راه فلسفه علم گفتند: آنچه در هر دوره به عنوان موجود و قابل شناخت به شمار می‌آید، در چارچوبی تاریخی تعیین می‌شود. اما فوکو یک گام فراتر می‌رود و لایه قدرت را می‌افزاید: این چارچوب‌ها بی‌طرف نیستند و در پیوند با روابط سلطه شکل می‌گیرند. برای بحث ذات‌گرایی، این هشدار جدی است — به‌ویژه درباره ماهیات مربوط به انسان. اما توجه کنید که این تحلیل، درباره انواع طبیعی مانند آب یا طلا، به همان قوت کار نمی‌کند؛ و تفکیک این دو دسته، همان نکته‌ای است که در عنوان هکینگ آمد.

آثار کلیدی. مراقبت و تنبیه • نظم اشیاء • تاریخ جنسیت • دیرینه‌شناسی دانش • تاریخ جنون

شناسنامه. (۱۹۳۰-۲۰۰۴ م.)، زاده‌الجزایر در خانواده‌ای یهودی، در کودکی به سبب قوانین نژادی ویشی از مدرسه اخراج شد؛ استاد مدرسه‌ عالی نرمال و سپس مدرسه‌ مطالعات عالی پاریس.

زمینه و مسئله محوری. پرسش دریدا این است: اگر تمام فلسفه غرب بر تقابل‌های دوتایی بنا شده — گفتار و نوشتار، حضور و غیاب، طبیعت و فرهنگ، درون و بیرون — و در هر تقابل، یک سو برتر و اصیل و سوی دیگر فرعی و انگلی شمرده شده، این ساختار چگونه ساخته شده و چه چیزی را پنهان می‌کند؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

واسازی. روش او نه رد کردن یک متن از بیرون، بلکه نشان دادن این است که متن، خود منطق خویش را نقض می‌کند: همان چیزی که به حاشیه رانده شده، در جای جای متن، شرط ممکن بودن سوی برتر از آب درمی‌آید. واسازی نه تخریب است و نه بی‌معنا کردن؛ او تصریح می‌کرد که کاری است که متن با خودش می‌کند و مفسر فقط آن را آشکار می‌سازد.

متافیزیک حضور. تشخیص بنیادی او: سنت غربی، معنای هستی را با «حضور» یکی گرفته است — آنچه اکنون و بی‌واسطه در برابر ماست. صدای گوینده، به سبب همین توهم بی‌واسطگی، بر نوشتار برتری یافته است. دریدا نشان می‌دهد که حتی در گفتار نیز، معنا از راه تفاوت‌ها و ارجاع‌ها ساخته می‌شود و هیچ حضور محضی در کار نیست.

تفاوت. واژه‌ای که خود ساخت و در آن، دو معنا جمع است: تفاوت گذاشتن و به تعویق انداختن. معنای هر نشانه از تفاوتش با نشانه‌های دیگر می‌آید و هرگز

به نقطه‌ی نهایی نمی‌رسد. نکته‌ی ظریف آنکه تفاوط نه یک مفهوم است و نه یک چیز؛ شرط امکان مفهوم‌هاست.

بیرون از متن چیزی نیست. بدفهمی‌شده‌ترین جمله‌ی او. مقصود این نیست که جهان واقعی وجود ندارد؛ مقصود این است که هیچ معنایی بیرون از شبکه‌ای از بافت‌ها و ارجاع‌ها در دسترس نیست — همواره در متنی هستیم، و بیرون بی‌واسطه‌ای برای ایستادن نداریم.

مکمل و تکرارپذیری. هر نشانه برای آنکه نشانه باشد، باید بتواند در غیاب گوینده و در بافتی دیگر تکرار شود. همین ویژگی، معنا را ممکن می‌کند و در همان حال، از مهارِ کامل بیرون می‌برد.

عدالت و اخلاق. در آثار متأخر، به مسائل عدالت، مهمان‌نوازی، بخشش و مسئولیت پرداخت. جمله‌ی مهم او: عدالت واسازی‌پذیر نیست. قانون واسازی‌پذیر است — همواره ساخته و تاریخی و قابل نقد — اما عدالت، همان چیزی است که به نام آن نقد می‌کنیم و خود در چنگ هیچ قاعده‌ای نمی‌آید.

نقدها و مناقشات. سرل او را به بدفهمی آستین متهم کرد و مناقشه‌ای تند و بی‌نتیجه درگرفت. در ۱۹۹۲، گروهی از فیلسوفان تحلیلی به دکترای افتخاری کیمبریج برای او اعتراض کردند. اشکال جدی‌تر و درونی، این است که آیا واسازی معیاری برای تشخیص خوانش خوب از بد باقی می‌گذارد؛ و اتهام نسبی‌گرایی، که خودِ او همواره ردش می‌کرد و به تز واسازی‌ناپذیری عدالت استناد می‌کرد.

میراث و اثرگذاری. نفوذ او بر نظریه‌ی ادبی، حقوق، معماری و الهیات گسترده بوده است — بیش از آنکه در خودِ فلسفه باشد.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. نقد «متافیزیک حضور» تندترین چالش این مجموعه برای هر پروژه‌ای است که می‌خواهد چیزی را به‌عنوان بنیاد نهایی بنشانند. تز دریدا این است که میل به یافتن یک «مدلول متعالی» — نقطه‌ای که خود ارجاع به چیزی دیگر نداشته باشد و همه چیز بر آن بایستد — همان ساختاری است که کل تاریخ متافیزیک را می‌گرداند، و همواره ناکام می‌ماند. برای پژوهشی که وجود را چنین بنیادی می‌داند، این اعتراض باید پاسخی داشته باشد. توجه کنید که این نقد، ادامه نقد هایدگر بر انتو-تئولوژی است اما رادیکال‌تر: دریدا خود هایدگر را نیز به همین بیماری متهم می‌کند. و نکته آخر آنکه او نتیجه پوچ‌انگاران نمی‌گیرد: چیزی هست که واسازی نمی‌شود، و آن عدالت است.

آثار کلیدی. درباره گراماتولوژی . نوشتار و تفاوت . صدا و پدیدار . اشباح
مارکس . نیروی قانون

شناسنامه. (۱۹۲۵-۱۹۹۵ م.)، فرانسوی، استاد دانشگاه پاریس هشت؛ سال‌ها با بیماری ریوی دست‌وپنجه نرم کرد و سرانجام به زندگی خود پایان داد. بخش مهمی از آثارش با همکاری فلیکس گتاری، روان‌کاو، نوشته شده است.

زمینه و مسئله محوری. دلوز خود را متافیزیک‌دان می‌دانست، در دوره‌ای که این کلمه ناسزا بود. پرسش او: چرا فلسفه غرب همواره تفاوت را بر مبنای این‌همانی فهمیده است — تفاوت میان دو چیز، تفاوت از یک اصل مشترک — و اگر تفاوت را اصل بگیریم چه می‌شود؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

تفاوت به مثابه امر نخستین. پاسخ او این است که باید تفاوت را نه به عنوان نسبت میان دو این‌همانی، بلکه به عنوان امر بنیادین دید؛ این‌همانی، اثری است که از تفاوت پدید می‌آید، نه برعکس. کل نظام مفاهیم سنتی — جوهر، نوع، جنس، شباهت — بر تقدم این‌همانی ساخته شده و باید بازنگری شود.

اشتراک معنوی وجود. بنیاد هستی‌شناختی او، بازگشت صریح به دنس اسکوتوس است. تز این است: هستی به یک معنای واحد بر همه موجودات حمل می‌شود؛ هیچ مرتبه‌بندی و هیچ سلسله‌مراتبی در خودِ هستی نیست. اما دلوز گامی می‌افزاید که نزد اسکوتوس نبود: آنچه هستی به یک معنا بر آن حمل می‌شود، خودِ تفاوت است. هستی یگانه است و آنچه هست، متکثر و متفاوت.

مجازی و بالفعل. «مجازی» نزد دلوز خیالی نیست؛ کاملاً واقعی است اما هنوز بالفعل نشده: مانند مجموعه گرایش‌ها و توان‌هایی که در یک وضع نهفته‌اند.

آنچه رخ می‌دهد، فعلیت‌یافتن این توان‌هاست، و فعلیت هرگز مجازی را تمام نمی‌کند.

درون‌ماندگاری. هیچ اصلی بیرون یا بالای جهان نیست که آن را توضیح دهد و ارزش‌گذاری کند. اسپینوزا و نیچه و برگسون، سه سرچشمه اصلی او در همین‌اند.

ریزوم و ماشین میل. در آثار مشترک با گتاری، در برابر تصویر «درخت» — ریشه، تنه، سلسله‌مراتب — تصویر «ریزوم» را می‌نهند: شبکه‌ای بی‌مرکز که هر نقطه‌اش می‌تواند به هر نقطه دیگر وصل شود. در «ضد ادیپ»، روان‌کاوی را نقد می‌کنند که میل را در قالب خانواده و فقدان محبوس کرده؛ به نظر آنان میل تولیدکننده است، نه ناشی از کمبود.

فلسفه به مثابه آفرینش مفهوم. در آخرین کتاب مشترکشان: کار فلسفه نه کشف حقیقت‌های ازلی و نه تحلیل زبان، بلکه ساختن مفاهیم تازه برای مسائل تازه است.

نقدها و مناقشات. سبک او دشوار است و اصطلاح‌سازی فراوانش، هم منشأ الهام و هم منشأ تقلیدهای بی‌محتوا شده است. مناقشه مشهور سوکال و بریکمون، استفاده او از مفاهیم ریاضی را نادقیق خواند؛ مدافعانش پاسخ دادند که کاربرد او استعاری و مفهومی است، نه فنی.

میراث و اثرگذاری. او امروز از پرخواننده‌ترین فیلسوفان قاره‌ای است و تأثیرش بر نظریه هنر، سینما، معماری و علوم اجتماعی گسترده است.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. این عنوان، به همراه عنوان بدیو، مهم‌ترین عنوان این بخش برای پژوهش شماست، و علتش دقیق است: دلوژ همان

مفهومی را به مرکز می‌آورد که در دفتر یکم نزد دنس اسکوتوس دیدیم — اشتراک معنوی وجود — و آن را در برابر همان چیزی می‌نشانند که سنت ما با تشکیک حل کرده است. مقایسه چنین است: هر دو نظام می‌خواهند هم وحدت هستی را حفظ کنند و هم کثرت واقعی را. صدر را با تشکیک این کار را می‌کند: حقیقتی واحد با مراتب شدت و ضعف، که همان چیزی که آنها را متمایز می‌کند، مشترکشان نیز هست. دلوز با اشتراک معنوی: هستی یک معنا دارد و هیچ مرتبه‌ای در آن نیست؛ کثرت، خود تفاوت است، نه درجات یک حقیقت. تفاوت تعیین‌کننده این است که در تشکیک، سلسله مراتب هستی محفوظ می‌ماند و مرتبهٔ اعلا معنا دارد؛ نزد دلوز، سلسله مراتب دقیقاً همان چیزی است که باید برچیده شود. سنجیدن این دو در کنار هم — با توجه به اینکه هر دو از یک ریشهٔ تاریخی، یعنی مناقشهٔ اسکوتوس و تومیست‌ها، تغذیه می‌کنند — یکی از اصیل‌ترین کارهایی است که در فلسفهٔ تطبیقی می‌توان کرد.

آثار کلیدی. تفاوت و تکرار . منطق معنا . ضد ادیپ (باگتاری) . هزار فلات (باگتاری) . فلسفه چپست

شناسنامه. (۱۹۲۴-۱۹۹۸ م.)، فرانسوی، معلم دبیرستان در الجزایر در دوره استعمار و از فعالان گروه چپ رادیکال «سوسیالیسم یا بربریت»؛ سپس استاد پاریس هشت و کالیفرنیا.

زمینه و مسئله محوری. «وضعیت پسامدرن» را در ۱۹۷۹ به سفارش دولت کبک و به عنوان گزارشی درباره وضع دانش در جوامع پیشرفته نوشت — و همین گزارش سفارشی، به یکی از پرارجاع ترین متون قرن بدل شد.

مهم ترین دیدگاه ها.

بی اعتمادی به فراروایت ها. تعریف مشهور او از پسامدرن: بی اعتمادی نسبت به روایت های کلان. مقصودش روایت هایی است که دانش و کنش را مشروع می کردند — رهایی تدریجی بشر از راه روشنگری، تحقق روح در تاریخ نزد هگل، رهایی پرولتاریا، ثروت آفرینی از راه پیشرفت فنی. تشخیص او این است که این روایت ها دیگر اعتبار خود را از دست داده اند، و مسئله نه رد نظری آنها بلکه امری واقع است.

بحران مشروعیت دانش. اگر آن روایت ها فرو ریخته اند، دانش با چه چیزی توجیه می شود؟ پاسخ نگران کننده او: با «کارآمدی». معیار تازه این است که چه چیزی نسبت بهینه ای میان ورودی و خروجی می سازد؛ پرسش «آیا صادق است» جای خود را به «به چه دردی می خورد» می دهد.

بازی های زبانی و منطق ناسازه. او با تکیه بر ویتگنشتاین می گوید انواع گفتار — علمی، اخلاقی، حقوقی، روایی — قواعد خاص خود را دارند و به یک زبان واحد ترجمه نمی شوند. آنچه به دانش پویایی می دهد، نه اجماع بلکه اختلاف و

ابداع حرکت‌های تازه است. اینجا صریحاً در برابر هابرماس می‌ایستد: اجماع، به نظر لیوتار، افقی مشکوک است.

اختلاف. دقیق‌ترین مفهوم او. «اختلاف» وضعی است که در آن، آسیبی رخ داده اما زبانی که در آن بتوان آن را بیان کرد وجود ندارد، زیرا قواعد داوری از آن یک طرف است. قربانی در چنین وضعی دوبار قربانی می‌شود: یک‌بار از آسیب، و یک‌بار از ناتوانی در بیانش. کار فلسفه، به نظر او، یافتن عبارت‌هایی برای همین چیزهای بیان‌نشده است.

امروالا. در زیبایی‌شناسی، به مفهوم والا نزد کانت بازمی‌گردد: تجربه چیزی که در قالب صورت نمی‌گنجد. هنر مدرن، به نظر او، همین را می‌کند: به وجود امر بازنمایی‌ناپذیر گواهی می‌دهد بی‌آنکه بتواند نشانش دهد.

نقدها و مناقشات. اشکال خودارجاعی آشکار است: آیا تز «فراروایت‌ها بی‌اعتبار شده‌اند» خود یک فراروایت نیست؟ لیوتار می‌کوشید با تأکید بر اینکه گزارشی توصیفی از یک وضع می‌دهد، نه نظریه‌ای کلی، از آن بگریزد؛ اما بسیاری این پاسخ را کافی ندانستند. هابرماس نیز پسامدرنیسم را «محافظه‌کاری نو» خواند، چون به گمان او امکان نقد مبتنی بر معیار مشترک را از میان می‌برد.

میراث و اثرگذاری. واژه «پسامدرن» تا حدّ زیادی از راه این کتاب همه‌گیر شد. مفهوم «اختلاف» نیز در حقوق، مطالعات پساستعماری و بحث عدالت انتقالی به کار می‌رود.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. نقد فراروایت‌ها، مستقیماً به هر نظام متافیزیکی جامع نیز مربوط است: یک متافیزیک کامل، خود یک روایت کلان است که مدعی است می‌تواند همه چیز را در یک چارچوب توضیح دهد. اما دقت

کنید که استدلال لیوتار در اینجا استدلالی درونی و نظری نیست — او نمی‌گوید آن نظام‌ها ابطال شده‌اند؛ می‌گوید دیگر باورپذیر نیستند. و همین، ضعف استدلال اوست: از بی‌اعتباری اجتماعی یک ادعا، بطلان آن نتیجه نمی‌شود. برای پژوهش شما این تفکیک اهمیت دارد: پاسخ به لیوتار آسان‌تر از پاسخ به فرگه یا کانت است، زیرا حکم او تاریخی است نه منطقی.

آثار کلیدی. وضعیت پسامدرن . اختلاف . اقتصاد لیبیدینال . درس‌هایی دربارهٔ تحلیل امر والا . پدیدارشناسی

شناسنامه. (۱۹۳۰-۲۰۰۲ م.)، فرانسوی، زاده روستایی در جنوب فرانسه و فرزند پستی؛ پژوهش میدانی اش را در الجزایر دوره جنگ استقلال آغاز کرد و به کرسی جامعه‌شناسی کلژ دو فرانس رسید.

زمینه و مسئله محوری. بورديو می‌خواست از دوگانه فلج‌کننده علوم اجتماعی بیرون بیاید: از یک سو ساختارگرایی که کنشگر را عروسک ساختارها می‌کند، و از سوی دیگر فلسفه‌های سوژه که او را انتخابگر آزاد می‌پندارند.

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

عادت‌واره. راه‌حل او. عادت‌واره مجموعه‌ای از تمایلات پایدار است که در جریان زندگی — به‌ویژه در کودکی و در طبقه خاص — در بدن رسوب کرده و بدون آنکه قاعده‌ای آگاهانه باشد، رفتار را جهت می‌دهد. کنشگر نه قاعده را محاسبه می‌کند و نه دلبخواه عمل می‌کند؛ او «حس بازی» دارد، مانند فوتبالیستی که موقعیت را می‌خواند بی‌آنکه هندسه بداند. عادت‌واره، ساختاری ساخته‌شده است که خود ساختاردهنده می‌شود.

میدان. جامعه یک کل یکپارچه نیست بلکه از میدان‌های نسبتاً مستقل ساخته شده: میدان هنر، دانشگاه، سیاست، دین. هر میدان قواعد و سرمایه‌های خاص خود و نزاع درونی خود بر سر تعریف اینکه چه چیزی در آن میدان ارزشمند است دارد.

گونه‌های سرمایه. افزون بر سرمایه اقتصادی، سه گونه دیگر: سرمایه فرهنگی — دانش، ذوق، مدرک، آشنایی با فرهنگ مسلط؛ سرمایه اجتماعی — شبکه روابط؛ و سرمایه نمادین — اعتبار و به رسمیت شناخته شدن. این سرمایه‌ها به

یکدیگر تبدیل می‌شوند، و همین، بازتولید نابرابری را در جوامعی که رسماً بر شایستگی استوارند توضیح می‌دهد.

خشونت نمادین. شکلی از سلطه که در آن، فرودست، همان دسته‌بندی‌هایی را می‌پذیرد که فرودستی‌اش را توجیه می‌کنند. کارگری که خود را «بی‌استعداد» می‌داند و شکست تحصیلی‌اش را طبیعی می‌شمارد، در بازتولید نظامی مشارکت می‌کند که قربانی آن است. این تحلیل، بسط ظریف مفهوم هژمونی گرامشی است.

تمایز. در پژوهشی گسترده نشان می‌دهد که ذوق — در موسیقی، غذا، ورزش، دکوراسیون — نه امری شخصی بلکه نشانگر طبقه است و کارکردش، تولید مرزهای اجتماعی است. جمله مشهورش این است که ذوق، طبقه‌بندی می‌کند و طبقه‌بندی‌کننده را طبقه‌بندی می‌کند.

مغالطه مدرسی. هشدار روش‌شناختی مهم او برای نظریه‌پردازان: خطای رایج آن است که پژوهشگر، رابطه خودش با موضوع — که رابطه‌ای نظری، فارغ از فوریت و از سر فراغت است — را به کنشگری نسبت دهد که در متن عمل و زیر فشار زمان تصمیم می‌گیرد. کنشگر منطق عمل دارد، نه منطق نظر.

نقدها و مناقشات. مهم‌ترین اشکال این است که عادت‌واره، به‌رغم ادعای پل‌زدن میان ساختار و عاملیت، در عمل به سمت جبرگرایی می‌لغزد: اگر تمایلات ما محصول موقعیت طبقاتی‌مان باشد، تغییر از کجا می‌آید؟ بورديو به موقعیت‌های بحرانی و ناهمخوانی میان عادت‌واره و میدان اشاره می‌کرد، اما بسیاری این پاسخ را کافی ندانستند.

میراث و اثرگذاری. او یکی از اثرگذارترین جامعه‌شناسان قرن بیستم است و مفاهیمش در آموزش، فرهنگ، رسانه و مطالعات نابرابری، ابزار استاندارد شده‌اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. دو نکته. نخست، مفهوم عادت‌واره راهی سوم میان جوهر ثابت و انحلال کامل نشان می‌دهد — مانند هویت روایی ریکور و حیوان خودتفسیرگر تیلور: چیزی که نه ذات از پیش داده است و نه ساخته لحظه‌ای، بلکه رسوب تاریخی پایداری است که در بدن نشسته. دوم و مهم‌تر برای کار شما، «مغالطه مدرسی» هشدار می‌دهد که هر فیلسوفی باید جدی بگیرد: بخشی از آنچه ما ساختار واقعیت می‌پنداریم، ممکن است بازتاب موقعیت خاصِ نظورزانه ما نسبت به آن باشد — موقعیتی که در آن، از فوریت عمل فارغیم و می‌توانیم اشیاء را در قالب مفاهیم مرتب کنیم.

آثار کلیدی. تمایز · نظریه کنش · منطق عمل · بازتولید (با پاسرون) · سلطه مردانه

شناسنامه. (زاده ۱۹۴۹ م.)، اسلوونیایی، پژوهشگر لیوبلیانا و استاد مدعو چند دانشگاه؛ پرکارترین و پرسروصداترین فیلسوف زنده سنت قاره‌ای.

زمینه و مسئله محوری. ژیزک سه سنت را در هم می‌آمیزد: روان‌کاوی لکان، ایده‌آلیسم آلمانی به‌ویژه هگل، و نقد مارکسی. پرسش او: چرا مردم به وضعی تن می‌دهند که خود می‌دانند نادرست است؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

ایدئولوژی به مثابه فانتزی. پاسخ او تصور کلاسیک ایدئولوژی را وارونه می‌کند. مارکس می‌گفت آنان نمی‌دانند، اما می‌کنند. ژیزک می‌گوید وضع امروز چنین است: آنان به‌خوبی می‌دانند، اما همچنان می‌کنند. ایدئولوژی نه آگاهی کاذب بلکه ساختاری است که خودِ واقعیت اجتماعی را سامان می‌دهد؛ در سطح باور می‌توان کلبی مسلک بود و در سطح عمل، همچنان تابع.

امر واقع. از لکان: آنچه در نمادین نمی‌گنجد و در عین حال، ساختار آن را تعیین می‌کند. امر واقع نه واقعیت بیرونی بلکه شکاف و ناسازهای است که هر نظام نمادین برگرد آن ساخته می‌شود.

خشونت. او سه سطح تفکیک می‌کند: خشونت ذهنی که عاملی مشخص دارد و دیده می‌شود؛ خشونت نمادین که در خودِ زبان و دسته‌بندی‌ها هست؛ و خشونت عینی یا سیستمی که پیامد عادی کارکرد یک نظام اقتصادی-اجتماعی است و چون بی‌عامل است، اصلاً خشونت به شمار نمی‌آید. تز او این است که تمرکز افراطی بر نوع اول، دو نوع دیگر را نامرئی می‌کند.

نقد چندفرهنگ‌گرایی و بشردوستی. او استدلال می‌کند که صورت‌هایی از تساهل لیبرال و کمک بشردوستانه، خود بخشی از سازوکارند: به فرد اجازه می‌دهند بی‌آنکه ساختار را به پرسش بگیرد، احساس مسئولیت اخلاقی کند.

بازگشت به هگل. او هگل را نه فیلسوف سنتز و آشتی بلکه فیلسوف نفی و شکاف می‌خواند: آنچه در پایان دیالکتیک می‌ماند، آشتی نیست بلکه پذیرش این است که ناسازه، خود ساختار واقعیت است.

نقدها و مناقشات. او متهم است که سبک آمیخته به شوخی و مثال سینمایی و تکرار مطالب، از دقت فلسفی کاسته است؛ اتهام‌هایی نیز دربارهٔ بازنشر مکرر متن‌های خود مطرح شده. مواضع سیاسی جنجالی‌اش — از جمله دفاع از ایدهٔ خشونت رهایی‌بخش در برخی نوشته‌ها — به شدت نقد شده است.

میراث و اثرگذاری. او بیش از هر فیلسوف زنده‌ای در فضای عمومی حضور دارد و نقشی تعیین‌کننده در بازگشت لکان و هگل به بحث‌های معاصر داشته است.

نسبت با مسئلهٔ وجود و ماهیت. موضع هستی‌شناختی ژيژک، برخلاف شهرت عمومی‌اش، دقیق و غیرمعمول است: به نظر او واقعیت در خودش ناتمام است. یعنی شکاف و تناقض، نه نقص شناخت ما بلکه ویژگی خودِ هستی است. این موضع، نقطهٔ مقابل کامل سنتی است که هستی را کمال و تمامیت می‌داند و نقص را به مرتبهٔ ما نسبت می‌دهد. برای پژوهشی که در باب اصالت وجود کار می‌کند، این یک بدیل رادیکال است که ارزش دیدن دارد: هستی‌شناسی‌ای که در آن، «هست» نه پُری بلکه تهی‌گاه است.

آثار کلیدی. ابژه والای ایدئولوژی . کمتر از هیچ . خشونت . نگاه خیره .
باقی مانده تجزیه ناپذیر

شناسنامه. (زاده ۱۹۴۲ م.)، ایتالیایی، حقوق‌دان آموخته که در سمینارهای هایدگر شرکت کرد و بعدها ویراستار ایتالیایی آثار بنیامین شد؛ استاد ونیز و پاریس.

زمینه و مسئله محوری. پروژه «هومو ساکر» او در پی پاسخ به این پرسش است: نسبت میان قدرت حاکم و زندگی زیستی انسان چیست، و چرا این نسبت در قرن بیستم به اردوگاه انجامید؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

زندگی برهنه. او از تفکیک یونانی میان «زوجه» — زندگی زیستی مشترک میان همهٔ جانداران — و «بیوس» — شکل زندگی خاص یک فرد یا گروه — آغاز می‌کند. تز او این است که سیاست غربی از آغاز بر بیرون‌گذاشتن زوجه بنا شده؛ اما این بیرون‌گذاشتن، خود شکلی از دربرگرفتن است. «زندگی برهنه» همان زندگی‌ای است که از حمایت حقوقی محروم شده و در عین حال، در معرض قدرت حاکم است.

هومو ساکر. شخصیتی در حقوق کهن روم: کسی که می‌توان او را کشت بی‌آنکه قتل شمرده شود، و در عین حال نمی‌توان قربانی‌اش کرد. آگامبن این پیکر متناقض را کلید فهم قدرت حاکم می‌داند.

وضعیت استثنایی. با تکیه بر اشمیت و بنیامین: حاکم کسی است که دربارهٔ وضعیت استثنایی تصمیم می‌گیرد — یعنی می‌تواند قانون را تعلیق کند و در همان حال، همچنان در چارچوب قانون بایستد. تز رادیکال او، برگرفته از تز هشتم

بنیامین، این است که در دوران ما وضعیت استثنایی به قاعده بدل شده و به شکل دائمی درآمدہ است.

اردوگاه به مثابۀ الگو. او اردوگاه را نه یک انحراف تاریخی بلکه فضایی می‌داند که در آن، وضعیت استثنایی تثبیت شده است — و هشدار می‌دهد که ساختار آن در صورت‌های تازه بازتولید می‌شود، از جمله در بازداشتگاه‌های پناهجویان و مناطق حقوقاً معلق.

اقتصاد الهیاتی. در «ملکوت و جلال»، تبارشناسی مفهوم «حکومت» را در الهیات مسیحی می‌جوید: تمایز میان سلطنت — که ملک است اما حکم نمی‌راند — و «اقتصاد» یا تدبیر که ادارهٔ عملی جهان است. تز او این است که ساختار دوگانهٔ قدرت مدرن، اقتدار نمادین در کنار مدیریت فنی، ریشه در همین الگوی الهیاتی دارد.

هستی هرچه باشد. در «اجتماع آینده»، مفهومی می‌سازد برای موجودی که نه با تعلق به یک نوع تعریف می‌شود و نه فرد محضی بی‌نسبت است: بودن آن‌چنان که هست، بدون ویژگی متعینی که هویتش را بسازد.

نقدها و مناقشات. مورخان، کاربرد اردوگاه به عنوان الگوی عام سیاست مدرن را افراطی خوانده‌اند؛ منتقدان دیگر می‌گویند تحلیل او تفاوت میان دموکراسی‌های حقوقی و نظام‌های تمامیت‌خواه را کم‌رنگ می‌کند. مواضع او در دورۀ همه‌گیری کرونا — که محدودیت‌های بهداشتی را نمونهٔ وضعیت استثنایی دائمی خواند — واکنش‌های انتقادی گسترده‌ای برانگیخت و بر خوانش آثارش نیز اثر گذاشت.

میراث و اثرگذاری. مفاهیم او در حقوق بین‌الملل، مطالعات پناهندگی و تحلیل قوانین امنیتی پس از یازده سپتامبر، به ابزار پرکاربرد بدل شده‌اند.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. دو نکته. نخست، مفهوم «هستی هرچه‌باشد» کوششی است برای اندیشیدن به موجودی که نه ذات کلی دارد و نه صرفاً جزئی بی‌نسبت است — پاسخی به همان معمای کلی و جزئی که این مجموعه از دفتر یکم با آن آغاز شد. دوم و برای کار سیاسی شما مهم‌تر: روش تبارشناسی الهیاتی او — نشان‌دادن اینکه مفاهیم سیاسی مدرن، صورت سکولار شده مفاهیم الهیاتی‌اند — روشی است که مستقیماً در تحلیل نظام‌هایی که مشروعیت خود را از الهیات می‌گیرند قابل استفاده است.

آثار کلیدی. هومو ساکر . وضعیت استثنایی . ملکوت و جلال . اجتماع آینده . آنچه از آشویتس باقی می‌ماند

شناسنامه. (زاده ۱۹۳۷ م.)، فرانسوی، ریاضی آموخته، شاگرد آلتوسر، استاد مدرسه عالی نرمال؛ نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس نیز هست و از دهه شصت تا امروز، فعال سیاسی رادیکال مانده است.

زمینه و مسئله محوری. بدیو در دوره‌ای که همه از پایان متافیزیک سخن می‌گفتند، نظام هستی‌شناختی گسترده‌ای ساخت. پرسش او: چگونه می‌توان از حقیقت سخن گفت، بدون بازگشت به مفهوم سنتی وحدت و بدون تسلیم به نسبی‌گرایی؟

مهم‌ترین دیدگاه‌ها.

هستی‌شناسی همان ریاضیات است. تز بنیادی و شگفت‌آور او: آنچه درباره هستی از آن حیث که هستی است می‌توان گفت، همان است که نظریه مجموعه‌ها می‌گوید. فلسفه درباره هستی چیزی نمی‌گوید؛ ریاضیات مدت‌هاست بی‌آنکه بداند، این کار را می‌کند.

واحد نیست. نتیجه فوری: هستی، کثرت محض است. «یکی» هرگز یک موجود نیست بلکه نتیجه یک عمل است — عمل شمردن به عنوان یک، که همواره از بیرون بر کثرت اعمال می‌شود. هر وضعیتی، کثرتی است که به شیوه خاصی یکی شمرده شده.

تهی، نام هستی. در نظریه مجموعه‌ها، همه چیز از مجموعه تهی ساخته می‌شود. بدیو نتیجه می‌گیرد که نام درست هستی، تهی است: هر وضعیت، بر شکافی بنا شده که خود نمی‌تواند آن را در بر گیرد.

رخداد. آنچه در وضعیت شمرده نشده و از قواعد آن پیروی نمی‌کند، می‌تواند در «رخداد» سر برآورد؛ چیزی که با معیارهای پیشین اثبات‌پذیر نیست و پس از آن، همه چیز عوض می‌شود. نمونه‌های او: انقلاب فرانسه، کشف گالیله، ابداعی در هنر، دیدار عاشقانه.

چهار رویه حقیقت. حقیقت نه در فلسفه بلکه در چهار میدان تولید می‌شود: سیاست، هنر، علم و عشق. کار فلسفه نه تولید حقیقت بلکه اندیشیدن به هم‌زمانی این چهار است.

سوژه به مثابه وفاداری. سوژه، نه فرد و نه آگاهی، بلکه آن چیزی است که از وفاداری به یک رخداد پدید می‌آید: کسی که پیامدهای آن رخداد را در وضعیت پی می‌گیرد.

نقد ماتریالیسم دموکراتیک. او باور مسلط زمانه را چنین خلاصه می‌کند: تنها بدن‌ها و زبان‌ها وجود دارند. و می‌افزاید: مگر آنکه حقیقت‌هایی هم باشند. کل پروژه او در همین افزودن است.

نقدها و مناقشات. ریاضی‌دانان و فیلسوفان ریاضی، این ادعا را که نظریه مجموعه‌ها هستی‌شناسی است، نپذیرفته‌اند: انتخاب یک نظام صوری خاص به عنوان زبان هستی، خود نیازمند توجیهی فلسفی است که بدیو چندان فراهم نمی‌کند. مواضع سیاسی او — دفاع دیرپا از میراث مائوئیستی و از «فرضیه کمونیستی» — به شدت نقد شده است.

میراث و اثرگذاری. او یکی از دو سه فیلسوف قاره‌ای اثرگذار زنده است و بازگشت واژه «حقیقت» به فلسفه فرانسوی، تا حد زیادی کار اوست.

نسبت با مسئله وجود و ماهیت. پایان بخش این مجموعه، از حیث بحث محوری اش، مناسب ترین گزینه است. بدیو تزی می آورد که دقیقاً نقطه مقابل چیزی است که در دفتر دوم دیدیم: نزد او هستی نه واحد است و نه ذومراتب، بلکه کثرت محض است و وحدت، همواره نتیجه یک عمل بیرونی است. اگر تزی مرکزی سنت ما این باشد که وجود حقیقتی واحد با مراتب شدت و ضعف است، بدیو دقیقاً همین را انکار می کند و برای انکارش، به ریاضیات استناد می کند نه به شهود یا برهان فلسفی. سنجش این دو در برابر هم — به ویژه پرسش از اینکه آیا استناد به نظریه مجموعه ها می تواند بار یک تزی هستی شناختی را بکشد — کاری است که تا آنجا که می دانم در فارسی جدی گرفته نشده و ارزش پرداختن دارد.

آثار کلیدی. هستی و رخداد . منطق های جهان ها . مانیفستی برای فلسفه . اخلاق . قدیس پل: بنیان گذاری جهان شمول گرایی

یادداشت پایانی — پایان دفتر دوازدهم و پایان مجموعه

با این عنوان، صد و پنجاه عنوان تمام می‌شود. آنچه در پی می‌آید نه خلاصه مجموعه بلکه ردیابی یک خط در سراسر آن است: سرنوشت مسئله وجود و ماهیت، از قرن پنجم تا امروز.

طرح مسئله. بوئتیوس نخستین بار در سنت لاتین میان «بودن» و «آنچه هست» تمایزی مبهم می‌گذارد. فارابی آن را به تمایزی مفهومی بدل می‌کند: از تصور ماهیت یک چیز بر نمی‌آید که آن چیز هست. ابن سینا از همین تمایز یک برهان می‌سازد و متافیزیک را بر آن بنا می‌کند.

نخستین موج نقد. ابن رشد کل بنا را خطای زبانی می‌خواند: اگر وجود عارض بر ماهیت باشد، خود آن عرض باید موجود باشد و تسلسل لازم می‌آید. اکامی، از سنتی دیگر و با انگیزه‌ای دیگر، به همان نتیجه می‌رسد: تفاوت «انسان» و «انسان هست» تفاوت در دلالت لفظ است، نه در واقعیت. خواجه نصیر در برابر، تقریری فنی می‌دهد که اشکال تسلسل را دفع می‌کند: عروض، تحلیل ذهن است نه ترکیب خارجی.

دوگانه اصالت. سهروردی تمایز را می‌پذیرد و اصالت را به ماهیت می‌دهد؛ ابن عربی از سوی مقابل، تنها وجود را حقیقی می‌شمارد؛ و ملاصدرا سرانجام تز اصالت وجود را به یک نظام کامل بدل می‌کند، با تشکیک و حرکت جوهری به عنوان کمر بند آن.

نقد مدرن. هیوم در یک جمله بنیاد هر دو طرف را هدف می‌گیرد: تصورکردن چیزی و تصورکردن آن به عنوان موجود، یک کارند. کانت همان را در قالب فنی تر می‌آورد: وجود محمول واقعی نیست. فرگه و راسل تحلیل نهایی را به دست

می‌دهند: «هست» محمولی از مرتبه دوم است و درباره مفاهیم می‌گوید مصداق دارند یا نه. این خط، از چهار سنت مستقل — اسلامی، مدرسی، تجربه‌گرا و منطقی — به یک نتیجه می‌رسد، و هیچ پژوهشی نمی‌تواند از کنارش بگذرد.

احیای مسئله در قالبی دیگر. شلینگ متأخر می‌پذیرد که هستی از مفهوم استنتاج‌پذیر نیست اما نتیجه معکوس می‌گیرد: پس فلسفه باید از هستی آغاز کند. برنتانو پرسش ارسطویی معانی گوناگون موجود را به قرن بیستم می‌رساند و هایدگر آن را به مرکز می‌آورد — منتها دگرگون‌شده: پرسش از معنای هستی، نه از اصالت آن؛ و با نقدی صریح بر نظام‌هایی که هستی را با برترین موجود یکی می‌گیرند.

وضع امروز. پس از نیم قرن تبعید، مفهوم ذات با کریپکی و پاتنم به فلسفه تحلیلی بازمی‌گردد و با فوت و نوسبام و مک‌اینتایر، در اخلاق نقش هنجاری می‌یابد. در برابر، داروین‌یسم مرزهای ثابت انواع را می‌فرساید، و کوهن و هکینگ و فوکو نشان می‌دهند که رده‌بندی‌ها تا چه حد تاریخی‌اند. و در دو سوی طیف، دو نظام هستی‌شناختی کامل ایستاده‌اند که هر دو با سنت ما هم‌موضوع و ناهم‌جهت‌اند: دلوز که با اشتراک معنوی وجود، هر سلسله‌مراتبی را در هستی انکار می‌کند، و بدیو که هستی را کثرت محض می‌خواند و وحدت را عمل می‌داند.

آنچه می‌ماند. اگر از این صد و پنجاه عنوان یک نتیجه روش‌شناختی بتوان گرفت، این است: مسئله وجود و ماهیت، نه حل شده و نه منحل. آنچه تغییر کرده، شرایط طرح آن است. هر پژوهشی که امروز بخواهد در این باب موضعی بگیرد، پیش از استدلال به سود یک طرف، باید چهار چیز را روشن کند: نخست، تکلیفش را با اعتراض هیوم-کانت-فرگه درباره محمول‌نبودن وجود؛ دوم،

پاسخش را به برهان تسلسل سهروردی و اعتراض ابن رشد؛ سوم، اینکه درباره کدام دسته از ماهیات سخن می‌گوید، چون ماهیت آب و ماهیت انسان و ماهیت یک رده اجتماعی سه وضع متفاوت دارند؛ و چهارم، اینکه آیا تفاوت میان اصالت وجود و اصالت ماهیت، تفاوتی در پیامدهاست یا صرفاً در تعبیر — همان آزمونی که جیمز پیش نهاد و در سنت صدرایی، پاسخ به آن دشوار نیست، به شرط آنکه صریح داده شود.

با این نکته، دوازده دفتر و صد و پنجاه عنوان به پایان می‌رسد.

منابع و مأخذ

فهرست زیر منابعی را در بر می‌گیرد که این مجموعه بر آن‌ها استوار است. ساختار آن سه بخش دارد: نخست منابع عمومی و مرجع که در سراسر کار به آن‌ها رجوع شده؛ سپس منابع به تفکیک دوازده دفتر، که در هر دفتر ابتدا آثار اصلی خود فیلسوفان و پس از آن منابع پژوهشی آمده است؛ و سرانجام پایگاه‌های مرجع برخط.

تاریخ داخل کمانک در برابر هر اثر، سال نخستین انتشار آن است، نه سال چاپ ترجمه. عنوان آثار به زبان اصلی آمده و ترجمه فارسی، هر جا که در دسترس و معتبر بوده، در پی آن ذکر شده است. فهرست آثار اصلی هر فیلسوف در بند هفتم عنوان مربوط به او («آثار کلیدی») نیز آمده است؛ آنچه در اینجا می‌آید، منابعی است که در نگارش متن مبنا بوده‌اند.

یک) تاریخ‌های عمومی فلسفه و اندیشه سیاسی

Copleston, Frederick. A History of Philosophy, 9 vols. London: Continuum, 1946–1975. — ترجمه فارسی: «تاریخ فلسفه»، در نه جلد، به قلم گروهی از مترجمان، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.

Kenny, Anthony. A New History of Western Philosophy, 4 vols. Oxford: Oxford University Press, 2004–2007.

Russell, Bertrand. History of Western Philosophy (1945). London: Allen & Unwin. — ترجمه فارسی: «تاریخ فلسفه غرب»، ترجمه نجف دریابندری، تهران: پرواز.

Sabine, George H. A History of Political Theory (1937). —
ترجمه فارسی: «تاریخ نظریات سیاسی»، ترجمه بهاءالدین بازارگاد، تهران:
امیرکبیر.

Strauss, Leo & Joseph Cropsey (eds.). History of Political
Philosophy. Chicago: University of Chicago Press, 1963. —
ترجمه فارسی: «تاریخ فلسفه سیاسی»، در چند جلد، تهران: پژوهشکده
مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

Skinner, Quentin. The Foundations of Modern Political
Thought, 2 vols. Cambridge: Cambridge University Press,
1978. — ترجمه فارسی: «بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن»، ترجمه کاظم
فیروزمند، تهران: آگاه.

فروغی، محمدعلی. «سیر حکمت در اروپا»، سه جلد در یک مجلد، تهران: زوّار
/ هرمس.

دورانت، ویل. «تاریخ فلسفه»، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: علمی و
فرهنگی.

عنایت، حمید. «بنیاد فلسفه سیاسی در غرب»، تهران: زمستان / انتشارات
دانشگاه تهران.

مجتهدی، کریم. «فلسفه در قرون وسطی»، تهران: امیرکبیر.

دو) دانشنامه‌ها و منابع مرجع

The Stanford Encyclopedia of Philosophy. Stanford University
پیوسته به روزرسانی می‌شود).

Routledge Encyclopedia of Philosophy. London: Routledge,
1998.

The Internet Encyclopedia of Philosophy. University of Tennessee at Martin.

The Cambridge Dictionary of Philosophy, ed. Robert Audi. Cambridge University Press, 1999.

«دانشنامه جهان اسلام»، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
«دائرةالمعارف بزرگ اسلامی»، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

سه منابع به تفکیک دفترها

دفتر یکم — قرون وسطای لاتین و مسیحی

Augustinus. Confessiones (397–400); De civitate Dei (413–426); De libero arbitrio. — ترجمه فارسی: «اعترافات»، ترجمه سایه میثمی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

Boethius. De consolatione philosophiae (524); In Porphyrium commentaria. — ترجمه فارسی: «تسلای فلسفه»، ترجمه سایه میثمی، تهران: نگاه معاصر.

Anselmus Cantuariensis. Monologion (1076); Proslogion (1078).

Abelardus, Petrus. Sic et Non; Historia calamitatum; Ethica (Scito te ipsum).

Thomas Aquinas. Summa Theologiae (1265–1274); Summa contra Gentiles; De ente et essentia.

Bonaventura. Itinerarium mentis in Deum (1259).

Duns Scotus, Johannes. Ordinatio; Quaestiones subtilissimae super libros Metaphysicorum.

Ockham, Guillelmus de. Summa Logicae; Ordinatio; Dialogus.

Eckhart, Meister. Deutsche Predigten und Traktate.

Marsilius Patavinus. Defensor Pacis (1324).

Nicolaus Cusanus. De docta ignorantia (1440).

Kretzmann, N., A. Kenny & J. Pinborg (eds.). The Cambridge History of Later Medieval Philosophy. Cambridge University Press, 1982.

Gilson, Étienne. L'esprit de la philosophie médiévale (1932).

ترجمة فارسی: «روح فلسفه قرون وسطی»، ترجمه علیمراد داودی، —
تهران: علمی و فرهنگی.

Marenbon, John. Medieval Philosophy: An Historical and Philosophical Introduction. London: Routledge, 2007.

دفتر دوم — فلسفه در جهان اسلام و سنت یهودی

الکندی، یعقوب بن اسحاق. «رسالة في الفلسفة الأولى».

الفارابی، ابونصر. «آراء أهل المدينة الفاضلة»؛ «تحصيل السعادة»؛ «إحصاء العلوم».

الرازی، محمد بن زکریا. «الطب الروحاني»؛ «السيرة الفلسفية».

ابن سینا. «الشفاء: الإلهيات»؛ «الإشارات و التنبيهات»؛ «النجاة».

البيروني، ابوریحان. «تحقيق ما للهند»؛ «الآثار الباقية عن القرون الخالية».

الغزالي، ابوحامد. «تهافت الفلاسفة»؛ «المنقذ من الضلال»؛ «إحياء علوم الدين».

ابن باجه. «تدبير المتوحد» — ابن طفیل. «حي بن يقظان».

ابن رشد. «تهافت التهافت»؛ «فصل المقال»؛ «الكشف عن مناهج الأدلة».

السهروردي، شهاب الدين. «حكمة الإشراق»؛ «المشارع و المطارحات».
ابن عربي، محيي الدين. «الفتوحات المكية»؛ «فصوص الحكم».
خواجه نصيرالدين طوسي. «شرح الإشارات»؛ «اخلاق ناصري»؛ «تجريد
الاعتقاد».

ابن خلدون. «المقدمة» (١٣٧٧). — ترجمة فارسي: «مقدمة ابن خلدون»،
ترجمة محمد پروين گنابادي، تهران: علمی و فرهنگی.

ابن ميمون، موسى. «دلالة الحائرين» (Guide of the Perplexed).
ملاصدراي شيرازي. «الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة»؛ «الشواهد
الربوبية»؛ «المشاعر».

Adamson, Peter. Philosophy in the Islamic World. Oxford
University Press, 2016.

Nasr, S. H. & O. Leaman (eds.). History of Islamic Philosophy.
London: Routledge, 1996.

Corbin, Henry. Histoire de la philosophie islamique (1964). —
ترجمة فارسي: «تاريخ فلسفة اسلامي»، ترجمة جواد طباطبائي، تهران: كوير.
الفاخوري، حنا و خليل الجر. «تاريخ الفلسفة العربية». — ترجمة فارسي:
«تاريخ فلسفه در جهان اسلامي»، ترجمة عبدالمحمد آيتي، تهران: علمی و
فرهنگي.

نصر، سيدحسين. «سه حكيم مسلمان»، ترجمة احمد آرام، تهران: علمی و
فرهنگي.

دفتر سوم — رنسانس و انسان گرایی

Petrarca, Francesco. Secretum; De sui ipsius et multorum
ignorantia.

Pico della Mirandola, Giovanni. *Oratio de hominis dignitate* (1486).

Erasmus, Desiderius. *Moriae encomium* (1511); *De libero arbitrio* (1524).

Machiavelli, Niccolò. *Il Principe* (1532); *Discorsi sopra la prima deca di Tito Livio* (1531). — ترجمه فارسی: «شهریار»، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.

More, Thomas. *Utopia* (1516). — ترجمه فارسی: «آرمان شهر»، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری، تهران: خوارزمی.

Montaigne, Michel de. *Essais* (1580).

Bodin, Jean. *Les six livres de la République* (1576).

Bruno, Giordano. *De l'infinito, universo e mondi* (1584).

Bacon, Francis. *Novum Organum* (1620); *The Advancement of Learning* (1605).

Galilei, Galileo. *Il Saggiatore* (1623); *Dialogo sopra i due massimi sistemi del mondo* (1632).

Cassirer, Ernst. *Individuum und Kosmos in der Philosophie der Renaissance* (1927).

Kristeller, Paul Oskar. *Renaissance Thought and Its Sources*. Columbia University Press, 1979.

دفتر چهارم — عقل گرایی و تجربه گرایی

Grotius, Hugo. *De iure belli ac pacis* (1625).

- Hobbes, Thomas. Leviathan (1651); De Cive (1642). — ترجمه فارسی: «لویاتان»، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- Descartes, René. Discours de la méthode (1637); Meditationes de prima philosophia (1641). — ترجمه فارسی: «تأملات در فلسفه اولی»، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- Pascal, Blaise. Pensées (1670).
- Malebranche, Nicolas. De la recherche de la vérité (1674).
- Spinoza, Baruch. Ethica ordine geometrico demonstrata (1677); Tractatus theologico-politicus (1670). — ترجمه فارسی: «اخلاق»، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Leibniz, G. W. Monadologie (1714); Nouveaux essais sur l'entendement humain (1765); Théodicée (1710).
- Locke, John. An Essay Concerning Human Understanding (1689); Two Treatises of Government (1689). — ترجمه فارسی: «رساله دوم درباره حکومت»، ترجمه فرشاد شریعت، تهران: نگاه معاصر.
- Berkeley, George. A Treatise Concerning the Principles of Human Knowledge (1710).
- Hume, David. A Treatise of Human Nature (1739–1740); An Enquiry Concerning Human Understanding (1748). — ترجمه فارسی: «کاوش در خصوص فهم بشری»، ترجمه کاوه لاجوردی، تهران: مرکز.
- Reid, Thomas. An Inquiry into the Human Mind on the Principles of Common Sense (1764).

Vico, Giambattista. *Scienza Nuova* (1725).

Israel, Jonathan. *Radical Enlightenment*. Oxford University Press, 2001.

دفتر پنجم — روشنگری

Montesquieu. *De l'esprit des lois* (1748). — ترجمه فارسی: «روح القوانين»، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.

Voltaire. *Dictionnaire philosophique* (1764); *Traité sur la tolérance* (1763).

Rousseau, Jean-Jacques. *Du contrat social* (1762); *Émile* (1762); *Discours sur l'origine de l'inégalité* (1755). — ترجمه فارسی: «قرارداد اجتماعی»، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: آگه.

Diderot, Denis & Jean le Rond d'Alembert (eds.). *Encyclopédie* (1751–1772).

Lessing, G. E. *Die Erziehung des Menschengeschlechts* (1780); *Nathan der Weise* (1779).

Smith, Adam. *The Theory of Moral Sentiments* (1759); *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations* (1776). — ترجمه فارسی: «ثروت ملل»، ترجمه سیروس ابراهیمزاده، تهران: پیام.

Burke, Edmund. *Reflections on the Revolution in France* (1790).

Condorcet, Marquis de. *Esquisse d'un tableau historique des progrès de l'esprit humain* (1795).

Paine, Thomas. *Common Sense* (1776); *Rights of Man* (1791).

Wollstonecraft, Mary. A Vindication of the Rights of Woman (1792).

Cassirer, Ernst. Die Philosophie der Aufklärung (1932). — ترجمه فارسی: «فلسفه روشنگری»، ترجمه یدالله موقن، تهران: نیلوفر.

Gay, Peter. The Enlightenment: An Interpretation, 2 vols. New York: Knopf, 1966–1969.

دفتر ششم — کانت و ایده‌آلیسم آلمانی

Kant, Immanuel. Kritik der reinen Vernunft (1781/1787); Kritik der praktischen Vernunft (1788); Kritik der Urteilskraft (1790); Grundlegung zur Metaphysik der Sitten (1785). — ترجمه فارسی: «سنجش خرد ناب»، ترجمه میرشمس‌الدین — ادیب‌سلطانی، تهران: امیرکبیر؛ «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق»، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی.

Hamann, J. G. Metakritik über den Purismus der Vernunft (1784).

Herder, J. G. Ideen zur Philosophie der Geschichte der Menschheit (1784–1791).

Fichte, J. G. Grundlage der gesamten Wissenschaftslehre (1794); Reden an die deutsche Nation (1808).

Schelling, F. W. J. System des transzendentalen Idealismus (1800); Philosophie der Offenbarung.

Hegel, G. W. F. Phänomenologie des Geistes (1807); Wissenschaft der Logik (1812–1816); Grundlinien der Philosophie des Rechts (1821). — ترجمه فارسی: «پدیدارشناسی

جان»، ترجمه باقر پرهام، تهران: کندوکاو؛ «عناصر فلسفه حق»، ترجمه مهبد ایرانی طلب، تهران: قطره.

Schleiermacher, Friedrich. Über die Religion (1799);
Hermeneutik und Kritik.

Schopenhauer, Arthur. Die Welt als Wille und Vorstellung
ترجمه فارسی: «جهان همچون اراده و تصور»، ترجمه رضا — (1818).
ولی یاری، تهران: مرکز.

Beiser, Frederick. German Idealism: The Struggle against
Subjectivism. Harvard University Press, 2002.

Taylor, Charles. Hegel. Cambridge University Press, 1975.

Stace, W. T. The Philosophy of Hegel (1924). — ترجمه فارسی:
«فلسفه هگل»، ترجمه حمید عنایت، تهران: امیرکبیر.

دفتر هفتم — سده نوزدهم

Bentham, Jeremy. An Introduction to the Principles of Morals
and Legislation (1789).

Comte, Auguste. Cours de philosophie positive (1830–1842).

Feuerbach, Ludwig. Das Wesen des Christentums (1841).

Kierkegaard, Søren. Enten–Eller (1843); Frygt og Bæven
(1843); Afsluttende uvidenskabelig Efterskrift (1846). —
ترجمه فارسی: «ترس و لرز»، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.

Mill, John Stuart. On Liberty (1859); Utilitarianism (1861); The
Subjection of Women (1869). — ترجمه فارسی: «رساله درباره
آزادی»، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: علمی و فرهنگی.

Marx, Karl. Ökonomisch-philosophische Manuskripte (1844);
 Die deutsche Ideologie (1846); Das Kapital (1867). — ترجمه
 فارسی: «سرمایه»، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا.

Engels, Friedrich. Anti-Dühring (1878); Dialektik der Natur.

Spencer, Herbert. First Principles (1862); The Man versus the
 State (1884).

Nietzsche, Friedrich. Also sprach Zarathustra (1883–1885);
 Jenseits von Gut und Böse (1886); Zur Genealogie der
 Moral (1887). — ترجمه فارسی: «چنین گفت زرتشت» و «تبارشناسی
 اخلاق»، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.

Dilthey, Wilhelm. Einleitung in die Geisteswissenschaften
 (1883).

Brentano, Franz. Psychologie vom empirischen Standpunkt
 (1874).

Peirce, C. S. “The Fixation of Belief” (1877); “How to Make
 Our Ideas Clear” (1878).

James, William. The Principles of Psychology (1890);
 Pragmatism (1907).

Frege, Gottlob. Begriffsschrift (1879); “Über Sinn und
 Bedeutung” (1892); Die Grundlagen der Arithmetik (1884).

Bergson, Henri. Essai sur les données immédiates de la
 conscience (1889); L’Évolution créatrice (1907).

Löwith, Karl. Von Hegel zu Nietzsche (1941).

Russell, Bertrand. "On Denoting" (1905); The Problems of Philosophy (1912); Principia Mathematica (1910–1913).

Moore, G. E. Principia Ethica (1903); "A Defence of Common Sense" (1925).

Whitehead, A. N. Process and Reality (1929).

Wittgenstein, Ludwig. Tractatus Logico-Philosophicus (1921); Philosophische Untersuchungen (1953). — ترجمه فارسی: «رساله منطقی-فلسفی»، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: امیرکبیر؛ «پژوهش‌های فلسفی»، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.

Schlick, Moritz. Allgemeine Erkenntnislehre (1918).

Carnap, Rudolf. Der logische Aufbau der Welt (1928); "Überwindung der Metaphysik" (1932).

Popper, Karl. Logik der Forschung (1934); The Open Society and Its Enemies (1945). — ترجمه فارسی: «جامعه باز و دشمنان آن»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.

Ayer, A. J. Language, Truth and Logic (1936). — ترجمه فارسی: «زبان، حقیقت و منطق»، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: علمی و فرهنگی.

Ryle, Gilbert. The Concept of Mind (1949).

Austin, J. L. How to Do Things with Words (1962); Sense and Sensibilia (1962).

Quine, W. V. O. "Two Dogmas of Empiricism" (1951); Word and Object (1960).

Sellars, Wilfrid. "Empiricism and the Philosophy of Mind" (1956).

Strawson, P. F. Individuals (1959); The Bounds of Sense (1966).

Davidson, Donald. Essays on Actions and Events (1980); Inquiries into Truth and Interpretation (1984).

Kripke, Saul. Naming and Necessity (1980).

Putnam, Hilary. "The Meaning of 'Meaning'" (1975); Reason, Truth and History (1981).

Searle, John. Speech Acts (1969); The Construction of Social Reality (1995).

Dummett, Michael. Frege: Philosophy of Language (1973).

Lewis, David. Counterfactuals (1973); On the Plurality of Worlds (1986).

Anscombe, G. E. M. Intention (1957); "Modern Moral Philosophy" (1958).

Foot, Philippa. Virtues and Vices (1978); Natural Goodness (2001).

Soames, Scott. Philosophical Analysis in the Twentieth Century, 2 vols. Princeton University Press, 2003.

دفتر نهم — فلسفه سیاسی و اخلاق معاصر

Arendt, Hannah. The Origins of Totalitarianism (1951); The Human Condition (1958); Eichmann in Jerusalem (1963). —

ترجمه فارسی: «وضع بشر»، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس؛
«توتالیتاریسم»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.

Berlin, Isaiah. Two Concepts of Liberty (1958); The Hedgehog and the Fox (1953). — ترجمه فارسی: «چهار مقاله درباره آزادی»، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.

Hayek, F. A. The Road to Serfdom (1944); The Constitution of Liberty (1960); Law, Legislation and Liberty (1973–1979). — ترجمه فارسی: «راه بردگی»، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نگاه معاصر. —

Rawls, John. A Theory of Justice (1971); Political Liberalism (1993). — ترجمه فارسی: «نظریه عدالت»، ترجمه مرتضی نوری، تهران: مرکز.

Nozick, Robert. Anarchy, State, and Utopia (1974).

Taylor, Charles. Sources of the Self (1989); A Secular Age (2007).

MacIntyre, Alasdair. After Virtue (1981); Whose Justice? Which Rationality? (1988). — ترجمه فارسی: «در پی فضیلت»، ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی، تهران: سمت.

Williams, Bernard. Ethics and the Limits of Philosophy (1985); Moral Luck (1981).

Nussbaum, Martha. The Fragility of Goodness (1986); Creating Capabilities (2011).

Singer, Peter. Animal Liberation (1975); Practical Ethics (1979).

Kymlicka, Will. Contemporary Political Philosophy: An Introduction. Oxford University Press, 2002. — ترجمه فارسی: «فلسفه سیاسی معاصر»، تهران: نگاه معاصر.

دفتر دهم — فلسفه علم و فلسفه ذهن

Kuhn, Thomas. The Structure of Scientific Revolutions (1962). — ترجمه فارسی: «ساختار انقلاب‌های علمی»، ترجمه سعید زیباکلام، — تهران: سمت.

Lakatos, Imre. The Methodology of Scientific Research Programmes (1978).

Feyerabend, Paul. Against Method (1975). — ترجمه فارسی: «بر — ضد روش»، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.

Hacking, Ian. Representing and Intervening (1983); The Social Construction of What? (1999).

Dennett, Daniel. Consciousness Explained (1991); Darwin's Dangerous Idea (1995).

Nagel, Thomas. "What Is It Like to Be a Bat?" (1974); The View from Nowhere (1986).

Parfit, Derek. Reasons and Persons (1984); On What Matters (2011).

Chalmers, David. The Conscious Mind (1996).

دفتر یازدهم — پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک

Husserl, Edmund. Logische Untersuchungen (1900–1901); Ideen I (1913); Die Krisis der europäischen Wissenschaften

ترجمه فارسی: «ایده پدیدارشناسی»، ترجمه عبدالکریم — (1936).
رشیدیان، تهران: علمی و فرهنگی.

Heidegger, Martin. Sein und Zeit (1927); Was ist Metaphysik? (1929); Holzwege (1950). — ترجمه فارسی: «هستی و زمان»،
ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی؛ نیز ترجمه سیاوش جمادی، تهران:
ققنوس.

Jaspers, Karl. Philosophie (1932); Die geistige Situation der Zeit (1931).

Sartre, Jean-Paul. L'Être et le Néant (1943); L'existentialisme est un humanisme (1946). — ترجمه فارسی: «هستی و نیستی»،
ترجمه مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر؛ «اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر»،
ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.

Merleau-Ponty, Maurice. Phénoménologie de la perception (1945).

Beauvoir, Simone de. Le Deuxième Sexe (1949). — ترجمه
فارسی: «جنس دوم»، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: توس.

Camus, Albert. Le Mythe de Sisyphe (1942); L'Homme révolté (1951).

Levinas, Emmanuel. Totalité et Infini (1961); Autrement qu'être (1974).

Gadamer, Hans-Georg. Wahrheit und Methode (1960). —
ترجمه فارسی: «حقیقت و روش»، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی،
تهران: هرمس.

Ricœur, Paul. Temps et récit (1983–1985); Soi-même comme un autre (1990).

رشیدیان، عبدالکریم. «هوسرل در متن آثارش»، تهران: نی.
احمدی، بابک. «هایدگر و پرسش بنیادین»، تهران: مرکز.

دفتر دوازدهم — نظریه انتقادی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی

Lukács, György. Geschichte und Klassenbewußtsein (1923).

Gramsci, Antonio. Quaderni del carcere (1929–1935). —
دفترهای زندان.

Horkheimer, Max & Theodor Adorno. Dialektik der
Aufklärung (1944). — ترجمه فارسی: «دیالکتیک روشنگری»، ترجمه
مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو.

Adorno, Theodor. Negative Dialektik (1966); Minima Moralia
(1951).

Benjamin, Walter. Das Kunstwerk im Zeitalter seiner
technischen Reproduzierbarkeit (1935); Über den Begriff
der Geschichte (1940). — ترجمه فارسی: «عروسک و کوتوله»،
ترجمه مراد فرهادپور، تهران: گام نو.

Marcuse, Herbert. One-Dimensional Man (1964); Eros and
Civilization (1955). — ترجمه فارسی: «انسان تک‌ساحتی»، ترجمه
محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر.

Habermas, Jürgen. Strukturwandel der Öffentlichkeit (1962);
Theorie des kommunikativen Handelns (1981).

Althusser, Louis. Pour Marx (1965); Lire le Capital (1965).

Foucault, Michel. Les mots et les choses (1966); Surveiller et punir (1975); Histoire de la sexualité (1976–1984). — ترجمه فارسی: «مراقبت و تنبیه»، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نی.

Derrida, Jacques. De la grammatologie (1967); L'écriture et la différence (1967).

Deleuze, Gilles. Différence et répétition (1968); (Mille Plateaux با گتاری) (1980).

Lyotard, Jean-François. La condition postmoderne (1979). — ترجمه فارسی: «وضعیت پست مدرن»، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: گام نو.

Bourdieu, Pierre. La Distinction (1979); Le Sens pratique ترجمه فارسی: «تمایز»، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ثالث. — (1980).

Žižek, Slavoj. The Sublime Object of Ideology (1989).

Agamben, Giorgio. Homo Sacer (1995); Stato di eccezione (2003).

Badiou, Alain. L'Être et l'Événement (1988).

Jay, Martin. The Dialectical Imagination (1973). — ترجمه فارسی: «تخیل دیالکتیکی»، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.

احمدی، بابک. «مدرنیته و اندیشه انتقادی»، تهران: مرکز؛ و «ساختار و تأویل متن»، تهران: مرکز.

چهار) پایگاه‌های مرجع برخط

Stanford Encyclopedia of Philosophy — plato.stanford.edu

Internet Encyclopedia of Philosophy — iep.utm.edu

PhilPapers — philpapers.org

Perseus Digital Library (— perseus.tufts.edu متون کلاسیک)

مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی — cgie.org.ir

یادآوری: در مواردی که میان ترجمه‌های فارسی موجود اختلاف اصطلاح‌شناختی وجود داشته، در متن اصطلاح رایج‌تر به کار رفته و در صورت لزوم، معادل دیگر در کنار آن آورده شده است. خواننده جدی بهتر است در مفاهیم کلیدی به متن اصلی یا دست‌کم به دو ترجمه رجوع کند.

پایان #